

دفاع از تشیع و پاسخ به شبهات

مؤلف: علی اصغر رضوانی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۲
مقدمه ناشر	۱۸
پیشگفتار	۲۰
پیدایش تشیع	۲۲
سخنی با مخالفین	۲۲
تشیع در لغت	۲۴
تشیع در اصطلاح	۲۴
پیدایش تشیع	۲۵
۱ - ظهور تشیع در عصر پیامبر ﷺ	۲۵
۲ - ظهور تشیع در سقیفه	۲۵
۳ - ظهور تشیع هنگام قتل عثمان	۲۵
۴ - ظهور تشیع پس از شهادت حسین بن علی <small>علیه السلام</small>	۲۶
۵ - تأثر تشیع از افکار فارسیان	۲۶
۶ - تشیع متأثر از افکار ابن سبا	۲۶
عوامل ظهور تشیع	۲۷
عامل اول: آیات امامت و ولایت امام علی <small>علیه السلام</small>	۲۷
۱ - آیه ولایت	۲۷
۲ - آیه تبلیغ	۲۹
۳ - آیه اکمال	۲۹
عامل دوم: آیات امامت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۳۰
عامل سوم: آیات مرجعیت دینی اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۳۱
۱ - آیه تطهیر	۳۱

- ۲ - آیه هدایت ۳۲
- عامل چهارم: آیات فضایل ۳۳
- ۱ - سوره دهر ۳۳
- ۲ - آیه شراء ۳۳
- ۳ - آیه مباحله ۳۴
- ۴ - آیه مودت ۳۵
- عامل پنجم: روایات امامت و ولایت ۳۷
- ۱ - حدیث غدیر ۳۷
- ۲ - حدیث دوازده خلیفه ۳۸
- ۳ - حدیث ولایت ۳۸
- ۴ - حدیث وصایت ۳۸
- ۵ - حدیث منزلت ۳۸
- ۶ - حدیث خلافت ۳۸
- عامل ششم: وجود روایات فراوان بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام ۳۸
- ۱ - حدیث ثقلین ۳۹
- ۲ - حدیث «انا مدینه العلم» ۳۹
- ۳ - حدیث سفینه ۴۰
- ۴ - حدیث امان ۴۰
- ۵ - حدیث «علی مع الحق» ۴۰
- عامل هفتم: روایات فضایل ۴۱
- ۱ - حدیث نور ۴۱
- ۲ - حدیث «احب الخلق» ۴۱
- ۳ - امام علی علیه السلام میزان ایمان و نفاق ۴۲
- ۴ - امام علی علیه السلام برادر معنوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۴۲
- ۵ - امام علی علیه السلام و باز بودن درب خانه او به مسجد ۴۳

- ۶ - امام علی علیه السلام و رد شمس..... ۴۳
- ۷ - امام علی علیه السلام و ابلاغ سوره براءت..... ۴۴
- ۸ - امام علی علیه السلام مولود کعبه..... ۴۴
- ۹ - امام علی علیه السلام و گرفتن لواء..... ۴۵
- ۱۰ - امام علی علیه السلام اولین مسلمان و مؤمن..... ۴۵
- ۱۱ - امام علی علیه السلام اولین نمازگزار با پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۴۵
- عامل هشتم: وجود روایات فراوان در مدح شیعه..... ۴۶
- مفهوم شیعه در لغت..... ۴۶
- مفهوم شیعه در اصطلاح..... ۴۸
- پیامبر و دعوت به تشیع..... ۵۱
- روایات هم مضمون..... ۵۲
- مفاد احادیث..... ۵۴
- راویان احادیث از علمای اهل سنت..... ۵۵
- تصحیح احادیث..... ۵۷
- ۱ - سندی..... ۵۷
- ۲ - مضمونی..... ۵۷
- ارتباط آیه با امامت..... ۵۸
- بررسی شبهات..... ۵۸
- ۱ - برتری امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله!!..... ۵۹
- پاسخ..... ۵۹
- ۲ - شیعه یعنی محب!!..... ۵۹
- پاسخ..... ۶۰
- ۳ - عدم اطلاق لفظ شیعه بر فرقه امامیه!!..... ۶۱
- پاسخ..... ۶۲
- ۴ - اطلاق شیعه بر هر گروه و حزب!!..... ۶۲

- پاسخ..... ۶۳
- ۵ - دعوت اسلام به اجتماع نه تفرقه!! ۶۵
- پاسخ..... ۶۶
- ۶ - اثبات تشیع با روایات جعلی!! ۶۸
- پاسخ..... ۶۸
- ۷ - هرگز صحابه عقیده شیعه را نداشتند!! ۶۹
- پاسخ..... ۶۹
- ۸ - تغییر در تشیع!! ۷۳
- پاسخ..... ۷۳
- ۹ - تبری حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از عقاید شیعه!! ۷۴
- پاسخ..... ۷۵
- ۱۰ - خروج از روش اسلام!! ۷۷
- پاسخ..... ۷۸
- ۱۱ - تمسک به تعریف شیخ مفید رحمته الله!! ۸۰
- پاسخ..... ۸۰
- ۱۲ - اشکالی بر تعریف شیخ مفید رحمته الله!! ۸۲
- پاسخ..... ۸۲
- تاریخ تشیع..... ۸۴
- تشیع در عصر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۸۴
- برنامه تشیع در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۸۷
- ۱ - بیعت با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در روز غدیر خم ۸۸
- ۲ - سرودن شعر در دفاع از ولایت ۸۹
- ۳ - کار عملی در تثبیت ولایت ۹۰
- تشیع هنگام وفات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۹۱
- تشیع در ایام خلافت ابوبکر ۹۲

- ۱ - کاندیدا کردن امام علی علیه السلام برای بیعت ۹۲
- ۲ - تحصن شیعیان در خانه فاطمه زهرا علیها السلام ۹۲
- ۳ - موضع گیری ها در دفاع از ولایت ۹۳
- ۴ - سکوت معنادار ۹۷
- ۵ - مخالفت عملی ۹۸
- ۶ - مبارزه منفی ۹۸
- تشیع در ایام خلافت عمر بن خطاب ۱۰۰
- تشیع در ایام خلافت عثمان ۱۰۱
- تشیع در ایام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۰۳
- الف) جنگ جمل ۱۰۵
- ب) جنگ صفین ۱۰۶
- پیشگامان تشیع از صحابه ۱۰۸
- شرح حال برخی از پیشگامان تشیع ۱۱۱
- ۱ - سلمان فارسی ۱۱۱
- ۲ - ابوذر غفاری ۱۱۲
- ۳ - مقداد بن عمرو ۱۱۲
- ۴ - عمار بن یاسر ۱۱۳
- ۵ - خذیمة بن ثابت ۱۱۴
- ۶ - براء بن عازب ۱۱۴
- ۷ - ابوالهیثم بن تیهان ۱۱۴
- ۸ - خالد بن سعید بن عاص بن امیة بن عبد شمس ۱۱۵
- ۹ - ابویوب انصاری ۱۱۵
- ۱۰ - حذیفة بن یمان ۱۱۶
- ۱۱ - عثمان بن حنیف ۱۱۶
- ۱۲ - سهل بن حنیف ۱۱۷

- ۱۳ - ابوالطفیل عامر بن واثله ۱۱۷
- جنايات معاويه بر شيعه در اواخر حكومت امام علي عليه السلام ۱۱۸
- تشيع در عصر «امام حسن عليه السلام» ۱۲۰
- تشيع در عصر امام «حسين عليه السلام» ۱۲۲
- تبرئه شيعه از دخالت در شهادت امام حسين عليه السلام ۱۲۴
- ابعاد تشيع ۱۲۴
- ۱ - تشيع سياسي ۱۲۵
- ۲ - تشيع عقيدتي ۱۲۵
- ۳ - تشيع حبي ۱۲۶
- ۴ - تشيع ديني ۱۲۷
- شيعه واقعي كيست؟ ۱۲۷
- نوع تشيع كوفيان ۱۲۹
- تبعيد بسياري از شيعيان عقيدتي ۱۳۰
- ملحق شدن گروهی از شيعيان كوفه به امام حسين عليه السلام ۱۳۱
- شهيدان نامه رسان ۱۴۰
- ۱ - عبدالله بن يقطر حميري برادر رضائي امام حسين عليه السلام ۱۴۰
- ۲ - قيس بن مسهر صيداوى ۱۴۱
- پيشگامان شهادت ۱۴۲
- ۱ - عمارة بن صلخب آزدي ۱۴۲
- ۲ - عبدالاعلى بن يزيد كلبي ۱۴۲
- وجود خوارج در كوفه ۱۴۳
- وجود شاميان در لشكر عمر بن سعد ۱۴۳
- تشيع در عصر «امام سجاد عليه السلام» ۱۴۵
- تشيع در عصر «امام محمد باقر عليه السلام» ۱۴۹
- تشيع در عصر «امام جعفر صادق عليه السلام» ۱۵۱

- از منصور تا هارون ۱۵۱
- تشیع در عصر «امام موسی کاظم علیه السلام» ۱۵۳
- تشیع در عصر «امام رضا علیه السلام» ۱۵۵
- از امین تا واثق (۱۹۳ - ۲۳۲ ه ق) ۱۵۶
- تشیع در عصر «امام جواد علیه السلام» ۱۵۸
- تشیع در دوران «امام هادی علیه السلام» ۱۶۰
- عصر متوکل و پس از آن ۱۶۱
- تشیع در عصر «امام حسن عسکری علیه السلام» ۱۶۲
- تشیع در عصر «امام مهدی (عج)» ۱۶۵
- عصر آل بویه، فاطمیان و حمدانیان ۱۶۷
- حمدانیان و مذاهب شیعه ۱۷۰
- تشیع در عهد سلجوقیان ۱۷۱
- تشیع در عصر حکومت مغول ۱۷۲
- تشیع در عصر صفویان و عثمانیان ۱۷۴
- نقد فرضیه های خیالی ۱۷۷
- ۱ - ظهور تشیع در سقیفه ۱۷۷
- ۲ - ظهور تشیع هنگام قتل عثمان ۱۷۹
- ۳ - تشیع هنگام جنگ جمل ۱۷۹
- ۴ - تشیع، در واقعه صفین ۱۸۰
- ۵ - ظهور تشیع بعد از مقتل امام حسین علیه السلام ۱۸۱
- نسبت تشیع به ایرانیان ۱۸۳
- صاحبان این نظریه ۱۸۳
- ۱ - مستشرق دوزی ۱۸۳
- ۲ - مستشرق فان فلوتن ۱۸۴

- ۳ - مستشرق براون ۱۸۴
- ۴ - احمد امین مصری ۱۸۴
- ۵ - احمد عطیة الله ۱۸۴
- پاسخ ۱۸۴
- عوامل تشیع ایرانیان نزد مستشرقین ۱۸۹
- سخنان مستشرقین ۱۸۹
- ۱ - مستشرق فلهاوزن ۱۹۰
- ۲ - مستشرق جولد تسهیر ۱۹۰
- ۳ - مستشرق آدم متر ۱۹۰
- ۴ - مستشرق کیب ۱۹۰
- ۵ - شیخ محمد ابوزهرة ۱۹۱
- ۶ - دکتر علی حسین خربوطلی ۱۹۱
- عوامل تشیع ایرانیان نزد عامه ۱۹۱
- ۱ - ارتباط سببی با ایرانیان ۱۹۱
- پاسخ ۱۹۱
- ۲ - تناسب آراء بین شیعه و ایرانیان ۱۹۲
- پاسخ ۱۹۲
- گسترش تشیع در ایران ۱۹۳
- عبدالله بن سبا ۱۹۵
- چکیده ای از قصه خرافی عبدالله بن سبا ۱۹۵
- تهمت انتساب تشیع به عبدالله بن سبا ۱۹۶
- اختلاف در شخصیت ابن سبا ۱۹۷
- اقوال مورخان در مورد عبدالله بن سبا ۱۹۸
- الف) مؤیدین ۱۹۸
- ب) تشکیک کنندگان ۱۹۹

۲۰۹ (ج) منکرین
۲۱۳ انصاف درباره عبدالله بن سبا
۲۱۴ نقد نظریه مؤیدین
۲۱۴ ضعف سند
۲۱۴ منابع روایت سیف
۲۱۶ تحلیل سند
۲۱۹ تالیفات سیف
۲۲۰ بررسی دو کتاب سیف بن عمر
۲۲۰ نقد کلی روایات سیف بن عمر
۲۳۱ سبب انتشار احادیث سیف در کتب مستشرقین
۲۳۱ ادامه منابع روایت سیف
۲۳۲ روایت سیف بن عمر
۲۳۳ عدم نقل معاصرین و متقدمین بر سیف
۲۳۴ کلامی از علامه امینی <small>رحمته الله</small>
۲۳۴ روایات از غیر سیف بن عمر
۲۳۹ اهانت در حق صحابه!!
۲۳۹ تناقض بین آراء
۲۴۰ روش سیاسی عثمان
۲۴۷ سخنی از علامه امینی
۲۴۸ تشیع، روح اسلام اصیل
۲۵۱ نقد کلامی از سعدین عبدالله اشعری
۲۵۲ پاسخ
۲۵۵ انگیزه ها در نسبت حوادث به ابن سبا
۲۵۶ آیا عبدالله بن سبا همان عمار است؟
۲۵۷ پاسخ

۲۵۸	آیا ابن سبا همان عبدالله بن وهب است؟
۲۶۰	نسب عبدالله بن سبا
۲۶۱	ابن سوداء کیست؟
۲۶۳	سبایه چه گروهی هستند؟
۲۶۴	عبدالله بن سبا در مصادر شیعی
۲۶۸	کلامی از ابن حجر
۲۶۸	بررسی موضوع سوزاندن ابن سبا
۲۷۱	مراحل تشیع
۲۷۱	اشاره
۲۷۱	۱ - تشیع روحی
۲۷۱	۲ - تشیع سیاسی
۲۷۲	۳ - تشیع صنفی
۲۷۲	پاسخ
۲۷۳	تشیع و اعتزال
۲۷۳	اقسام تشیع
۲۷۳	اشاره
۲۷۳	الف) تشیع به مفهوم عام
۲۷۵	ب) تشیع؛ دوستی اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۷۶	ج) تشیع اعتقادی
۲۷۷	ائمه و تشیع اعتقادی
۲۸۰	عوامل نفوذ و گسترش تشیع
۲۸۰	الف) محبوبیت علویان در بین مردم
۲۸۲	ب) زهد شیعیان، عامل نفوذ تشیع
۲۸۴	ج) بسط تشیع و مظلومیت علویان
۲۸۶	د) نگرش «ضد ظلم»

عوامل استبصار.....	۲۸۸
۱ - آشنایی با عظمت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۲۸۸
آشنایی با عظمت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۲۸۸
اهل بیت <small>علیهم السلام</small> از دیدگاه امام علی <small>علیه السلام</small>	۲۸۸
شواهد.....	۲۹۰
تأثیرپذیری از حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>	۲۹۵
۲ - مظلومیت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۲۹۶
تأثیر پذیری از امام حسین <small>علیه السلام</small>	۲۹۷
۳ - آشنایی با واقعیت های عامه.....	۳۰۷
۴ - ضعف فقه عامه.....	۳۱۰
۵ - تحریف حقایق.....	۳۱۲
۶ - قوت استدلال شیعه.....	۳۱۴
موانع گسترش تشیع.....	۳۲۲
۱ - تحریف حقایق.....	۳۲۳
۲ - جلوگیری مخالفان از گسترش تشیع.....	۳۳۶
۳ - القای شبهات.....	۳۳۹
موانع درونی تشیع.....	۳۴۲
۱ - تقلید کورکورانه.....	۳۴۳
۲ - معیار قرار گرفتن اشخاص.....	۳۴۵
۳ - تعصب.....	۳۴۸
۴ - ترس و وحشت.....	۳۵۰
رفض چیست و رافضی کیست؟.....	۳۵۵
رفض در لغت و اصطلاح.....	۳۵۵
اطلاقات لقب رافضی.....	۳۵۶
۱ - مخالفان خلافت شیخین.....	۳۵۶

- ۲ - اهل تفضیل ۳۵۷
- ۳ - محبّان اهل بیت علیهم السلام ۳۵۷
- منشا پیدایش ۳۵۷
- وقوع رافضی در اسناد عامه ۳۵۹
- اشاره ۳۵۹
- ۱- اسماعیل بن موسی فزاری (۲۴۵ ه. ق) ۳۵۹
- ۲- بُکیر بن عبداللّه طایی معروف به «ضخم» ۳۶۰
- ۳- تلید بن سلیمان محاربی (۱۹۰ ه. ق) ۳۶۰
- ۴- ثویر بن ابی فاخته ۳۶۰
- ۵- جابر بن یزید جعفی (۱۲۸ ه. ق) ۳۶۰
- ۶- جُمیع بن عمیر ۳۶۱
- ۷- حارث بن عبداللّه همدانی (۶۵ ه. ق) ۳۶۱
- ۸- حمران بن اعین ۳۶۱
- ۹- زیاد بن منذر (۵۰ ه. ق) ۳۶۱
- ۱۰- سعد بن طریف کوفی ۳۶۲
- ۱۱- سلیمان بن قَرم نحوی ۳۶۲
- ۱۲- عبّاد بن یعقوب اسدی رواجنی کوفی (۲۵۰ ه. ق) ۳۶۲
- ۱۳- عبداللّه بن القدوس رازی ۳۶۲
- ۱۴- عبداللّه بن صالح هروی (۲۳۳ ه. ق) ۳۶۳
- ۱۵- عبدالملک بن اعین کوفی ۳۶۳
- ۱۶- عبداللّه بن موسی (۱۲۰-۲۱۳ ه. ق) ۳۶۳
- ۱۷- عثمان بن امیر بجلی کوفی ۳۶۳
- ۱۸- علی بن زید تیمی بصری (۱۲۹ ه. ق) ۳۶۴
- ۱۹- عمار بن زریق کوفی (۱۹۵ ه. ق) ۳۶۴
- ۲۰- عمرو بن ثابت بکری (۱۷۲ ه. ق) ۳۶۴
- ۲۱- عمرو بن حمّاد قنّاد (۲۲۲ ه. ق) ۳۶۴

- ۲۲- عمرو بن عبدالله بن عبید کوفی (۱۲۷ ه. ق) ۳۶۵
- ۲۳- غالب بن هذیل کوفی ۳۶۵
- ۲۴- محمد بن راشد خزاعی (۱۶۰ ه. ق) ۳۶۵
- ۲۵- موسی بن قیس حضری ۳۶۵
- ۲۶- میناء بن ابی میناء قرشی ۳۶۶
- ۲۷- ناصح بن عبدالله کوفی ۳۶۶
- ۲۸- نفع بن حارث کوفی ۳۶۶
- ۲۹- هارون بن سعد عجلی ۳۶۶
- ۳۰- هاشم بن برید کوفی ۳۶۶
- ۳۱- وکیع بن جراح ۳۶۷
- ۳۲- یونس بن حباب اسیدی ۳۶۷
- ۳۳- ابو حمزه ثمالی (۱۵۰ ه. ق) ۳۶۷
- ۳۴- ابو عبدالله جدلی ۳۶۷
- ۳۶۸- نقد برخی روایات در مذمت رافضه ۳۶۸
- ۳۶۹- بررسی روایت شعبی ۳۶۹
- ۳۷۰- پاسخ ۳۷۰
- ۳۷۱- اشکالات دلالی ۳۷۱
- ۳۷۲- نقد تشبیه اول ۳۷۲
- ۳۷۲- پاسخ ۳۷۲
- ۳۷۲- نقد تشبیه دوم ۳۷۲
- ۳۷۲- پاسخ ۳۷۲
- ۳۷۳- نقل عبارت ها ۳۷۳
- ۳۷۴- نقد اتهام ۳۷۴
- ۳۷۸- نقد تشبیه سوم ۳۷۸
- ۳۷۸- پاسخ ۳۷۸

- ۳۷۹ نقد تشبیه چهارم
- ۳۷۹ پاسخ
- ۳۸۰ نقد تشبیه پنجم
- ۳۸۰ پاسخ
- ۳۸۱ نقد تشبیه ششم
- ۳۸۱ پاسخ
- ۳۸۱ نقد تشبیه هفتم
- ۳۸۱ پاسخ
- ۳۸۲ نقد تشبیه هشتم
- ۳۸۲ پاسخ
- ۳۸۲ نقد تشبیه نهم
- ۳۸۳ پاسخ
- ۳۸۴ نقد تشبیه دهم
- ۳۸۴ پاسخ
- ۳۸۴ ریشه اتهام
- ۳۸۵ جواب اجمالی
- ۳۸۵ جواب تفصیلی
- ۳۸۹ نقد تشبیه یازدهم
- ۳۹۰ پاسخ
- ۳۹۰ نقد تشبیه دوازدهم
- ۳۹۰ پاسخ
- ۳۹۱ نقد تشبیه سیزدهم
- ۳۹۱ پاسخ
- ۳۹۳ نقد تشبیه چهاردهم
- ۳۹۳ پاسخ
- ۳۹۳ نقد تشبیه پانزدهم

- ۳۹۳ پاسخ
- ۳۹۴ نقد تشبیه شانزدهم
- ۳۹۴ پاسخ
- ۳۹۵ وحدت اصول تعالیم انبیا
- ۳۹۵ ادعای برتری اهل کتاب بر رافضه
- ۳۹۶ پاسخ
- ۳۹۸ عدم جواز تکفیر مسلمین
- ۳۹۹ صفات و خصایص شیعه
- ۳۹۹ صفات شیعه
- ۴۰۳ شیعه و همیاری با برادران دینی
- ۴۰۵ این ها شیعه واقعی نیستند؟!
- ۴۰۶ وظیفه شیعه در معاشرت با مردم
- ۴۰۷ تشیع مذهب آینده جهان
- ۴۰۷ مفهوم تشیع
- ۴۱۲ خواجه نصیر طوسی و سقوط بغداد
- ۴۱۲ تبرئه خواجه نصیر
- ۴۱۷ امامیه
- ۴۱۸ شیعه جعفری
- ۴۱۹ افتراق در جامعه اسلامی
- ۴۲۰ روایات هم مضمون
- ۴۲۳ احادیث افتراق امت
- ۴۲۳ ۱- تقسیم به دو فرقه
- ۴۲۳ ۲- تقسیم به سه فرقه
- ۴۲۵ ۳- تقسیم به هفتاد و چند فرقه

- ۴۳۰..... بررسی سند احادیث
- ۴۳۵..... راویان حدیث از صحابه
- ۴۳۶..... راویان حدیث افتراق در مصادر فریقین
- ۴۳۷..... تصریح به صحت حدیث
- ۴۳۹..... معنای حقیقی یا مجازی
- ۴۴۰..... بررسی کلی احادیث افتراق امت
- ۴۴۱..... پاسخ به شبهات
- ۴۴۵..... فرقه ناجیه از دیدگاه اهل سنت
- ۴۴۷..... فرقه ناجیه از دیدگاه شیعه
- ۴۵۱..... منابع و ماخذ
- ۴۶۸..... پی نوشت ها

مقدمه ناشر

در عصر کنونی که جهان با سرعت چشمگیر رو به سوی مدرن شدن گذاشته و معنویت در حاشیه قرار دارد انسان های فهیم به دور از جو سازی های جریان های انحرافی در اشفته بازار کنونی در پی معنویت راستین و شاه راهی برای رسیدن به اهداف متعالی هدایت گران واقعی بشر؛ یعنی پیامبران الهی و جانشینان صادق آنان که در مسیر تاریخ چراغ های روشنی بخش و نجات دهنده عصرها و نسل ها بوده اند می باشند. حرکت معنوی و صحیح کشتی نجات بخش از بدو خلقت به سوی پیامبر اعظم محمد بن عبدالله پیامبر خوبی ها صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بعد از آن وجود مبارک با ناخدایی و هدایت امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام در حال نجات دادن و حیات بخشیدن به سانحه دیده گان باتلاق انحراف و گمراهی بوده اند و خواهند بود.

استکبار جهانی و صهیونیسم که نابودی خود را در هدایت بشر می دانند با نیرنگ و دروغ و انحراف و افتراء سعی در مکدر نمایاندن خورشید منور تشیع را دارند و با استفاده از نااهلان و بی خردان جمود الفکر و متعصب گاه به کشتن و گاه به تکفیر مسلمانان مؤمن و موحد می پردازند تا با ایجاد تفرقه بین مسلمین، یهود و مسیحیان صهیونیسم را خوشحال نمایند و حال آن که فرهنگ شهادت در اسلام ناب محمدی که محصولی به جز تشیع ندارد، خنثی کننده توطئه شوم آن ها خواهد بود. ما در این اشفته بازار سعی بر آن داریم تا در دفاع از تشیع و آشنا کردن انسان های فهیم و مشتاق هدایت، انجام وظیفه کرده باشیم. از همه عزیزان که ما را در این امر مهم یاری نموده و مشوق می باشند به خصوص حضرت آیت الله وافی تولیت محترم مسجد مقدس جمکران و مؤلف

محترم استاد گرانقدر آقای حاج علی اصغر رضوانی کمال تشکر را داریم امید
است مورد رضای حضرت حق قرار گیرد.

حسین احمدی

مدیر مسئول انتشارات مسجد مقدس جمکران

پیشگفتار

مساله حقیقت تشیع و مبدا پیدایش آن مورد اهتمام و توجّه بسیاری از مؤلفان و مؤرخان قدیم و جدید قرار گرفته و محلّ تضارب آراء و افکار بوده است. بیشتر مؤلفان هنگام بحث از حقیقت تشیع آن را مذهبی می دانند که در عصر تقسیمات اعتقادی به سبب اختلاف اعتقادی و سیاسی پدید آمده که همگی بعد از گذشت نیم قرن از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. بدین جهت آراء مختلفی درباره پیدایش این فرقه و عقاید آنان مطرح کرده اند؛ گاهی می گویند: آنان پیروان عبدالله بن سبا و عقایدشان را از یهودیت گرفته اند و برخی افکار این فرقه را منتسب به پارسیان قدیم می دانند که مجوس بوده اند. و عده ای پیدایش این فرقه و مذهب را در نتیجه و عکس العمل آن اتفاقاتی می دانند که در کربلا بر ضد اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد و سرمنشا آن شهادت امام علی علیه السلام بود. این گونه آراء و نظرات درباره مبدا پیدایش مذهب تشیع ادامه یافت؛ برخی دیگر پیدایش آن را به بعد از سقیفه نسبت داده و عده ای به عصر عثمان و گوهی به شروع معرکه جمل یا صفین نسبت داده اند. و سبب همه این گونه نسبت ها عدم شناخت صحیح از تشیع و شیعه به عنوان الگوی حقیقت اسلام و مسلمین با تمام مظاهرش می باشد، و این که تشیع حادثه ای عارض بر فکر امت اسلام یا عقیده ای وارداتی از یکی از امت های دیگر نبوده، بلکه عقیده ای اسلامی به تمام معنا بوده است که بذر اول آن را خداوند متعال در قرآن کریمش و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در سننش کاشته و آبیاری کرده اند و اهل بیت عصمت و طهارت نیز در طول بیش از دو قرن موقیعت این مذهب را ترسیم کرده و شبهات را از آن زدوده اند، و علمای اسلامی نیز تاکنون درصدد تثبیت و تبیین آن برآمده و حقایق آن را به اثبات رسانده اند.

ولی چیزی که مایه تأسف است این که مؤرخان و مؤلفان هنگام بحث و بررسی از مبدا پیدایش این مذهب تنها به کتاب ها و آراء دشمنان این مذهب پرداخته و دیدگاه صحیح و واقعی که برگرفته از قرآن و سنت و واقعیات خارجی است را بیان کنیم و در ضمن آراء مخالفان را نقل کرده و نقد نماییم.

علی اصغر رضوانی

پیدایش تشیع

وقتی درباره مذهبی بحث می شود، این سؤال ها پیش می آید که:

- منشا پیدایش آن مذهب چیست؟

- مؤسس آن کیست؟

- عوامل ظهور و بروز و پیدایش آن چه بوده؟

- چه علل و عواملی در شکل گیری آن دخیل بوده است؟

- حال اگر آن مذهب در اقلیت باشد چرا در اقلیت قرار دارد؟

- چرا خودش را از اکثریت جدا کرده است؟

- آیا عوامل خارجی در پیدایش این مذهب دخیل بوده است؟

سؤال خاص این است که چه علل و عواملی در پیدایش مذهب تشیع دخیل بوده است؟ در این بحث عوامل جدایی شیعه از عامه و ظهور تشیع را بررسی خواهیم کرد.

سخنی با مخالفین

گروهی از نویسندگانی که در مورد شیعه و تشیع قلم زده اند، چنین پنداشته اند که تشیع ایده و آرمان نوظهوری است که بر اثر عوامل و جریاناتی خاص، از پیکره واحد جامعه اسلامی جدا شده و در طول زمان گسترش یافته است. لذا در مورد سبب پیدایش این مکتب اختلاف کرده اند؛ عده ای می گویند: این مکتب زاینده فکر عبدالله بن سبا و تشکیلات سیاسی اوست. عده ای دیگر پیدایش آن را در زمان امام علی علیه السلام و در جنگ صفین یا جمل می دانند.

گروهی نیز این نگرش را متأثر از افکار فارسیان قدیم دانسته اند که در پیکره جامعه اسلامی رسوخ کرده است.

آنچه اینان را به طرح این خیالات واداشته، آن است که گمان کرده اند اقلیت شیعه مانند عضو زایدی است که از سازمان واحد بدن جدا شده و از اصل و ریشه خود بریده است. بنابراین باید در جست و جوی علل این جدایی بود. آنان می پندارند که اصل اولی در امت اسلامی، غیر شیعی بودن است، لذا دنبال علت پدید آمدن تشیع برآمده اند. ولی این فرضیه صحیح نیست؛ زیرا:

اولاً: کثرت عددی را دلیل بر حقانیت، و قلت عددی و ضعف عده و عده را دلیل بر عدم حقانیت قرار دادن، درست نیست و مخالف موازین صحیح عقلی و نقلی است.

قرآن کریم در موارد زیادی رهروان حق را قلیل و پیروان باطل را کثیر شمرده است: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ﴾؛ ^(۱) «و تعداد کمی از بندگانی که شکر گزارند.» در جای دیگر می فرماید: ﴿وَأَنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ﴾؛ ^(۲) «همانا کثیری از مردم فاسقند.» هم چنین می فرماید: ﴿وَكَثَرَهُمُ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾؛ ^(۳) «و بیشتر مردم نسبت به حق کراهت دارند.»

بنابراین قرآن مجید چنین معیاری را که اقلیت همیشه غیر اصیل است باطل می شمارد.

ثانیاً: اسلام بی تشیع را بر اساس کثرت عددی، صفت اصلی اسلام قرار دادن و اسلام شیعی را بر اساس قلت عددی، صفت عارضی اسلام قرار دادن نکته ای است که با تقسیم بندی معمول در عقاید اسلامی سازگاری ندارد.

علاوه بر این، پیدایش عقیده و آرمان تشیع را نمی توان با پیدایش اصطلاح شیعه و تشیع هم زمان دانست؛ زیرا پیدایش محتوا و روح هر مکتب با پیدایش

اسم و اصطلاح آن متفاوت است. بنابراین برای ورود به بحث شیعه و پیدایش منشا آن، باید سراغ روح آن مذهب رفت، نه اسم و اصطلاح آن؛ حتی اگر در روایات و کلمات صاحب شریعت چنین واژه هایی نتوان یافت؛ اگرچه این گفته نیز از باب تسامح است؛ زیرا پیامبر اسلام ﷺ در روایات متعددی به شیعه بشارت هایی داده است که بدان ها اشاره خواهیم کرد.

تشیع در لغت

جوهری در «صحاح اللغة» می گوید: «تشیع عبارت است از: مشایعت، یعنی پیروی نمودن، یاری نمودن، ولایت کسی را داشتن». (۴) به همین مضمون نیز در تاج العروس (۵) و لسان العرب (۶) وارد شده است.

تشیع در اصطلاح

تشیع در اصطلاح از نگرشی برخاسته است که امامت را منصبی الهی دانسته و معتقد است که انتخاب امام به وسیله نص و از جانب خداوند صورت می گیرد. در این میان پیامبر گرامی اسلام ﷺ به پیروی از سنت الهی که در میان انبیای گذشته نیز وجود داشته - به دستور خداوند - امامان و اوصیای بعد از خود را معرفی کرده است. این بزرگواران که اول آنان علی بن ابی طالب علیه السلام است، و آخر آنان امام مهدی علیه السلام، هم در زمینه مرجعیت دینی و در بخش ولایت، حاکمیت و رهبری جامعه، امام و مقتدای مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند.

مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه می گوید: «تشیع عبارت است از ایمان به وجود نص از جانب پیامبر ﷺ بر امامت امام علی علیه السلام و خلافت او، بدون آن که در حق او یا فرزندانش غلو شده باشد». (۷)

پیدایش تشیع

در مورد پیدایش تاریخی شیعه و ظهور آن نظرات گوناگونی از سوی مورخین ارائه شده که به عمده آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - ظهور تشیع در عصر پیامبر ﷺ

شیعه امامیه معتقد است که بذر اولیه تشیع را خداوند در قرآن کریم نشانده و پیامبر اکرم ﷺ در طول دوران رسالتش آن را آبیاری کرده است. بنابراین شجره طیبه تشیع در زمان حضور نبی گرامی اسلام به ثمر نشست و به همین جهت عده‌ای در زمان پیامبر ﷺ به این عنوان معروف بوده‌اند؛ مثل: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود و غیره. این قول و نظریه را - ان شاء الله - اثبات خواهیم کرد.

۲ - ظهور تشیع در سقیفه

بعضی از تاریخ نگاران اهل سنت معتقدند: هنگامی که در سقیفه عده‌ای - به تبع نص - به دنبال حضرت علی عليه السلام رفتند، تشیع به وجود آمد. ابن خلدون،^(۸) دکتر حسن ابراهیم حسن،^(۹) احمد امین مصری^(۱۰) و محمد عبدالله عنان^(۱۱) از نویسندگان اهل سنت و جولد تسهیر^(۱۲) (شرق شناس معروف) این نظریه را پذیرفته‌اند.

۳ - ظهور تشیع هنگام قتل عثمان

گروهی نیز عقیده دارند که هنگام حمله مردم به خانه عثمان و کشتن او، تشیع ظهور پیدا کرده است. از میان اهل سنت، ابن حزم اندلسی^(۱۳) و دکتر علی سامی النشار^(۱۴) و از بین شرق شناسان، فلهاوزن چنین نگرشی دارند.^(۱۵)

۴ - ظهور تشیع پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام

دکتر کامل مصطفی شیبی معتقد است که تشیع و شیعه پس از شهادت امام حسین علیه السلام ظاهر گشته است. ^(۱۶)

۵ - تأثیر تشیع از افکار فارسیان

برخی معتقدند که فکر و ایده تشیع برخاسته از افکار ایرانی است که به پایتخت اسلام نفوذ کرده است. از میان شرق شناسان، دوزی، ^(۱۷) فان فلوتن، ^(۱۸) براون، ^(۱۹) و از میان اهل سنت، احمد امین مصری ^(۲۰) و احمد عطیة الله ^(۲۱) چنین نظریه ای را ابراز کرده اند.

۶ - تشیع متأثر از افکار ابن سبا

عده ای معتقدند که تشیع متأثر از افکار عبدالله بن سبا می باشند که در عصر عثمان، مسلمان شد. برخی از این افراد عبارتند از: دکتر علی سامی النشار، ^(۲۲) سید محمد رشید رضا، ^(۲۳) شیخ محمد ابوزهره ^(۲۴) و ابوالحسن ملطی. ^(۲۵)

در این بحث نظریه اول را به اثبات خواهیم رساند که در نتیجه، ارای دیگر خود به خود ابطال خواهند شد؛ اگرچه در رساله ای مستقل هم راجع به عبدالله بن سبا بحث نموده ایم.

عوامل ظهور تشیع

عوامل ظهور و بروز تشیع و یا به تعبیری دیگر: جدایی شیعه از عامه را می توان در امور ذیل خلاصه کرد:

- اول: وجود آیات فراوان بر امامت و ولایت امام علی علیه السلام.
 - دوم: وجود آیات فراوان بر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام.
 - سوم: وجود آیات فراوان درباره مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام.
 - چهارم: وجود آیات فراوان در مورد فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام.
 - پنجم: وجود روایات فراوان بر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام.
 - ششم: وجود روایات فراوان درباره مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام.
 - هفتم: وجود روایات فراوان درباره فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام.
 - هشتم: وجود روایات فراوان در مدح شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام.
- ما سعی کرده ایم در این بحث برای هر یک از امور فوق به طور فهرست وار ادله و شواهدی آقامه نماییم:

عامل اول: آیات امامت و ولایت امام علی علیه السلام

با مراجعه به قرآن کریم پی به وجود آیاتی خواهیم برد که بر امامت و ولایت امام علی علیه السلام یا مجموعه اهل بیت علیهم السلام دلالت می کنند که در ذیل به برخی از آن ها اشاره خواهیم کرد:

۱ - آیه ولایت

خداوند متعال می فرماید: ﴿أَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛ ^(۲۶) «ولی امر شما تنها خدا و رسول خدا

و مؤمنانی هستند که نماز را به پا داشته و فقیران را در حال رکوع زکات می دهند. «

داستان نزول آیه شریفه بنا بر آنچه در کتاب های تاریخی، تفسیری و روایی آمده، چنین است: روزی مرد فقیری در مسجد از مردم تقاضای کمک کرد ولی کسی به او توجه ننمود، حضرت علی علیه السلام که در حال رکوع بود، انگشتر خود را به عنوان صدقه به او داد. آنگاه این آیه توسط جبرئیل بر پیامبر - که در منزل بود - نازل شد.

ابن کثیر به سند صحیح از سلمة بن کهیل نقل کرده که گفت: حضرت علی علیه السلام انگشتر خود را در حال رکوع صدقه داد و در این هنگام بود که این آیه نازل شد: ﴿**أَنَّمَا وَلِيكُمُ...**﴾ (۲۷)

و نیز حاکم نیشابوری به سند صحیح از امام علی علیه السلام نقل کرده که این آیه ﴿**أَنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ...**﴾ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد حضرت از خانه خارج شده و به مسجد آمدند. مردم در حال رکوع و قیام نماز بودند. حضرت نماز به جای آورد، در آن هنگام سائلی پیدا شد، حضرت به او فرمود: ای سائل آیا کسی به تو چیزی داد؟ او عرض کرد: کسی به جز این رکوع کننده یعنی حضرت علی علیه السلام انگشتر خود را به من عطا نفرمود. (۲۸)

همین مضمون را نیز ابن عساکر به سند صحیح از امام علی علیه السلام نقل کرده است. (۲۹)

وانگهی می توان از این آیه ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام را از راه دیگری استفاده کرد و آن این که مقصود از ولایت رسول خدا همان اولویت به تصرف و امامت است آنجا که قرآن می فرماید: ﴿**النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ**

أَنفُسِهِمْ﴾ (۳۰) و در روز غدیر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الست اولى بكم من

انفسکم؟»؛ «آیا من اولی به شما از خود شما نیستم؟» عرض کردند: اری. آنگاه فرمود: «فمن کنت مولاہ فعلی مولاہ»؛ «هرکه من مولای اویم پس علی مولای اوست».

مضمون این حدیث توسط ده نفر از صحابه نقل گردیده و بیش از پنجاه نفر از علمای اهل سنت آن را در کتب خود آورده اند؛ مثل طبرانی،^(۳۱) ابوبکر جصاص،^(۳۲) واحدی،^(۳۳) زمخشری^(۳۴) و....

۲ - آیه تبلیغ

خداوند می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَأَنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾؛^(۳۵) «ای رسول! ابلاغ نما آنچه را که پروردگارت بر تو نازل کرده و اگر ابلاغ نکنی رسالتت را ابلاغ ننموده ای و خداوند تو را از مردم محافظت می نماید.»

ابونعیم اصفهانی به سند صحیح از ابوسعید خدری نقل کرده که آیه فوق در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است.^(۳۶)

و نیز ابن عساکر به سند صحیح از ابوسعید خدری نقل می کند که این آیه شریفه در روز غدیر خم بر رسول خدا ﷺ در شأن امام علی عَلِيٍّ نازل شد.^(۳۷)

این حدیث را هشت نفر از صحابه و چهارده نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

۳ - آیه اکمال

خداوند متعال می فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛^(۳۸) «امروز دینتان را بر شما کامل نموده و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.»

خطیب بغدادی به سند صحیح از ابوهریره نقل می کند که گفت: «من صام یوم ثمان عشر من ذی الحجّة کتب له صیام ستین شهرا. وهو یوم غدیر خم، لَمَّا اخذ النبی ﷺ بید علی بن ابی طالب، فقال: الست ولی المؤمنین؟ قالوا: بلی یا رسول الله ﷺ قال: من كنت مولاه فعلى مولاه. فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ یابن ابی طالب، اصبحت مولای ومولى كل مسلم. فانزل الله: «الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دینکم»...»؛^(۳۹) «هر کس روز هجدهم ذی حجه [روز غدیر خم را روزه بگیرد خداوند ثواب شصت ماه روزه را به او عطا می کند. روز غدیر روزی است که پیامبر ﷺ دست علی را گرفت و فرمود: آیا من ولی مؤمنین نیستم؟ گفتند: اری ای رسول خدا! آنگاه فرمود: هر که من مولای او هستم این علی مولای اوست. در این حال عمر بن خطاب دو بار به علی تبریک گفت و عرض کرد: ای پسر ابی طالب تو مولای من و مولای تمام مسلمانان گشتی، در این هنگام آیه فوق نازل شد.»

همین مضمون را ابن عساکر با چند سند صحیح دیگر^(۴۰) و همچنین بیش از

پانزده

نفر از علمای اهل سنت نیز نقل کرده اند.

عامل دوم: آیات امامت اهل بیت علیهم السلام

از جمله این آیات می توان به آیه «اولی الامر» اشاره کرد:

خداوند متعال می فرماید: ﴿اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛

^(۴۱) «خدا و رسول و صاحبان امر از خود را اطاعت کنید.»

مقصود از اولی الامر معصومینی هستند که اطاعت آنان به طور مطلق همانند

اطاعت خدا و رسول خدا واجب است. البته در حق کسانی غیر از این دوازده

امام، ادعای عصمت نشده است.

به بیان دیگر: اولی الامر همان دوازده امیری هستند که پیامبر ﷺ در احادیث دوازده خلیفه به آن ها اشاره کرده و به نصّ حدیث غدیر اول آنان حضرت علی علیه السلام است و نیز به نصّ حدیث ثقلین همگی آن ها از عترت و اهل بیت پیامبرند.

پیامبر ﷺ فرمود: «من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله، و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصی علیا فقد عصانی»؛ ^(۴۲) «هر کسی مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کسی مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است و هر کسی علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کسی علی را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است».

عامل سوم: آیات مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام

برخی از آیات دلالت بر عصمت و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام دارند که عبارت اند از:

۱ - آیه تطهیر

خداوند متعال می فرماید: ﴿أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛ ^(۴۳) «همانا خداوند اراده کرده تا هرگونه رجس و پلیدی را از شما اهل بیت علیهم السلام دور کرده و شما را کاملا پاک نماید.»

شکی نیست که این آیه - که دلالت بر عصمت دارد - در شأن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است.

این شأن نزول را سیزده نفر از صحابه و ده ها نفر از علمای اهل سنت در کتب خود ذکر کرده اند.

ترمذی در صحیحش از عمر بن ابی سلمه نقل می کند که گفت: «نزلت هذه الایة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم: ﴿أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...﴾ فی بیت امّ سلمه، فدعا النبی صلی الله علیه و آله و سلم

فاطمة و حسنا و حسينا فجللهم بكساء وعلی خلف ظهره ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بيتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا»؛ ^(۴۴) «هنگامی که آیه تطهیر بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خانه ام سلمه نازل شد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی، فاطمه، حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام را دعوت کرد و سپس کساء را بر روی آنان کشید و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند. پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک فرما».

۲ - آیه هدایت

خداوند متعال می فرماید: ﴿أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾؛ ^(۴۵) «همانا تو بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایت گری می باشی.»

طبری به سند صحیح از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده اند که فرمود: «انا المنذر وعلی الهادی ویک یهتدی المهتدون بعدی»؛ ^(۴۶) «من منذر و علی هادی است و با تو ای علی! هدایت شوندگان هدایت یابند.»

عبدالله بن احمد بن حنبل به سند صحیح از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام در تفسیر آیه فوق نقل کرده که فرمود: «رسول الله المنذر والهادی رجل من بنی هاشم»؛ ^(۴۷) «رسول خدا بیم دهنده است و هادی مردی از بنی هاشم می باشد.»

و نیز حبری به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده که گفت: «أَنْتَ مُنْذِرٌ»، مقصود رسول الله است. ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ مقصود علی است. ^(۴۸)

و نیز حاکم نیشابوری به سند صحیح از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام در تفسیر آیه فوق نقل کرده که حضرت فرمود: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیم دهنده و من هدایت گرم»؛ ^(۴۹)

مضمون این حدیث را نه نفر از صحابه و بیست و چهار نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

عامل چهارم: آیات فضایل

در ذیل به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

۱ - سوره دهر

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا
أَمَّا نُطْعِمُكُمْ لُوحَهُ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾؛^(۵۰) «و هم به دوستی
خدا به فقیر و طفل یتیم و اسیر طعام می‌دهند [و گویند] فقط برای رضای خدا
به شما طعام می‌دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی هم نمی‌طلبیم. «
سی و شش نفر از علمای اهل سنت تصریح نموده‌اند که این آیه در شأن
اهل بیت پیامبر ﷺ نازل شده است: فخر رازی در التفسیر الکبیر، ذیل همین
آیه، قاضی بیضاوی در انوار التنزیل، سیوطی در الدر المنثور، ابوالفداء در
تاریخش،^(۵۱) بغدادی در تاریخش^(۵۲) و غیره.

۲ - آیه شراء

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾؛^(۵۳) «برخی مردانند که از جان خود در طلب رضایت
خداوند درگذرند و خداوند دوست دار چنین بندگان است. «
ابن عباس می‌گوید: «نزلت الایة فی علی حین هرب رسول الله ﷺ من
المشركين الى الغار مع ابي بكر ونام علی فراش النبی ﷺ»؛^(۵۴) «این آیه در
شأن علی ؑ نازل شد، هنگامی که رسول خدا ﷺ از دست مشرکین فرار
کرده و با ابوبکر به غاری پناه برد، علی ؑ در رخت خواب پیامبر
ﷺ خوابید. «

ابن ابی الحدید می‌گوید: «و قد روی المفسرون کلهم آن قول الله تعالی:
«وَمِنَ النَّاسِ...» انزلت فی علی ليلة المبيت علی الفراش»؛^(۵۵) «تمام مفسرین،

روایت کرده اند که آیه فوق در شأن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شد، آن هم در شبی که آن حضرت در رخت خواب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارمید. «

چهارده نفر از علمای اهل سنت بر نزول آیه شریفه در شأن امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تصریح نموده اند که عبارتند از: زینی دحلان، ^(۵۶) فخر رازی، ^(۵۷) ابن اثیر، ^(۵۸) دیار بکری ^(۵۹) و غیره.

سیزده نفر نیز تصریح نموده اند که این آیه در «لیلة المیت» بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است که عبارتند از: احمد بن حنبل، ^(۶۰) طبری، ^(۶۱) ابن سعد، ^(۶۲) ابن هشام، ^(۶۳) ابن اثیر، ^(۶۴) ابن کثیر ^(۶۵) و غیره.

۳ - آیه مباهله

خداوند متعال می فرماید: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛ ^(۶۶) «پس هر کس با تو در مقام مجادله (درباره عیسی) براید پس از آن که به وحی خدا بر احوال او آگاه شدی بگو که بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم به مباهله برخیزیم تا دروغ گو و کافران را به لعن عذاب خدا گرفتار سازیم.»

مفسرین، اجماع دارند بر این که مراد از «انفسنا» در این آیه علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است که در این جا از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به نفس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تعبیر شده است.

احمد بن حنبل نقل می کند: «... و لما نزلت هذه الآية «نَدْعُ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ» دعا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عليا وفاطمة وحسنا وحسینا رضوان الله عليهم اجمعین، فقال: اللهم هؤلاء اهلی»؛ ^(۶۷) «هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فاطمه، حسن و حسین را خواست، آنگاه عرض کرد: بار خدایا اینان اهل بیت من هستند. »

مسلم نقل کرده که معاویة بن ابوسفیان سعد بن ابی وقاص را خواست و به او گفت: «ما منعک آن تسبِّ ابتراب؟ فقال: اما ما ذكرت ثلاثا قالهنَّ له رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فلن أسبّه، لان تكون لی واحدة منهنَّ أحبُّ الی من حمر النعم... ولما نزلت هذه الایة: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ﴾ دعا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علیا و فاطمة و حسنا و حسینا فقال: اللَّهُمَّ هؤُلاءِ اهلی»؛^(۶۸) «چه چیز تو را مانع شده که ابوتراب را سب کنی؟ گفت: سه فضیلت را رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره علی عَلَیْهِ السَّلَام بیان داشته که با وجود آن ها هرگز او را سب نخواهم کرد، و اگر یکی از آن ها برای من بود از شترهای قرمز [گران قیمت نزد من ارزشمندتر بود... هنگامی که این آیه نازل شد ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا...﴾ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی و فاطمه و حسن و حسین عَلَیْهِمُ السَّلَام را خواست و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل من هستند.»

بیست و چهار نفر از صحابه و تابعین این مضمون را نقل کرده و آیه را در شأن اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام می دانند. از قرن سوم تا سیزدهم نیز بیش از پنجاه نفر از علمای اهل سنت این مضمون را نقل کرده اند.

۴ - آیه مودت

خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛^(۶۹) «بگو من از اجر رسالت جز این نمی خواهم که مودت مرا در حق خویشاوندان من منظور دارید.»

جمهور عامه روایت کرده اند که بعد از نزول آیه فوق، سؤال کردند: ای رسول خدا! نزدیکان تو که مودت آنان بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: «علی، فاطمه، حسن و حسین».

حاکم نیشابوری به سند خود از علی بن الحسین نقل کرده که فرمود: «خطب الحسن بن علی حین قتل علی، فحمد الله واثنی علیه، ثم قال: لقد قبض فی هذه الليلة رجل لا یسبقه الاولون بعمل ولا یدرکه الاخرون، وقد کان رسول الله ﷺ یؤتیہ رایته فیقاتل وجبرئیل عن یمینه ومیکائیل عن یساره، فما یرجع حتی یفتح الله علیه. و ما ترک علی اهل الارض صفراء ولا بیضاء الا سبعمائة درهم فضلت من عطایاه اراد ان یتباع بها خادما لاهله... ثم قال: آیها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، ومن لم یعرفنی فانا الحسن بن علی، وانا بن النبی وانا بن الوصی، وانا بن البشیر، وانا بن النذیر، وانا بن الداعی الی الله باذنه، وانا بن السراج المنیر، وانا من اهل البیت الّذی کان جبرئیل ینزل الینا ویسعد من عندنا، وانا من اهل البیت الّذی اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا. وانا من اهل البیت الّذی افترض الله مودتهم علی کلّ مسلم، فقال تبارک وتعالی لنبیه ﷺ: (قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترب حسنة نزد له فیها حسنا) فاقتراف الحسنة مودتنا اهل البیت»^(۷۰)؛ «حسن بن علی علیه السلام بعد از شهادت علی علیه السلام خطبه ای ایراد فرمود. در آن خطبه حمد و ستایش خدا کرده. آنگاه فرمود: در این شب کسی از دنیا رحلت نمود که هیچ یک از اولین، در عمل بر او پیشی نمی گیرد و هیچ یک از آخرین او را درک نخواهد نمود. پیامبر ﷺ پرچم را به دست علی علیه السلام می داد و جنگ می نمود در حالی که جبرئیل طرف راستش و میکائیل طرف چپ او بودند، و باز نمی گشت تا این که خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار می داد. و بر اهل زمین، هیچ زرد و

سفیدی (طلا و نقره) نگذاشت، جز ششصد درهم از زیادی عطاهايش، که می خواست با آن خادمی را برای اهلش تهیه کند... آنگاه فرمود: ای مردم! هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر کس که مرا نمی شناسد، پس من حسن بن علی هستم. من پسر پیامبرم، من پسر وصی ام، من پسر بشارت دهنده ام، من پسر بیم دهنده هستم. و من پسر دعوت کننده به سوی خدا به اذن اویم. من پسر چراغ نور دهنده ام. من از اهل بیتی هستم که جبرئیل بر ما نازل می شد و از نزد ما بالا می رفت. من از اهل بیتی هستم که خداوند پلیدی را از آنان دور کرده و آن ها را کاملاً پاک نموده است. و من از اهل بیتی هستم که خداوند دوستی و مودت آن ها را بر هر مسلمان واجب کرده است. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربى و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا»، به دست آوردن حسنه مودت ما اهل بیت است.»

این جریان را بیست و چهار نفر از صحابه و تابعین و حدود شصت نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال: سیوطی، ^(۷۱) طبری، ^(۷۲) احمد بن حنبل و دیگران.

عده ای نیز مانند: ابن حبان در تفسیرش حدیث را از مسلمات دانسته است.

عامل پنجم: روایات امامت و ولایت

یکی دیگر از عوامل ظهور و بروز شیعه، روایاتی است که دلالت بر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام و در راس آنان علی بن ابی طالب علیه السلام دارد؛ مانند:

۱ - حدیث غدیر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛ ^(۷۳) «هر که من مولای اویم این مولای اوست.»

۲ - حدیث دوازده خلیفه

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «یکون بعدی اثنا عشر امیرا کلهم من قریش»؛^(۷۴)
«بعد از من دوازده خلیفه و امیر خواهد بود که همه آنان از قریش هستند.»

۳ - حدیث ولایت

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به علی عَلِيٍّ فرمود: «انت ولی کل مؤمن بعدی»؛^(۷۵)
«تو ولی و سرپرست هر مؤمنی بعد از من هستی.»

۴ - حدیث وصایت

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ان لکل نبی وصیا ووارثا وان علیا وصیی و وارثی»؛
^(۷۶) «همانا برای هر پیامبری، وصی و وارثی است و همانا علی وصی و وارث
من است.»

۵ - حدیث منزلت

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی
بعدی»؛^(۷۷) «تو نزد من مانند هارون نزد موسایی، مگر آن که بعد از من پیامبری
نیست.»

۶ - حدیث خلافت

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به علی عَلِيٍّ فرمود: «انت اخی ووصیی و خلیفتی فیکم
فاسمعوا له واطیعوا»؛^(۷۸) «تو برادر، وصی و جانشین من در میان قومت می
باشی، پس به سخنان او گوش داده و او را اطاعت کنید.»

عامل ششم: وجود روایات فراوان بر مرجعیت دینی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام

از روایات نیز می توان مرجعیت دینی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام را استفاده نمود که در
ذیل به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - حدیث تقلین

ترمذی از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که گفت: «رایت رسول الله ﷺ فی حجه یوم عرفة وهو علی ناقته القصواء یخطب، فسمعتہ یقول: یا ایها الناس! قد ترکت فیکم ما آن اخذتم به لن تضلوا: کتاب الله وعترتی اهل بیتی»؛^(۷۹) «در حجة الوداع روز عرفه رسول خدا ﷺ را دیدم در حالی که بر شتر خود «قصواء» سوار بود و خطبه می خواند. شنیدم که فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم که اگر به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم».

مضمون این حدیث را سی و چهار نفر از صحابه نقل کرده اند و نیز دویست و شصت و شش نفر از علمای اهل سنت در کتب خود به آن اشاره نموده اند.

۲ - حدیث «انا مدینة العلم»

حاکم نیشابوری به سند خود از جابر نقل می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیاتها من بابها»؛^(۸۰) «من شهر علمم و علی دروازه آن است، هر کس که اراده کرده است شهر علم را دریابد باید از درب آن وارد شود.»

و نیز رسول خدا ﷺ فرمود: «انا دار الحکمة وعلی بابها»، «من خانه حکمت هستم و علی درب آن است».

مضمون این حدیث را ده نفر از صحابه، پانزده نفر از تابعین و ده ها نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

۳ - حدیث سفینه

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مثل اهل بیتی کسفینه نوح، من تخلف عنها زخ فی النار»؛^(۸۱) «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هرکس از آن تخلف کند در آتش قرار خواهد گرفت.»

این حدیث را هشت نفر از صحابه؛ هفت نفر از تابعین و صد و پنجاه نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

۴ - حدیث امان

حاکم نیشابوری از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «النجوم امان لاهل السماء من الغرق واهل بیتی امان لامتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس»؛^(۸۲) «ستارگان، امان بر اهل زمینند از غرق شدن. و اهل بیت من امان این امت از اختلافند، اگر قبیله ای از عرب با اهل بیت مخالفت نمایند بین خودشان اختلاف شده و از گروه شیطان محسوب خواهند شد.»

این حدیث را گروه زیادی از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

۵ - حدیث «علی مع الحق»

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «رحم الله علیا، اللهم ادر الحق معه حیثما دار»؛^(۸۳) «خدا رحمت کند علی را، بار خدایا! هر جا علی است حق را با او قرار بده.»

حاکم نیشابوری از ام سلمه نقل می کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «علی مع القرآن والقرآن مع علی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»؛^(۸۴) «علی با قرآن و قرآن با علی است، این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

این حدیث را بیست و سه نفر از صحابه و ده ها نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

آیات و روایاتی که در شأن اهل بیت علیهم السلام ذکر شد، نه تنها فضیلتی برای آنان محسوب می شود بلکه از آنجا که این فضایل انحصاری آنان است دلالت بر افضلیت و برتری آنان بر دیگران دارد، و طبق نصّ عده ای از اهل سنت؛ همچون ابن تیمیه امامت حقّ افضل امت است.

عامل هفتم: روایات فضایل

در ذیل به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ - حدیث نور

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «كنت انا وعلی بن ابی طالب علیهما السلام نورا بین یدی اللّٰه قبل ان یخلق آدم باربعة الاف عام، فلما خلق آدم قسم ذلك النور جزئین. فجزء انا وجزء علی»؛ ^(۸۵) «من و علی بن ابی طالب نوری واحد نزد خداوند متعال بودیم، چهار هزار سال قبل از آن که خداوند حضرت آدم را خلق کند، بعد از خلقت آدم آن نور را به دو جزء تقسیم نمود: جزئی من و جزء دیگر آن علی است.»

این حدیث را هشت نفر از صحابه، هشت نفر از تابعین و بیش از چهل نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

۲ - حدیث «احبّ الخلق»

امام علی علیه السلام کسی است که طبق نصّ نبوی: «احبّ الخلق الی اللّٰه» است. ترمذی به سند خود از انس بن مالک نقل می کند: «کان عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم طیر فقال: اللّٰهم ائتنی باحبّ خلقک الیک یاکل معی من هذا الطیر. فجاء علی

فاکل معه»؛^(۸۶) «مرغ بریانی نزد پیامبر ﷺ بود. عرض کرد: خدایا! محبوب ترین خلق نزد خودت را نزد من بفرست تا با من در این غذا شرکت کند. در این هنگام علی علیه السلام وارد شد و با او در غذا شرکت کرد».

این حدیث صحیح را نه نفر از صحابه، نود و یک نفر از تابعین و پنجاه نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند. هفت نفر از آنان نیز درباره این حدیث کتاب تالیف نموده اند و گروهی از آنان نیز حدیث را از مسلمات دانسته اند؛ مانند: مسعودی در «مروج الذهب»،^(۸۷) ابن عبد البر در «الاستیعاب»، محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل»،^(۸۸) صفوری در «نزهة المجالس» و فضل بن روزبهان در «ابطال الباطل».

۳ - امام علی علیه السلام میزان ایمان و نفاق

رسول خدا ﷺ فرمود: «لا یحبّ علیا الا مؤمن ولا یبغض علیا الا منافق»؛ «دوست ندارد علی را مگر مؤمن و مبغوض ندارد علی را مگر منافق.»

این مضمون را هشت نفر از صحابه و حدود چهل نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند، مانند مسلم در «صحیح»،^(۸۹) ترمذی در «صحیح»،^(۹۰) احمد در «مسند»^(۹۱) و ابن ماجه در «سنن».^(۹۲)

۴ - امام علی علیه السلام برادر معنوی پیامبر ﷺ

جابر بن عبدالله و سعید بن مسیب می گویند: «ان رسول الله ﷺ اخى بین اصحابه، فبقی رسول الله ﷺ وابوبکر و عمر و علی علیه السلام، فاخی بین ابی بکر و عمر و قال لعلی: انت اخى وانا اخوک»؛ «رسول خدا ﷺ بین اصحابش عقد اخوت بست و تنها رسول خدا، ابوبکر، عمر و علی باقی ماندند، آنگاه بین ابوبکر و عمر عقد اخوت بست و سپس به علی علیه السلام فرمود: «تو برادر من و من برادر تو ام.»

این حدیث را چهارده نفر از صحابه و حدود چهل نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال: ترمذی در صحیح^(۹۳) و حاکم در مستدرک^(۹۴).

۵ - امام علی علیه السلام و باز بودن درب خانه او به مسجد

احمد بن حنبل از زید بن ارقم نقل می کند: «کان لفر من الصحابه ابواب شارعة فی المسجد، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: سدوا هذه الابواب الا باب علی. فقال بعضهم فيه. فقال صلى الله عليه وآله وسلم: و الله ما سددت شیئا و لافتحته و لكن امرت بشیء فاتبعته»؛^(۹۵) «گروهی از اصحاب، درهایی را از منزلشان به مسجد باز نموده بودند، پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: همه درها بسته شود، غیر از درب خانه علی. برخی از مردم سخنانی گفتند، آنگاه فرمود: من درب ها را از جانب خود نبستم و باز نگذاشتم، بلکه مامور شدم و به ماموریت عمل نمودم. «

ترمذی نقل می کند که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «سدوا الابواب كلها الا باب علی»؛^(۹۶) «همه درب ها را به مسجد، ببندید، جز درب خانه علی». این حدیث را حدود دوازده نفر از صحابه و سی نفر از علمای عامه نقل کرده اند.

۶ - امام علی علیه السلام و رد شمس

ابوهریره می گوید: «نام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و راسه فی حجر علی، ولم یکن صلی العصر حتی غربت الشمس، فلما قام النبی صلى الله عليه وآله وسلم دعا له فردت علیه الشمس حتی صلی، ثم غابت ثانیة»؛^(۹۷) «رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در حالی که سرش در دامن علی علیه السلام بود خوابید، و ایشان نماز عصر را نخوانده بود که خورشید غروب کرد. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم که بیدار شد برای او دعا کرد، خورشید بازگشت، علی علیه السلام نماز عصر را در وقت خود به جای آورد، آنگاه خورشید بازگشت».

این حدیث را نه نفر از صحابه و چهل نفر از علمای عامه نقل کرده اند که ده نفر از آن ها درباره این حدیث کتاب تالیف نموده، حدود سیزده نفر نیز آن را تصحیح کرده اند؛ امثال: ابوجعفر طحاوی،^(۹۸) طبرانی،^(۹۹) بیهقی،^(۱۰۰) هیشمی^(۱۰۱) و قسطلانی.^(۱۰۲)

۷ - امام علی عَلَيْهِ السَّلَام و ابلاغ سوره برائت

ابو رافع می گوید: «بعث رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابابکر بسورة «برائت» الى الموسم، فاتى جبرئيل فقال: انه لن يؤديها عنك الا انت او رجل منك. فبعث عليا في اثره حتى لحقه بين مكة والمدينة، فاخذها وقراها على الناس في الموسم»؛^(۱۰۳)

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را برای ابلاغ سوره برائت به مکه فرستاد. جبرئیل بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شد و گفت: سوره را یا باید خودت ابلاغ کنی یا کسی که از توست. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَام را به دنبال او فرستاد. علی عَلَيْهِ السَّلَام بین مکه و مدینه به ابوبکر رسید، سوره را از او گرفته و بر مردم قرائت نمود».

این حدیث را هفتاد و سه نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند که برخی از آنان عبارت اند از: احمد بن حنبل در مسند،^(۱۰۴) ابن ماجه در سنن^(۱۰۵) و ترمذی در صحیح.^(۱۰۶)

۸ - امام علی عَلَيْهِ السَّلَام مولود کعبه

حاکم نیشابوری می گوید: «قد تواترت الاخبار آن فاطمة بنت اسد ولدت امير المؤمنين علي بن ابي طالب - كرم الله وجهه - في جوف الكعبه»؛^(۱۰۷) «در اخبار متواتر آمده است که فاطمه دختر اسد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - را داخل کعبه زایید».

این حدیث را هفده نفر از علمای اهل سنت نقل کرده، دوازده نفر به تواتر یا شهرت آن تصریح نموده و نه نفر نیز به اختصاص این فضیلت به امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تصریح کرده اند.

۹ - امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و گرفتن لواء

بریده اسلمی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می کند که فرمود: «لَاعْطَيْنَ اللّوَاءَ غدا رجلا يحبّ الله ورسوله و يحبه الله ورسوله. فلما كان من الغد تطاول لها ابوبكر وعمر، فدعا عليا عَلَيْهِ السَّلَامُ وهو ارمد فتفل في عينيه واعطاه اللواء، ونهض معه من الناس ما نهض»؛ ^(۱۰۸) «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. روز بعد ابوبکر و عمر منتظر بودند که آن ها را صدا زند، ولی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در حالی که درد چشم داشت صدا زد و اب دهان در چشم او مالید، آنگاه پرچم را به دست او داد و عده ای نیز با او حرکت کردند.»

۱۰ - امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اولین مسلمان و مؤمن

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: «انه لاول اصحابي اسلاما»؛ ^(۱۰۹) «علی اولین نفر از اصحاب من است که اسلام آورد».

۱۱ - امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اولین نمازگزار با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

حاکم نیشابوری به سندش از امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می کند که فرمود: «عبدت الله مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سبع سنين قبل ان يعبده احد من هذه الامم»؛ ^(۱۱۰) «با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هفت سال قبل از دیگران عبادت کردم».

عامل هشتم: وجود روایات فراوان در مدح شیعه

در مصادر حدیثی اهل سنت روایات بسیاری می یابیم که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیروان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را تحت عنوان شیعیان علی عَلِيٍّ مورد مدح و ستایش قرار داده است، اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاقْبَلَ عَلِيَّ عَلِيٍّ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَنْ هَذَا وَ شِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ نَزَلَتْ: «أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...»؛ ^(۱۱۱) «نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودیم که علی عَلِيٍّ وارد شد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «قسم به کسی که جانم به دست اوست همانا این (علی) و شیعیان او قطعاً کسانی هستند که روز قیامت به فوز بهشت و سعادت نایل خواهند شد.»

امام علی عَلِيٍّ فرمود: «قال لي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أنت و شيعتك في الجنة»؛ ^(۱۱۲) «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: تو و شیعیانت در بهشت خواهید بود.»

این مضمون را حدود سی و چهار نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند که برخی از آن ها عبارتند از: ابن عساکر، ابن حجر، ابن اثیر، طبرانی، هیشمی، حاکم نیشابوری، سیوطی، ابن حجر، بلاذری، طبری، خطیب بغدادی، علامه مناوی، متقی هندی، الوسی و شوکانی.

مفهوم شیعه در لغت

واژه شیعه از نظر لغت در دو معنا به کار رفته است.

۱ - موافقت و هماهنگی دو فرد یا دو گروه در عقیده یا عمل، بدون این که یکی تابع دیگری باشد؛ چنان که در لسان العرب ^(۱۱۳) آمده: «شیعه جماعتی را گویند که بر امری اجتماع کنند. پس هر قومی که بر امری اجتماع کنند را شیعه نامند.»

این معنا در قرآن کریم نیز به کار رفته است؛ چنان که از حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان شیعه حضرت نوح علیه السلام یاد شده است: «وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَأَبْرَاهِيمَ».
(۱۱۴)

حضرت ابراهیم علیه السلام از پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت بود و پیرو شریعت نوح نبود، ولی از آن جا که روش او در توحید هماهنگ با روش نوح بود، شیعه نوح (هماهنگ با نوح) نامیده شده است.

در این معنا تقدم و تاخر زمانی شرط نیست، یعنی همان گونه که فرد متاخر را می توان شیعه فرد متقدم دانست، عکس آن نیز پذیرفته است. ^(۱۱۵) چنان که در قرآن کریم آمده است: «وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ»، ^(۱۱۶) مقصود از «اشیاع» مشرکان و کافران امت های پیشینند که در مخالفت با پیامبرانشان همانند مشرکان و کافران عصر رسالت بوده اند. ^(۱۱۷)

۲ - متابعت و پیروی از دیگری: در «قاموس المحيط» آمده است: «شیعه رجل، اتباع و انصار اوست». ^(۱۱۸) پیروی از عقیده و راه و رسم دیگری معمولاً با محبت و دوستی همراه است. در کاربرد واژه شیعه نیز این معنا مراد است؛ چنان که قرآن کریم در مورد فردی قبطی که از هواداران و پیروان حضرت موسی علیه السلام بود فرموده است: ﴿فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾؛ ^(۱۱۹) «در آن حال آن شخص که شیعه موسی بود، دادخواهی و یاری علیه دشمن خواست.»

از دو معنای یادشده معنای دوم شناخته شده تر و معروف تر است و هرگاه قرینه ای در میان نباشد، همین معنا اراده خواهد شد؛ چنان که در کتب لغت و تفسیر نیز این معنا بیشتر مورد توجه واقع شده است.

مفهوم شیعه در اصطلاح

مورخان و محققان در ملل و نحل، عنوان شیعه را به طور مطلق بر شیعه دوازده امامی اطلاق می کنند که در ذیل به برخی از این کلمات اشاره می کنیم:

۱ - شهرستانی می گوید: «الشیعة هم الذين شایعوا علیا علی الخصوص وقالوا بامامته وخلافته نسا ووصیة»؛^(۱۲۰) «به کسانی که فقط از علی عَلِيٍّ پیروی نموده و امامت و خلافت او را به سبب نصّ و وصیت پذیرفته اند، شیعه اطلاق می شود.»

۲ - ابن خلدون می نویسد: «الشیعة لغة هم الصحب و الاتباع و يطلق فی عرف الفقهاء و المتكلمين من الخلف و السلف علی اتباع علی و بنیه»؛^(۱۲۱) «شیعه در لغت به معنای همراه و پیرو است، اما در عرف فقیهان و متکلمان به پیروان علی و اولاد او عَلِيٍّ اطلاق می شود.»

۳ - میر سید شریف جرجانی می نویسد: «الشیعة هم الذين شایعوا علیا وقالوا أنه الامام بعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ واعتقدوا أن الامامة لا تخرج عنه وعن اولاده»؛^(۱۲۲) «شیعه به کسانی گفته می شود که از علی عَلِيٍّ پیروی نموده و امامت او را پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پذیرفته اند و معتقدند که امامت از او و فرزندان او خارج نمی شود.»

۴ - محمد فرید وجدی می نویسد: «و الشیعة هم الذين شایعوا علیا فی امامته و اعتقدوا أن الامامة لا تخرج عن اولاده و قالوا لیست الامامة قضية مصلحة تناط باختيار العامة بل هی قضية اصولية هی ركن الدين. و لابد أن یكون الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قد نصّ علی ذلك صریحا. و الشیعة یقولون بعصمة الائمة من الكبائر و الصغائر و القول بالتولی و التبری قولاً و فعلاً الا فی حال التقية اذا خافوا بطش ظالم»؛^(۱۲۳) «به کسانی که علی عَلِيٍّ را امام دانسته و از او پیروی

کرده اند و امامت را خارج از اولاد او نمی دانند، شیعه اطلاق می شود. اینان معتقدند که امامت قضیه ای مصلحتی نیست تا امت به اختیار خود کسی را به عنوان امام معرفی کنند، بلکه رکن و پایه ای از ارکان دین می باشد. به همین جهت باید رسول خدا ﷺ به صراحت، امام پس از خود را معرفی نماید. از معتقدات دیگر شیعه این است که آنان امامان را از گناهان کبیره و صغیره معصوم دانسته و می گویند: انسان در گفتار و رفتار باید تَوَلَّى و تبری را رعایت کند، مگر این که از دشمن ظالم بترسد که در آن حال می تواند تقیه نماید. «

۵ - فیروز ابادی می گوید: «و قد غلب هذا الاسم علی کل من يتولَّى علیا و اهل بینه حتی صار اسما لهم خاصا»؛^(۱۲۴) «این اسم (شیعه) بر هر کسی که ولایت علی و اهل بیت علیهم السلام را قبول نموده است، غلبه پیدا کرده، تا جایی که اسم خاص آن ها قرار گرفته است. «

۶ - ابن اثیر می گوید: «و قد غلب هذا الاسم علی کل من یزعم انه يتولَّى علیا - رض و اهل بینه حتی صار لهم اسما خاصا. فاذا قيل فلان من الشيعة عرف انه منهم»؛^(۱۲۵) «این اسم - شیعه - بر هر کسی که ولایت علی - رضی الله عنه - و اهل بیتش را بپذیرد به حیثی که اسم خاص او شود، غلبه پیدا کرده است. پس هرگاه گفته شود: فلان شخص از شیعه است به این معنا شناخته می گردد». این تعبیر از ابن منظور نیز رسیده است.^(۱۲۶)

۷ - ازهری می گوید: «والشيعة قوم يهوون هوى عترة النبي محمد ﷺ ويوالونهم»؛^(۱۲۷) «شیعه قومی است که هوای عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در دل دارد و ولایت او را پذیرفته است.»

در «معجم الوسيط» آمده است: «شیعه فرقه بزرگی از مسلمانان است که بر محبت علی و آل او و سزاوارتر بودن آنان به امامت اجتماع کرده اند»^(۱۲۸)

۸ - ابوالحسن اشعری می گوید: «وَأَمَّا قَبِيلَ لَهُمُ الشَّيْعَةَ؛ لِأَنَّهُمْ شَايَعُوا عَلِيًّا وَ يَقْدُمُونَهُ عَلَيَّ سَائِرِ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»؛ ^(۱۲۹) «به شیعیان، به این جهت شیعه اطلاق می شود که از علی عَلِيًّا پیروی نموده و او را بر سایر اصحاب پیامبر ﷺ مقدم می دارند.»

۹ - پطرس بستانی می گوید: «الشَّيْعَةُ فِرْقَةٌ مِنْ كِبَارِ فِرْقِ الْإِسْلَامِ بَايَعُوا عَلِيًّا وَقَالُوا أَنَّهُ الْإِمَامُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالنَّصِّ الْجَلِيِّ أَوْ الْخَفِيِّ وَاعْتَقَدُوا أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَخْرُجُ عَنْهُ وَعَنْ أَوْلَادِهِ»؛ ^(۱۳۰) «شیعه یکی از گروه های بزرگ اسلامی است که با علی بیعت کرده اند. آنان کسانی اند که معتقدند به این که امامت پس از رسول خدا ﷺ به نصّ جلیّ یا خفیّ به علی عَلِيًّا رسیده است و این منصب از او و اولادش خارج نمی شود.»

۱۰ - دکتر ناصر بن علی عائض حسن الشیخ - از نویسندگان وهابی - می گوید: «كَلِمَةُ الشَّيْعَةِ اتَّخَذَتْ مَعْنَى اصْطِلَاحِيًّا مُسْتَقِلًّا حَيْثُ أُطْلِقَتْ عَلَيَّ جَمَاعَةً اعْتَقَدُوا أَنَّ الْإِمَامَةَ لَيْسَتْ أَلَى نَظَرِ الْإِمَامَةِ يَتَّعِينَ الْقَائِمَ بِهَا بِتَعْيِينِهِمْ، بَلْ أَنَّهَا رُكْنُ الدِّينِ وَقَاعِدَةُ الْإِسْلَامِ وَلَا يَجُوزُ لِنَبِيِّ إِغْفَالِهَا وَلَا تَفْوِيزُهَا أَلَى الْإِمَامَةِ بَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَعْيِنَ الْإِمَامَ لِلْإِمَامَةِ»؛ ^(۱۳۱) «کلمه شیعه، معنای اصطلاحی خاصی به خود گرفته و به کسانی اطلاق می شود که امامت را از مصالح عمومی نمی دانند تا نظر امت در آن معتبر باشد، بلکه آن را رکنی از ارکان دین دانسته و معتقدند که جایز نیست پیامبر ﷺ از تعیین امام پس از خود غفلت نموده و یا آن را به امت واگذار نماید، بلکه بر او واجب است تا چنین شخصی را معرفی نماید.»

۱۱ - شیخ مفید رحمته الله نیز می گوید: «الشَّيْعَةُ مَنْ شَايَعَ عَلِيًّا وَقَدِمَهُ عَلَيَّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اعْتَقَدُوا أَنَّهُ الْإِمَامُ بِوَصِيَّةِ مَنْ رَسُوْلُ اللَّهِ ﷺ وَبَارَادَةَ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى أَيْضًا»؛ ^(۱۳۲) «به کسانی که از امام علی عَلِيًّا پیروی نموده و او را

بر دیگر صحابه مقدم داشته اند، شیعه گفته می شود. آن ها معتقدند که امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به اراده خداوند متعال و وصیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به عنوان امام معرفی شده است. «

پیامبر و دعوت به تشیع

۱ - ابن حجر و دیگران از ابن عباس نقل کرده اند: «لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ: هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتِكَ...»؛ ^(۱۳۳) «هنگامی که خداوند آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ ^(۱۳۴) را نازل کرد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خطاب به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «مقصود از آن تو و شیعیان تو است...».

۲ - حاکم حسکانی نیز از ابن عباس نقل کرده که «نزلت هذه الآية ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ فِي عَلِيٍّ وَاهْلِ الْبَيْتِ»؛ ^(۱۳۵) این آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾ در شأن علی و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نازل شد.

۳ - و نیز به سندش از امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده که فرمود: «قبض رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وانا مسنده الى صدرى فقال: يا علي! الم تسمع قول الله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ هم شيعتك وموعدى ومعدكم الحوض...»؛ ^(۱۳۶) «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حالی که من او را به سینه چسبانده بودم از دنیا رحلت نمود، حضرت فرمود: ای علی! آیا قول خداوند تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ را نشنیده ای؟ آن ها شیعیان تو هستند و موعده من و موعده شما در کنار حوض (کوثر) است...».

۴ - ابن مردويه از عایشه نقل کرده که گفت: قلت لرسول الله: من اكرم الخلق الى الله؟ قال: يا عائشة! اما تقر اين ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾؛ ^(۱۳۷) به رسول خدا

عرض کردم چه کسی کریم ترین خلق بر خداوند است. پیامبر ﷺ فرمود: آیا نخوانده ای این آیه را ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ...﴾.

۵ - ابن عساکر به سندش از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که فرمود: «كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَقْبَلَ عَلِيَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَنْ هَذَا وَشِيعَتُهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ. وَنَزَلَتْ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ فَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ إِذَا أَقْبَلَ عَلِيٌّ قَالُوا: جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»؛ (۱۳۸) «ما نزد پیامبر ﷺ بودیم که علی علیه السلام وارد شد. پیامبر ﷺ فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست همانا این (علی) و پیروان و شیعیان او به طور حتم در روز قیامت به فوز خواهند رسید. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾. لذا هرگاه اصحاب پیامبر مشاهده می کردند که علی علیه السلام می آید می گفتند: خیر البریه آمد».

۶ - ابن مردویه از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا ﷺ به من فرمود: «الم تسمع قول الله ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ انت و شیعتک...»؛ (۱۳۹) آیا قول خدا را نشنیده ای ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾، مقصود تو و شیعیان تو است...».

۷ - طبری در تفسیر خود به سندش از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ﴿أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «انت یا علی و شیعتک»؛ (۱۴۰) «مقصود تو هستی ای علی و شیعیان تو».

روایات هم مضمون

روایات دیگری به همین مضمون در مصادر حدیثی اهل سنت یافت می شود که به برخی از آن ها اشاره ای می کنیم:

۱ - ابن حجر از امّ سلمه نقل کرده: «کانت ليلتي وكان النبي ﷺ عندي فاتته فاطمة فتبعها علي - رض - فقال النبي ﷺ: يا علي! انت واصحابك في الجنة، انت وشيعتك في الجنة»؛ ^(۱۴۱) «نوبت من بود که رسول خدا ﷺ نزد من باشد، فاطمه عليها السلام به سراغ حضرت آمد و به دنبال او علی عليه السلام آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! تو و اصحاب تو در بهشت می باشید، تو و شیعیان تو در بهشت خواهید بود.

۲ - حاکم حسکانی در ذیل آیه ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدُلُونَ﴾ ^(۱۴۲) از امام علی عليه السلام نقل کرده که فرمود: «هم انا وشيعتي»؛ ^(۱۴۳) «مقصود از آن ها من و شیعیان من می باشند».

۳ - ابن مغازلی به سندش از انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «يدخلون من امتي الجنة سبعون الفا لاحساب عليهم. ثم التفت الي علي فقال: هم شيعتك وانت امامهم»؛ ^(۱۴۴) «از امتم هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می شوند. آنگاه به علی عليه السلام التفات کرده و فرمود: اينان شيعیان تواند و تو امام انانی.

۴ - گنجی شافعی به سندش از ابوسعید خدری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی عليه السلام نظر کرده و فرمود: «هذا وشيعة هم الفائزون يوم القيمة»؛ ^(۱۴۵) «این (علی) و شیعیان او در روز قیامت بهشتید».

۵ - خوارزمی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که خطاب به علی عليه السلام فرمود: «وان شيعتك علي مناير من نور، وان الحق علي لسانك...»؛ «و همانا شیعیان تو بر منبرهایی از نورند، و همانا حق بر زبان تو است...» ^(۱۴۶).

۶ - ابن عساکر به سندش از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: «انت و شیعتک فی الجنة»؛ ^(۱۴۷) «تو و شیعیان تو در بهشتید».

۷ - سمهودی به سندش از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «السابقون الی ظلّ العرش یوم القیمة طوبی لهم. قیل یا رسول اللّٰه! ومن هم؟ قال: شیعتک یا علی و محبّوک»؛ ^(۱۴۸) «خوشا به حال سبقت گیرندگان بر سایه عرش الهی در روز قیامت. عرض شد: ای رسول خدا! آنان کیانند؟ فرمود: شیعیان تو ای علی و محبّین تو.

۸ - خطیب بغدادی به سند خود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که خطاب به علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «انت و شیعتک فی الجنة»؛ ^(۱۴۹) «تو و شیعیان تو در بهشتند. «
۹ - هیشمی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که خطاب به علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «انت اول داخل الجنة من امتی، وان شیعتک علی منابر من نور...»؛ ^(۱۵۰) «تو اول کسی هستی که از امت من داخل بهشت می شود. و همانا شیعیان تو بر منبرهایی از نورند...».

۱۰ - علامه مناوی از ام سلمه - رضی اللّٰه عنها - نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «علی و شیعتہ هم الفائزون یوم القیامة»؛ ^(۱۵۱) «علی و شیعیان او همان فائزان و نجات یافتگان در روز قیامتند.»

مفاد احادیث

این گونه احادیث به دو نکته مهم اشاره دارد:

۱ - دعوت مردم به تشیع و متابعت و پیروی از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام و در نتیجه بازکردن راه برای پیدایش خط فکری خاص بین صحابه که همان تشیع باشد. و این دعوت از ناحیه شخص رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

۲ - به تبع نکته اول به این نتیجه می‌رسیم که تشیع و دنباله روی از امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امری غیر از اسلام نخواهد بود، بلکه سبب امتداد و بقای آن خواهد شد.

این مطلب با احادیث دیگری که در مصادر حدیثی اهل سنت آمده نیز تایید می‌شود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من اطاعنی فقد اطاع الله، ومن عصانی فقد عصی الله، ومن اطاع علیا فقد اطاعنی، ومن عصی علیا فقد عصانی»؛ ^(۱۵۲) «هرکس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و هرکسی مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است. و هرکس علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هرکس علی را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است».

این حدیثی است که حاکم نیشابوری تصریح به صحت آن بنابر شرط شیخین کرده و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» راویان آن را توثیق نموده است.

راویان احادیث از علمای اهل سنت

این گونه احادیث را گروه زیادی از علمای اهل سنت در کتاب های خود ذکر کرده اند که برخی از آن ها عبارتند از:

- ۱ - ابن عساکر. ^(۱۵۳)
- ۲ - ابن حجر هیتمی. ^(۱۵۴)
- ۳ - ابونعیم اصفهانی. ^(۱۵۵)
- ۴ - ابن اثیر. ^(۱۵۶)
- ۵ - حاکم حسکانی حنفی. ^(۱۵۷)
- ۶ - دیلمی. ^(۱۵۸)
- ۷ - طبرانی. ^(۱۵۹)

- ۸ - هیشمی. (۱۶۰)
- ۹ - سیوطی. (۱۶۱)
- ۱۰ - قندوزی. (۱۶۲)
- ۱۱ - ابن مغازلی شافعی. (۱۶۳)
- ۱۲ - گنجی شافعی. (۱۶۴)
- ۱۳ - حمّوئی. (۱۶۵)
- ۱۴ - خوارزمی. (۱۶۶)
- ۱۵ - ابن حجر. (۱۶۷)
- ۱۶ - بلاذری. (۱۶۸)
- ۱۷ - سمهودی. (۱۶۹)
- ۱۸ - طبری. (۱۷۰)
- ۱۹ - ابن صباغ مالکی. (۱۷۱)
- ۲۰ - خطیب بغدادی. (۱۷۲)
- ۲۱ - مسعودی. (۱۷۳)
- ۲۲ - میر سید علی همدانی. (۱۷۴)
- ۲۳ - مناوی. (۱۷۵)
- ۲۴ - ذهبی. (۱۷۶)
- ۲۵ - ابو الفرج اصفهانی. (۱۷۷)
- ۲۶ - شبلنجی. (۱۷۸)
- ۲۷ - متقی هندی. (۱۷۹)
- ۲۸ - الوسی. (۱۸۰)
- ۲۹ - شوکانی. (۱۸۱)

تصحیح احادیث

این احادیث را از طرق مختلف می توان تصحیح نمود:

۱ - سندی

این روایات در کتب فریقین به حدی فراوان است که انسان می تواند به مضمون آن اطمینان حاصل کند، خصوصا آن که این روایات را اهل سنت نقل کرده اند که موافق اعتقاد آن ها نبوده است، و این به نوبه خود بر این دلالت دارد که این روایات قابل انکار نبوده و نمی توان آن ها را جعلی دانست. و لذا ابن حجر هیتمی بعد از نقل برخی از این احادیث بدون آن که در سند آن ها ایرادی وارد کند در صدد توجیه دلالتی بر آمده است.

۲ - مضمونی

در این روایات به این مطلب تصریح شده که امام علی علیه السلام و شیعیان و پیروان او از اهل نجاتند و مصداق واقعی «خیر البریة» می باشند. پس در حقیقت مضمون این احادیث اشاره به الگو بودن و رهبری امام علی علیه السلام در جامعه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد و این که هر یک از مسلمانان وظیفه دارند تا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را الگو قرار داده و از او پیروی کنند. این مضمون را می توان با احادیث متواتر و صحیح السند دیگر مورد تایید و تاکید قرار داد؛ مثل حدیث ثقلین، حدیث غدیر و دیگر احادیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن ها حضرت علی علیه السلام را امام بعد از خود معرفی کرده و مردم را نیز به متابعت از او دعوت کرده است.

ارتباط آیه با امامت

بین شیعه و اهل سنت اختلاف است که آیا امامت انتصابی است که امام باید از جانب خداوند تعیین شود یا این که به انتخاب مردم واگذار شده است؟ در هر دو صورت از این آیه و روایاتی که در ذیل آن آمده است به دست می آید که امام علی علیه السلام بهترین مردم است. و از آن جا که این اصل کلی مورد موافقت حتی ابن تیمیه است که بهترین ها باید رهبر و امام باشند، نتیجه می گیریم که امام علی علیه السلام از آن جهت که بهترین است باید امام و رهبر جامعه اسلامی بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد، خواه که خلافت به انتصاب باشد و یا انتخاب.

به بیان دیگر: بعد از آیه «خیر البریه» چنین آمده است: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ خدا از آنان راضی است و آنان نیز از خدا راضی می باشند. و مطابق روایاتی که ذکر شد این، صفت امام علی علیه السلام و شیعیان او می باشد. و هنگامی که این آیه را با آیه «اکمال» یعنی «... وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» ضمیمه کنیم، به دست می آید که «خیر البریه» کسانی هستند که ایمان و عمل صالح را از کانال امام علی علیه السلام به دست آورده باشند؛ زیرا مطابق روایات صحیح السند، آیه اکمال بعد از واقعه غدیر خم بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است.

بررسی شبهات

از آن جا که این روایات نصّ بر حقانیت امام علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت است لذا اهل سنت درصدد برآمده اند که از هر طریق ممکن در آن ها خدشه وارد کنند، اینک به بررسی هر یک از آن ها پرداخته و پاسخ می دهیم:

۱ - برتری امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم!!

الوسی می گوید: «اگر منظور از ﴿خیر البریة﴾ علی بن ابی طالب علیه السلام است، لازم می آید که او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بالاتر باشد، چون به طور مطلق آمده و شامل پیامبر نیز می شود». (۱۸۲)

پاسخ

اولا: آیه اشاره به بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد. و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تخصصاً خارج است.

ثانیا: مطابق برخی از ادله؛ همچون آیه «مباهله» و حدیث «طیر» و حدیث «نور» امام علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جمیع فضایل است، و بین آن دو جدایی نیست تا دلالت بر برتری امام علی علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشته باشد.

ثالثا: برای ﴿خیر البریة﴾ شدن، قرآن چند صفت ذکر کرده است که یکی از آن ها ایمان به خدا و رسول گرامی اسلام است. پس امام علی علیه السلام به جهت ایمان به رسالت پیامبر اسلام به مقام «خیر البریة» بودن رسیده است.

رابعا: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امت خود کرده و آن ها را به پیروی از خیر البریه یعنی حضرت علی علیه السلام دعوت می کند. واضح است که مردم را دعوت می کند که بعد از وفاتش حضرت علی علیه السلام را که بهترین فرد روی زمین است متابعت کنند.

۲ - شیعه یعنی محب!!

ابن حجر مکی در «الصواعق المحرقة» بعد از نقل برخی از این احادیث می گوید: «شیعیان علی علیه السلام همان اهل سنتند؛ زیرا آن ها هستند که علی را آن طور که خدا و رسول فرمان داده دوست دارند، و اما غیر از اهل سنت همه دشمن علی می باشند؛ زیرا محبتی که خارج از شرع بوده و از راه هدایت

انحراف دارد در حقیقت بزرگ ترین دشمنی است، و به همین جهت است که سبب هلاکت آن ها می شود...» (۱۸۳)

پاسخ

اولا: ایشان کلمه «شیعه» را به محبّ معنا کرده است، در حالی که این معنا با کلمه شیعه سازگاری ندارد، شیعه در لغت به معنای پیرو است.

ثانیا: این معنا با معنای اصطلاحی «شیعه» نیز سازگاری ندارد؛ زیرا شیعه در اصطلاح به گروهی اطلاق می شود که از اهل بیت عصمت و طهارت پیروی کرده و قائل به امامت و وصایت آن ها می باشند.

شهرستانی می گوید: «شیعه کسانی هستند که به طور خصوص از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیروی کرده و به امامت و خلافت او به نص و وصیت قائل شده اند.» (۱۸۴)

میر سید شریف جرجانی می گوید: «شیعه کسانی هستند که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را مشایعت کرده و معتقدند که او امام بعد از رسول خداست و امامت از او و اولادش خارج نمی شود.» (۱۸۵)

ثالثا: به ابن حجر می گوئیم: اگر شیعیان امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ همان اهل سنتند که محبّ او هستند آن گونه که در کتاب و سنت آمده، پس چرا در مدح دشمنان او کتاب تالیف کرده و آن ها را می ستایند؟ مگر خود ابن حجر نیست که رساله مستقلی در دفاع از معاویه به نام «تطهير الجنان» تالیف کرده است؟ آیا دشمنی معاویه نسبت به امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای ابن حجر معلوم نبوده است؟

رابعا: به چه دلیل محبّت غیر از اهل سنت به امیر المؤمنین خارج از حد شرع است؟ مگر محبّت آن ها در حد خدایی است؟ هرگز چنین نیست. این محبّت شماسست - بر فرض اگر باشد - که در حد تقصیر و کوتاهی است، نه این که

محبت ما در حق آن حضرت افراط باشد، ما اگر او را دوست داریم زیرا مطابق حدیث «رایه» خداوند متعال او را دوست دارد.

خامسا: شما چگونه اهل بیت عصمت و طهارت را دوست دارید در حالی که بزرگانتان؛ امثال بخاری از نواصب و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام امثال عمران بن حطان روایت نقل می کنند ولی نسبت به اهل بیت علیهم السلام یا بی توجهی کرده و یا اصلا روایتی نمی کنند؟

سید شرف الدین می گوید: «همانا شیعه علی و اهل بیت علیهم السلام مسلمانانی هستند که در دین متابع آن ها بوده و از آنان پیروی کرده اند. و ما - بحمد الله تمام توجه خود را در فروع دین و عقاید آن، و اصول فقه و قواعد آن، و علوم سنت و کتاب، و فنون اخلاق و سلوک و اداب، به آن ها معطوف داشته و با اقرار به امامت و خضوع نسبت به ولایت آن ها، این امور را به توسط آن ها اخذ نمودیم... و از این طریق شیعیان آن ها به حساب آمده ایم و آنان نیز وسیله ما شده اند. و خدا را سپاس می گوئیم بر این که ما را به دین خود هدایت فرمود، و توفیق داد تا به دو گوهر گرانبها و دو ریسمانش که رسولش ما را به آن دعوت کرده بود تمسک کنیم. و وارد مدینه علم پیامبرش از دروازه آن شویم، دروازه ای که باب امرزش گناهان و ایمنی اهل زمین و کشتی نجات این امت است...» (۱۸۶)

۳ - عدم اطلاق لفظ شیعه بر فرقه امامیه!!

دکتر ناصر بن عبدالله بن علی قفاری وهابی در کتاب خود «اصول مذهب الشیعه» می گوید: «با مراجعه به معاجم اهل سنت نیافتم که لفظ «شیعه» بر فرقه ای اطلاق شود که الان به این اسم معروفند مگر در برخی از اخبار ضعیف یا موضوع، اخباری که در آن ها لفظ شیعه به کار رفته و از آن ها به عنوان شیعه

علی علیه السلام تمجید شده است. مثل حدیثی که می گوید: استغفرت لعلی و شیعتته، و حدیث: مثلی مثل شجرة انا اصلها وعلی فرعها... والشیعة ورقها، و حدیث: انت وشیعتک فی الجنة». (۱۸۷)

پاسخ

اولا: به چه دلیل که این گونه روایات ضعیف یا جعلی است؟ آیا به مجرد این که مضمون حدیثی با عقاید شما سازگاری ندارد جعلی یا ضعیف است؟ آیا نباید بر ادعای خود آقامه دلیل کرد؟

ثانیا: روایات به حدی زیاد است که می توان ادعای تواتر یا شهرت آن ها را نمود که در این صورت احتیاج به بررسی سندی ندارد؛ زیرا از راه تراکم احتمالات مفید یقین است.

ثالثا: می توان مضمون این روایات را با احادیث دیگر صحیح السند؛ همچون حدیث غدیر و تقلین تایید نمود.

۴ - اطلاق شیعه بر هر گروه و حزب!!

او همچنین می گوید: «اسم شیعه لقبی است که بر هر مجموعه ای اطلاق می شود که دور رهبرش گرد آمده است، گرچه برخی از شیعیان قصد دارند که با چشم پوشی از حقایق تاریخی ادعا کنند عنوان شیعه اولین بار بر آنان اطلاق شده است. اینان فراموش کرده اند که معاویه نیز این کلمه را بر اتباع خود اطلاق کرده است. ولی وقایع تاریخی گواهی می دهد که این لقب اختصاص بر اتباع علی پیدا نکرد مگر بعد از کشته شدن علی علیه السلام همان گونه که برخی می گویند، یا بعد از مقتل حسین همان گونه که رای برخی دیگر است». (۱۸۸)

پاسخ

اولاً: اطلاق لقب شیعه بر هر گروهی که به دور رهبرش گرد آمده، از باب اطلاق معنای لغوی این کلمه است؛ مثل این که گفته می شود: شیعه ال ابی سفیان، شیعه معاویه و... و لذا هر گاه در غیر از مورد اتباع حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به کار می رود با اضافه به آن افراد استعمال می شود، بر خلاف اتباع آن حضرت که به طور مطلق بر آنان اطلاق می شود. یعنی هر گاه به طور مطلق و بدون اضافه کلمه «شیعه» به کار رفت، مقصود از آن شیعیان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. این مطلبی است که مورخین و صاحبان ملل و نحل از علمای اهل سنت به آن اشاره کرده اند:

شهرستانی می گوید: «شیعه کسانی هستند که به طور خصوص از علی پیروی کرده و قائل به امامت و خلافت او به عنوان نص و وصیتند». ^(۱۸۹)
ابن خلدون می گوید: «شیعه در لغت به معنای مصاحبان و پیروان است و در عرف فقها و متکلمین از خلف و سلف بر پیروان علی و فرزندان او اطلاق می شود». ^(۱۹۰)

میر سید شریف جرجانی می گوید: «شیعه کسانی هستند که از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیروی کرده و قائل به امامت او بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند و معتقدند که امامت از او و اولادش خارج نمی شود». ^(۱۹۱)

فرید وجدی می گوید: «شیعه کسانی هستند که علی را در امامت پیروی کرده و معتقدند که امامت از اولاد او خارج نمی گردد. و نیز معتقد به عصمت امامان از گناهان کبیره و صغیره اند و قائل به تولی و تبری در قول و فعل اند، مگر در حال تقیه، در صورتی که از شدت ظالم بترسند». ^(۱۹۲)

ثانیا: مطابق روایاتی که ذکر کردیم کلمه شیعه اولین بار در کلمات رسول خدا ﷺ بر پیروان حضرت علی عليه السلام اطلاق شد. و نیز مطابق رای برخی از علمای اهل سنت برای اولین بار به عده ای از صحابه در عصر پیامبر اطلاق گردید:

ابوحاتم رازی می گوید: «انّ اول اسم ظهر فی الاسلام علی عهد رسول اللّٰه هو الشيعة وكان هذا لقب اربعة من الصحابة هم: ابوذر و سلمان والمقداد وعمّار»؛ ^(۱۹۳) «اولین لقب و کلمه ای که در عهد رسول خدا ﷺ ظهور و بروز کرد کلمه «شیعه» بود. این کلمه لقب چهار نفر از صحابه یعنی ابوذر، سلمان، مقداد و عمّار بوده است».

ابن خلدون می نویسد: «كان جماعة من الصحابة يتشيعون لعلي ويرون استحقاقه علي غيره»؛ ^(۱۹۴) «جماعتی از صحابه شیعه علی عليه السلام بودند و او را سزاوارتر از دیگران به خلافت می دانستند».

استاد محمد کرد علی می گوید: «عرف جماعة من كبار الصحابة بموالاة علي في عصر رسول اللّٰه ﷺ ، مثل سلمان الفارسی القائل: بايعنا رسول اللّٰه ﷺ علي النصح للمسلمين و الائتنام بعلي بن ابي طالب و الموالاة له، و مثل ابي سعيد الخدری الذي يقول: امر الناس بخمس فعملوا باربع و تركوا واحدة، و لما سئل عن الاربع قال: الصلاة و الزكاة و صوم شهر رمضان و الحج. و قيل: ما الواحدة التي تركوها؟ قال: ولاية علي بن ابي طالب. قيل له: و أنّها لمفروضة معهنّ؟ قال: نعم هي مفروضة معهنّ. و مثل ابي ذر الغفاری و عمار بن ياسر و حذيفة بن اليمان و ذی الشهادتين خزيمه بن ثابت و ابي ايوب الانصاری و خالد بن سعيد بن العاص و قيس بن سعد»؛ ^(۱۹۵) «گروهی از بزرگان صحابه، معروف به موالیان علی عليه السلام در عصر رسول خدا ﷺ بودند؛ از آن جمله سلمان فارسی

است که می گفت: ما با رسول خدا ﷺ بیعت کردیم بر خیر خواهی مسلمانان و اقتدا به علی بن ابی طالب ع و موالیان او. و ابوسعید خدری که می گفت: مردم به پنج عمل امر شدند چهار تا را انجام داده و یکی را ترک نمودند. از او سؤال شد: آنچه را ترک نمودند چه بود؟ او در جواب گفت: ولایت علی بن ابی طالب ع. از او سؤال شد: آیا ولایت با چهار عمل دیگر واجب است؟ پاسخ داد اری. و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان ذوالشهادین و خزیمه بن ثابت و ابویوب انصاری و خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد». دکتر صبحی صالح می نویسد: «کان بین الصحابة حتى فی عهد النبى ﷺ شیعة لرביه علی، منهم ابوذر الغفاری و المقداد بن الاسود و جابر بن عبدالله و ابی بن کعب و ابو الطفیل عامر بن واثلة و العباس بن عبدالمطلب و جمیع بنیه و عمار بن یاسر و ابو ایوب الانصاری»؛ ^(۱۹۶) «در میان صحابه حتی در عصر پیامبر اکرم ﷺ برای علی ع پیروان و شیعیانی بوده است، از آن جمله می توان به ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، ابوالطفیل عامر بن واثله، عباس بن عبدالمطلب و تمام فرزندان او، عمار بن یاسر و ابو ایوب انصاری اشاره کرد».

۵ - دعوت اسلام به اجتماع نه تفرقه!!

او همچنین می گوید: «برخی از روافض در قدیم و جدید می گویند: پیامبر ﷺ اولین کسی است که بذر تشیع را غرس کرده است و شیعه نیز در عصر او ظهور و بروز پیدا کرده است، و لذا برخی از صحابه در آن عصر شیعه علی بوده و از موالیان او به حساب می آمدند....

این رایى است بی اساس در کتاب و سنت و هیچ سند تاریخی ثابتی ندارد، بلکه رایى است که از اصول اسلام تهی بوده و با حقایق تاریخی ثابت تنافی

دارد. اسلام برای اجتماع امت بر یک کلمه آمده است نه آن که آن‌ها را دسته دسته و حزب حزب نماید. نزد رسول خدا شیعه و سنی وجود نداشت؛ زیرا خداوند می‌فرماید ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾...» (۱۹۷).

پاسخ

اولاً: در جای خود به اثبات رساندیم که رسول خدا ﷺ اولین کسی است که بذر تشیع را غرس کرده، بلکه می‌توان ادعا کرد که خداوند متعال در قرآن کریم این کار را کرده است. مگر نه این است که آیه «ولایت» و آیه «اکمال» و آیه «تبلیغ» و آیه «انذار» و آیات دیگر در شأن حضرت علی علیه السلام و امامت و خلافت و پیروی از آن حضرت نازل شده است؟ و در مرحله بعد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دستور خداوند متعال امر خلافت و امامت حضرت علی علیه السلام را به مردم ابلاغ کرد. در سال سوم بعثت بعد از نزول آیه ﴿وَإِنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ حضرت علی علیه السلام را به امامت و خلافت و وصایت خود نصب نمود.

او تا سال آخر عمر خود در مواضع مختلف و مناسبت‌های گوناگون به این مسأله مهم اشاره می‌کرد، تا آن که سال آخر رسالتش در روز هجدهم ذی‌حجه حضرت علی علیه السلام را در سرزمین غدیر خم به امارت و خلافت منصوب نمود. آیا این‌ها دلالت بر این ندارد که تشیع یعنی اعتقاد به امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصوم او ریشه‌های قرآنی و حدیثی دارد؟ و به تعبیر دیگر مؤسس این مذهب خدا و رسول است؟

ثانیاً: همان‌گونه که در پاسخ به سؤال قبل اشاره شد، شیعه در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظهور پیدا کرده و مطابق رای عده‌ای از علمای اهل سنت برخی از صحابه، معروف به تشیع بوده‌اند.

ثالثا: اعتقاد به تشیع و نسبت به برخی از صحابه و این که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مؤسس و مؤید و مروج آن بوده است، هیچ منافاتی با اصول اسلام و حقایق تاریخی ثابت ندارد. اری اسلام برای تالیف و وحدت و اجتماع امت اسلامی آمد و اعتقاد برخی از صحابه به وصایت حضرت علی عَلِيٌّ و به تعبیری دیگر شیعه او بودن در عصر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به معنای دو دستگی در عصر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبوده است، بلکه معنای آن این است که در عصر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جهت روایاتی که از آن حضرت درباره امامت و خلافت حضرت علی عَلِيٌّ رسیده بود، لذا در همان عصر عده ای به حضرت عَلِيٌّ ارادت داشته و او را به عنوان وصی و خلیفه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می شناختند و به وصایت او اعتقاد داشتند.

رابعا: اری، ما نیز معتقدیم که اسلام برای اجتماع امت بر یک کلمه و یک گفتار آمده است ولی این بدان معنان نیست که آن یک کلمه هر کلمه ای می خواهد باشد، بلکه اسلام برای اجتماع امت بر حق و حقیقت آمده است. اسلام مردم را به چنگ زدن به ریسمانی دعوت می کند که همگی را به خداوند رهنمون می سازد و او غیر از معصوم شخص دیگری نیست. و اگر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم را به پیروی و مشایعت از حضرت علی عَلِيٌّ دعوت می کند در حقیقت امت بعد از خود را به اسلام نابی دعوت می کند که تنها از کانال ائمه عصمت و طهارت به دست می آید. مگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از تفرق امت بعد از خود به ۷۳ فرقه خبر نداده است؟ ^(۱۹۸)

حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حقیقت این مطلب را گوشزد می کند که فرقه ناجیه و اهل نجات بعد از من فرقه ای هستند که از حضرت علی عَلِيٌّ پیروی کرده و سنت من و دین خدا را از کانال او و اهل بیت معصومش عَلَيْهِمُ السَّلَام اخذ نمایند. پس در

حقیقت پیامبر ﷺ با دعوتش به اقتدا و پیروی از حضرت علی علیه السلام مسلمانان بعد از خودش را به وحدت و توحید کلمه بر محور حق و حقیقت دعوت می کند که همان خطّ امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصوم اوست.

خامسا: دعوت مسلمانان به پیروی از حضرت علی علیه السلام هیچ گونه منافاتی با آیه ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ ندارد؛ زیرا ولایت، امامت و وصایت حضرت امیر علیه السلام ادامه و امتداد حیات اسلام است. تشیع روح اسلام اصیل و دین محمدی است. با ابلاغ ولایت حضرت امیر علیه السلام بود که دین کامل و نعمت خداوند تمام شد. و نیز خداوند دینی را که با ولایت حضرت امیر علیه السلام باشد مورد رضایت خود قرار داده است.

۶ - اثبات تشیع با روایات جعلی!!

او همچنین می گوید: «شیعه در صدد مشروعیت بخشیدن به عقیده خود یعنی تشیع است. آنان برای رد ادعای دشمنانشان که تشیع را به اصل اجنبی باز می گرداند این ادعا را نموده و در صدد تایید و اثبات مذهب خود به هر وسیله برآمده اند، لذا روایاتی را در این زمینه جعل کرده و به رسول خدا ﷺ نسبت داده اند و گمان کرده اند که از طرق اهل سنت روایت شده است در حالی که آن ها روایاتی است که بزرگان سنت و ناقلین شریعت به آن ها معرفت ندارند بلکه اکثر آن ها جعلی یا در طریق آن طعن وجود داشته یا از تاویلات فاسد بعید است...» (۱۹۹)

پاسخ

هدف ما از تالیف این کتاب اثبات این مطلب است که روایاتی را که شیعه برای اثبات حقانیت تشیع، امامت، خلافت و وصایت حضرت علی علیه السلام و اولاد

معصوم او دارد، همگی صحیح بوده و از میزان معتبر نزد اهل سنت برخوردار است.

ما در صدد اثبات این مطلب هستیم که آیاتی از قبیل آیه ولایت و آیه تطهیر و آیه اکمال و تبلیغ و انذار و... و نیز احادیثی از قبیل حدیث غدیر، ولایت، ثقلین، دوازده خلیفه، سفینه و امان و ده ها حدیث دیگر همگی مطابق موازین رجالی و حدیثی اهل سنت صحیح بوده و لذا اهل سنت باید به معنا و مضمون آن ها التزام داشته باشند. و این معنا را در طول مباحث خود در این کتاب دنبال کرده و به اثبات رسانده ایم.

۷ - هرگز صحابه عقیده شیعه را نداشتند!!

او همچنین می گوید: «انان گمان کرده اند که شیعه از عمّار و ابوذر و مقداد تشکیل شده است. آیا آنان به عقیده ای از عقاید شیعه؛ از قبیل ادعای نصّ، تکفیر شیخین: ابوبکر و عمر و بیشتر صحابه و اظهار براءت و سبّ و کراهت از آن ها معتقد بودند؟ هرگز، هیچ یک از این امور درباره آنان واقعیت ندارد...».

(۲۰۰)

پاسخ

اولاً: همان گونه که اشاره کردیم نص از جانب خداوند و رسول او برای امامت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است و با وجود این دو احتیاج به تایید دیگران نیست. ثانیاً: ما اهل سبّ و فحش نسبت به هیچ یک از صحابه نیستیم. ثالثاً: همان گونه که اشاره شد مورخان تصریح دارند که اول لقبی که به عنوان یک مذهب در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظاهر شد لقب شیعه بود. این کلمه لقب چهار نفر از صحابه به نام ابوذر، سلمان، مقداد و عمار بوده است.

مورخین نقل کرده اند که جماعتی از صحابه از بیعت ابوبکر سرباز زده و به دفاع از حضرت علی علیه السلام در خانه او تحصّن نمودند؛ از قبیل: عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، عتبه بن ابولهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمّار یاسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب، ابی بن کعب، سعد بن ابی وقاص، طلحة بن عبیدالله، زبیر بن عوام، خزیمه بن ثابت، فروة بن انصاری، خالد بن سعید بن عاص اموی و سعد بن عبادہ انصاری. ^(۲۰۱)

رابعا: با مراجعه به منابع حدیثی پی می بریم که در میان صحابه افرادی از قبیل ابوذر و مقداد و سلمان و... معتقد به نصّ و وصایت حضرت علی علیه السلام بوده اند. اینک به برخی از این نصوص اشاره می کنیم:

۱ - از ابوذر نقل شده که می فرمود: «آنه ستکون فتنه، فان ادرکتوموه فعلیکم بکتاب الله وعلی بن ابی طالب»؛ ^(۲۰۲) «همانا فتنه ای در پیش است، اگر آن را درک کردید بر شما باد به کتاب خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام».

۲ - سلمان از بیعت نکردن مردم با حضرت امیر علیه السلام و عدم تمسک به هدایت او اظهار تأسف و ناراحتی کرد، می گوید: «اری علیا بین ظهرانیکم فلا تقومون فتاخذون بحجزته، فوالذی نفسی بیده لایخبرکم احد بسر نبیکم بعده»؛ ^(۲۰۳) «علی را می بینم که بین شما حرکت می کند ولی شما اقدامی نکرده و به دامان او چنگ نمی زنید! قسم به کسی که جانم به دست اوست بعد از او کسی شما را از سر پیامبرتان آگاه نمی سازد».

۳ - مقداد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود: «معرفة ال محمد برائة من النار، وحب ال محمد جواز علی الصراط، والولاء لال محمد امان من العذاب»؛ ^(۲۰۴) «شناخت ال محمد برائت از آتش است. و حب ال محمد گذر بر صراط. و ولاء ال محمد امانی از عذاب است».

۴ - ابو ایوب انصاری از رسول خدا ﷺ نقل کرده که به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: «اما علمت ان الله عزوجل اطلع على اهل الارض فاختر منك اباك فبعثه نبيا، ثم اطلع الثانية فاختر بعلک فاوحى الی فانکحته واتخذته وصيا»؛ ^(۲۰۵) «آیا نمی دانی که خداوند عزوجل توجّهی بر اهل زمین کرد، از میان آنان پدرت را انتخاب نمود و او را به نبوت مبعوث کرد. آنگاه توجه دیگری نمود و شوهر تو را انتخاب کرد و به من وحی رساند که دخترم را به نکاح او در آورده و او را وصی خود گردانم».

۵ - ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «همانا وصی و موضع سر و بهترین کسی که بعد از خود می گذارم، کسی که وعده های مرا انجام داده و دین مرا بر پا خواهد نمود، علی بن ابی طالب است» ^(۲۰۶).

۶ - انس بن مالک می گوید: رسول خدا ﷺ وضو گرفت و دو رکعت نماز به جای آورد، آنگاه فرمود: «اول من یدخل علیک من هذا الباب امام المتقین وسید المسلمین و یعسوب الدین وخاتم الوصیین... فجاء علی...»؛ «اول کسی که بر تو از این در وارد می شود امام متّقین و سید مرسلین و رهبر دین و خاتم اوصیا است...». ناگهان علی علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه کسی آمد ای انس؟ انس می گوید: عرض کردم: علی. آنگاه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که خوشحال بود نزد او آمد و او را در بغل گرفت... ^(۲۰۷)

۷ - بریده می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «برای هر پیامبری وصی و وارثی است و همانا علی وصی و وارث من است» ^(۲۰۸).

۸ - ابوذر روزی در عهد عثمان بر در مسجد رسول خدا ﷺ ایستاده و در ضمن خطبه ای گفت: «... و محمد وارث علم آدم و آنچه به آن پیامبران

تفضیل داده شده اند می باشد، و علی بن ابی طالب وصی محمد و وارث علم او است...» (۲۰۹)

۹ - مالک بن حارث اشتر هنگام بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:
«ای مردم! این، وصی اوصیا و وارث علم انبیا است...» (۲۱۰)

۱۰ - هنگامی که حضرت امیر علیه السلام مردم را در کوفه جمع کرد و در رابطه حرکت به سوی صفین برای جنگ با معاویه با آنان سخن گفت، عمرو بن حمق از جا بلند شد و خطاب به امام علیه السلام عرض کرد: ای امیرمؤمنان! من به جهت قرابتی که بین من و توست، یا مالی که به من عطا کنی، یا مقام و پستی که مرا با آن بالا بری، تو را دوست ندارم، بلکه به جهت پنج خصلت است که تو را دوست دارم: تو پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وصی او و پدر ذریه آن حضرت هستی که در میان ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باقی مانده است. و تو سابق ترین مردم به اسلام و دارای عظیم ترین مهاجرین در سهم جهاد هستی» (۲۱۱)

۱۱ - محمد بن ابوبکر در نامه خود به معاویه چنین می نویسد: «... وای بر تو! چگونه خودت را با علی علیه السلام مقایسه می کنی در حالی که او وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وصی و پدر اولاد او است...» (۲۱۲)

با مراجعه به تاریخ جنگ جمل و صفین و نیز موضوع غدیر خم پی می بریم که بسیاری از صحابه و تابعین در این معرکه ها به ولایت و امامت و وصایت حضرت علی علیه السلام اقرار کرده و آن را در اشعار خود آورده اند؛ از قبیل:

- قیس بن سعد

- حسان بن ثابت

- نعمان بن عجلان

- عبدالله بن ابوسفیان بن حرث بن عبدالمطلب

- عبدالرحمن بن حنبل
- ابوالهیثم بن تیهان
- مردی از قبیله ازد
- غلامی از قبیله بنی ضبّه
- زیاد بن لبید انصاری
- حجر بن عدی کندی
- زحر بن قیس جعفی
- اشعث بن قیس
- مغیره بن حارث بن عبدالمطلب
- خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین)

و... برای مراجعه به اشعار آنان به شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه جلد اول از صفحه ۱۴۷ به بعد مراجعه کنید.

۸ - تغییر در تشیع!!

او می گوید: «عقاید شیعه و افکار آنان در تغیر و پیشرفت دائم است. تشیع در عصر اول غیر از تشیع در عصرهای بعد از آن است. و لذا در صدر اول شیعه را بر کسانی اطلاق می کردند که علی را بر عثمان مقدم می داشتند...»^(۲۱۳)

پاسخ

اولاً: همان گونه که اشاره شد عقیده شیعه به امامت اهل بیت علیهم السلام از ابتدا از قرآن و سنت نبوی برگرفته شد، و گروهی از صحابه به آن اعتقاد داشتند. این عقیده در طول تاریخ و قرن ها ادامه پیدا کرد و تا کنون باقی است. این تعداد شیعیان است که دائماً در پیشرفت و گسترش است.

ثانیا: اری، به یک معنا عقیده شیعه در تطور و پیشرفت است، و آن این که بزرگان شیعه در طول تاریخ در صدد تهذیب و تبیین و گسترش مفاهیم شیعی بوده و ادله خود را بر مدعای خود بر امامت اهل بیت گسترش داده و فقه و عقاید و اخلاقیات و مسائل گوناگون را به روز تفسیر کرده و با حفظ مبانی و اصول، آن ها را در بین جوامع بشری و اسلامی تبیین کرده است.

ثالثا: در جای خود اشاره کرده ایم که تشیع بر سه معنی به کار رفته است:

الف) تشیع حبّی: یعنی اعتقاد به این که اهل بیت علیهم السلام دارای فضایلی بی کران هستند و لذا باید آن ها را دوست داشت. اهل سنت عموماً این نوع تشیع را با شدت و ضعف دارا هستند. لذا به جهت شدت محبت شافعی به اهل بیت علیهم السلام عده ای او را شیعه معرفی کرده اند.

ب) تشیع سیاسی: این عنوان در اصطلاح بر کسانی اطلاق می شد که حضرت علی علیه السلام را بر سایر صحابه خصوصاً عثمان مقدم می داشتند. کوفیان در عصر امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به طور عموم می توان از این دسته به حساب آورد.

ج) تشیع عقیدتی و ولایی: این دسته کسانی هستند که معتقد به ولایت و امامت و وصایت بلا فصل حضرت علی علیه السلام می باشند و نیز یازده اولاد معصوم او را امامان به حق بر عموم مسلمانان می دانند. این دسته از افراد از عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشته و تا کنون در رشد و گسترش هستند.

۹ - تبری حضرت علی علیه السلام از عقاید شیعه!!

او نیز می گوید: «شیعیان خود را پیروان علی می دانند، و در صدد وانمود کردن این مطلب هستند که علی نیز هم عقیده با آنان است، در حالی که او از عقاید شیعه در حق خود و فرزندانش متبری است. لذا باید قیدی را برای رفع

ابهام آورد و آن این که: شیعه گمان می کند که از پیروان علی است؛ زیرا آنان در حقیقت پیرو او نیستند و امیرالمؤمنین بر اعتقادات آنان نیست...» (۲۱۴)

پاسخ

اولاً: تمام حرف های او ادعاهایی بدون دلیل و مدرک است، به چه دلیل حضرت علی علیه السلام از عقاید شیعه در حق خود و فرزندانش متبری است؟ چرا آن حضرت این عقاید را قبول ندارد؟ انسان با صرف ادعا و به مجرد این که یک عقیده ای با عقاید اباء و اجدادش سازگاری ندارد نمی تواند آن را انکار کند.

ثانیاً: اعتقاد شیعه همان وصایت و خلافت و امامت بلا فصل حضرت علی علیه السلام و امامان معصوم بعد از او است. عقیده ای که می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای بعد از خود جانشین معین کرده و مردم را در تمام امور به آن ها ارجاع داده است. این عقیده ای است که شیعه از قرآن و روایات نبوی استفاده کرده و بر آن آقامه برهان نموده است. چرا و چگونه حضرت علی علیه السلام از آن متبری است؟ آیه ولایت و حدیث غدیر و حدیث ثقلین و ده ها دلیل دیگر چه می گویند؟ آیا بر مدعای شیعه دلالت ندارد؟

مگر نبود که حضرت علی علیه السلام واقعه غدیر را به شعر درآورد و در آن به مفاد امامت و ولایت خود اشاره کرده است؟ آن جا که فرمود:

فاوجب لی ولایته علیکم

رسول الله یوم غدیر خم

مگر نه این است که حضرت علی علیه السلام در طول ۲۵ سال خانه نشینی از زمان سقیفه و بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا آخر خلافت عثمان و نیز در عصر حکومتش تا هنگام به شهادت رسیدنش هر گاه موقعیت مناسبی می دید به

امامت و وصایت خود تذکر می داد و حدیث غدیر و ثقلین و سایر ادله را بر مردم می خواند و دیگران را نیز بر آن ها گواه می گرفت؟

این امور را در مباحث مربوطه اشاره کرده ایم. ^(۲۱۵)

امام علی علیه السلام مساله ولایت خود را حتی به معاویه نیز گوشزد می کند و در نامه ای که به او می نویسد به مقام امامت و ولایت خود اشاره می نماید. ^(۲۱۶)

و نیز امام علی علیه السلام در احادیثی دیگر اشاره به وصایت و علم و حکمت و طهارت و عصمت خود نموده و بر مردم احتجاج می کند. ^(۲۱۷)

حضرت در نامه ای که به عامل خود برای گرفتن صدقات و زکوات می دهد، در کیفیت معاشرت و تعامل با قبایل می نویسد: به مردم خطاب کرده بگویید: «عباد الله! ارسلنی الیکم ولی الله و خلیفته لاخذ منکم حق الله فی اموالکم»؛ ^(۲۱۸) «ای بندگان خدا! ولی خدا و جانشین او مرا به سوی شما فرستاده تا حق

خداوند در اموالتان را از شما بگیرم. »

در این جمله حضرت علیه السلام اشاره به مقام ولایت و خلافت خود نموده است. بعد از شهادت امام حسن علیه السلام، شیعیان حضرت با امام حسین علیه السلام به عنوان امام به حق و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند. نافع بن هلال در روز عاشورا خود را به عنوان شیعه حضرت علی علیه السلام معرفی کرده و می گوید: «انا الجملی، انا علی دین علی»؛ من جملی و بر دین علی هستم. «، در مقابل دشمنان حضرت که خود را بر دین عثمان معرفی می کردند. ^(۲۱۹)

امام سجّاد علیه السلام نیز عقیده تشیع؛ یعنی همین عقیده ای که شیعیان در طول تاریخ اسلام تا کنون به آن اعتقاد دارند را در ادعیه خود اشاره می کند، آن جا که می فرماید: «ربّ صلّ علی اطائب اهل بینه، الذین اخترتهم لامرک، وجعلتهم خزنة علمک، وحفظه دینک، وخلفاءک فی ارضک، وحججک علی عبادک

وطهرتهم من الرجس والدنس تطهيرا بارادتك، وجعلتهم الوسيلة اليك، والمسلك الى جنتك»؛^(۲۲۰) «پروردگارا بر پاکان از اهل بیت پیامبر درود فرست، همان ها که برای امر خود انتخابشان کردی و آن ها را خزانه علم و نگاهبانان دین خود قرار دادی و به عنوان جانشینان خود در زمین و حجت های خود بر بندگان برگزیدی و با اراده خود آنان را از پلیدی و ناپاکی، پاک ساختی و آنان را به عنوان وسیله ای به سوی خود و راهی به سوی بهشت برگزیدی.»

منشا این اعتقادات از شیعه تعلیمات امامان به شیعیان نشان است. آنان بودند که خطوط اساسی را برای شیعیان خود ترسیم می کردند و آنان را بر اعتقاد به این خطوط و عقاید تشویق می نمودند. امام باقر علیه السلام مردم را در موارد مختلف دعوت به خود کرده و از آنان می خواهد تا علم و معارف دینی را از اهل بیت علیهم السلام اخذ کنند. حضرت علیه السلام در حدیث صحیح السندی به سلمة بن کهیل و حکم بن عیینه می فرماید: «شرقاً او غرباً فلا تجدان علماً صحیحاً الاً شیئاً خرج من عندنا»؛^(۲۲۱) «اگر به شرق و غرب عالم سفر کنید علم صحیح را به جز علمی که از خاندان ما خارج می شود نخواهید یافت.»

و نیز در روایتی دیگر فرمود: «فليذهب الناس حيث شاءوا فوالله ليس الامر الاً من هنا»؛^(۲۲۲) «مردم هر کجا می خواهند بروند پس به خدا سوگند! امر غیر از اینجا نخواهد بود. - اشاره به خانه خود نمود -».

۱۰ - خروج از روش اسلام!!

و نیز می نویسد: «شیخ شیعه نجاشی در تعریف شیعه می گوید: (شیعه کسانی هستند که هر گاه در علمی که از رسول خدا علیه السلام اخذ کرده اند اختلاف نمودند از قول علی علیه السلام اخذ می کنند. و هر گاه در علمی که از علی علیه السلام اخذ کرده اند اختلاف کردند، از قول جعفر بن محمد اخذ می کنند). حال اگر در علمی که

از جعفر بن محمد نقل کرده اند اختلاف شد از چه کسی اخذ می کنند؟ در این تعریف، جوابی نمی بینیم...».

آنگاه می گوید: «این تعریف خروج از منهج و روش اسلام است؛ زیرا هنگام اختلاف در نقل از رسول خدا ﷺ باید به مقیاس های ترجیح اخبار صحیح از غیر صحیح مراجعه کرد، نه این که به قول علی و جعفر مراجعه نمود...»
دیگر این که: چگونه اختلاف در نقل از رسول خدا و علی هست ولی اختلاف در نقل از جعفر نیست...؟ آیا جعفر از آن دو افضل است؟!» (۲۲۳)

پاسخ

اولاً: این تعریف از نجاشی نیست بلکه نجاشی به سندش از ابان بن تغلب نقل می کند. و این کار خلاف امانت داری است که مغرضانه انجام گرفته است، و اهل فن این غرض ورزی را به خوبی درک می کند.

ثانیاً: مقصود ابان بن تغلب از این تعریف برای شیعه این است که مردم بعد از رسول خدا ﷺ به طور حتم در علومی که از حضرت ﷺ به جای مانده اختلاف کرده اند و برای رسیدن به قول حق وظیفه دارند به سراغ کسی بروند که هرگز اشتباه نکرده و نمی کند و حق را بر مردم اشکار می سازد، این چنین شخصی به نصّ نبوی کسی به جز امام علی بن ابی طالب علیه السلام نیست. و از آن جا که ابان بن تغلب معاصر امام صادق علیه السلام بوده در آخر اشاره می کند که هر گاه در علومی که از حضرت علی علیه السلام رسیده اختلاف در تفسیر و تبیین پدید آمد باید به معصوم دیگر که در آن عصر امام صادق علیه السلام است مراجعه کنند.

مگر نه این است که پیامبر در شأن حضرت علی علیه السلام فرمود: «یا علی! انت تبیین لامّتی ما اختلفوا فیه من بعدی»؛ (۲۲۴) «ای علی! تو کسی هستی که برای اتم مسائل را که در آن اختلاف نمایند تبیین و واضح می کنی.»

پیامبر ﷺ فرمود: «علی العلم»؛^(۲۲۵) «علی علم [هدایت است. «
 و نیز فرمود: «علی رایة الهدی»؛^(۲۲۶) «علی علیا پرچم هدایت است. «
 و نیز فرمود: «علی منی بمنزلتی من ربی»؛^(۲۲۷) «علی علیا نزد من به منزله
 من نزد پروردگار من است. «

قرآن منزلت رسول خدا ﷺ را بیان کرده است، آن جا که می فرماید:
 ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾؛^(۲۲۸) «و ما کتاب
 [قرآن را بر تو نازل نکردیم جز برای آن که برای مردم آن چه را که در آن
 اختلاف و نزاع کرده اند تبیین نمایی. «

این مقام و منزلت را به عینه رسول خدا ﷺ از جانب خداوند به حضرت
 علی علیا اعطا نمود، تا برای بعد از خودش هر گاه در مساله ای اختلاف شد به
 او مراجعه کنند. بلکه مطابق برخی از نصوص صحیح السند، این مقام و منزلت را
 برای یازده امام معصوم از اهل بیت خود نیز قرار داد، آن جا که فرمود: «انسی
 تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما آن تمسکتکم بهما لن تضلوا بعدی ابدا»؛
^(۲۲۹) «همانا من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم: کتاب خدا و عترتم، اگر
 به آن دو تمسک کنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد. «

در نتیجه این که رجوع به امام علی علیا در مسائل اختلافی و نیز امام صادق
 علیا خروج از مقیاس های علمی برای ترجیح احادیث اختلافی نیست.
 از این بیان نیز استفاده می شود که این تعریف دلالت بر برتری امام صادق
 علیا از پیامبر و حضرت علی علیا ندارد؛ زیرا ابان بن تغلب معاصر امام صادق
 علیا است و امامان بعد از او را درک نکرده است. یعنی کسانی که بعد از آن
 زمان می آیند اگر در سخنان امام صادق علیا اختلاف کردند باید به امام بعدی
 مراجعه کنند.

در آخر جواب به این مطلب اشاره می‌کنیم که اهل بیت علیهم‌السلام به نصی که از آن‌ها رسیده، هر چه می‌گویند همان سنت واقعی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و قول خداوند متعال است.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «حدیثی حدیث ابی، و حدیث ابی حدیث جدی، و حدیث جدی حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن، و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله، و حدیث رسول الله قول الله عزوجل»؛ ^(۲۳۰) «حدیث من حدیث پدرم، حدیث پدرم حدیث جدم، و حدیث جدم حدیث حسین، و حدیث حسین حدیث حسن، و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفتار خداوند عزوجل است.»

۱۱ - تمسک به تعریف شیخ مفید رحمته‌الله!!

قفاری همچنین در ضمن کلماتش به تعریف شیخ مفید رحمته‌الله اشاره کرده که فرمود: «شیعه پیروان امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - بر سبیل ولاء و اعتقاد به امامت حضرت بعد از رسول صلوات الله علیه بلا فصل می‌باشند...» ^(۲۳۱)

بر این تعریف تمسک کرده می‌گوید: «در این تعریف شیخ مفید ذکری از ایمان به امامت اولاد علی نمی‌یابیم با این که نزد شیعه هرکس چنین اعتقادی نداشته باشد شیعه نیست. همان گونه که او از برخی جوانب اساسی در تشیع و آن چه که سنگ اساسی برای تشیع است غافل شده است مثل مساله نص و عصمت و دیگر اصول امامت.» ^(۲۳۲)

پاسخ

قفاری در این مورد همانند بقیه موارد امانت داری نکرده و دیگر عبارات شیخ مفید رحمته‌الله را نقل نکرده است. شیخ رحمته‌الله در ادامه کلماتش می‌فرماید: «فهو

عَلَّمَ عَلِيٌّ مِنْ دَانَ بِوَجُوبِ الْإِمَامَةِ وَوَجُودِهَا فِي كُلِّ زَمَانٍ، وَ أَوْجَبَ النَّصَّ الْجَلِيَّ وَ الْعِصْمَةَ وَ الْكَمَالَ لِكُلِّ إِمَامٍ، ثُمَّ حَصَرَ الْإِمَامَ فِي وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَاقَهَا إِلَى الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ...»؛^(۲۳۳) «نشانه مذهب امامیه و شیعه بر کسی عَلَّمَ شده که متدین و معتقد به وجوب امامت و وجود آن در هر زمان است. کسی که نصّ جلی و عصمت و کمال را برای هر امامی واجب می داند. و نیز امامت را در اولاد حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تا امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار می دهد...».

مقصود ایشان از محدود کردن به امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ این است که امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ را نیز بعد از حضرت موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ قبول داشته باشد؛ زیرا واقفیه بر آن حضرت توقف کرده و قائل به امامت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ نشده اند. لذا هر کس امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ را قبول کند دیگر امامان تا امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ را نیز قبول کرده است.

شیخ مفید رحمته الله این بیانات را به طور وفور در لابه لای این کتاب و کتاب های دیگر اشاره کرده است.

او در جایی دیگر می گوید: «اتفقت الامامية على ان امام الدين لا يكون الا معصوما من الخلف لله تعالى، عالما بجميع العلوم، كاملا في الفضل...»؛^(۲۳۴)

«امامیه اتفاق کرده اند بر این که امام دین باید معصوم از مخالفت خداوند متعال باشد و نیز عالم به جمیع علوم دین و کامل در فضیلت و... باشد».

او نیز می گوید: «اتفقت الامامية على ان من انكر امامة احد الائمة و جحد ما اوجبه الله تعالى من فرض الطاعة فهو كافر ضالّ مستحق للخلود في النار»؛^(۲۳۵)

«امامیه اتفاق دارند بر این که هر کس امامت یکی از امامان را انکار کرده و منکر وجوب اطاعت آن ها شود که خداوند متعال آن را واجب کرده، او کافر، گمراه و مستحقّ خلود در آتش دوزخ است».

۱۲ - اشکالی بر تعریف شیخ مفید رحمۃ اللہ علیہ!!

دکتر قفاری در ادامه اعتراضاتش می گوید: «مطابق نظر مفید، وصف تشیع تنها بر کسی صدق می کند که اعتقاد به خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام از زمان وفات رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تا هنگام وفات علی دارد و معتقد است که خلافت سه خلیفه دیگر صحیح نبوده است. بنابر این تعریف وصف تشیع بعد از رسول خدا تنها بر سه نفر از صحابه صادق است و باقی صحابه در نظر شیعه کافر بوده و همانند مشرکان در عصر رسول اند، و حکومت آنان نیز حکومت کفر است که علی در بین آنان با پوشش تقیه و نفاق به سر می برده است!! چه جسارتی به علی علیه السلام و به اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و به اسلام از این بالاتر؟!». (۲۳۶)

پاسخ

اولاً: شیعه در اعتقادش به امامت و ولایت و خلافت بلافضل حضرت علی علیه السلام به ادله ای از قرآن و سنت نبوی تمسک کرده و کیفیت دلالت آن ها را نیز به طور وضوح تبیین کرده است. و لذا آن حضرت را ولی و امام و خلیفه رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بعد از وفاتش تا هنگام وفات حضرت علی علیه السلام می داند.

ثانیاً: اگر کسی با دلیل و برهان قطعی اثبات کرد که امام به حق از جانب خداوند متعال و ابلاغ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم امام علی علیه السلام است، به طور طبیعی معتقد می شود که هر کس خلافت او را که از جانب خدا است بگیرد غاصب حق الهی او بوده و در نتیجه با خداوند عناد داشته است. و حکم کسی که با خداوند معاند است پر واضح است.

ثالثاً: در جای خود به اثبات رساندیم که امامت، اصلی از اصول دین به حساب می آید و لذا در ردیف دیگر اصول دین شمرده شده است. حال اگر

کسی منکر این اصل شود همانند آن است که اصل دیگری از اصول دین را انکار کرده باشد.

رابعا: کفر مراتبی دارد، که برخی از مراتب آن تنها در مرتبه قلب انسان خلاصه شده و به جهت مصالحی، به مرحله بروز و ظهور نمی رسد.

خامسا: این که در برخی روایات آمده که مردم بعد از رسول خدا ﷺ به جز سه نفر از صحابه، بقیه مرتد شدند، این ارتداد را می توان بر توجیهاتی از قبیل ارتداد از اهل بیت علیهم السلام یا مراتب ارتداد در شدت و ضعف حمل نمود.

سادسا: قفاری تقیه را حمل بر نفاق کرده، در حالی که در جای خود به وضوح اثبات شده که «تقیه» یکی از موضوعات مسلم قرآنی و حدیثی است که برای حفظ جان و ابرو و اموال خود می توان از کفار و حتی از مسلمانانی که مخالف عقیده بر حق ما هستند، اعمال نمود. ^(۲۳۷)

سابعا: حضرت علی علیه السلام گرچه مشاهده می کرد که حق او گرفته شده و عده ای مردم را به بی راهه می کشانند، و لذا در مواقع حسّاس و هر جایی که مصلحت می دید مردم را به حقانیت خود گوشزد می کرد، ولی به جهت حفظ اصل اسلام که مصلحت اهمّ است سکوت نسبی اختیار کرده و چندان با دستگاہ خلافت درگیر نمی شد. مقصود ما از تقیه حضرت علیه السلام در عصر خلافت آن سه نفر، این معنا است.

تاریخ تشیع

در بحث ظهور شیعه، به عواملی چند اشاره کرده و گفتیم که مؤسس شیعه خداوند متعال است؛ زیرا در قرآن کریم، علی علیه السلام را به عنوان ولی و سرپرست، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معین کرده و مردم را به پیروی از او دعوت نموده است. نه تنها علی علیه السلام بلکه با معرفی کردن اهل بیت عصمت و طهارت به عنوان افراد معصوم، همه را به پیروی از آن بزرگواران فراخوانده است. و در طول ۲۳ سال بعثت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز مردم را به پیروی از امام علی علیه السلام و التزام به امامت و ولایت آن حضرت و امامت یازده امام بعد از او فرمان داده است. آیا در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسانی بوده اند که علی علیه السلام را به این عنوان پذیرفته و او را ولی و جانشین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبول کرده باشند؟ وضعیت شیعیان و پیروان علی علیه السلام در طول تاریخ اسلام تا این زمان چگونه بوده است؟

تشیع در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

گروهی از صحابه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن آیات و روایات در امر امامت و ولایت و خلافت امام علی علیه السلام، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به او اعتقاد پیدا کرده، زعامت و امامت او را پذیرفتند و از ارادتمندان آن حضرت قرار گرفتند. این گروه از همان زمان به «شیعه علی علیه السلام» معروف شدند:

۱ - ابوحاتم رازی می گوید: «ان اول اسم ظهر فی الاسلام علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هو الشیعة، و کان هذا لقب اربعة من الصحابة هم: ابوذر و سلمان و المقداد و عمّار»؛ ^(۲۳۸) «اولین لقب و کلمه ای که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظهور

کرد کلمه «شیعه» بود. این کلمه، لقب چهار نفر از صحابه بوده است که عبارتند از: ابوذر، سلمان، مقداد و عمار. «

۲ - ابن خلدون می نویسد: «کان جماعة من الصحابة يتشيعون لعلی و یرون استحقاقه علی غیره»؛^(۲۳۹) «جماعتی از صحابه، شیعه علی بودند و او را سزاوارتر از دیگران به خلافت می دانستند».

۳ - استاد محمد کردعلی می گوید: «عرف جماعة من كبار الصحابة بموالاته علی عليه السلام فی عصر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مثل سلمان الفارسی القائل: بايعنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علی النصح للمسلمين والائتمام بعلی بن ابی طالب والموالاته له. ومثل ابی سعید الخدری الذي يقول: امر الناس بخمسٍ فعملوا باربعٍ وتركوا واحدةً، ولما سئل عن الاربعة قال: الصلاة والزكاة وصوم شهر رمضان والحج. وقيل: ما الواحدة التي تركوها؟ قال: ولاية علی بن ابی طالب. قيل له: وانها لمفروضة معهن؟ قال: نعم هي مفروضة معهن. ومثل ابی ذر الغفاری وعمار بن یاسر وحذيفة بن الیمان وذی الشهادتین خزیمة بن ثابت وابی ایوب الانصاری وخالد بن سعید بن العاص وقیس بن سعد بن عبادة»؛^(۲۴۰) «گروهی از بزرگان صحابه، معروف به موالیان علی عليه السلام در عصر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بودند؛ از آن جمله سلمان فارسی است که می گفت: ما با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بیعت کردیم بر خیرخواهی مسلمانان و اقتدا به علی بن ابی طالب عليه السلام و موالیان او. و ابو سعید خدری است که گفت: مردم به پنج کار امر شدند؛ چهار تا را انجام دادند و یکی را ترک نمودند. وقتی از آن چهار مورد سؤال شد گفت: نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج. از او سؤال شد آنچه را که ترک نمودند چه بود؟ او در جواب گفت: ولایت علی بن ابی طالب عليه السلام. از او سؤال شد آیا ولایت با چهار عمل دیگر واجب است؟ پاسخ داد: اری. و ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذيفة بن

یمان، ذی الشهادتین خزیمه بن ثابت، ابویوب انصاری، خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد بن عباده. «

او در ادامه کلماتش می نویسد: «وامّا ما ذهب اليه بعض الكتاب من آن اصل مذهب التشيع من بدعة عبدالله بن سبا المعروف بابن السوداء، فهو وهم وقلّة معرفة بحقيقة مذهبهم. ومن علم منزلة هذا الرجل عند الشيعة وبرائتهم منه ومن احواله واعماله، وكمال علمائهم في الطعن فيه بلا خلاف بينهم، علم مبلغ هذا القول من الثواب. لا ريب في آن ظهور الشيعة كان في الحجاز ولد المتشيع له؛»^(۲۴۱) «و اما آنچه که بعضی از نویسندگان به آن رسیده اند، از این که اصل مذهب تشیع از بدعت های عبدالله بن سبا معروف به ابن السوداء است، این از وهم و کمی شناخت حقیقت مذهب شیعیان است. و هر کس شناختی از جایگاه این مرد نزد شیعه و تبری آنان از او و گفتار و کردار او دارد و بفهمد که علمای شیعه همگی بدون اختلاف او را مذمت کرده اند علم پیدا می کند که تا چه اندازه ای این نسبت به شیعه صحیح است! شکی نیست در این که ظهور شیعه در حجاز کشور شیعیان علی بوده است.»

۴ - دکتر صبحی صالح می نویسد: «كان بين الصحابة حتى في عهد النبي ﷺ شيعة لربيبة علي، منهم: ابوذر الغفاري والمقداد بن الاسود و جابر بن عبدالله و ابي بن الكعب و ابو الطفيل عامر بن وائلة والعباس بن عبد المطلب و جميع بنيه وعمار بن ياسر و ابو ايوب الانصاري؛»^(۲۴۲) «در میان صحابه حتی در عصر پیامبر اکرم ﷺ برای علی علیه السلام پیروان و شیعیانی بوده است؛ از آن جمله می توان ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، ابوالطفیل عامر بن وائله، عباس بن عبدالمطلب و تمام فرزندان او، عمار یاسر و ابویوب انصاری را نام برد. «

۵ - استاد محمد عبدالله عنان می گوید: «من الخطا أن يقال: أن الشيعة ظهرت و لأول مرة عند انشقاق الخوارج، بل كان بدء الشيعة و ظهورهم في عصر الرسول ﷺ حين امره الله بانذار عشيرته في الاية ۲۱۴ من الشعراء (و انذر عشيرتک الاقربین)، و لبي النبي فجمع عشيرته في بيته و قال لهم مشيرا الى علي: هذا اخي و وصيي و خليفتي فيكم فاسمعوا له و اطيعوا»؛^(۲۴۳) «این اشتباه است که گفته می شود شیعه برای اولین بار هنگام جدایی خوارج ظهور پیدا کرده است، بلکه ظهور شیعه در عصر رسول خدا ﷺ بوده است، هنگامی که خداوند رسولش را فرمان داد تا عشیره خود را مطابق آیه ۲۱۴ سوره شعرا انداز کند. پیامبر ﷺ دعوت خدا را پذیرفته و عشیره خود را در خانه اش جمع کرد و در حالی که اشاره به علی عليه السلام می نمود، خطاب به آنان فرمود: این، یعنی علی، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، پس به سخنان او گوش فراداده و او را اطاعت کنید».

۶- نوبختی می گوید: «انّ اول الفرق الشيعة و هم فرقة علي بن ابي طالب عليه السلام المسمون شيعة علي في زمان النبي ﷺ، و بعده معروفون بانقطاعهم اليه و القول بامامته»؛ «همانا اولین فرقه از فرقه های اسلامی، شیعه است و آن فرقه علی بن ابی طالب می باشد که در زمان پیامبر به شیعه علی نام گذاری شده و بعد از او معروف به توجه به آن حضرت و اعتقاد به امامت او بوده اند.»

برنامه تشیع در زمان رسول خدا ﷺ

شیعیان در زمان رسول خدا ﷺ بعد از آن که از ولایت و جانشینی امام علی عليه السلام اطلاع یافتند درصدد تثبیت این مقام و ولایت از راه های مختلف برآمدند که از آن جمله است:

۱ - بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم خطبه ای ایراد کرد و در آن، مقام و منصب علی بن ابی طالب علیه السلام را برای خلافت ابلاغ نمود، آنگاه فرمود: «امرت عن اخذ البيعة منكم و الصفقة لكم بقبول ما جئت به عن الله عزوجل في علي امير المؤمنين و الائمة من بعده، الذين هم مني و منه ائمة قائمة منهم المهدي الى يوم القيامة الذي يقضى بالحق....»

معاشر الناس! انکم اکثر من آن تصافقونی بکف واحدة، و قد امرنی الله عزوجل آن اخذ بالسنتکم الاقرار بما عقدت لعلی من امرة المسلمین و من جاء بعده من الائمة منی و منه علی ما اعلمتکم: آن ذریتی من صلبه، فقولوا باجمعکم: انا سامعون، مطیعون راضون منقادون لما بلّغت عن ربنا و ربک فی امر علی و امر ولده من صلبه من الائمة، نبايعک علی ذلك بقلوبنا و انفسنا و السنتنا و ایدینا علی ذلك، نحیی و نموت و نبعث و لانغیر و لانبدل، و لانشک و لانرتاب، و لا نرجع عن عهده و لاننقض الميثاق، نطیع الله و نطیعک و علیا امیرالمؤمنین و ولده الائمة الذین ذکرتهم من ذریتک....

فناداه القوم: سمعنا و اطعنا علی امر الله و امر رسوله بقلوبنا و السنتنا و ایدینا. و تداکوا علی رسول الله و علی علی - علیهما السلام - فصافقوا بایدیهم...»^(۲۴۴) «من مامورم که از شما بیعت گرفته نسبت به آنچه از جانب خدا در حق علی امیرالمؤمنین و امامان بعد از او آورده ام از شما التزام بگیرم، امامانی که آن ها از ذریه من و اویند. امامانی که قیام کننده بر حق می باشند. و از جمله آنان مهدی است که تا روز قیامت به حق حکم خواهد کرد....»

ای مردم! شما بیش از آن هستید که با یک دست با من بیعت کنید، در حالی که خداوند عزوجل مرا امر کرده که از زبان شما نسبت به پیمانی که برای علی

به عنوان امیرالمؤمنین و امامان بعد از او گرفته ام، اقرار بگیرم. امامانی که از من و از اویند، آن گونه که من به شما ابلاغ کردم، این که ذریه من از صلب اوست. پس همه شما بگویید: ما شنوا و مطیع و راضی و منقاد دستوراتی هستیم که از جانب پروردگار ما و تو در امر علی و امر اولاد از صلب او از امامان، ابلاغ کردی. با تو به قلب ها و جان ها و زبان ها و دست هایمان بیعت می کنیم و بر این امر زندگی کرده و می میریم و مبعوث می گردیم و هرگز تغییر و تبدیل نخواهیم داد و شک و ریبی نخواهیم داشت. و از عهد خود باز نمی گردیم و پیمانی که بسته ایم نقض نخواهیم کرد. خدا را اطاعت کرده و تو و علی امیر المؤمنین و اولاد او، امامانی که از ذریه و صلبت بعد از حسن و حسین نام بردی اطاعت خواهیم نمود. امامانی که مقام آن ها را نزد خود و پروردگارم عزوجلّ به شما شناساندم....

مردم خطاب به حضرت ﷺ عرض کردند: گوش فراداده و اطاعت امر خدا و امر رسولش را به قلب ها و زبان ها و دستان خود خواهیم کرد. در این هنگام بود که مردم نزد رسول خدا و علی - علیه السلام - ازدحام کرده و با دستان خود بیعت نمودند...».

۲ - سرودن شعر در دفاع از ولایت

حسان بن ثابت بعد از واقعه غدیر از پیامبر ﷺ اجازه خواست تا نصب امام علی علیه السلام به ولایت را به شعر درآورد. پیامبر ﷺ نیز به او اجازه داد، آنگاه واقعه غدیر را چنین سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخمّ واسمع بالرسول منادیا
فقال له قم یا علی فأنّی جعلتک من بعدی اماما وهادیا

تا آخر شعر. (۲۴۵)

۳ - کار عملی در تثبیت ولایت

از جمله کارهایی که پیروان امام علی علیه السلام در جهت تثبیت امامت و ولایت آن حضرت انجام دادند این بود که شهادت به ولایت او را بعد از شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اذانشان به عنوان تبرک، نه به قصد جزئیت، می گفتند تا از این راه، هم اعتقادشان را به ولایت محکم کنند و هم به دیگران گوشزد نمایند.

شیخ عبدالله مراغی مصری نقل می کند: «انّ سلمان الفارسی ذکر فیهما - الاذان والاقامة - الشهادة بالولاية لعلی بعد الشهادة بالرسالة فی زمن النبی صلی الله علیه و آله و سلم، فدخل رجل علی رسول الله فقال: یا رسول الله! سمعت امرأ لم اسمع به قبل هذا؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ما هو؟ قال: سلمان یشهد فی اذانه بعد الشهادة بالرسالة الشهادة بالولاية لعلی. قال: سمعتم خیرا؟» ^(۲۴۶) «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلمان فارسی در اذان و آقامه نمازش شهادت به ولایت را بعد از شهادت به رسالت می گفت. شخصی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا! چیزی شنیدم که تاکنون نشنیده بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن چیست؟ عرض کرد سلمان در اذانش بعد از شهادت به رسالت، شهادت به ولایت می گوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نیکی و خیر شنیده ای. «.

و نیز نقل می کند که شخصی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و عرض کرد: «یا رسول الله! آن اباذر یذکر فی الاذان بعد الشهادة بالرسالة الشهادة بالولاية لعلی و یقول: اشهد ان علیا ولی الله؟ فقال: کذلک، او نسیتم قول یوم غدیر خم: من کنت مولاه فعلى مولاه؟ فمن نکث فانما ینکث علی نفسه» ^(۲۴۷) «ای رسول خدا! ابوذر در اذان، بعد از شهادت به رسالت، شهادت به ولایت علی علیه السلام یعنی: «اشهد ان علیا ولی الله» می گوید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همین طور است. آیا

فراموش کردید گفتار مرا در روز غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه» پس هرکس پیمان شکنی کند بر ضرر خود چنین کرده است.»

تشیع هنگام وفات پیامبر ﷺ

شیعیان هنگام وفات پیامبر ﷺ با توجه به دستورهای آن حضرت در صدد تثبیت و تنفیذ دستورات برآمدند؛ از آن جمله:

۱ - با تاکید و اصرار پیامبر ﷺ به آوردن دوات و قلم برای نوشتن وصیت، در آن هنگام، دسته و جماعتی بودند که اصرار به آوردن دوات و قلم داشتند تا پیامبر ﷺ وصیت خود را مکتوب دارد، ولی از آن جا که طرف مقابل قوی بود نتوانستند این دستور را عملی سازند.

۲ - بعد از آن که پیامبر ﷺ به جهت عمل نکردن به دستورش، جمعیت را از خود دور کرد، افرادی از شیعیان امام علی ع امثال مقداد و ابوذر را نزد خود نگاه داشت، آنگاه وصیت خود را نسبت به امامان بعد از خود نزد آنان مطرح نمود. (۲۴۸)

۳ - بنا بر نقل مظفر در «السقیفة» پیامبر ﷺ گروهی از شیعیان و ارادتمندان امام علی ع را هنگام فرستادن لشکر اسامه به جنگ و مقابله با لشکر روم، نزد خود نگاه داشت، تا چنانچه مرگ او فرا رسید این چند نفر با بیعت با امام علی ع خلافت و حکومت را برای آن حضرت تمام کنند، ولی متأسفانه عمر، ابوبکر و برخی دیگر با تخلف از لشکر اسامه بن زید، این نقشه و تدبیر عالی پیامبر ﷺ را برهم زدند تا مبدا خلافت از دست آنان گرفته شود.

۴ - هنگامی که برخی، به جهت رسیدن به ملک و سلطنت بعد از فوت پیامبر ﷺ به سقیفه بنی ساعده رفته، مشغول تقسیم قدرت یا تصاحب آن برای خود بودند، در حالی که جنازه رسول خدا ص هنوز دفن نشده بود،

شیعیان به پیروی امامشان علی علیه السلام مشغول دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عزاداری برای آن حضرت بودند.

تشیع در ایام خلافت ابوبکر

شیعیان بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز به تلاش خود در راه عملی کردن دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در رابطه با امام علی علیه السلام ادامه دادند، و در این راه اقداماتی انجام دادند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - کاندیدا کردن امام علی علیه السلام برای بیعت

از آن جا که شیعیان سفارش های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در حق امام علی علیه السلام دیده و شنیده بودند و معتقد به امامت و جانشینی امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، از جانب خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند، از این رو بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فوراً طرح کاندیدا کردن امام را برای بیعت مطرح نمودند. عباس بن عبدالمطلب به امام علی علیه السلام می گوید: «امد یدک ابایعک یبایعک الناس»؛ ^(۲۴۹) دستانت را به من بده تا با تو بیعت کنم و مردم نیز با تو بیعت خواهند کرد.

۲ - تحصن شیعیان در خانه فاطمه زهرا علیها السلام

شیعیان بعد از واقعه سقیفه و تمام شدن خلافت به نفع ابوبکر، به عنوان اعتراض به خانه حضرت زهرا علیها السلام آمده، در آنجا تحصن کردند، تا ضمن اعتراض به عمل انجام شده، بر امامت و ولایت بحق امام علی علیه السلام صحه بگذارند.

مسعودی در حوادث وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند: «ان الامام علیا آقام ومن معه من شیعتہ فی منزله بعد ان تمّت البیعة لابی بکر»؛ ^(۲۵۰) «همانا امام علی

عائیه و کسانی که با او از شیعیان بودند، بعد از آن که بیعت با ابو بکر تمام شد، در منزل حضرت آقامت گزیدند».

عمر بن خطاب می گوید: «آنه کان من خبرنا حین توفی اللّٰه نبیه آن علیا والزبیر ومن معهما تخلّفوا عنّا فی بیت فاطمة»؛^(۲۵۱) «از جمله اتفاقاتی که بعد از وفات رسول خدا ﷺ افتاد آن که علی و زبیر و گروهی که با آن دو بودند از بیعت و همکاری با ما سربچی کرده، در خانه فاطمه تحصّن نمودند».

متخلفین از بیعت با ابوبکر عبارتند از:

۱ - سلمان فارسی

۲ - عمار یاسر

۳ - براء بن عازب

۴ - ابوذر غفاری.

۵ - مقداد بن اسود.

۶ - ابان بن سعید.

۷ - عباس بن عبدالمطلب و جماعتی از بنی هاشم و جمعی از مهاجرین و

انصار.^(۲۵۲)

ابن اثیر می گوید: «وکان ابان احد من تخلّف عن بیعة ابی بکر لینظر ما یصنع بنو هاشم، فلما بايعوه بايع»؛^(۲۵۳) «ابان از جمله کسانی بود که از بیعت با ابوبکر سر باز زد تا ببیند بنی هاشم چه می کنند؛ بعد از آن که دید بنی هاشم بیعت کردند او نیز بیعت نمود».

۳ - موضع گیری ها در دفاع از ولایت

شیعیان بعد از آن که تحصّنشان توسط عمر بن خطاب بر هم خورد، وارد مسجد رسول خدا ﷺ شده، درصدد احتجاج و آقامه حجت بر مردم آمدند،

تا آنان را از این خواب غفلت بیدار سازند. اینک به موضع گیری های برخی از آنان اشاره می کنیم:

الف) فضل بن عباس

او در ضمن سخنان خود خطاب به مردم فرمود: «.. وصاحبنا اولی بها منکم»؛ ^(۲۵۴) «صاحب ما - علی عَلَيْهِ السَّلَامُ - به خلافت، از شما سزاوارتر است».

ب) مقداد بن اسود

او می گوید: «واعجبا لقریش ودفعمهم هذا الامر عن اهل بیت نبیهم و فیهم اول المؤمنین...»؛ ^(۲۵۵) «عجب دارم از قریش که چگونه خلافت را از اهل بیت نبی شأن گرفت درحالی که درمیان آنان کسی است - علی عَلَيْهِ السَّلَامُ - که اول مؤمن به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است».

و نیز می فرمود: «معرفة ال محمد برائة من النار، وحب ال محمد جواز علی الصراط، والولاء لال محمد امان من العذاب»؛ ^(۲۵۶) «شناخت و معرفت ال محمد برائت از عذاب، و دوستی آنان جواز و مجوز عبور از پل صراط، و ولایت آنان امان از عذاب جهنم است».

ج) سلمان فارسی

او در دفاع از خاندان عصمت و طهارت خطاب به مردم می گوید: «ای مردم! همانا ال محمد از خاندان نوح، ال ابراهیم و از ذریه اسماعیل است. آنان عترت پاک و هدایتگر محمدند. ال محمد را به منزله سر از بدن، بلکه به منزله دو چشم از سر بدانید؛ زیرا آنان نسبت به شما مانند آسمان سربرافراشته، کوه های نصب شده، خورشید روشنی بخش و درخت زیتون اند، ..» ^(۲۵۷)

و در جایی دیگر خطاب به مردم می فرماید: «می بینم که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بین شماست ولی دست به دامان او نمی زنید، قسم به کسی که جانم به دست قدرت اوست، کسی بعد از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از اسرار پیامبران خبر نمی دهد.» ^(۲۵۸)

بعد از واقعه سقیفه خطاب به مردم فرمود: «کرداز و ناکرداز، لو بايعوا عليا لاكلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم»؛ ^(۲۵۹) «کردید آنچه نباید می کردید، و نکردید آنچه را که باید می کردید، اگر با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت می کردید نعمت فراوانی برای شما از آسمان و زمین جاری بود.»

(د) ابوذر غفاری

او می گوید: «اصبتم قناعة وترکتتم قرابة، لو جعلتم هذا الامر فی اهل بیت نبیکم ما اختلف علیکم اثنان»؛ ^(۲۶۰) «به کم قناعت کردید، و قرابت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رها ساختید، اگر امر خلافت را در اهل بیت نبی تان قرار می دادید هرگز دو نفر هم در میان شما اختلاف نمی کرد.»

(ه) ابی بن کعب

او از جمله کسانی بود که هرگز با ابوبکر بیعت نکرد و شورای سقیفه را بی ارزش خواند. ^(۲۶۱)

ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیة الاولیاء» از قیس بن سعد نقل می کند:

«وارد مدینه شدم تا با یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ملاقات کنم، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را ملاقات کردم و در صف اول به نماز ایستادم، ناگهان مردی را دیدم که نماز خود را تمام کرد و شروع به حدیث گفتن نمود. گردن ها به سوی او کشیده شد تا بیاناتش را بشنوند. او سه بار گفت: سران این امت گمراه شدند و اخترشان تباه شد، ولی من دلم به حال

آن‌ها نمی‌سوزد، بلکه به حال مسلمانانی می‌سوزد که به دست آنان گمراه شدند. « (۲۶۲)

و نیز آورده است: «ابی بن کعب - که شاهد انحراف مردم از قطب اصلی رهبری اسلامی بود و از این وضع رنج می‌برد - می‌گفت: «روزی که پیامبر اسلام ﷺ زنده بود همه متوجه یک نقطه بودند ولی پس از وفات پیامبر ﷺ صورت‌ها به چپ و راست منحرف گردید. « (۲۶۳)

ذهبی نقل می‌کند: «یکی از انصار از ابی بن کعب پرسید: ابی! از کجا می‌ایی؟ پاسخ داد: از منزل خاندان پیامبر ﷺ. او گفت: وضع آنان چگونه است؟ گفت: چگونه می‌شود وضع کسانی که خانه آنان تا دیروز محل رفت و آمد فرشته وحی و کاشانه پیامبر خدا ﷺ بود، ولی امروز جنب و جوشی در آنجا به چشم نمی‌خورد و از وجود پیامبر ﷺ خالی مانده است. این را گفت در حالی که بغض گلویش را می‌فشرد و گریه مجال سخن را به او نمی‌داد، به طوری که وضع او حضار را نیز به گریه واداشت. « (۲۶۴)

(و) بریده بن خضیب اسلمی

ذهبی در ترجمه او می‌نویسد: «بعد از غصب خلافت از طرف ابوبکر، بریده خطاب به ابوبکر کرده، گفت: «أنا لله وأنا إليه راجعون»، چه مصیبت‌هایی که حق از طرف باطل کشید، ای ابوبکر! آیا فراموش کردی یا خودت را به فراموشی می‌زنی؟ کسی تو را گول زده یا نفست تو را گول زده است؟ آیا به یاد نداری که چگونه رسول خدا ﷺ ما را امر نمود که علی را امیر المؤمنین بنامیم؟ آیا یاد نداری که پیامبر ﷺ در اوقات مختلف، اشاره به علی کرده، می‌فرمود: این، امیر مؤمنین، و قاتل ظالمین است؟ از خدا بترس و نفس خود را محاسبه کن، قبل از آن که وقت بگذرد و خودت را از آنچه باعث

هلاکت نفس است نجات بده. و حق را به کسی که از تو به آن سزاوارتر است واگذار، و در غضب آن پافشاری مکن، برگرد، تو می توانی برگردی، تو را نصیحت کرده و به راه نجات راهنمایی می کنم، کمک کار ظالمین مباش. « (۲۶۵)

(ز) خالد بن سعید

ابن اثیر می گوید: «تاخر خالد و اخوه ابان عن بیعة ابی بکر، فقال لبنی هاشم: انکم لطوال الشجر، طیو الثمر، نحن تبع لکم... فلما بايع بنو هاشم ابابکر بايعه خالد»؛ (۲۶۶) «خالد و برادرش ابان از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و به بنی هاشم خطاب کرده گفتند: همانا شما خاندانی ریشه دار و اصلی هستید که افراد شایسته ای را به جامعه تحویل داده است و ما به دنبال شما ایم... بعد از آن که بنی هاشم با ابوبکر - با تهدید و زور - بیعت کردند این دو برادر - خالد و ابان - نیز بیعت نمودند».

۴ - سکوت معنادار

از جمله موضع گیری های شیعیان در خلافت ابوبکر و عمر و عثمان، سکوت معنادار آنان بود؛ زیرا از طرفی حق را با علی علیه السلام دانسته و دیگران را لایق مقام خلافت نمی دانستند. از طرف دیگر مصالح اسلام و مسلمین را در نظر می گرفتند، کسانی که به تعبیر امیرالمؤمنین، تازه مسلمان اند. از طرف سوم دشمنان داخلی و خارجی را در کمین می دیدند، لذا با یک جمع بندی، سکوت را بر هر چیز دیگر ترجیح دادند. به این معنا که دست به شمشیر نبرند و برای گرفتن حق امیرالمؤمنین علیه السلام اقدامی انجام ندهند، ولی این بدان معنا نبود که سکوت مطلق داشته باشند؛ زیرا حق هیچ گاه نباید به طور مطلق خاموش بماند، بلکه در هر موردی که صلاح می دیدند از راه های مختلف حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام را گوشزد می کردند.

۵ - مخالفت عملی

در برخی از موارد نیز عملاً با خلیفه غاصب مقابله می کردند که می توان یک نمونه از آن را اقدام عملی مالک بن نویره در ندادن زکات به نماینده ابوبکر، خالد بن ولید دانست؛ زیرا او معتقد بود که ابوبکر شایسته خلافت نیست و دادن زکات به نماینده او کمک به ظالم است؛ از این رو از دادن زکات به او سرپیچی کرد....

نمونه دیگر از مخالفت عملی را می توان هجرت بلال از مدینه دانست؛ زیرا بلال به خاطر منصب مهمی که نزد رسول خدا ﷺ داشت، احساس کرد که اگر در مدینه بماند باید برای خلیفه وقت اذان گو باشد، و از آن جا که اذان او در حقیقت تایید خلافت غاصب است، به همین خاطر مصلحت را در آن دید که از مدینه پیامبر ﷺ به محلی دور هجرت کند تا از او بهره برداری سیاسی نشود و در آنجا بود تا از دار دنیا رحلت کرد. (۲۶۷)

۶ - مبارزه منفی

حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پدرش و مشاهده خلافتکاری های دستگاه خلافت و بعد از این که نتوانست از راه گفتگو و نصیحت آنان را متنبه سازد، راه مبارزه منفی را پیش گرفت. و این راه را چه تا زمانی که زنده بود و چه برای بعد از شهادتش دنبال کرد:

الف) غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر

بخاری در باب «خمس» در مساله میراث حضرت زهرا علیها السلام از فدک نقل می کند: فاطمه دختر رسول خدا ﷺ غضبناک شد و با ابوبکر قهر نمود. و این متارکه ادامه داشت تا از دنیا رحلت نمود. (۲۶۸)

او نیز در باب غزوه خیبر به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبر ﷺ کسی را به نزد ابی بکر فرستاد تا میراث خود را از رسول خدا ﷺ که همان فیء مدینه و فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بود بر او بفرستد. ابوبکر گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: ما چیزی را به ارث نمی گذاریم آنچه هست همه صدقه می باشد. تا این که می گوید: ابوبکر از پرداخت میراث حضرت امتناع کرد. فاطمه - عَلَيْهَا - بر او ناراحت شد و با او قهر کرد و تا زنده بود با او سخن نگفت. ^(۲۶۹)

(ب) وصیت به دفن شبانه

بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «فاطمه دختر پیامبر ﷺ کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خدا ﷺ از فیء مدینه و فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده باز خواهد... ابوبکر از پرداخت آن ها امتناع ورزید. فاطمه - عَلَيْهَا - بر ابوبکر غضبناک شد و با او قهر کرده و تا زنده بود با او سخن نگفت. بعد از پیامبر ﷺ شش ماه زنده بود. و هنگامی که وفات نمود شوهرش علی - عَلَيْهِ - او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را از دفن حضرت آگاه نکرد. ^(۲۷۰)»

ابن ابی الحدید می نویسد: «علی و حسن و حسین - عَلَيْهِمُ - فاطمه را شبانه دفن کرده و قبرش را مخفی نمودند. ^(۲۷۱)»

او نیز می گوید: «خبر صحیح نزد من این است که فاطمه - عَلَيْهَا - از دنیا رحلت نمود در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود ولذا وصیت کرد تا این دو نفر بر جنازه او نماز نخوانند. ^(۲۷۲)»

مسلم در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر و وفات حضرت می گوید: «... علی - علیه السلام - خبر وفات فاطمه را به ابوبکر نرساند و خودش بر او نماز گزارد». ^(۲۷۳)

حلبی از واقدی نقل کرده که گفت: «نزد ما به اثبات رسیده که علی - کرم الله وجهه - فاطمه را شبانه دفن کرد و بر آن حضرت با عباس و فضل نماز گزارد و هرگز کسی را خبر ننمود». ^(۲۷۴)

استاد توفیق ابو علم می گوید: «فاطمه زهرا علیها السلام سه وصیت کرد: یکی این که کسانی که بر آن ها غضب نموده در تشییع جنازه اش حاضر نشوند و جنازه اش شبانه به خاک سپرده شود. « ^(۲۷۵)

ابوبکر جوهری نقل می کند: «هنگامی که زمان وفات فاطمه - علیها السلام - فرار رسید بر امیرالمؤمنین - علیه السلام - وصیت کرد که هرگاه از دنیا رفته مرا شبانه دفن کن و هرگز ابوبکر و عمر را از این امر آگاه مساز...» ^(۲۷۶)

ابن قتیبه می گوید: «... فاطمه - علیها السلام - قسم یاد کرد که هرگز با ابوبکر سخن نگوید و وصیت کرد تا شبانه دفن شود تا ابوبکر در تشییع جنازه اش حاضر نگردد، لذا شبانه دفن شد». ^(۲۷۷)

تشیع در ایام خلافت عمر بن خطاب

عمر بن خطاب با توجه به نقش مهمی که در دوران خلافت ابوبکر داشت، به خلافت رسید و بدین جهت با مخالفت رو به رو نشد. امام علی علیه السلام و شیعیان با این اقدام مخالف بودند، اما بیعت سریع مردم، فرصتی برای مخالفت امام و شیعیان باقی نگذاشت. سابقه رفتار تند عمر در دوران خلافت ابوبکر، زمینه هرگونه مخالفت عملی را منتفی می ساخت. ^(۲۷۸)

علی علیه السلام اگرچه میراث خویش را برباد رفته و خود را شایسته رهبری می دانست، ولی برای حفظ موقعیت حسّاس جهان اسلام، هم چنان سکوت توأم با بیان حقّ و حقیقت، و تذکر به حقانیت خود را ادامه می داد.

شیعیان نیز همانند امیرالمؤمنین علیه السلام سکوت معناداری داشتند، آن ها اگرچه سکوت کرده و به جهت حفظ اسلام و وحدت مسلمین دست به اقدامی عملی علیه حکومت وقت نمی زدند ولی با بیانات خود با آنان مخالفت می ورزیدند.

عمر بن خطاب در مجلسی گفت: «دلیل قریش در انتخاب نکردن علی علیه السلام به خلافت این بود که آنان کراهت داشتند خلافت و نبوت در یک خاندان جمع شود. ابن عباس که در آن مجلس بود در برابر این سخن عمر موضع گیری کرده، خطاب به او فرمود: قریش نسبت به آنچه که خداوند نازل کرده بود، کراهت داشتند.» ^(۲۷۹)

تشیع در ایام خلافت عثمان

عثمان شیوه دو خلیفه پیشین را دنبال نکرد. ابتدا والیان عمر را از ولایات برداشت و بستگان خود را بر کار گماشت. حکم بن العاص را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طائف تبعید کرده بود، به مدینه برگرداند و خزانه مسلمین را به او سپرد. مروان بن حکم را مشاور خویش قرار داد و یک پنجم زکات شمال افریقا را که مبلغ دومیلیون و پانصد و بیست هزار دینار بود به وی بخشید و او را به دامادی خویش برگزید.

وی از بیت المال بصره مبلغ ششصد هزار درهم به داماد دیگر خویش، عبدالله بن خالد بن اسید، حواله کرد. عبدالله بن عامر، پسر دائی خویش را که نوجوانی بود به حکومت بصره انتخاب کرد. عبدالله بن سعد بن ابی سرح، برادر رضاعی خود را - که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در فتح مکه به سبب ارتداد وی دستور قتلش را

صادر کرده بود - به حکومت مصر و خراج آن سرزمین برگزید. ولید بن عقبه بن ابی معیط برادر مادری خود را به کوفه فرستاد و پس از فساد و تباهی و شراب خواری او سعید بن عاص، فامیل دیگر خود را به آن شهر گماشت. سعید با اعمال سیاست اشرافی اموی و بیان این که زمین های سرسبز عراق از برای قریش است، موجب اعتراض و شورش مردم کوفه گردید. (۲۸۰)

در این دوران علی علیه السلام و شیعیان در مقابل بدعت های عثمان و والیانش ساکت نمی نشستند.

ابن ابی الحدید می نویسد: «انّ الذی علیه اکثر ارباب السیر و علماء الاخبار آن عثمان نفی اباذر اولاً الى الشام ثم استقدمه الى المدينة لما شكى منه معاوية، ثم نفاه من المدينة الى الربذة لما عمل بالمدينة ما كان يعمل بالشام»؛ (۲۸۱) «بیشتر تاریخ نویسان و عالمان اخبار بران اند که عثمان ابتدا ابوذر را به شام تبعید کرد و بعد از آن که معاویه از او به عثمان شکایت کرد، او را به مدینه خواست و از مدینه، به خاطر مخالفت با خلیفه، به ربذه تبعید نمود.»

زمانی که ابوذر را به ربذه تبعید کردند و علی علیه السلام و فرزندانش او را بدرقه نمودند، ابوذر نگاهی به امام علیه السلام کرد و گفت: وقتی شما و فرزندانت را می بینم به یاد سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد شما می افتم و گریه می کنم. (۲۸۲) و نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کرد که فرمود: «زود است که شما را فتنه فرارسد، اگر گرفتار آن شدید بر شما باد عمل به کتاب خدا و اقتدا به علی بن ابی طالب علیه السلام.» (۲۸۳)

در زمان خلافت عثمان، ابوذر بر درب مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و در خطبه ای که ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! محمد وارث علم آدم و فضایل انبیاست، و علی بن ابی طالب وصی محمد و وارث علم اوست....» (۲۸۴)

بلاذری می نویسد: «مقداد بن عمرو، عمار بن یاسر، طلحه و زبیر با تعداد دیگری از اصحاب رسول خدا ﷺ به عثمان نامه نوشتند و او را به نکاتی چند تذکر دادند و او را از خدا ترساندند. و در ضمن تهدید کردند که اگر به تذکرات آنان گوش فرا ندهد برضد او اقدام خواهند کرد. عمار نامه را گرفته نزد عثمان آورد. به مجرد این که صدر نامه را برای او خواند، عثمان با غضب به او گفت: آیا تو از بین دوستانت جرات خواندن نامه تهدیدآمیز را برای من داری؟ عمار در جواب گفت: دلیلش این است که ناصح ترین قوم خود به تو هستیم. عثمان در جواب گفت: دروغ می گویی ای فرزند سمیه! عمار گفت: به خدا سوگند من پسر سمیه و فرزند یاسرم. سپس عثمان به غلامش دستور داد که دست و پای او را بشکنند. آنگاه با دو پایش درحالی که در کفش بود شروع به لگزدن به عمار کرد که بر اثر آن «فتق» بر او عارض شد. « (۲۸۵)

تشیع در ایام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

خلافت امام علی علیه السلام در اواخر سال سی و پنج ه. ق. شروع شد و تقریباً چهار سال و نه ماه ادامه یافت. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام بیعت عمومی با آن حضرت وقت را مناسب دیدند تا یادی از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده، مردم را به آن مقام شامخ تذکر دهند تا اگر خواستند با آن حضرت بیعت کنند با انگیزه ای حقیقی باشد. از این رو هنگام بیعت مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام، مالک بن حارث اشتر خطاب به مردم کرده، فرمود: «ای مردم! این علی علیه السلام وصی اوصیا و وارث علم انبیاست، او کسی است که بلاهای بزرگ را به جان خریده و زحمت های فراوانی در راه اسلام تحمل کرده است. او کسی است که کتاب خدا به ایمان او شهادت داده و پیامبرش او را به بهشت رضوان بشارت

داده است. کسی که تمام فضایل در او جمع شده، و احدی از گذشتگان و اهل این زمان در سابقه و علم و فضلش شک نکرده است...» (۲۸۶)

خزیمه بن ثابت نیز پس از بیعت با امام علی علیه السلام می گفت: «ما کسی را برگزیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را برای ما برگزید.» (۲۸۷)

امام علی علیه السلام به کوفه آمد و آن شهر را محلّ اقامت خود، به عنوان پایتخت، انتخاب نمود؛ تا آن که بتواند تشیع را در عراق گسترش داده و خود را نیز به اهل عراق معرفی نماید. از طرفی کوفه منطقه ای سوق الجیشی بود، و چون کلّ عراق نیز به شام نزدیک بود، آن حضرت خواست تا علاوه بر عراق؛ شام را نیز تحت نظر قرار دهد.

بعد از ورود امام علی علیه السلام به عراق، مردم با ملاحظه امام علی علیه السلام به عنوان قهرمان سیاست، در مقابل استیلای شامیان از او حمایت کردند و مدت ها از حامیان مذهبی امام علی علیه السلام بودند.

پس از جنگ جمل، اصطلاح شیعه علی علیه السلام شامل همه کسانی می شد که از علی علیه السلام در مقابل عایشه حمایت می کردند. علاوه بر آن به اشخاص و گروه های غیرمذهبی که به دلایل سیاسی از علی علیه السلام حمایت می کردند، لفظ شیعه اطلاق می گردید.

نصر بن مزاحم می گوید: امام علی علیه السلام هنگام برشمردن جنایات طلحه و زبیر فرمود: «انّ اتباع طلحة والزبیر قتلوا شیعتی وعمّالی»؛ (۲۸۸) «همانا پیروان طلحه و زبیر در بصره شیعیان و عاملان مرا به قتل رساندند».

در این مفهوم وسیع بود که کلمه شیعه در سند حکمیت در صفین به کار رفت. ده سال بعد، زمانی که شیعیان شروع به تثبیت موقعیت اسمی خود کردند،

کوشش هایی برای جدایی حامیان علی علیه السلام صورت گرفت و بین حامیان مذهبی و غیرمذهبی وی تمایزی حاصل شد.

امام علی علیه السلام در طول چهار سال و نه ماه حکومت خویش، اگرچه نتوانست جامعه اسلامی را به صورت اول خویش بازگرداند، اما به موفقیت های مهمی دست یافت که عبارتند از:

- ۱ - معرفی کردن شخصیت واقعی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای مردم.
- ۲ - تبیین احکام فراموش شده اسلام.
- ۳ - جلوگیری از بدعت ها و تحریف های دینی در حد امکان.
- ۴ - تصحیح و اصلاح احکامی که به اشتباه برای مردم تبیین شده بود.
- ۵ - تبیین مقدار زیادی از معارف دینی.
- ۶ - تربیت شاگردانی جلیل القدر؛ مانند: اویس قرنی، کمیل بن زیاد، میثم تمار، رشید هجری و....

در عصر حکومت امام علی علیه السلام اگرچه فشارها و حصرهای سیاسی از شیعه برطرف شد، ولی درعوض مبتلا به جنگ های داخلی متعدد شدند و در این جنگ ها نیز با گفتار و عمل، دست از دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام برنداشتند. شیعیان با وجود شکست در جنگ ها برای دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام و مقابله با مخالفین آن حضرت، دست از دفاع عقیدتی از آن حضرت علیه السلام برنداشتند.

الف) جنگ جمل

شیعیان عقیدتی در جنگ جمل به جهت آگاهی دادن مخالف و موافق به حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ها و رجزهای حماسی خود، آن حضرت را به دیگران معرفی می کردند.

ابوالهیثم بن تیهان که بدری است، می گوید:

قل للزیبر وقل لطلحة انا نحن الذین شعارنا الانصار
ان الوصی امامنا وولینا برح الخفاء وباحث الاسرار (۲۸۹)
مردی از قبیله ازد به میدان آمده، می گوید:

هذا علی وهو الوصی اخاه یوم النجوة النبوی
وقال هذا بعدی الولی وعاه واع ونسی الشقی (۲۹۰)
حجر بن عدی کندی، صحابی جلیل القدر، می گوید:

یا ربنا سلّم لنا علیا سلّم لنا المبارک المضیا
المؤمن الموحّد التقیا لاخطل الرای ولا غویا
بل هادیا موقفا مهديا واحفظه ربّی واحفظ النبیا
فیه فقد کان له ولیا ثم ارتضاه بعده وصیا (۲۹۱)
زحر بن قیس جعفی می گوید:

اضربکم حتّی تقرّوا لعلی خیر قریش کلّها بعد النبوی
من زانه اللّٰه وسمّاه الوصی انّ الولی حافظا ظهر الولی (۲۹۲)

ب) جنگ صفین

در جنگ صفین نیز شیعیان به طرق مختلف به دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام و حریم ولایت برآمدند.

عده ای با بیان خطبه ها، به دفاع از مقام او برآمدند. ابن ابی الحدید می گوید: «بعد از آن که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را در کوفه برای حرکت به طرف صفین به جهت جنگ با معاویه جمع کرد، عمرو بن حمق خزاعی ایستاد و امام علی علیه السلام را مورد خطاب قرار داده، عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! من تو را به جهت خویشاوندی یا طلب مال، یا سلطنت و جاه، دوست ندارم، بلکه دوستی

من نسبت به تو از آن جهت است که پنج خصلت در تو یافتم که در دیگری نبوده است: تو پسر عموی رسول خدا و جانشین و وصی او هستی، و پدر ذریه پیامبری که در میان ما به ودیعت گذارده شده است. تو اول کسی هستی که اسلام آورد، و سهم تو در جهاد از همه بیشتر است...» (۲۹۳)

امّ خیر نیز در روز صفین در تحریک سپاهیان امام علی علیه السلام می فرمود: «عجله کنید - خداوند شما را رحمت کند - به یاری امام عادل و باتقوای باوفا و راستگو که وصی رسول خداست.» (۲۹۴)

برخی دیگر نیز با اشعار خود به دفاع از مقام ولایت برآمدند:

قیس بن سعد، صحابی عظیم و سید خزرج، می گوید:

وعلی امامنا و امام لسوانا اتی به التنزیل
یوم قال النبی من کنت مولاه فهذا مولاه
انّ ما قاله النبی علی الامّة حتم ما فیه قال وقیل (۲۹۵)

و نعمان بن عجلان انصاری نیز می گوید:

کیف التفرق والوصی امامنا لا کیف الّا حیرة وتخاذلا
لا تغبننّ عقولکم، لا خیر فی من لم یکن عند البلابل عاقلا
وذوو معاویة الغوی وتابعوا دین الوصی لتحمدوه اجلا (۲۹۶)

اینان در اشعار خود عمدتاً بر مساله وصایت و جانشینی امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تاکید داشتند.

برخی دیگر نیز پس از آن که امام علی علیه السلام از صفین به کوفه بازگشت و خوارج از او جدا شدند، در کنار امام علی علیه السلام ثابت قدم ماندند و بار دیگر با آن حضرت تجدید بیعت و عهد نمودند. از جمله عهد آنان این بود که به حضرت

خطاب کرده، عرض کردند: «ما دوست هر کسی هستیم که تو دوست انی، و دشمن هر کسی هستیم که تو با آنان دشمنی داری.» (۲۹۷)

عده ای دیگر با نوشتن نامه به معاویه او را مورد عتاب و سرزنش قرار داده، مقام ولایت و خلافت به حق امیرالمؤمنین علیه السلام را به او گوشزد می کردند.

محمد بن ابوبکر در نامه ای که به معاویه می نویسد، می گوید: «... وای بر تو! چگونه خودت را در کنار علی علیه السلام قرار می دهی، کسی که وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وصی او و پدر فرزندان اوست. کسی که قبل از دیگران به او گروید و آخرین کسی بود که عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنید. او را از اسرارش آگاه و در امرش شریک ساخت.» (۲۹۸)

دارمیه حجونیه از زنان شیعه امام علی علیه السلام در برابر معاویه در بیان علل دوستی علی علیه السلام گفت: «من او را دوست دارم؛ زیرا مساکین را دوست می داشت و به واماندگان کمک می کرد. او فقیه در دین بود و از بیان حق کوتاهی نمی نمود. او از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ولایت داشت....» (۲۹۹)

پیشگامان تشیع از صحابه

با مراجعه به کتب رجال و تراجم و تاریخ و بررسی و تحقیق در شرح حال صحابه، پیروی بسیاری از آنان از علی بن ابی طالب علیه السلام نمایان می گردد. مرحوم «شرف الدین» اسامی دویست نفر از آنان را در کتاب شریف «الفصول المهمة» آورده است.

آیت الله محمدحسین کاشف الغطاء رحمته الله می فرماید: «من با تتبعی که در کتب تراجم صحابه داشته ام؛ امثال: کتاب «استیعاب» و «اصابة» و «اسدالغابة» و نظایر این ها، به این نتیجه رسیده ام که حدود سیصد نفر از صحابه، از شیعیان

حضرت علی علیه السلام بوده اند. و شاید کسی که بیشتر تفحص کند، از این تعداد، بیشتر پیدا نماید. «

اینک به اسامی تعدادی از این صحابه اشاره می شود:

- عبدالله بن عباس
- فضل بن عباس
- قثم بن عباس
- عبدالرحمن بن عباس
- تمام بن عباس
- عقیل بن ابی طالب
- نوفل بن حرث
- عبدالله بن جعفر بن ابی طالب
- عون بن جعفر
- محمد بن جعفر
- ربیعة بن حرث بن عبدالمطلب
- طفیل بن حرث
- مغیره بن نوفل بن حارث
- عبدالله بن حرث بن نوفل
- عبدالله بن ابی سفیان بن حرث
- عباس بن عتبة بن ابی لهب
- عبدالمطلب بن ربیعة بن حرث
- عباس بن ربیعة بن حرث
- جعفر بن ابی سفیان بن حرث

از مشاهیر غیر بنی هاشم، به این افراد می توان اشاره نمود.

- سلمان محمدی
- مقداد بن اسود کندی
- ابوذر غفاری
- عمار بن یاسر
- حذیفه بن یمان
- خزیمه بن ثابت
- ابویوب انصاری
- ابوالهیثم مالک بن تیهان
- ابی بن کعب
- قیس بن سعد بن عباده
- عدی بن حاتم
- عباده بن صامت
- بلال بن رباح حبشی
- ابورافع مولى رسول الله ﷺ
- هاشم بن عتبہ
- عثمان بن حنیف
- سهل بن حنیف
- حکیم بن جبلة عبدی
- خالد بن سعد بن عاص
- ابن حصیب اسلمی

شرح حال برخی از پیشگامان تشیع

۱ - سلمان فارسی

سلمان فارسی، ایرانی الاصل و اهل «جی» اصفهان یا «استخر» فارس یا «رامهرمز» است. او پس از تحقیق در این زرتشت، به مسیحیت گرویده و با تأمل در تعلیمات حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام قبل از جنگ خندق به اسلام گروید. وی یکی از یاران صدیق و معروف و فداکار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود. در حالی که هر یک از مهاجرین و انصار وی را از خود می دانستند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است».

سلمان با انتساب به خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از موقعیت و شرافت ویژه ای در میان یاران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برخوردار گردید. او در تمام غزوات در کنار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، با مشرکین به نبرد می پرداخت. (۳۰۰)

وی در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از هواداران حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام بود و پس از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و حکومت «ابوبکر» سخن معروف خود را به زبان فارسی چنین گفت: «کردید و نکردید»، و به این وسیله از پیروی نکردن با علی عَلَيْهِ السَّلَام انتقاد کرد.

سلمان، از استوارترین یاران امام علی عَلَيْهِ السَّلَام و یکی از چهارتن، شیعیان صدیق و نخستین امام، به شمار آمده است. (۳۰۱)

سادگی رفتار و حمایت او از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام بی شک در گرایش هموطنان او به اسلام و تشیع بی تأثیر نبوده است.

۲ - ابوذر غفاری

ابوذر، قبل از اسلام نیز موحد بوده است. وی با شنیدن دعوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مکه، با شنیدن آیه هایی از قرآن، گمشده خویش را یافت و مسلمان شد.

مورخان، او را پنجمین مسلمان دانسته اند. چون به جهت تبلیغ اسلام، در معرض خطر قرار گرفت، پیامبر وی را مامور تبلیغ در قبیله اش قرار داد. ابوذر در نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مقام و منزلت ویژه ای برخوردار بود. ^(۳۰۲) او در زمان خلافت خلیفه سوم، به اسراف و تبذیرهای خلیفه و مشاورانش، به ویژه «مروان» اعتراض کرد. خلیفه وی را به روستای کوچک «ربذه» تبعید نمود.

حضرت علی عَلِيٌّ و فرزندان او را بدرقه کرده و با او وداع کردند... وی یار صدیق پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق او فرمود: «افزین بر ابوذر که تنها راه می رود و تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود». ^(۳۰۳)

۳ - مقداد بن عمرو

مقداد، از قبیله «کنده» یا «بهره» و از اعراب جنوبی بود. وی از یاران و مهاجرین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مکه و به نقلی هفتمین ایمان آورنده بود. وی به فرمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حبشه مهاجرت نمود. و در تمام غزوات در کنار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دفاع از اسلام و پیامبر خالصانه به نبرد پرداخت.

مقداد در یکی از غزوات به پیامبر عرض کرد: «یا رسول الله! ما چون قوم بنی اسرائیل نیستیم که بگوییم تو و خدایت به جنگ بروید و ما ایستاده ایم، بلکه ما از هر طرف به نبرد و حمایت از تو و دین خدا خواهیم پرداخت. ^(۳۰۴)»

او از ارکان اربعه شیعه و در گروه خالص ترین و نخستین یاران امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده است.

۴ - عمار بن یاسر

عمار و پدر و مادرش از نخستین مسلمانان و ایمان آورندگان به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودند. قریش «یاسر» و «سمیه» و «عمار» را شکنجه می کردند. روزی پدر و مادر عمار توسط قریش شکنجه می شدند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حالی که قدرت یاری آنان را نداشت بر آنان گذر کرد و فرمود: «بشارت باد خاندان یاسر را به بهشت پروردگار». ^(۳۰۵)

عمار، چون یاران دیگر پیامبر به مدینه هجرت کرد. در پیمان برادری اسلامی، بین مهاجرین و انصار، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وی را برادر «حذیفه بن یمان» قرار داد. حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نام منافقان را بر این دو بیان کرد. به همین جهت این دو را «منافق شناس» می خواندند. ^(۳۰۶)

عمار در تمام جنگ ها همراه پیامبر حضور داشت، پیامبر به عمار فرمود: «قاتل عمار در آتش است» و نیز فرمود: «تو را گروه ستمکاران به قتل می رسانند».

وی در حالی که نود و سه یا چهار سال از عمرش می گذشت، در جنگ «صفین» همراه با لشکر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با سپاه معاویه به نبرد پرداخت. و با شهادت خود، سپاهیان معاویه را به تردید انداخت. ^(۳۰۷) برخی از سپاهیان که در حمایت از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دچار تردید بودند، پایدارتر شدند. ^(۳۰۸)

عمار بن یاسر را چهارمین فرد از شیعیان نخستین و حامیان امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دانسته اند.

۵ - خذیمه بن ثابت

«خذیمه» از انصار و از قبیله «اوس» بود. پیامبر ﷺ گواهی او را مساوی با گواهی دو نفر دانستند و از این جهت وی را «ذوالشهادتین» نامیدند. در فتح مکه، پرچم قبیله «بنی خطبه» را در دست داشت. وی در جنگ های «جمل» و «صفین» در کنار امام علی علیه السلام بود. و به دست سپاهیان معاویه به شهادت رسید. (۳۰۹)

او در هنگام بیعت با حضرت علی علیه السلام به عنوان نماینده و دومین نفر از انصار، بیانی دارد که نشان دهنده ایمان و اخلاص او به حضرت علی علیه السلام است. یعقوبی می نویسد: «... سپس خذیمه بن ثابت، «ذوالشهادتین» برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! برای کار خود جز تو را نیافتم و بازگشت جز به تو نبود. اگر درباره تو درست بگویم، تو در ایمان و دانایی از مردمان دیگر برتری. و به خدا داناتر و سزاوارترین مؤمنان به پیامبر ﷺ می باشی، تو آنچه آنان دارند داری و آنان آنچه را که تو داری ندارند». (۳۱۰) (۳۱۱)

۶ - براء بن عازب

براء بن عازب، از اشراف انصار و از قبیله «خزرج» بود، در پانزده یا هجده غزوه شرکت داشت. بعد از پیامبر ﷺ به امام علی علیه السلام پیوست. در کنار حضرت علیه السلام در جنگ های «جمل» و «صفین» شرکت داشت و به نبرد با مخالفان حضرت پرداخت و در زمان «مصعب بن زبیر» در کوفه وفات یافت. (۳۱۲) (۳۱۳)

۷ - ابوالهیثم بن تیهان

وی از جمله انصاری بود که در پیمان «عقبه اول و دوم» در مکه به حضور پیامبر ﷺ شرفیاب شد و در بازگشت به مدینه، به تبلیغ اسلام پرداخت. در

تمامی غزوات در کنار پیامبر ﷺ قرار داشت و یکی از تقبای دوازده گانه انصار بود که پیامبر ﷺ آنان را چون حواریون حضرت عیسیٰ علیهِ دانتسه اند. (۳۱۴) (۳۱۵)

ابوالهیثم، از اولین کسانی بود که به عنوان نماینده انصار با حضرت علی علیهِ بیعت کرد، (۳۱۶) و بنا به نقلی، وی در جنگ «صفین» به شهادت رسید.

۸ - خالد بن سعید بن عاص بن امیه بن عبد شمس

خالد، چهارمین یا پنجمین ایمان آورنده به پیامبر ﷺ و نخستین فرد مسلمان از قبیله خویش بود. او در هر دو هجرت به حبشه حضور داشت و پس از مراجعت به مدینه، در فتح مکه و غزوات «حنین» و «طائف» و «تبوک» شرکت داشت و سپس به عنوان عامل و نماینده پیامبر ﷺ برای دریافت صدقات یمن، انتخاب شد و به آنجا رهسپار گشت. (۳۱۷)

پس از رحلت پیامبر ﷺ به مدینه بازگشت و از بیعت با ابو بکر خودداری ورزید و به حضرت علی بن ابی طالب علیهِ پیوست.

وی در بیعت با حضرت علی علیهِ چنین گفت: «به خدا سوگند در میان همه مردم هیچ کس سزاوارتر از تو نیست که جای پیامبر ﷺ را بگیرد». (۳۱۸)

شهادت وی را در زمان ابوبکر و برخی در زمان خلیفه دوم، در سال چهاردهم هجرت دانسته اند.

۹ - ابویوب انصاری

ابویوب، در «عقبه» با پیامبر ﷺ بیعت کرد. حضرت ﷺ در ورود به مدینه تا زمانی که خانه ای برای او بنا گردید، در منزل وی ساکن شد. وی در همه جنگ ها در کنار پیامبر ﷺ به دفاع از اسلام می پرداخت. (۳۱۹)

پس از کشته شدن «عثمان»، ابویوب انصاری، از نخستین کسانی بود که به طرفداری از حضرت علی علیه السلام پرداخت و از طرف امام علی علیه السلام حاکم مدینه شد.

ابویوب، در جنگ های «جمل»، «صفین» و «نهروان» در کنار امام علی علیه السلام بود. سخنان وی در برابر مردم کوفه برای یاری امام، گواه درجه ایمان و اخلاص او به امام علی علیه السلام بوده است....
وی در سال ۵۲ وفات کرد و در کنار دیوار «قسطنطیه» مدفون گردید.

۱۰ - حذیفه بن یمان

حذیفه، از انصار و یکی از ممتازان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. وی از راویان حدیث بوده و در تمامی «غزوات» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرکت داشته است. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طرفدار حضرت علی علیه السلام و بعد از آن، از مدافعین ایشان بوده است.

فرزندان وی در تبعیت از پدر، در حمایت از امام علی علیه السلام در «صفین» به شهادت رسیدند. وفات وی در سال (۳۵ه.ق) در مدائن رخ داد.

۱۱ - عثمان بن حنیف

وی از انصار و از قبیله «اوس» بود. «ترمذی» او را از اصحاب بدر دانسته است، برخی دیگر گفته اند: وی به جز جنگ بدر در غزوات دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز شرکت داشته است. (۳۲۰)

بعد از کشته شدن خلیفه سوم، در خدمت امام علی علیه السلام قرار گرفت و به حکومت «بصره» برگزیده شد.

وقتی «اصحاب جمل» قصد «بصره» کردند؛ ابتدا با «عثمان بن حنیف»، والی بصره عهد کردند که منتظر رسیدن امام علی علیه السلام باشند، ولی بر خلاف تعهد

خویش بر او تاختند و موهای صورت او را کردند و محافظان بیت المال را کشته و آن را غارت نمودند. ^(۳۲۱) پس از آن «عثمان بن حنیف» در کوفه ساکن شد و در زمان معاویه بدرود حیات گفت.

۱۲ - سهل بن حنیف

«سهل»، از انصار و از قبیله «اوس» بود. در تمام «غزوات» شرکت داشت و از اندک افرادی بود که با پیامبر ﷺ پیمان مرگ بستند. ^(۳۲۲) او در جنگ «وادی القری» یکی از پرچمداران پیامبر ﷺ بود. ^(۳۲۳) وی در نبرد «فلس» - که پیامبر ﷺ حضرت علی علیه السلام را برای شکستن بتخانه «صلی» اعزام کرده بود - پرچمدار امام علی علیه السلام بود. ^(۳۲۴) «سهل» از یاران با وفای امام علی علیه السلام بود. و با آن حضرت از مدینه به طرف بصره حرکت کرده و در جنگ «جمل» و «صفین» شرکت داشت. وی در سال ^(۳۲۵) هجری وفات یافت. ^(۳۲۵)

۱۳ - ابوالطفیل عامر بن واثله

وی در سال وقوع جنگ «احد» به دنیا آمد و از فرزندان مهاجران بود. او هشت سال از زمان پیامبر ﷺ را درک کرد و به دیدار حضرت ﷺ نایل شد. وی از یاران با اخلاص حضرت علی علیه السلام بوده و در تمام جنگ های امام علی علیه السلام شرکت داشت. وی پس از شهادت امام علی علیه السلام در مکه ساکن گردید و تا زمان وفاتش در مکه باقی ماند و برخی گفته اند در کوفه اقامت داشته است.

«ابوالطفیل» به تفضیل امام علی علیه السلام بر شیخین قائل بود و امام را از آنان برتر می دانست. وی را فردی «شاعر»، «فاضل»، «عاقل»، «فصیح» و «حاضر جواب» در بین یاران مخلص امام علی علیه السلام دانسته اند. ^(۳۲۶)

علاوه بر اشخاص نامبرده، به اسامی افراد دیگری از شیعیان امام علی علیه السلام نیز می توان اشاره کرد؛ از قبیل:

- هند بن ابی هاله تمیمی

- جعدة بن جبیره

- حجر بن عدی کندی

- عمرو بن حمق خزاعی

- جابر بن عبدالله انصاری

- محمد بن ابی بکر

- ابان بن سعید

- زید بن صوحان زیدی

جنایات معاویه بر شیعه در اواخر حکومت امام علی علیه السلام

از سال ۳۹ هجری، معاویه هجوم همگانی و گسترده ای را بر علیه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز نمود و با فرستادن افرادی خشن و بی دین برای سرکوب شیعیان، حیظه حکومت حضرت را مورد تاخت و تاز قرار داد:

۱ - نعمان بن بشیر را با هزار نفر برای سرکوب مردم عین التمر فرستاد.

۲ - سفیان بن عوف را با شش هزار نفر برای سرکوب مردم هیت و از آنجا به انبار و مدائن فرستاد.

۳ - عبدالله بن مسعدة بن فزاری که از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بود را با هزار و هفتصد نفر به تیماء فرستاد.

۴ - ضحاک بن قیس را با سه هزار نفر به واقعه برای غارت هرکس که در طاعت امام علی علیه السلام است فرستاد. و در مقابل، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حجر بن عدی را با چهار هزار نفر برای مقابله با او فرستاد.

۵ - عبدالرحمن بن قباث بن اشیم را با جماعتی به بلاد جزیره فرستاد، که حضرت کمیل را برای مقابله با او فرستاد.

۶ - حرث بن نمر تنوخی را نیز به جزیره فرستاد تا با هرکس که در اطاعت امام علی علیه السلام است مقابله کند که در آن واقعه افراد زیادی کشته شدند. ^(۳۲۷)

۷ - در سال ۴۰ ه. ق، بُسر بن ارطاة را با لشکری به سوی مکه و مدینه و یمن فرستاد، او هنگامی که به مدینه رسید، عبیدالله بن عباس که عامل مدینه از طرف امام علی علیه السلام بود، از آنجا فرار کرده و در کوفه به حضرت ملحق شد، ولی بُسر هر دو فرزند او را به شهادت رسانید. ^(۳۲۸)

یکی دیگر از مناطقی که سر راه «بُسر» مورد غارت قرار گرفت، منطقه ای بود که گروهی از قبیله همدان و شیعیان حضرت علی علیه السلام در آن جا سکونت داشتند. بُسر با حرکتی غافلگیرانه به آن ها حمله کرد. بسیاری از مردان را کشت، و تعدادی از زنان و فرزندان آنان را به اسارت برد. و این اولین بار بود که زنان و کودکان مسلمین به اسارت برده می شدند. ^(۳۲۹)

مسعودی در مورد بسر بن ارطاة می گوید: «او افرادی از خزاعه و همدان و گروهی را که معروف به «الانباء» از نژاد ایرانیان مقیم یمن بودند کشت. و هرکسی را که مشاهده می کرد میل به علی دارد یا هوای او را در سر دارد، می کشت.» ^(۳۳۰)

ابن ابی الحدید می گوید: «بُسر به طرف اهل حسان که همگی از شیعیان علی علیه السلام بودند، آمد و با آنان سخت درگیر شد و به طور فجیعی آنان را به قتل رسانید. و از آنجا به طرف صنعا آمد و در آنجا صد نفر از پیرمردان را که اصالتاً از فارس بودند کشت، تنها به جرم این که دو فرزند عبیدالله بن عباس در خانه

یکی از زنان آنان مخفی شده است. و بُسر در حمله هایش حدود سی هزار نفر را به قتل رساند و عده ای را نیز در آتش سوزاند. « (۳۳۱)

او نیز می نویسد: «معاویه در نامه ای به تمام کارگزارانش نوشت: به هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیتش اجازه گواهی ندهید. و در مقابل، شیعیان عثمان را پناه داده و آنان را اکرام کنید... و نیز در نامه ای دیگر به کارگزاران خود نوشت هرکسی که ثابت شد محبّ علی و اهل بیت اوست اسمش را از دیوان محو کرده و عطا و روزی اش را قطع نمایید. و در ضمیمه این نامه نوشت: هرکس که متّهم به ولای اهل بیت علیهم السلام است او را دستگیر کرده و خانه او را خراب کنید. بیشتر مصیبت بر اهل عراق بود خصوصا اهل کوفه...» (۳۳۲)

روزی معاویه به امام حسین علیه السلام گفت: «یا ابا عبدالله! اعلمت انا قتلنا شیعة ابيك، فحنطناهم وكفناهم وصلينا عليهم ودفنناهم؟» (۳۳۳) «ای ابا عبدالله! آیا علم پیدا کردی که ما شیعیان پدرت را به قتل رسانده و حنوط و کفنشان کرده و بر آنان نمازگزارده و دفنشان کرده ایم؟»

تشیع در عصر «امام حسن علیه السلام»

هنگامی که امام حسن علیه السلام مجبور به مصالحه با معاویه گردید، یکی از خطراتی که امام علیه السلام احساس می کرد امنیت شیعیان حضرت علی علیه السلام بود. از این رو در قرارداد خود با معاویه تصریح کرد که باید امنیت به اصحاب امام علی علیه السلام داده شود. معاویه نیز آن را پذیرفت. ولی در همان روز اول معاویه اعلام کرد که آن تعهدات را نمی پذیرد و زیر پا می گذارد.

ابن ابی الحدید از ابی الحسن مدائنی روایت می کند: «معاویه در نامه خود به والیان چنین نوشت: من ذمه خود را از هرکسی که روایتی در فضیلت ابی تراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور خطبا در هر منطقه بر منبر

شروع به لعن علی علیه السلام و تبری از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت اهل کوفه بودند؛ زیرا آن هنگام در کوفه تعداد زیادی از شیعیان وجود داشتند. معاویه، «زیاد» را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می شناخت، بر اساس دستور معاویه هر جا که شیعیان را می یافت به قتل می رساند، و یا این که آنان را ترسانده، دست و پای آنان را قطع می نمود و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار آویزان می کرد. همچنین عده ای را نیز از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند...» ^(۳۳۴)

ابن اعثم می نویسد: «زیاد، دائماً در پی شیعیان بود و هر کجا آنان را می یافت به قتل می رساند، به طوری که شمار زیادی را کشت. او دست و پای مردم را قطع و چشمانشان را کور می کرد. البته خود معاویه نیز جماعتی از شیعیان را به قتل رساند. ^(۳۳۵) معاویه خود دستور به دار آویختن گروهی از شیعیان را صادر کرد. ^(۳۳۶) زیاد شیعیان را در مسجد جمع می کرد، تا از علی علیه السلام اظهار بی زاری جویند. ^(۳۳۷) او در بصره نیز در جست جوی شیعیان بود و با یافتن آن ها آنان را به قتل می رساند. ^(۳۳۸) عده ای از صحابه و تابعین به دستور معاویه به شهادت رسیدند.

در سال ۵۳ هجری معاویه حجر بن عدی و اصحابش را به قتل رساند و او اولین کسی بود که به همراه اصحابش به شیوه قتل صبر در اسلام کشته شد. ^(۳۳۹) عمرو بن حمق خزاعی، صحابی عظیم را که امام حسین علیه السلام او را سیدالشهدا نامید، بعد از آن که معاویه او را امان داد، به قتل رساند. ^(۳۴۰)

مالک اشتر، یکی از اشراف و بزرگان عرب و یکی از فرماندهان جنگ های امام علی علیه السلام بود. معاویه او را در مسیر مصر به وسیله سم، به دست یکی از غلامانش به قتل رسانید. ^(۳۴۱) رشید هجری، از شاگردان امام علی علیه السلام و خواص

وی بود، زیاد دستور داد که از علی علیه السلام براءت جسته و او را لعنت کند، او امتناع ورزید. از این رو دو دست و دو پا و زبان او را بریده و به دار آویخت.

(۳۴۲)

جویریه بن مهر عبدی را به جرم داشتن ولایت علی علیه السلام دستگیر نموده و بعد از جداکردن دو دست و دو پای او، بر شاخه درخت خرما به دار آویخت.

تشیع در عصر امام «حسین علیه السلام»

ابن ابی الحدید می گوید: «وضع تا وقتی که حسن بن علی، از دار دنیا رحلت نمود، این چنین بود. در این هنگام مصیبت و فتنه بر شیعیان بیشتر شد، کار به جایی رسید که شیعیان در بین مردم از جان خویش ترس داشتند و یا از شهر خود فرار کرده و به طور پنهانی زندگی می کردند.» (۳۴۳)

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: «بیشتر مصیبت برای ما و شیعیان، بعد از رحلت امام حسن علیه السلام بود که در آن زمان در هر شهر، شیعیان ما را می کشتند و دست ها و پاهای آن ها را به این گمان که شیعه هستند از بدن جدا می کردند. هرکسی که متهم به دوستی و ارتباط با ما می شد، او را زندانی نموده و یا اموالش را غارت می کردند یا خانه اش را خراب می نمودند و این مصیبت و بلا هم چنان شدت یافت تا زمان عبیدالله ابن زیاد.» (۳۴۴)

سال شصت هجری قمری، معاویه هلاک شد و پسرش یزید، طبق بیعتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود، زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت. به شهادت تاریخ، یزید، هیچ گونه شخصیت دینی نداشت. حتی در زمان حیات پدرش، جوانی بود که به اصول و قوانین اسلام، اعتنا نمی کرد و جز عیاشی و بی بندوباری و شهوترانی، کاری نمی دانست. در سه سال حکومت خود فجایعی

را به راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام، با آن همه فتنه ها که انجام گرفته، بی سابقه بود.

سال اول، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، با فرزندان و خویشان و یاران و شیعیانش، با فجیع ترین وضع، به شهادت رساند و زنان و کودکان و اهل بیت پیامبر را به همراه سرهای بریده شهداء، در شهرها گرداند. ^(۳۴۵)

سال دوم مدینه را قتل عام کرد و جان و مال و ابروی مردم آن دیار را تا سه روز برای لشکریانش مباح نمود. ^(۳۴۶)

و در سال سوم کعبه مقدسه را خراب کرد و آن را به آتش کشید. ^(۳۴۷)

ابومخنف از حجاج نقل کرده که گفت: «اجتمعت الشيعة في منزل سليمان بن سرد، فذكروا هلاك معاوية، فحمدنا الله عليه، فقال: ان معاوية قد هلك وان حسيناً قد تقبض على القوم ببيعتهم، وقد خرج الى مكة وانتم شيعته وشيعة ابيه...» ^(۳۴۸)

«شیعیان در منزل سلیمان بن سرد جمع شده و خبر از هلاکت معاویه دادند. آنان همگی خدا را از این جهت ستایش کردند. سلیمان بن سرد گفت: همانا معاویه به هلاکت رسیده و حسین بیعت خود را دریغ داشته و از مدینه به مکه حرکت نموده است، و شما شیعیان پدرش هستید...».

طبری و ابن اثیر قصه دعوت ولید از امام حسین علیه السلام در دارالاماره بعد از هلاکت معاویه را نقل کرده است. او می گوید: عبدالله بن زبیر به حضرت عرض کرد: فدایت گردم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! من بر تو می ترسم که اگر به نزد او در دارالاماره روی تو را در آنجا حبس نماید، و تو را رها نکنند تا با یزید بیعت کرده یا تو را بکشند.

امام حسین علیه السلام فرمود: «اَنی لست ادخل وحدی، ولكن اجمع اصحابی الی وخدمی و انصاری و اهل الحق من شیعتی، ثم امرهم ان یأخذ کل واحد سیفه...»؛^(۳۴۹) «من به تنهایی بر او وارد نمی شوم، بلکه اصحاب و خدمتکاران و یاران اهل حق از شیعیانم را جمع می کنم و آنان را سفارش می کنم تا هر کدام شمشیر خود را به همراه خود داشته باشند...».

تبرئه شیعه از دخالت در شهادت امام حسین علیه السلام

یکی از اعتراضاتی که اخیراً نسبت به شیعیان می شود این است که: قاتلین امام حسین علیه السلام از خود شیعیان بوده اند؛ زیرا عمده لشکریان عمر بن سعد را در کربلا مردم کوفه تشکیل می دادند. و کوفیان در آن عصر همه از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می آمدند. پس این که برای امام حسین علیه السلام عزاداری می کنند، در حقیقت بر اعمال گذشتگان از خودشان اشک ماتم می ریزند، که چرا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل رساندند.

سید علی جلال حسینی مصری در کتاب «الحسین» می گوید: «امر عجیب در مورد امام حسین علیه السلام آن است که شیعیانش او را می کشند آنگاه در تمام بلاد مسلمین در هر سال و روز کشتنش تا این زمان بر او آقامه جلسات حزن می نمایند».^(۳۵۰)

ما در صدد برآمدیم تا این قضیه را تحلیل کنیم تا ببینیم قاتلان امام حسین علیه السلام چه کسانی بوده اند؟

ابعاد تشیع

لازم به ذکر است که تشیع، اشکال و ابعاد گوناگونی داشته که به چهار بعد آن می توان اشاره کرد:

۱ - تشیع سیاسی

یعنی اعتقاد به برتری حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر سایر صحابه، حتی خلفا و حقانیت حضرت در جنگ های خود با خوارج و اصحاب صفین و جمل. تشیع سیاسی؛ یعنی وجود جمعیتی در تاریخ اسلام که روش سیاسی معینی داشته اند، آنان کسانی بوده اند که رهبری اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را تایید می کردند، نه از آن جهت که از جانب خدا منصوبند، بلکه از آن جهت که افضل مردمند. این طرز تفکر در بین بسیاری از تابعین، محدثین و فقها وجود داشته است. آن ها اهل بیت را خصوصا در مواضع سیاسی شأن بر دیگران ترجیح می دادند، و بدین جهت آنان را شیعه سیاسی در مقابل گروهی دیگر از اهل سنت که تابع دستگاه خلافت بودند، می نامند.

این دیدگاه در کتاب های جرح و تعدیل و رجال اهل سنت نیز کشیده شده است؛ زیرا مشاهده می شود که برخی از شخصیت های قرن اول و دوم و سوم را با همین معیار به تشیع متصف نموده اند، و عده بسیاری را به عنوان «فیه تشیع یسیر» معرفی نموده اند. آنان امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر سایر خلفا یا خصوص عثمان برتری می دادند.

۲ - تشیع عقیدتی

تشیع عقیدتی، یعنی اعتقاد به امامت و خلافت و وصایت و مرجعیت دینی اهل بیت از جانب خداوند متعال که در راس آن علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار دارد. این دیدگاه و نظریه به تبع دستورات قرآن و روایات نبوی، دیدگاهی رایج در میان صحابه از زمان حیات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است. برخی از صحابه مخلص و تابع نص که اهل اجتهاد در مقابل نص نبودند، از همان ابتدا امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به تبع دستورات خدا و رسول او، ولی و جانشین رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می

دانستند. این خط در بین صحابه و تابعین و دیگران ادامه داشت. در بحث از تاریخ شیعه به وجود این خط فکری در طول تاریخ به طور مبسوط اشاره نمودیم.

اهل بیت علیهم السلام گر چه از حاکمیت سیاسی و رهبری سیاسی کنار زده شدند، ولی از اوایل قرن دوم، هویت فقهی و مرجعیت دینی و علمی آنان نمودار شد. ابان بن تغلب که از اصحاب امام محمد باقر و امام صادق علیهم السلام است، شیعه را این چنین معرفی می کند: «شیعه کسانی هستند که هرگاه مردم در مساله ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده اختلاف کردند، رجوع به امام علی علیه السلام کرده و حکم را از او اخذ می کنند، و هر گاه نیز در مساله ای که از علی علیه السلام رسیده اختلاف کردند، به قول جعفر بن محمد علیه السلام رجوع می کنند». (۳۵۱)

۳ - تشیع حبّی

بعد سومی برای تشیع در بین مسلمین مشاهده می شود که از آن به تشیع حبّی تعبیر می شود. به این معنا در اصطلاح رجالیین اهل سنت عده ای به تشیع متصف شده اند. از آن جا که در احادیث نبوی فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام به طور فراوان به چشم می خورد، عده ای حتی از اهل سنت محبت شدیدی نسبت به آن ها پیدا کرده و بدین جهت آنان را به تشیع متصف نموده اند. که از این میان می توان به ابن عبد ربّه اندلسی صاحب کتاب «عقدالفرید» و محمد بن ادریس شافعی اشاره نمود. شافعی در شعری می گوید:

ان كان حبّ الولی رفضاً فانّی ارفض العباد (۳۵۲)

«اگر حبّ ولی علی علیه السلام سبب رفض است، پس همانا من رافضی ترین بنده

ها هستم. »

۴ - تشیع دینی

بعد چهارمی در تشیع است که از آن به تشیع دینی و فرهنگی تعبیر می شود. مطابق این بُعد، اهل بیت علیهم السلام تنها مرجع دینی و فقهی و تفسیری مردمند و وظیفه هر فرد جامعه آن است که در این بُعد به ایشان رجوع کند. افرادی هستند که چنین اعتقادی دارند ولی در عین حال خود را در مسائل سیاسی و حکومتی تابع اهل سنت می دانند، آنان قائل به نصّ دینی از قرآن و روایات بر امامت و وصایت اهل بیت علیهم السلام نیستند، ولی آنان را در علم و مسائل دینی از بقیه برتر می دانند. گویا شهرستانی صاحب ملل و نحل را می توان از این دسته قرار داد.

شیعه واقعی کیست؟

ممکن است عده زیادی در مسئله ای ادعایی داشته باشند، ولی اهل عمل نبوده، و بر اعتقادات خود ثابت قدم نباشند. ادعا می کنند که ما متدین به فلان دین هستیم ولی به اصول و موازین آن پایبند نیستند. ادعا می کنند اهل فلان مذهبیم، ولی نه تنها از اصول آن مذهب خبر ندارند، بلکه اصول آن را زیر پا می گذارند. آنان را نمی توان حقیقتاً از افراد دین یا مذهب خاص به حساب آورد، اگر چه در ظاهر خود را جزء آن می دانند، و در حقیقت سیاهی لشگری برای آن دین و مذهبند. مخالفان آن دین و مذهب نیز برای این دسته و گروه حساب خاص و مهمی باز نمی کنند، و از آنان خوف و هراسی ندارند. و اصلاً آنان را جزء آن دین یا مذهب به حساب نمی آورند، بلکه افراد حقیقی آن دین و یا مذهب را کسانی می دانند که بر اصول خود پایبند بوده، و حاضرند در این راه از جان و مال خود نیز بگذرند.

در رابطه با مذهب تشیع و شیعیان نیز همین را می گوییم، به این معنا که اگر چه خیلی ها ممکن است ادعا کنند ما شیعیان علی علیه السلام و اهل بیت پیامبریم،

ولی این ادعا تنها از زبان و لفظ تجاوز نکرده و به قلب آن‌ها ننشسته است، به مبانی و اصول تشیع پا بر جا و پای بند نیستند. نمی‌توان تشیع و شیعه عقیدتی را به حساب آن‌ها تمام کرد. شیعه حقیقی و عقیدتی کسی است که نه تنها امام کش نیست بلکه جانش را فدای امام خود می‌کند، همان‌گونه که در روز عاشورا تعداد زیادی از آنان که از حرکت امام حسین علیه السلام و قیام او اطلاع پیدا کردند، نهایت فداکاری را کرده و خود را به امامشان رساندند، و جان خود را عاشقانه در راه او در طَبَقِ اخلاص گذاردند، و به شهادت رسیدند.

همین سؤال و اشکال را می‌توان از خود سؤال‌کنندگان و اشکال‌کنندگان پرسید: آیا تمام کسانی که در کشورهای اسلامی ادعای مسلمانی دارند حقیقتاً مسلمانند؟ همه آنان به اصول و مبانی اسلام پایبند هستند؟ یا این که نه تنها این چنین نیستند، بلکه در راه محو و نابودی اسلام قدم برمی‌دارند، و برای استکبار جهانی خدمت می‌کنند؟ آیا کسانی در جوامع و کشورهای اسلامی نیستند که عبد ذلیل و خدمتکار کافران و استعمارگران بر علیه اسلام و مسلمین هستند؟ شما قطعاً آنان را مسلمان واقعی نمی‌دانید، بلکه آن‌ها تنها اسمی از اسلام را بر خود نهاده‌اند. در مورد شیعیان نیز ممکن است برخی این چنین باشند که با نام گذاری خود به شیعه عقیدتی، عمل‌کننده به اعتقادات خود نبوده، و بر اصول و مبانی پابرجا و پایبند نباشند.

استاد شیخ علی‌ال‌محسن می‌گوید: «این که برخی می‌گویند شیعیان قاتلان حسین‌اند در کلامشان تناقض آشکار است؛ زیرا شیعه امام حسین علیه السلام به کسی اطلاق می‌شود که از یاران و متابعان و دوستداران او باشد، چگونه ممکن است بین این معنا و جنگ و کشتن جمع شود؟ آیا شیعه امام کش می‌شود؟ بر فرض

تسلیم که قاتلان امام حسین علیه السلام از شیعیان بودند، ولی با این عملشان به طور قطع از تشیع خارج می شوند».^(۳۵۳)

سید محسن امین عاملی در جواب این شبهه می نویسد: «پناه بر خدا! این که شیعیان واقعی قاتلان امام حسین علیه السلام باشند، کسانی که او را به شهادت رساندند برخی اهل طمع بودند که به دین کاری نداشتند، و برخی دیگر انسان هایی پست و شرور بودند، و بعضی هم پیروان رؤسای خود بودند که حبّ دنیا آنان را به این جنایات بزرگ وادار ساخت. و از شیعیان و محبّان حضرت هیچ کس در قتال با او شرکت ننمود.

اما شیعیان مخلص و حقیقی او همگی از انصار و یاران او بودند، و تا آخر او را همراهی کرده، در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند. آن ها با تمام کوشش خود و تا آخرین ساعت از حیات خود دست از یاری او برنداشتند. بسیاری از آنان نیز تمکن یاری و نصرت از حضرت را نداشتند تا در رکاب او جانفشانی کنند. یا این که نمی دانستند که کار به اینجا ختم می شود و امام علیه السلام را به شهادت می رسانند. و برخی نیز خود را به خطر انداخته و حصارى را که ابن زیاد بر دور کوفه کشیده بود پاره کرده، خود را به اب و آتش زده تا به هر نحو ممکن به حضرت ملحق شوند. اما این که یکی از شیعیان و محبّان آن حضرت در قتل او شرکت کرده باشد این مطلبی است که هرگز در خارج، واقع نشده است...».^(۳۵۴)

نوع تشیع کوفیان

با مراجعه به تاریخ و بررسی دقیق عقاید کوفیان بعد از امام علی علیه السلام، خصوصا در عصر امامت امام حسین علیه السلام بی می بریم که مذهب عموم اهل کوفه تشیع سیاسی بوده است، نه تشیع عقیدتی، آنان تنها قائل به افضلیت امام

علی علیه السلام بر عثمان یا بر سایر صحابه بوده اند، و معتقد به ولایت و امامت علی بن ابی طالب و سایر معصومین علیهم السلام از راه نصّ نبودند، لذا حساب شیعیان سیاسی را نمی توان به حساب شیعیان عقیدتی گذاشت. اینک برای اثبات این ادعا شاهی را برای آن آقامه می کنیم:

ابن عساکر دمشقی شافعی در «تاریخ دمشق» به سند خود از حریث بن ابی مطر نقل می کند که شنیدم از سلمة بن کهیل که می گفت: من با مسیب بن نجبه فزاری در مسجد کوفه مجالست کردم، و مردم شیعه در آن جا زیاد بودند. نشنیدم که احدی از مردم کوفه در رابطه با یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن بگوید، مگر آن که او را مدح می کرد، و تمام سخنان آنان در رابطه با علی و عثمان بود. (۳۵۵)

می دانیم که اهل سنت همه صحابه را بدون استثنا مدح کرده و آنان را عادل می دانند، و تنها گروهی که بعدها آنان را شیعه سیاسی می نامیدند، قائل به افضلیت امام علی علیه السلام بر عثمان بودند، و در کوفه عده ای این عقیده را داشتند، اگر چه عده ای دیگر تا این حد هم به امام علی علیه السلام اعتقاد نداشتند، همان گونه که از روایت ابن عساکر استفاده می شود.

تبعید بسیاری از شیعیان عقیدتی

ابن ابی الحدید از ابوالحسن مدائنی روایت می کند: «معاویه در نامه خود به والیانش چنین نوشت: من ذمه خود را از هر کس که روایتی در فضیلت ابوتراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور در هر منطقه بر بالای منابر شروع به سبّ و لعن علی علیه السلام و تبری از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت، اهل کوفه بودند؛ زیرا در آن هنگام تعداد زیادی از شیعیان در آن شهر وجود داشتند. و معاویه، زیاد را والی بصره و کوفه نمود. او

شیعیان را خوب می شناخت، به همین جهت به دستور معاویه هر جا که شیعیان را پیدا می کرد به قتل می رسانید، و یا این که آنان را ترسانده، دست و پایشان را قطع می نمود و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار اویزان می کرد. و عده ای را از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند.»^(۳۵۶)

ملحق شدن گروهی از شیعیان کوفه به امام حسین علیه السلام

تاریخ گواهی می دهد که گروهی از شیعیان فرصت را مناسب دیده و به هر نحو ممکن و با زحمت فراوان خود را به کاروان امام حسین علیه السلام ملحق نمودند، که یزید بن ثبیط عبدی و دو فرزندش عبدالله و عبیدالله از این قبیلند. یزید بن ثبیط از شیعیان و از اصحاب ابوالاسود به شمار می آید. او کسی بود که در میان قوم خود به شرف و کرامت معروف بود.

ابوجعفر طبری می گوید: «ماریه دختر منفذ عبدیه زنی از شیعیان به حساب می آمد و خانه او محلّ اجتماع شیعیان بود که در آنجا جمع می شدند و گفت گو می کردند. به این زیاد خبر رسید که امام حسین علیه السلام به جهت نوشتن نامه بر او به طرف کربلا در حرکت است، لذا به عامل خود دستور داد که دیده بان گذاشته و راه را ببندد و هر کس که به کوفه وارد یا خارج می شود کنترل نمایند. یزید بن ثبیط عزم خروج از کوفه و ملحق شدن به امام حسین علیه السلام را نمود. ده فرزند داشت، آنان را از عزم خود مطلع ساخت و پیشنهاد کرد که هر کس می خواهد با او در این سفر شرکت کند. دو فرزند از ده فرزندش به نام عبدالله و عبیدالله به درخواست او پاسخ مثبت دادند. آنگاه به خانه ماریه آمد و به اصحاب خود گفت: من قصد خارج شدن از کوفه و ملحق شدن به حسین علیه السلام را دارم، کیست که با من در این سفر شرکت کند. همگی به او گفتند: ما از اصحاب ابن زیاد می ترسیم... آنگاه با دو فرزند خود و مصاحبت عامر و

غلامش و سیف بن مالک و ادهم بن امیه از کوفه به قصد ملحق شدن به کاروان حسینی به حرکت درآمدند. آنان با سرعت هرچه تمام تر خود را در سرزمین ابطح در مکه به امام حسین علیه السلام رساندند. خبر آمدن آنان که به امام رسید حضرت به سراغ آنان آمد، عرض کردند: آنان نیز به دنبال شما آمده اند. حضرت در بین راحله آنان به انتظارشان نشست. بعد از لحظاتی یزید بن ثبیط که امام را در منزلش ندید به سوی راحله خود بازگشت و همین که امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد گفت: «بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا». اشاره به این که به فضل خدا و رحمتش که ملاقات با امام حسین علیه السلام است باید خشنود بوده و به من تبریک بگویید. آنگاه بر حضرت سلام داده و در محضرش بر زمین نشست، و خبر از آمدن خود و فرزندان و عده ای دیگر به جهت نصرتش داد. امام حسین علیه السلام بر او دعای خیر نمود. آنگاه قافله او را به کنار قافله خود برد، آنان با حضرت بودند تا در سرزمین کربلا بعد از مبارزه ای به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کسانی که از کوفه به حضرت ملحق شدند، برید بن خضیر همدانی است. او تابعی و قاری قرآن و از اصحاب علی علیه السلام و از اشراف کوفه به شمار می آمد. سیره نویسان می نویسند: هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه به او رسید، از کوفه حرکت کرد و در مکه به حضرت ملحق شد، و با او بود تا در کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان که به حضرت ملحق شدند، سعد بن حرث انصاری و ابوالحتوف بن حرث انصاری است. آن دو در ابتدای امر با عمر بن سعد به جهت قتال با امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شدند، ولی روز عاشورا بعد از شهادت اصحاب امام، هنگامی که صدای طلب نصرت و یاری امام را از طرفی و

صدای شیون زنان و کودکان را از طرف دیگر شنیدند، با اسلحه خود از سپاه عمر بن سعد خارج شده و به دفاع از امام حسین علیه السلام برآمدند، و بعد از کشتن جماعتی از لشکر عمر بن سعد خود نیز به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کسانی که از شیعیان خالص آن حضرت از کوفه به کربلا آمدند، کاروان شش نفره ای به نام عمرو بن خالد صیداوی، سعد مولی عمرو بن خالد، مجمع العائذی، عائذ بن مجمع، جنادة بن حرث سلمانی و غلام نافع بجلی یا جملی است که اسب نافع را یدک می کشید؛ زیرا نافع خودش از پیش به امام حسین علیه السلام ملحق شده بود. اعلان قیس بن مسهر صیداوی و اخبار او از خروج امام حسین علیه السلام به سوی عراق، این شش تن را از کوفه به یاری حضرت فرستاد. این شش تن می دانستند که دیده بان ها بر سر راه قرار داده اند تا هر کس را که به یاری حسین علیه السلام می رود دستگیر کنند. طرماع شتربان را راهنما گرفتند تا آنان را از بیراهه برده و به امام حسین علیه السلام ملحق کند. طرماع آنان را به سرعت از بیراهه می برد و در راه برای شترها آواز حدی می خواند... بیابان ها را در نوردیدند و می کوشیدند خود را از دید ماموران پنهان دارند تا به امام حسین علیه السلام رسیدند. کاروانیان هنگام شرفیابی شعرهای طرماع را برای امام خواندند. حضرتش فرمود: امید است که آن چه خدا برای ما خواسته خیر باشد، خواه کشته شویم و خواه پیروز گردیم. حر آنان را مانع شد و خواست که تمام آن ها را زندانی کند و یا به کوفه برگرداند. امام فرمود: هرگز نخواهم گذاشت و ما از ایشان دفاع می کنیم چنان که از جان خود دفاع نماییم. اینان انصار من اند، تو وعده دادی که تا نامه ابن زیاد نرسد متعرض من نشوی. حر گفت: چنین است ولی این ها همراه تو نیامده اند. امام فرمود: اینان یاران من اند و مانند کسانی هستند که همراه من بوده اند. لازم است که به وعده خود وفا کنی وگرنه

با تو پیکار می کنیم. حر که وضع را چنین دید سخن خود را پس گرفت و دست از آن ها برداشت... این گروه همگی در روز عاشورا شهید شدند و از نخستین شهدا بودند. در آغاز مبارزه مورد محاصره دشمن قرار گرفتند. امام برادرش عباس را فرمود تا آن ها را از محاصره نجات دهد. عباس اطاعت کرد و بر سپاه دشمن حمله کرد تا این که خط محاصره را شکست و همگی را نجات داد، و این جوانان با پیکرهای آغشته به خون به سوی امام حسین علیه السلام آمدند. حضرت عباس علیه السلام در پشت سرشان قرار داشت. سپاهیان یزید خواستند راه را بر این جوانان ببندند، آن ها که چنین دیدند از حضرت عباس علیه السلام جدا شدند و حمله متقابل نمودند، آن قدر جانبازی کردند تا همگی به شهادت رسیدند. حضرت عباس علیه السلام به حضور امام علیه السلام رسید و گزارش داد. و امام بر آنان درود فرستاد. (۳۵۷)

و نیز از جمله کوفیان حبیب بن مظاهر اسدی صحابی معروف است. او و مسلم بن عوسجه از جمله کسانی بودند که در کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت گرفتند و بعد از ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه و تنها شدن مسلم بن عقیل قصد خروج از کوفه برای نصرت امام حسین علیه السلام را کردند.

سیره نویسان می نویسند: حبیب اسب خود را محکم زین نمود و به عبد خود گفت: اسب مرا بگیر و به فلان مکان برو و مواظب باش تا کسی از حال تو مطلع نشود، منتظر بمان تا من بیایم. حبیب با همسر و اولاد خود وداع نمود و مخفیانه از شهر خارج شد و چنین وانمود کرد که می خواهد از زمین خود سرکشی کند. غلام که دید حبیب دیر کرده اسب را خطاب نمود و گفت: ای اسب! اگر صاحب نیامد خودت به تنهایی به نصرت حسین برو. در این هنگام در حالی که حبیب صدای غلام را می شنید از راه رسید و شروع به گریه کرد و

در حالی که اشکش جاری بود، گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای فرزند رسول خدا! بندگان نیز آرزوی نصرت و یاری تو را دارند تا چه رسد به آزادگان. آنگاه غلام خود را در راه خدا آزاد کرد. غلام به گریه درآمد و عرض کرد: ای آقای من! به خدا سوگند که هرگز تو را تنها نمی گذارم تا با تو به نصرت حسین علیه السلام ایم.

و نیز از جمله کسانی که از کوفه به نصرت امام حسین علیه السلام آمد حجاج بن مسروق جعفی از شیعیان امام علی علیه السلام است. او از کوفه به مکه آمد تا به امام حسین علیه السلام ملحق شود. همراه حضرت به کربلا آمد. او در اوقات نمازها اذان می گفت و از جمله کسانی بود که در سرزمین کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان نعمان بن عمرو ازدی راسبی و برادرش حُلاس بن عمرو است. این دو در ابتدا همراه عمر بن سعد بودند ولی شبانه به لشکر امام حسین علیه السلام ملحق شدند و با او بودند که در حمله اول در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کوفیان زهیر بن قین بجلی است. او از اشراف و شجاعان کوفه بود و در جنگ ها مواقف عجیبی داشت. در ابتدا عثمانی و طرفدار او بود ولی در سال ۶۰ هجری با اهل بیتش به حج مشرف شد، به هنگام بازگشت به کوفه در بین راه با امام حسین علیه السلام مواجه شد. خداوند متعال او را هدایت کرد و از آن جا حسینی شد و به طرف کربلا آمد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

از این جا استفاده می شود که در کوفه عده زیادی عثمانی بودند حتی تا زمان امام حسین علیه السلام و چندان تمایلی به اهل بیت علیهم السلام نداشتند. لذا چگونه می توان گفت که کوفیان همگی شیعیان عقیدتی امام علی علیه السلام بوده اند.

از جمله کوفیان سعید بن عبدالله حنفی است. او از شیعیان شجاع و عابد کوفه بود. خبر مرگ معاویه که به او رسید شیعیان را در کوفه به دور خود جمع کرد، آنگاه نامه ای برای امام حسین علیه السلام نوشت و او را به کوفه دعوت کرد. مسلم که به کوفه آمد سعید بن عبدالله قسم یاد کرد که جان خود را در یاری حسین علیه السلام فدا کند.

مسلم بن عقیل نامه ای را نوشته و به سعید داد تا به امام برساند. او نیز با رسیدن به امام با حضرت ماند تا در روز عاشورا به شهادت رسید. او از جمله کسانی است که در شب عاشورا بعد از آن که امام خطبه ای خواند و اصحاب خود را مخیر به ماندن و فرار از صحرا نمود، ابتدا هر یک از بنی هاشم به دفاع و وفاداری به امام مطالبی را بیان داشتند. سخن آنان که تمام شد اول کسی از اصحاب که به دفاع از حضرت سخن گفت سعید بن عبدالله بود. او به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت تا این که بدانیم حق پیامبر را در مورد تو حفظ نموده ایم. به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می شوم، سپس زنده می گردم، آنگاه زنده سوزانده می شوم و این عمل در حق من هفتاد بار تکرار می شود، هرگز دست از یاری تو بر نمی دارم... روز عاشورا نیز خود را سپر تیرها و نیزه ها قرار داد تا به امام چیزی اصابت نکند، آن قدر زخم بر بدن او اصابت کرد تا بر زمین افتاد... آنگاه بعد از لعن دشمنان رو به امام حسین علیه السلام نمود و خطاب به او عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا من به عهدم وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری، تو جلودار منی در بهشت. سپس روح از بدن مبارکش مفارقت نمود.

و نیز از جمله کوفیان شوذب بن عبدالله همدانی و عابس بن ابی شیبب شاکری است. شوذب از شخصیت های شیعی کوفه و شجاعان آن دیار بود. از

جمله حافظان حدیث و حاملان آن از امیرالمؤمنین به شمار می آمد. با مولای خود از کوفه برای رساندن نامه مسلم به مکه آمد، و تا کربلا حضرت را همراهی کرد تا در روز عاشورا هردو به شهادت رسیدند.

عابس بن ابی شیبب شاکری نیز از شخصیت های معروف شیعه در کوفه بود. او رئیس قبیله و مردی شجاع، خطیب و اهل عبادت بود. قبیله بنی شاکر از مخلصین در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. در روز عاشورا یک تنه به میدان آمد و فریاد زد: آیا کسی هست که با من مقابله کند؟ هیچ کس جرات نکرد، تا آن که عمر بن سعد دستور داد او را سنگ باران کنند. وضع را که چنین دید، زره و کلاه خود را به پشت خود انداخت و با آنان جنگید تا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان عبدالله بن عمیر کلبی است. او کسی است که با همسرش امّ و هب به یاری امام حسین علیه السلام شتافت. روز عاشورا امّ و هب عمود خیمه را به دست گرفت و به طرف همسر خود آمد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو! در راه ذریه پیامبر قتال کن. عبدالله بن عمیر او را به طرف زن ها روانه نمود ولی این شیرزن لباس او را گرفته و رها نمی کند، می گوید: من هرگز تو را رها نمی کنم تا با تو به شهادت برسم. امام حسین علیه السلام به او فرمود: از جانب اهل بیت جزای خیر ببینی، به سوی زنان برگرد خداوند تو را رحمت کند، و با آنان باش؛ زیرا قتال از زنان برداشته شده است. او به سوی زنان بازگشت. بعد از شهادت شوهرش بر بالینش آمد خاک ها را از روی او کنار زد و به او خطاب کرد: بهشت بر تو گوارا باد. شمر لعین به غلام خود دستور داد تا با چوب بر سر او زند. رستم غلام شمر چنان با چوب به سر او کوبید که همان جا به شهادت رسید.

و از جمله کوفیان عبدالله بن عروه غفاری و برادرش عبدالرحمن هستند. این دو برادر در سرزمین کربلا به حضرت ملحق شدند. روز عاشورا خدمت حضرت شرفیاب شده و عرض کردند: دشمن از هر طرف شما را احاطه کرده است، ما دوست داریم در خدمت شما بوده و با دشمنانتان بجنگیم تا آن ها را از شما دفع کنیم. حضرت فرمود: مرحبا بر شما، نزدیک من آیید. آن دو نیز نزدیک حضرت آن قدر به قتال پرداختند تا هر دو به شهادت رسیدند.

عمرو بن قرظه انصاری نیز از صحابه و راویان حدیث و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که در کوفه همراه او در تمام جنگ ها بود. قبل از ممانعت از امام حسین علیه السلام خود را در کربلا به آن حضرت ملحق نمود. او نیز در روز عاشورا از جمله کسانی بود که با صورت و سینه خود به دفاع از امام برآمد تا تیرها و نیزه ها به حضرت اصابت نکنند. او در حالی که غرق به خون بود بر زمین افتاد، عرض کرد: آیا من به عهد خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: اری تو جلودار من در بهشتی، به رسول خدا از جانب من سلام برسان و به او بگو که من نیز پشت سر تو خواهم آمد. آنگاه جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ابوتمامه عمرو صائدی نیز از کوفیان است که در زمان امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام همواره در رکاب آن ها بود. در کوفه باقی ماند و بعد از مرگ معاویه در نامه ای به امام حسین علیه السلام او را به کوفه دعوت نمود. در کوفه از جمله کسانی بود که به امر مسلم کمک مالی برای خرید اسلحه جمع می نمود... عبیدالله بن زیاد کسی را فرستاد تا او را دستگیر کند. از کوفه فرار کرد و با نافع بن هلال بجلی خود را به امام رسانید. او از جمله کسانی بود که در روز عاشورا در مقابل صفوف نماز خوف امام حسین علیه السلام ایستاد تا به حضرت تیری اصابت

نکند. بعد از نماز در حالی که سیزده چوبه تیر بر بدنش اصابت کرده بود و با زخم های بی شمار بر زمین افتاد و به شهادت رسید.

قاسط بن زهیر و دو برادرش کردوس و مقسط نیز از کوفیانی هستند که در عصر امام علی و امام حسن علیهما السلام از اصحاب این دو بزرگوار بودند و هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام را از مکه شنیدند در کربلا به آن حضرت ملحق شده و در حمله اول هر سه نفر به شهادت رسیدند.

مسلم بن عوسجه از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. او از جمله کسانی است که از کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و برای حضرت نیز در کوفه بیعت می گرفت. او بعد از شهادت مسلم و هانی بن عروه در کوفه مدتی مخفی گشت و سپس با اهل بیتش فرار کرده و به امام حسین علیه السلام پیوست و جان خود را در راه آن حضرت فدا نمود.

از جمله کوفیان شهید یک یا مسلم بن کثیر اعرج ازدی است. او کسی است که یکی از پاهایش را در جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام از دست داده بود. جهاد با آن که از اعرج برداشته شده، ولی از کوفه فرار کرده و خود را به امام رسانید و در کربلا به خدمت امام حسین علیه السلام رسیده و در لشکر حضرت قرار گرفت و در روز عاشورا از جمله کسانی بود که در حمله اول به شهادت رسید.

مسعود بن حجاج تیمی و فرزندش عبدالرحمن بن مسعود نیز از جمله کسانی بودند که در رکاب حضرت در روز عاشورا در حمله اول به شهادت رسیدند. این دو نیرنگ سیاسی خوبی را به کار بردند؛ زیرا وقتی دیدند که نمی شود از کوفه به سوی امام حسین علیه السلام خارج شد، خود را به عنوان لشکر عمر بن سعد به کربلا رساندند و بعد به حضرت ملحق شدند.

موقع بن ثمامه اسدی نیز از جمله کسانی است که از کوفه به کربلا آمد. شبانه راه یمود تا به امام رسید و در روز شهادت دلیرانه جنگید و هنگامی که توانش سلب شده بود به روی زمین افتاد. می خواستند سر از پیکرش جدا کنند، خویشانی در سپاه یزید داشت، خود را رسانیدند و از چنگ دشمنش رهایی بخشیدند و به کوفه اش بردند. خواستند در نهان به درمانش بپردازند ولی راز پنهان نماند و خبرش به امیر کوفه رسید. دستور داد پیکر مجروح و ناتوان او را در غل و زنجیر کشند و به تبعیدگاه زراره تبعیدش کنند. موقع سالی را در غل و زنجیر با پیکر آغشته به خون گذرانید و پس از یک سال به امام حسین علیه السلام ملحق شد.

اینان برخی از شیعیان عقیدتی کوفه بودند که به حضرت ملحق شدند و جان خود را فدای آن حضرت و مرامش نمودند. عده ای دیگر از کوفیان بودند که به امام حسین علیه السلام پیوستند ولی مجال شرح حال آن ها نیست. ^(۳۵۸)

شهیدان نامه رسان

برخی از شیعیان نیز که قاصد و پیام رسان از کوفه به مکه و از مکه به طرف کوفه بودند در این راه به شهادت رسیدند، اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - عبدالله بن یقظر حمیری برادر رضائی امام حسین علیه السلام

سیره نویسان می نویسند: «امام حسین علیه السلام او را با نامه ای در جواب نامه مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد. حصین بن تمیم او را در منطقه قادسیه دستگیر کرده و به سوی عبیدالله بن زیاد فرستاد. عبیدالله از کار او پرسید؟ جوابی نداد. به او گفت: بالای قصر برو و کذاب بن کذاب را لعن کن تا بعد از آن رای خود را درباره تو صادر کنم. او نیز بر بالای قصر رفته و رو به مردم کرد و گفت: «ای

مردم! من فرستاده حسین پسر فاطمه دختر رسول خدایم که به سوی شما فرستاده شده ام، تا او را بر ضد پسر مرجانه و پسر سمیه یاری کرده و پشتیبانی کنید.

عبیدالله دستور داد تا او را از بالای قصر به زمین بیندازند. با این عمل استخوان هایش شکسته شد و در حالی که تنها رمقی در جانش بود عبدالملک بن عمیر لخمی قاضی و فقیه کوفه بالای سرش آمد و سرش را از بدن جدا نمود. هنگامی که او را بر این کار عیب گرفتند، در جواب گفت: خواستم تا او را راحت کنم.

۲ - قیس بن مسهر صیداوی

از جمله شهیدان نامه رسان قیس بن مسهر صیداوی است. او که از جانب مسلم نامه ای را به سوی امام حسین علیه السلام برده بود در بازگشت امام نامه ای را نوشته و به او داد که به مسلم در کوفه بدهد. در بین راه حصین بن تمیم او را دستگیر کرده و نزد عبیدالله آورد. او از محتوای نامه سؤال نمود، گفت: آن را پاره کردم تا تو از محتوای آن نامه اطلاع پیدا نکنی. عبیدالله گفت: نامه به چه کسانی نوشته شده بود؟ قیس گفت: گروهی که اسامی آن ها را نمی دانم. عبیدالله گفت: اگر اسامی آن ها را نمی گویی لااقل بر بالای منبر برو و سبّ کذاب پسر کذاب کن، یعنی امام حسین علیه السلام. او بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! همانا حسین بن علی علیه السلام بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسول خدا است. من فرستاده او به سوی شمایم، من از او در منطقه حاجر جدا شدم، به سوی او بشتابید. آنگاه عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و درود بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاد. ابن زیاد دستور داد تا او را از بالای منبر به

پایین بیندازند و با این روش او را نیز به شهادت رسانید. اینان شیعیان واقعی بودند. (۳۵۹)

پیشگامان شهادت

تعدادی از مردم کوفه بعد از آمدن حضرت مسلم بن عقیل به کوفه و قبل از شهادت امام حسین علیه السلام به جهت بیعت با حضرت مسلم یا فرستادن نامه به امام حسین علیه السلام و یا به جهت حرکت برای یاری آن حضرت دستگیر شده و به شهادت نایل آمدند. اینک شرح حال دو تن از آنان را بررسی می کنیم:

۱ - عمارة بن صلخب آزدی

او از جمله شیعیانی بود که با مسلم در کوفه بیعت کرده و با او خروج نمود. مسلم که اسیر شد و به شهادت رسید، ابن زیاد او را نیز دستگیر کرد و به او گفت: از چه قبیله ای هستی؟ گفت: از قبیله آزد. ابن زیاد دستور داد تا او را به قبیله اش برده و در میان قومش سرش را از گردنش جدا کنند. ابوجعفر می گوید: او را در میان قومش گردن زدند.

۲ - عبدالاعلی بن یزید کلبی

او اسب سوار و جنگ جویی شجاع از شیعیان کوفه بود که با مسلم بن عقیل خروج نمود. بعد از آن که مردم، مسلم را تنها گذاشتند، کثیر بن شهاب عبدالاعلی او را دستگیر نموده و تسلیم عبیدالله نمود. ابومخنف می گوید: بعد از شهادت مسلم، عبیدالله بن زیاد او را حاضر نمود، و از حالش سؤال کرد؟ او در جواب گفت: من از خانه بیرون آمدم تا نظاره گر معرکه باشم و قصدی بر ضد تو نداشتم. عبیدالله از او خواست که بر این مطلب

قسم یاد کند، ولی او قسم نخورد. لذا او را در محلّ درندگان به شهادت رساندند. (۳۶۰)

وجود خوارج در کوفه

با مراجعه به تاریخ و بررسی شرح حال فرماندهان لشکر عمر بن سعد پی خواهیم برد که همگی آنان از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام و از نواصب و خوارج و اموی بودند؛ امثال: عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد، شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث، عمرو بن حجاج زبیدی، عبدالله بن زهیر ازدی، عروة بن قیس احمسی، شبت بن ربیع یربوعی، عبدالرحمن ابی سیره جعفری، حصین بن نمیر، حجار بن ابجر.

و همچنین کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحابش شرکت داشتند یک نفر از آن ها معروف به شیعه نبودند، بلکه غالب آن ها به نصب و عداوت و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام شهرت داشته اند؛ امثال:

سنان بن انس نخعی، حرمله کاهلی، منقذ بن مره عبدی، ابی الحتوف جعفری، مالک بن نسر کندی، عبدالرحمن جعفری، قشعم بن نذیر جعفری، بحر بن کعب بن تیم الله، زرعة بن شریک تمیمی، صالح بن وهب مری، خولی بن یزید اصبحی، حصین بن تمیم و دیگران.

وجود شامیان در لشکر عمر بن سعد

امام حسین علیه السلام لشکریان عمر بن سعد را به لقب شیعیان و پیروان ابو سفیان خطاب کرده، می فرماید: «ویحکم یا شیعة ال ابی سفیان! آن لم یکن لکم دین وکنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم»؛ ^(۳۶۱) «وای بر شما ای پیروان

ال ابی سفیان! اگر دین ندارید و از معاد و روز بازپسین نمی هراسید در دنیایتان آزاد باشید. »

با مراجعه و تتبع در کلمات امام حسین علیه السلام در کربلا و در خطبه های حضرت برای آن قوم و احتجاج آتش با آن ها، یک مورد هم پیدا نخواهید کرد که آن حضرت علیه السلام آنان را با تعبیر شیعیان و موالیان خود و پدرش معرفی کند. همان گونه که در کلمات دیگران نیز این گونه تعبیری نخواهید یافت. و این خود دلیل بر آن است که لشکریان عمر بن سعد شیعه حقیقی اهل بیت علیهم السلام نبوده اند. برخی از لشکریان عمر بن سعد در جواب سؤال حضرت که چرا ریختن خون مرا بر خود حلال کرده اید، گفتند: ما با تو می جنگیم به جهت دشمنی که با پدر تو داریم. ^(۳۶۲)

به خوبی روشن است که اینان اهل شام بودند که توسط تبلیغات شوم معاویه با علی علیه السلام دشمن بوده و بغض آن حضرت را در دل داشتند. آیا شیعه و پیرو می گوید: من با پدر تو دشمنم؟ مگر برخی از آن ها به امام حسین علیه السلام نسبت کذاب پسر کذاب را ندادند؟ ^(۳۶۳) آیا برخی دیگر او را چنین خطاب نکردند که ای حسین! بشارت باد تو را به آتش جهنم؟ ^(۳۶۴) آیا به امام حسین علیه السلام و اصحابش نگفتند: ای حسین! نماز از تو قبول نخواهد شد. ^(۳۶۵)

این چه شیعه ای است که چنین عبارات زشتی از زبانش نسبت به ساحت قدس مقتدا و رهبرش خارج می شود؟ این تعبیرات همگی ناشی از حقد و کینه آن ها نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام است.

تشیع در عصر «امام سجاد علیه السلام»

بعد از هلاکت «یزید بن معاویه» و سست شدن پایه های حکومت امویان، شیعیان در کوفه به دنبال «فرمانده ای» برای خود بودند، تا جماعت متفرق آنان را جمع نماید و عقده به جا مانده از شهادت حسین علیه السلام را شفا بخشد.

بعد از مدتی، «مختار» بر علیه «بنی امیه» قیام نمود، شیعیان به دور او جمع شدند، او لشکری را به فرماندهی «ابراهیم بن مالک اشتر» به سوی لشکر شام روانه ساخت و آن لشکر را شکست داد و فرمانده اش «ابن زیاد» را به قتل رسانید؛ این امر آرزوی اهل بیت علیهم السلام و شیعیان بود.

بعد از شکست لشکریان شام، «مختار» و شیعیان، قوت گرفتند. به نقل ابن عبد ربّه در «عقد الفرید»، مختار شیعیان را دستور داد تا در کوچه های کوفه، شبانه بگردند و ندا دهند: «یا لثارات الحسین».^(۳۶۶)

ابوالفداء، در مورد حوادث سال ۶۶ هجری، می نویسد: «در این سال، مختار در کوفه به طلب خون «حسین علیه السلام» قیام نمود، جماعت زیادی دور او جمع شدند، او بر کوفه تسلط پیدا کرد و مردم نیز با او بر کتاب خدا و سنت رسول و طلب خون اهل بیت علیهم السلام بیعت نمودند.

خانم «دکتر لیتی» می نویسد: «شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا، واقعه تاریخی بزرگی بود که منجر به تبلور جماعت شیعه و ظهور او به عنوان یک فرقه متمیز، که دارای مبانی سیاسی و رنگ دینی است، گردید... واقعه کربلا، در رشد و نمو روح شیعه و زیاد شدن آن ها، تأثیر مهمی گذاشت. جماعت شیعه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام به مانند جماعت منظم با رویه سیاسی متین، در جامعه ظهور پیدا نمود.»^(۳۶۷)

از طرفی «عبدالله بن زبیر» در مکه قیام کرده و نه سال ریاست کرد. امویان، در این نه سال، با وی درگیر بودند. شیعیان در این موقعیت مناسب، خدمت حضرت امام سجّاد علیه السلام می رسیدند و فرصتی برای بیان مظلومیت سیدالشهدا، در میان مردم، پدید آمد.

بنی مروان، با پیروزی بر «ال زبیر» حکومت شبه جزیره را به دست گرفتند. بعد از گسترش نفوذ «عبدالملک بن مروان» بر بلاد اسلامی و محکم شدن پایه های حکومتی او، به فکر مقابله با اهل بیت علیهم السلام و شیعیان افتاد. امام شیعیان در آن زمان، امام زین العابدین علیه السلام بود.

عبدالملک، برای این که از مقام آن حضرت بکاهد، او را از مدینه به شام آورد، ولی بعد از ظهور فضایل و معارف از آن حضرت، محبت امام، در میان مردم بیشتر گردید.

مرکز تجمع شیعیان در آن زمان، کوفه بود. عبدالملک به قصد ریشه کن کردن تشیع از کوفه، شخصی را به نام «حجاج» به آن ایالت فرستاد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «حجاج سرکار آمد و تا توانست، شیعیان را به قتل رساند و به هر گمان و تهمتی آنان را دستگیر نمود. کار به جایی رسید که اگر کسی به او زندیق یا کافر می گفتند بهتر بود از این که او را شیعه علی علیه السلام بگویند. « (۳۶۸)

ابن ابی الحدید، از «مدائنی» نقل می کند: «هنگامی که «عبدالملک بن مروان» به ولایت رسید، بر شیعه بسیار سخت گرفت و «حجاج بن یوسف» را بر آنان گماشت. مردم به بغض علی علیه السلام و موالات دشمنان آن حضرت به او تقرب جستند و هرچه را توانستند در فضل دشمنان علی، روایت جعل کردند و در لعن بر علی علیه السلام، کوتاهی نمودند. « (۳۶۹)

ابن سعد، در «طبقات»، از «منهال» نقل می کند: «من بر علی بن حسین، وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم: چگونه صبح کردید؟ خدا امر تو را اصلاح کند؟ حضرت فرمود: من پیرمردی مثل تو در این شهر نمی بینم، نمی دانی که چگونه صبح کردیم؟ اگر نمی دانی، من تو را باخیر نمایم؛ ما در میان قوم خود به مانند بنی اسرائیل در میان آل فرعون (!!) صبح نمودیم، که فرزندان آنان را ذبح کرده و زنان آنان را به کنیزی می بردند. کار ما به جایی رسیده که شیخ و سید ما را بر بالای منابر، لعن و دشنام می دهند و با این عمل به سوی دشمنان ما تقرب پیدا می کنند...» (۳۷۰)

قنبر، غلام علی علیه السلام، از جمله کسانی است که به دست حجاج، به شهادت رسید. حجاج، به بعضی از نزدیکان خود می گوید: «دوست دارم به یکی از اصحاب ابوتراب (علی علیه السلام) دست پیداکنم. به او گفتند: ما از قنبر کسی را به علی علیه السلام نزدیک تر نمی دانیم. حجاج، کسی را به دنبال قنبر فرستاد و او را نزد حجاج آورد، حجاج به او گفت: تو قنبری؟ گفت: اری! حجاج گفت: از دین علی تبری بجو! قنبر گفت: آیا تو می توانی مرا به افضل از دین علی راهنمایی نمایی؟ حجاج گفت: من تو را خواهم کشت. کدام قتلی برای تو محبوب تر است، آن را انتخاب نما! قنبر در جواب گفت: مرا امیرالمؤمنین خبر داده است که بدون حق، ذبح خواهم شد. حجاج نیز، دستور داد تا سر او را مانند گوسفند از تن جدا نمایند.» (۳۷۱)

کمیل بن زیاد، از شیعیان و خواص علی علیه السلام می باشد، حجاج در زمان ولایتش در کوفه او را طلب کرد. لکن کمیل فرار نمود و در مکانی مخفی گشت. حجاج حقوق قومش را قطع نمود. کمیل، با مشاهده این وضع، با خود گفت: «من پیرمردی هستم که عمرم به سرآمده است، سزاوار نیست که من سبب

محروریت قومم گردم. «لذا خود را تسلیم حجاج نمود. حجاج، با مشاهده کمیل گفت: «من از مدت ها منتظر تو بودم». کمیل در جواب فرمود: «خشنود مباش؛ زیرا از عمر من چیزی باقی نمانده است، هرکاری می خواهی انجام بده، بازگشت انسان به سوی خداست و بعد از قتل من نیز حسابی هست. امیرالمؤمنین علیه السلام مرا خبر داده که تو قاتل منی. «حجاج گفت: «پس حجت بر تو تمام شد. «در این هنگام دستور داد تا گردن او را بزنند. ^(۳۷۲)»

از دیگر شیعیان، سعید بن جبیر است. او مردی معروف به تشیع و زهد و عبادت و عفت بود. حجاج دستور داد او را دستگیر کردند، و بعد از مشاجرات زیاد بین این دو، حجاج دستور داد تا سرش را از بدن جدا کنند. ^(۳۷۳)

در چنین شرایطی، که تصور نابودی اهل بیت علیهم السلام می رفت، امام سجّاد علیه السلام فعالیت را شروع نمود. و در این راه، موفقیت زیادی کسب کرد. ^(۳۷۴)

امام سجّاد علیه السلام توانست به شیعه، حیاتی تازه بخشد. و زمینه را برای فعالیت های امام باقر و امام صادق علیهم السلام فراهم آورد. به گواهی تاریخ، امام سجّاد علیه السلام در طول سی و چهار سال فعالیت، شیعه را از دشوارترین بحران های حیات خویش عبور داد؛ بیست سال حاکمیت حجاج بر عراق و سلطه عبدالملک بن مروان بر کل قلمرو اسلامی، جهت گیری روشنی برای کوبیدن شیعیان بود...، حجاج کسی بود که شنیدن لفظ کافر، برای او از شنیدن لفظ شیعه، آرامش بیشتری داشت. ^(۳۷۵)

روش فقهی حضرت سجّاد علیه السلام نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از طریق علی علیه السلام بود که شیعیان تنها آن احادیث را درست می دانستند. بدین صورت شیعه اولین قدم های فقهی خود را در مخالفت با انحرافات موجود برداشت.

شهر مدینه با توجه به کجروی هایی که از آغاز اسلام در آن انجام شده بود، علیه شیعه، تحریک گردیده بود. بنابراین، جای مناسبی برای رشد شیعه به شمار نمی رفت.

امام سجاد علیه السلام می فرمود: «دوستداران واقعی ما در مکه و مدینه، به بیست نفر نمی رسند.» ^(۳۷۶) در عین حال، در عراق، افراد بیشتری به اهل بیت علیهم السلام علاقه مند بودند.

تشیع در عصر «امام محمد باقر علیه السلام»

دوران امامت امام باقر علیه السلام، مصادف با ادامه فشارهای خلفای بنی امیه و حکام بر شیعیان عراق بود. عراق مرکز اصلی تشیع محسوب می گردید.

امام ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام در توصیف مصایبی که بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، می فرماید: «و کان عظم ذلک و کبره زمن معاویة بعد موت الحسین علیه السلام، فقتلت شیعتنا بكل بلدة و قطعت الایدی و الارجل علی الظنة، و کل من یذکر بحبنا و الانقطاع الینا سجن او نهب ماله او هدمت داره... حتی آن الرجل لیقال له زندیق او کافر احب الیه من آن یقال: شیعة علی...» ^(۳۷۷)

«عظمت و بزرگی مصایب از زمان معاویه، بعد از مرگ حسین علیه السلام بود. در آن هنگام بود که شیعیان ما در هر کشوری کشته شدند و دست ها و پاها به مجرد گمان قطع گردیدند. و هرکسی که محبت و میل به ما را می داشت او را زندانی کرده، یا مالش را به غارت می بردند و یا خانه اش را خراب می نمودند... و کار به جایی رسید که اگر به کسی زندیق یا کافر می گفتی نزد او بهتر بود از این که بر او شیعه علی اطلاق می کردی...»

شیعیان هرساله در مراسم حج، با امام تماس داشتند. این تماس‌ها معمولاً یا در مکه و یا در بازگشت و عبور از مدینه، صورت می‌گرفت. با توجه به برخی اخبار، مردم عراق از رفتن نزد امام باقر علیه السلام در مدینه، نهی شده بودند. ^(۳۷۸)

مشکل «غلات» در این دوران، یکی از مشکلات برای شیعیان بود. شمار این گروه رو به فزونی بود. وقتی که امام علیه السلام آن‌ها را از خود طرد کرد، اصحاب آن حضرت نیز «غلات» را از جمع خود بیرون راندند. «مغیره بن سعید» و «بیان بن سمعان»، که هر دو از معروف‌ترین شخصیت‌های غالیان و از رهبران آن‌ها بودند، توسط اصحاب امام باقر علیه السلام تکفیر شدند.

تاکید امام باقر علیه السلام به عمل‌گرایی شیعیان، به طور غیرمستقیم، در مقابل تمام فرقه‌هایی که به عمل صالح‌اعتنایی نداشتند، صورت می‌گرفت.

بسیاری از شیعیان عراق در اثر فشار و اختناق موجود، انتظار داشتند که امام علیه السلام به عراق آمده و دست به شمشیر ببرد. ولی امام باقر علیه السلام مامور به تقیه بود. لذا، برخی از آن‌ها نسبت به امامت آن حضرت دچار تردید گشتند. آگاهی کافی درباره امامت به آن‌ها نمی‌رسید و به همین جهت گروهی به «زید»، برادر امام گرویدند و انشعابی را به وجود آوردند. هرچند زید هفت سال زودتر از برادرش، در کوفه وفات یافت. اما در همین دوره و پس از آن، ریشه‌های گرایش به زید در میان شمار زیادی از شیعیان رشد کرد.

مخالفت با مصالح «امویان»، موجب اختلافات کمتری در میان شیعیان می‌گشت. اما به موازات فروکش کردن فشارهای سیاسی بر آنان، مساله «غلات» به تدریج دامنه بیشتری گرفت؛ به طوری که مساله مهم در زمان امام صادق علیه السلام مساله «غلات» محسوب می‌گردید. فشار اموی‌ها، جز در دو سال

حکومت «عمر بن عبدالعزیز»، (از سال ۹۹ تا ۱۱۰ ه. ق) در تمام دوران حکومت آنان به شدت ادامه داشت.

تشیع در عصر «امام جعفر صادق علیه السلام»

در این دوره، به علت ضعف امویان و درگیری آنان با عباسیان، امام علیه السلام و شاگردانش فرصت بیشتری برای نشر مکتب اصیل اسلامی یافتند. این موقعیت، تا اوائل خلافت منصور، دومین خلیفه عباسی نیز ادامه داشت. عباسیان، خود را «خونخواه» ال ابی طالب می دانستند. و مردم را به خشنودی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می کردند؛ بنابراین نمی توانستند در آغاز با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نمایند.

در سال ۱۴۰ هجری قمری پس از این که منصور بر مخالفان خود پیروز گشت و خطر نفوذ رهبری مذهبی شیعیان اهل بیت علیهم السلام را بیشتر احساس کرد، به سراغ آنان رفت. ابتدا از «بنی الحسن» آغاز نموده؛ «عبدالله بن حسن» و فرزندان او را دستگیر ساخت و به زندان افکند و سپس دستور قتل همه آنان را داد. سپس به محدود ساختن حوزه درس «جعفر بن محمد علیه السلام» در مدینه و تهدید و محاصره امام علیه السلام و شیعیانش پرداخت؛ زیرا از توجه مردم و تشکل شیعیان به شدت هراسناک بود، و موقعیت خود را در خطر می دید، و پس از بارها تهدید و فراخوانی، سرانجام امام را در مدینه مسموم کرد.

از منصور تا هارون

در زمان منصور بار دیگر علویان تحت فشار سیاسی سختی قرار گرفتند، چنان که سیوطی گفته است: «منصور اولین خلیفه «عباسی» بود که میان علویان و عباسیان آتش فتنه را برانگیخت. در سال (۱۴۵ ه. ق) (پس از گذشت نه سال از حکومت منصور) محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن بن حسن بن

علی بن ابی طالب، علیه منصور قیام کردند، ولی آن دو و گروه بسیاری از اهل بیت، توسط وی به شهادت رسیدند».^(۳۷۹)

محمد اسقنطوری می گوید: «بر منصور وارد شدم و دیدم در فکر عمیقی فرو رفته، گفتم چرا فکر می کنید؟ پاسخ داد: از اولاد فاطمه علیها السلام بیش از هزار نفر را کشته ام، ولی بزرگ آنان (حضرت صادق علیه السلام) را نکشتم».^(۳۸۰)

آزار و شکنجه های علویان توسط منصور در زندان های تاریک و نمناک و قرار دادن آنان در لای دیوار مشهور است.^(۳۸۱)

از کسانی که به دستور منصور به شهادت رسیدند، معلی بن خنیس از شیعیان و اصحاب مقرب و متصدی امور مالی امام صادق علیه السلام بود. منصور از داوود بن عروه فرماندار مدینه خواست تا وی را به قتل برساند. داوود معلی را احضار نمود و او را تهدید به قتل کرد و از وی خواست تا نام شیعیان را به او بگوید. معلی مقاومت نمود و گفت: به خدا سوگند اگر نام یکی از آن ها در زیر پای من باشد، پایم را برنخواهم داشت. داوود وی را کشت و سرش را به دار آویخت. او سرانجام امام صادق علیه السلام را هم مسموم و به شهادت رسانید.^(۳۸۲)

این وضعیت در عصر حکومت مهدی عباسی (۱۵۸ - ۱۶۹ ه ق) و هادی عباسی (۱۵ ماه) و هارون الرشید (۱۹۳ - ۱۷۰ ه ق) نیز ادامه یافت و آنان در اعمال فشار و شکنجه، زندان، تبعید و قتل علویان، راه منصور را ادامه دادند. محمد بن ابی عمیر و فضل بن شاذان به دستور او زندانی و شکنجه شدند. وی حکم دستگیری هشام بن حکم را صادر کرد، ولی او مخفی گردید. داستان جنایت حمید بن قحطبه به دستور هارون نیز مشهور است.^(۳۸۳)

تشیع در عصر «امام موسی کاظم علیه السلام»

امام کاظم علیه السلام در سال ۱۴۸ ه. ق، بعد از شهادت پدرش، رهبری شیعیان را برعهده گرفت. اختلافی که بین شیعیان به وجود می آمد، غالباً ناشی از تعیین امام بعدی بود. که گاه بنابر دلایل سیاسی (وحشت از حاکمیت عباسیان) امام علیه السلام برای بسیاری از شیعیان خود ناشناخته می ماند.

شدت اختناق «منصور» درباره «علویان» بویژه امام صادق علیه السلام که عظمتی فراوان در میان جامعه کسب کرده بود، موجب سردرگمی برخی از شیعیان نسبت به رهبری آینده شده بود.

بعضی از فرزندان امام صادق علیه السلام داعیه رهبری داشتند و این موجب پراکندگی شیعیان می شد. مشکل دیگر آنان، دور بودن از شهرها و محل سکونت بود... با توجه به دلایل فوق، بعد از امام صادق علیه السلام نیز انشعابات رخ داد.

اسماعیل بن جعفر بن محمد، که فرزند بزرگ تر امام صادق علیه السلام بود، بسیاری از شیعیان وی را رهبر آینده می دانستند. وی در حیات پدر، فوت کرد. به طوری که در روایت آمده است امام صادق علیه السلام اصرار داشتند تا شیعیان با دیدن جنازه او به مرگش یقین کنند. با وجود این، عده ای بعد از آن حضرت، با داعیه «مهدویت اسماعیل» و بهانه های دیگر، فرقه ای به نام «اسماعیلیه» در شیعه به وجود آوردند.

شیعیان راستین کسانی بودند که مدعی امامت را با طرح سؤالات خاصی، ارزیابی می کردند و آنگاه که در امامت وی به یقین می رسیدند، او را به وصایت می پذیرفتند.

هشام بن سالم می گوید: «همراه مؤمن الطاق در مدینه بودم، مشاهده کردیم که عده ای در خانه عبدالله بن جعفر بن محمد گرد آمده و مسائلی را از او درباره زکات می پرسند. ما نیز سؤالاتی درباره زکات از وی پرسیدیم، لیکن وی جواب صحیحی به ما نداد. آنگاه بیرون آمدیم و نمی دانستیم که از فرقه های مرجئه، قدریه، زیدیه، معتزله و خوارج چه گروهی را بپذیریم. در این حال، شیخی را دیدیم که او را نمی شناختیم. فکر کردیم جاسوسی از جاسوسان منصور است، ولی برخلاف این احتمال، او ما را به خانه ابوالحسن موسی بن جعفر برد. هنوز آنجا بودیم که فضیل و ابوصیر، وارد شده و پرسش هایی نمودند و بر امامت وی یقین حاصل نمودند. آنگاه مردم از هر سو، دسته دسته می آمدند، به جز گروه عمار ساباطی و شمار اندکی که عبدالله بن جعفر را قبول داشتند.» (۳۸۴)

هشام بن سالم، عبدالله بن ابی یعفر، عمر بن یزید بیاع السابری، محمد بن نعمان، مؤمن طاق، عبید بن زراره، جمیل بن دراج، ابان بن تغلب و هشام بن حکم که از بزرگان شیعه و اهل علم به شمار می آمدند، امامت موسی بن جعفر علیه السلام را پذیرفتند.

تنها کسانی که به امامت آن حضرت نگریدند «عبدالله بکیر» و «عمار بن موسی ساباطی» بودند. (۳۸۵)

عصر امام کاظم علیه السلام دوران بسیار سختی برای شیعیان بود. از مهم ترین قیام هایی که در این دوران بر علیه خلفای عباسی صورت گرفت، قیام «حسین بن علی، شهید فح» در زمان حکومت هادی عباسی و جنبش «یحیی و ادریس»، «فرزندان عبدالله» در زمان هارون بود.

امامان شیعه به لزوم رعایت «تقیه» پافشاری می کردند و می کوشیدند شیعیان را به طور پنهانی اداره نمایند. این وضعیت موجب گردید، تاریخ نتواند از حرکات سیاسی آن ها، ارزشیابی دقیقی به عمل آورد. رهبری این حرکت و ظرافتی که در هدایت آن به کار برده شد، عامل مهم استواری شیعه در تاریخ گردید.

تشیع در عصر «امام رضا علیه السلام»

مامون عباسی با طرح «ولایتعهدی» امام رضا علیه السلام ظاهراً توانست بر مشکلات پیروز گردد و شیعیان و علویان را راضی نگه دارد.

شاید اولین مرحله نفوذ شیعه در دستگاه عباسی، ماجرای ولایتعهدی امام رضا علیه السلام باشد. هرچند قبلاً «علی بن یقطین» به دستور امام کاظم علیه السلام برای کمک به شیعیان، در دستگاه عباسی باقی ماند. ^(۳۸۶)

در این دوران تشیع در ظاهر رنگ سیاسی به خود گرفت. و مامون اظهار تشیع نمود. در نقلی آمده است: «مامون پس از آمدن به عراق، سعی کرد امور مملکتی را به کسانی که عقاید شیعی داشتند بسپارد. و بعد از آن که راضی شد تا از عامه نیز کسانی را به مقامی بگمارد، تصمیم گرفت تا در کنار هر نفر از عامه، یک نفر شیعی نصب کند. ^(۳۸۷)»

بعد از مامون، «معتصم عباسی» و «متوکل» این شیوه را دگرگون ساختند و به دفاع از «اهل حدیث» که به شدت با «معتزله» و «شیعه» مخالف بودند، پرداختند. متوکل در دشمنی با علویان و شیعیان تا جایی پیش رفت که دستور خرابی قبر امام حسین علیه السلام را صادر کرد و فرمان داد تا زمین های گرداگرد آن را شخم زده و کشت کنند. ^(۳۸۸)

لکن این حرکت ضد شیعی دوام نیاورد و پس از روی کار آمدن «مقتدر عباسی» زمینه رشد شیعه در بغداد و نقاط دیگر فراهم شد. در این دوره بسیاری از شیعیان برجسته، دارای مشاغل حکومتی و اداری شدند.

شیخ طوسی نقل می کند: «حکم بن علیا گفت: من فرمانروایی بحرین را داشتم و در آنجا به مال زیادی دست یافتم که مقداری را انفاق کرده و با مقدار دیگر آن، زمین و... خریدم. پس از آن مدتی خمس آن را نزد امام جواد علیه السلام آوردم....» (۳۸۹)

حسین بن عبدالله نیشابوری، از شیعیان امام جواد علیه السلام، مدتی حکومت سیستان را برعهده داشت. (۳۹۰)

جریان مشارکت شیعیان امامی، در دستگاه حکومتی، در دوران آخرین امامان علیهم السلام رو به گسترش نهاد. در دوران امام یازدهم علیه السلام و پس از آن در «غیبت صغری شمار فراوانی از شیعیان در دستگاه عباسی، شغل های مهمی به دست آوردند.

آنچه قابل تأمل است، عدم مشروعیت بودن خلافت عباسیان و فقط تا سرحد وزارت رفتن شیعیان بود.

از امین تا واثق (۱۹۳ - ۲۳۲ ه ق)

پس از هارون، محمد امین به حکومت رسید و مدت چهارسال و چند ماه حکومت کرد.

ابوالفرج در مقاتل الطالبیین می نویسد: «روش امین در برابر اولاد علی بن ابی طالب علیهم السلام بر خلاف گذشتگان بود. علت آن این بود که او به فکر خوشگذرانی و تهیه وسایل آن بود و پس از آن در بحران جنگ خود با مامون قرار گرفت، تا این که کشته شد».

مامون برادر خود را کشت و قدرت سیاسی را به دست آورد و حدود بیست سال (۲۱۸ - ۱۹۸ ه ق) حکومت کرد.

در زمان مامون، تشیع در اکثر شهرهای اسلامی نفوذ کرد و اثر آن در دربار مامون نیز ظاهر شد، چنان که فضل بن سهل ذوالریاستین، وزیر مامون و طاهر بن الحسن خزاعی فرمانده ارتش وی شیعه بودند.

مامون وقتی کثرت شیعه را دید، می دانست که حضرت رضا علیه السلام مورد توجه و محبوب مردم است و مردم از پدر او (هارون) ناراضی هستند و نسبت به حکومت های قبلی بنی عباس اظهار دشمنی می کنند، ظاهراً روش تفاهم و دوستی با علویان را برگزید و بدین ترتیب افکار عمومی را متوجه خود ساخت، لذا از در نفاق و ریا اظهار تشیع نموده، از خلافت، حقانیت، و برتری حضرت علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر دفاع می کرد، و حتی مساله واگذاری خلافت و سپس ولایتعهدی را مطرح نمود، ولی در حقیقت او هدفی جز حفظ قدرت و تثبیت موقعیت خود نداشت، و سرانجام نیز امام رضا علیه السلام را به وسیله زهر مسموم ساخت. ولی در هر حال همین ملایمت و نرمش ظاهری، موجب فراهم شدن زمینه نسبتاً مناسبی برای ترویج و نشر عقاید شیعه گردید.

عامل مؤثر دیگری نیز در این باره وجود داشت، و آن گسترش و افزایش ترجمه کتب فلسفی و علمی بسیار از زبان یونانی و سریانی و غیر آن ها به زبان عربی بود که به گرایش مسلمانان به علوم عقلی و استدلالی سرعت بخشید، به ویژه آن که مامون نیز معتزلی مذهب بود و به خاطر علاقه مندی به بحث های استدلالی، مباحث کلامی در زمینه ادیان و مذاهب را آزاد گذاشته بود، و دانشمندان و متکلمان شیعه از فرصت استفاده کرده، به تبلیغ مذهب اهل بیت علیهم السلام همت گماردند.

در عصر معتصم (متوفای ۲۲۷ هجری قمری) نیز تقریباً شرایط سیاسی در مورد اهل بیت علیهم‌السلام همانند زمان مامون بود. به ویژه آن که آن دو نیز به کلام معتزله گرایش داشته و با بحث های کلامی و استدلالی موافق بودند. پرسش های کلامی و دینی بسیاری که از امام جواد علیه‌السلام شده است ^(۳۹۱) نیز گواه بر این است که ارتباط مردم با آن حضرت در عصر معتصم ممنوع نبود، هرچند معتصم در باطن امر نسبت به امام علیه‌السلام عداوت می ورزید و سرانجام نیز دستور قتل او را صادر نمود. پس از شهادت امام، جمعیت انبوهی برای تشییع جنازه آن حضرت اجتماع نمودند. علی رغم این که معتصم تصمیم داشت آنان را از شرکت در مراسم تشییع منع کند، ولی آنان به تصمیم وی اعتنا نکرده و شمشیر بر دوش بر گرد خانه امام اجتماع نمودند. این مطلب نیز گواه بر قدرت و کثرت شیعه در آن زمان است. ^(۳۹۲)

تشییع در عصر «امام جواد علیه‌السلام»

در سال ۲۰۳ هجری قمری امام رضا علیه‌السلام به شهادت رسید. تنها فرزند وی امام جواد علیه‌السلام بیش از هشت سال نداشت، شیعیان از این جهت در نگرانی و اضطراب به سر می بردند. به نوشته مورخان، در این دوران شیعیان به حیرت افتاده و دچار اختلاف گشتند. ^(۳۹۳) به همین جهت گروهی از آنان در منزل «عبدالرحمن بن حجاج» گرد آمدند و ضجه و ناله سر دادند. ^(۳۹۴)

برای شیعیان مسلم بود که امام رضا علیه‌السلام فرزند خود جواد علیه‌السلام را برای جانشینی برگزیده است. ولی خردسالی آن حضرت موجب کاوش بیشتر مردم برای اطمینان خاطر، گردید.

اضطراب خاطر موجود، سبب شد تا برخی از آن ها به دنبال «عبدالله بن موسی»، برادر امام رضا علیه‌السلام بروند. ولی از آنجا که حاضر نبودند بدون دلیل،

امامت کسی را بپذیرند، جمعی از آن‌ها، پیش وی سؤالاتی را مطرح کردند و هنگامی که او را از جواب دادن ناتوان دیدند، وی را ترک کردند.^(۳۹۵) و شمار دیگری نیز به واقفی‌ها که بر امام کاظم علیه السلام توقف کرده بودند پیوستند؛ زیرا طبق نظر نوبختی، آنان بلوغ را یکی از شرایط امامت می‌دانستند.^(۳۹۶)

با وجود این، بیشتر شیعیان به امامت امام جواد علیه السلام گردن نهادند. در میان آنان کسانی، کمی سن امام را به خود امام جواد علیه السلام نیز، گوشزد کردند. آن حضرت در جواب به جانشینی «سلیمان علیه السلام» از «داود علیه السلام» اشاره کرد و فرمود: «حضرت سلیمان هنگامی که هنوز کودکی بیش نبود، و گوسفندان را به چرا می‌برد، حضرت داوود او را جانشین خود کرد، درحالی که علمای بنی اسرائیل، عمل او را انکار می‌کردند.»^(۳۹۷)

«شیعیان امامی» امامت را از جانب خدا می‌دانستند، و به همین جهت کمی سن امام نمی‌توانست خللی در عقیده آنان ایجاد کند.

شیعیان برای اثبات امامت، سؤالاتی را مطرح می‌نمودند و موقعی که احساس می‌کردند که مدعی امامت از عهده پاسخ‌گویی برمیاید، (با وجود نصّ به امامتشان) وی را به عنوان امام معصوم می‌شناختند و می‌پذیرفتند.

شیعیان امامی در سراسر نقاط، بویژه در عراق، مدائن و ایران و... به سر می‌بردند.^(۳۹۸) شیعیان علاوه بر ارتباط با امام از طریق وکلای آن حضرت، در مراسم حج نیز با امام دیدار می‌کردند.

بنابه روایتی عده‌ای از شیعیان امام جواد علیه السلام در مصر می‌زیسته‌اند. در این روایت، «علی بن اسباط» می‌گوید: «قامت امام را به دقت می‌نگریستم تا آن حضرت را برای اصحاب مان در مصر بتوانم توصیف کنم.»^(۳۹۹)

در روایت دیگری آمده است: «یک نفر از شیعیان خراسان خدمت امام جواد علیه السلام مشرف شد.» (۴۰۰)

روایت دیگری از «حر بن عثمان همدانی» حاکی از آن است که عده ای از شیعیان «ری» به محضر ایشان شرفیاب شدند. (۴۰۱) و این دلالت دارد بر این که شیعه در ری فراوان بوده است. (۴۰۲)

قم، یکی از مراکز تشیع در دوران امام جواد علیه السلام بود که شیعیان آن ارتباط نزدیکی با امام علیه السلام داشتند.

احمد بن محمد بن عیسی، که از وی به عنوان «شیخ القمیین» یاد شده است، از اصحاب امام رضا و امام جواد علیه السلام بوده است و تالیفات زیادی در فقه و حدیث، از خود به جای گذاشته و حتی محضر امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرده است. (۴۰۳)

صالح بن محمد بن سهل، یکی دیگر از اصحاب امام جواد علیه السلام در قم بود که رسیدگی به امور موقوفات حضرت را در آن شهر عهده دار بود. (۴۰۴)

به دلیل ارتباط امام رضا علیه السلام و سفر ایشان به خراسان، شبکه وکلای ایشان و روابط بین مردم و امامان، رو به گسترش نهاد.

تشیع در دوران «امام هادی علیه السلام»

در این قرن، بیشتر شیعیان از کوفه بودند، لقب «کوفی» که به برخی افراد نسبت داده شده است، بهترین گواه این مطلب است.

از دوران امام باقر و امام صادق علیه السلام به بعد، لقب «قمی» در آخر اسم شماری از اصحاب ائمه به چشم می خورد. این ها اشعری های عرب تباری بودند که در قم می زیستند. (۴۰۵)

در زمان امام هادی علیه السلام، قم مهم ترین مرکز تجمع شیعیان ایران بود و روابط محکمی میان شیعیان این شهر و ائمه طاهرین علیهم السلام وجود داشت.

دو شهر «ابه» یا «ساوه» و «کاشان» تحت تأثیر تعلیمات شیعی قرار داشتند و از بینش شیعی مردم قم پیروی می کردند. در پاره ای از روایات «محمد بن علی کاشانی» نام برده شده که از امام هادی علیه السلام سؤال کرده است. ^(۴۰۶)

مردم قم رابطه مالی نیز با امام هادی علیه السلام داشتند، در این زمینه، از «محمد بن داوود قمی» و «محمد طلحی» یاد شده است که از قم و شهرهای اطراف آن، اموال و اخبار درباره وضعیت آن سامان را، به امام علیه السلام می رسانیدند. ^(۴۰۷)

مردم شیعه دیگر شهرهای ایران نیز با امامان رابطه داشتند، این درحالی بود که بیشتر شهرهای ایران به دلیل نفوذ قهرامیز «امویان» و «عباسیان» گرایش های «سنی» داشتند. «دیلیم» از اواخر قرن دوم هجری، شیعیان زیادی را در آغوش خود داشت. علاوه بر آن، عده ای از مهاجران «دیلیمی»، در عراق نیز به مذهب تشیع گرویده بودند.

در روایتی که حاوی نامه ای از امام هادی علیه السلام، به وکیل خود در همدان است، این چنین آمده است: «سفارش شما را به دوستداران خود در همدان کرده ام.» ^(۴۰۸)

عصر متوکل و پس از آن

با به حکومت رسیدن متوکل (۲۴۷ - ۲۳۲ ه ق) شرایط دگرگون، و سخت گیری و کینه توزی آشکار با علویان تجدید شد، و ارتباط با اهل بیت علیهم السلام جرم سیاسی به شمار آمد. دستور متوکل در سال ۲۳۶ هجری قمریه ویران نمودن قبر امام حسین علیه السلام و منع زیارت آن حضرت مشهور است. ^(۴۰۹)

خصوصیت متوکل، به شیعیان اختصاص نداشت، بلکه وی با فلسفه و کلام و عقل‌گرایی مخالفت می‌ورزید. جرجی زیدان می‌نویسد: از روزی که متوکل به خلافت رسید تا آخرین نفس، در آزار و شکنجه فیلسوفان و طرفداران رای و قیاس و منطق کوشش داشت.^(۴۱۰)

پس از متوکل، حکومت عباسیان گرفتار آشفتگی‌ها و کشمکش‌های بسیار گردید، و هر چند گاهی درباریان بر سر کسب قدرت، به جدال و کشتار دست می‌زدند، تا زمان معتضد عباسی (۲۷۹ - ۲۴۷ ه. ق) پنج تن از حکام عباسی؛ به نام‌های: منتصر، مستعین، معتز، مهتدی و معتمد به حکومت رسیدند، و با به قدرت رسیدن معتضد (۲۸۹ - ۲۷۹ ه. ق) بار دیگر دستگاه عباسی اقتدار یافت. چنان‌که سیوطی در مورد او نوشته است: «وی را سفّاح ثانی لقب دادند؛ زیرا فرمانروایی بنی‌عباس را تجدید حیات کرد، که قبل از او از زمان متوکل به بعد، گرفتار اضطراب و فرسودگی و ضعف شده و در استانه زوال بود».^(۴۱۱)

بنابراین در عداوت و دشمنی عباسیان با اهل بیت علیهم‌السلام و پیروان آنان، جای تردید نیست، ولی با توجه به اضطراب و نابسامانی حاکم بر دستگاه عباسی در دوره یاد شده، و شورش‌ها و انقلاب‌هایی که در گوشه و کنار سرزمین اسلامی رخ می‌داد، شرایط مناسب برای عباسیان در جهت اعمال فشار بیشتر بر علویان فراهم نبود، و آنان نسبت به عصر منصور و هارون، از شرایط بهتری برخوردار بودند.

تشیع در عصر «امام حسن عسکری علیه‌السلام»

وقتی که امام رضا علیه‌السلام به خراسان آمد، سادات علوی، به دلایل گوناگونی به نقاط مختلف کشور پهناور اسلامی ایران مهاجرت کردند. این مهاجرت از زمانی

که فشار و اختناق برای مقابله با علویان و شیعیان، در عراق، شدت گرفت، رو به گسترش نهاد.

شیعیان ناچار شدند به مناطق امن تری کوچ نمایند. سرزمین عرب، به علت تسلط روحیات و طرز تفکر «اموی»، نمی توانست جای مناسبی برای آنان باشد. اما در شرق، به ویژه در ایران زمینه های مناسبی برای این هدف وجود داشت. به این جهت بسیاری از شیعیان به این سرزمین سرازیر شدند و در شهرهای دور دست و جدای از هم به زندگی پرداختند.

شیعیان نیاز مبرمی به ارتباط با یکدیگر داشتند؛ به این دلیل که امام حاضر داشتند. و نیازمند حل پرسش های دینی و یافتن راه حلی برای مسائل سیاسی و اجتماعی بودند. برای رسیدن به این هدف، از روش های مختلف ارتباط؛ از قبیل اعزام افراد خاصی نزد امام علیه السلام و تماس با آن حضرت، در ایام حج و در مدینه و نیز مکاتبه، استفاده می کردند.

نیشابور شیعیان فراوانی را در خود جای داده بود که ارتباط خوبی با امام علیه السلام داشتند. اصولاً شرق ایران جزو مناطقی است که در قرن های سوم و چهارم، نام شماری از اصحاب و علمای مشهور، در تاریخ آن به چشم می خورد. یکی از این شخصیت ها «فضل بن شاذان» است، که مقام ارجمندی در میان صحابه ائمه و علمای شیعه داشته است. غیر از نیشابور، «بیهق» و «سمرقند» و «طوس» از محل های تجمّع شیعیان به شمار می رفت.

یکی از راه های ارتباط مردم با امام و بالعکس، «وکیل» بود. افرادی که سابقه علمی درخشان و ارتباط استوار با امامان قبلی یا خود آن حضرت داشتند، و می توانستند از نظر حدیث، پشتوانه ای برای شیعیان به شمار آیند، به عنوان «وکیل» انتخاب می شدند.

ایجاد رابطه به شیوه مذکور، موجب احیای شیعیان و عدم هضم آنان در جامعه «تسنن» گشت.

آموزه های شیعی در قالب «کلام» و «حدیث» به تمامی جوامع کوچک و پراکنده و دور؛ از قبیل «سمرقند» و «کش» فرستاده می شد. با وجود دور بودن این مراکز، بسیاری از علمای شیعه از این مناطق برخاسته اند. فرستادگان و نامه های پربار و به موقع ائمه علیهم السلام، اشکالات ناشی از دوری راه را برطرف می ساخت.

یکی از راه های ارتباطی دیگر، فرستادن افرادی از طرف شیعیان به محضر آن حضرت بوده است.

از «جعفر بن شریف جرجانی» نقل شده است: «به زیارت خانه خدا مشرف شدم و در سامرا به خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم، خواستم اموالی را که دوستان به وسیله من فرستاده بودند، به آن حضرت بدهم. پیش از آن که بیرسم به چه کسی بدهم، آن حضرت علیه السلام فرمود: آنچه را همراه آورده ای به مبارک، خادم من بسپار. ^(۴۱۲)

قم اصلی ترین شهری بود که انبوهی از شیعیان را در خود جای داده بود و از زمان امام صادق علیه السلام، به طور مرتب و منظم با امام معصوم علیه السلام رابطه داشته است.

«احمد بن اسحاق بن عبدالله اشعری» از جمله شخصیت های قمی بود که با امام حسن عسکری علیه السلام ارتباط داشت. امام حسن عسکری علیه السلام وی را فردی مورد اعتماد معرفی می کرد.

سیستم «وکالت» در زمینه ایجاد پیوند بین امام و شیعیان، بویژه در اخذ وجوهات شرعی برای ساماندهی امور شیعیان نقش خود را ایفا می کرد.

در «سامرا»، «بغداد» و «مدائن»، شیعیان آمار قابل توجهی را تشکیل می دادند.

شاید «سلمان فارسی» اولین کسی بود که سنگ بنای تشیع را در «مدائن» نهاد و «حذیفه بن یمان» بر این اساس بنایی استوار برافراشت. کوفه نیز در این زمان و قبل و بعد آن، خالی از شیعه نبوده است. کوفه یکی از بزرگ ترین شهرهای شیعه نشین به شمار می رفت.

تشیع در عصر «امام مهدی (عج)»

برخی از شیعیان قم، (بی خبر از رحلت امام عسکری علیه السلام) برای پرداخت وجوه خویش به سامرا رفتند. کسانی آن ها را به پیش «جعفر» بردند. قمی ها، نخست در پی امتحان «جعفر» برآمدند، بدین منظور از وی پرسیدند: آیا از مبلغی که آورديم اطلاع داری؟ جعفر گفت: تنها خدا از غیب اطلاع دارد. در نتیجه قمی ها از پرداخت پول به وی خودداری نمودند. در آن هنگام شخصی آن ها را به خانه ای هدایت کرد و در آنجا پس از آن که مبلغ وجوهات به آن ها گفته شد، پول را به شخصی که درست گفته بود، تحویل دادند.

جعفر این موضوع را به «معتمد» گزارش دادند، به دستور او، خانه امام و حتی خانه های همسایگان آن حضرت تفتیش مجدد شد...^(۴۱۳)

حساسیت شدید دستگاه خلافت و تحریکات جعفر برای کنترل امام دوازدهم علیه السلام بود و علاوه بر آن در صورت عدم دسترسی به آن حضرت، دست کم می توانستند اعلام کنند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزند نداشته است. احضار افراد موثق در منزل امام نیز برای این بود تا به ادعای خود در این باره رنگ حقیقت داده و شیعیان را دچار حیرت و سردرگمی سازند.^(۴۱۴)

بر اساس طرح پیش بینی شده، مساله ولادت آن حضرت، از چشم مردم و حتی بیشتر شیعیان به دور ماند.

فقط برخی از شیعیان مورد اعتماد و عده ای از وکلای امام حسن عسکری علیه السلام و کسانی که در خانه امام علیه السلام مشغول خدمت بودند، از ولادت حضرت باخبر شدند.

شیخ مفید از تعدادی اصحاب و خادمان و یاران نزدیک امام عسکری علیه السلام روایت کرده است که آنان موفق به دیدار امام زمان علیه السلام شده اند.

محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، حکیمه خاتون (دختر امام جواد علیه السلام)، ابوعلی بن مطهر، عمرو اهوازی و ابونصر طریف (خدمتگزار امام) از آن جمله بودند. ^(۴۱۵)

به این ترتیب امام حسن عسکری علیه السلام فرزند خود را به برخی نشان داد و ایشان را جانشین خویش معرفی نمود.

شیخ کلینی، از «ضوء بن عجلی» روایت کرده است که مردی ایرانی از اهالی فارس، به او گفته بود: «به منظور خدمت برای امام عسکری علیه السلام به سامرا رفتم و امام مرا به عنوان مسئول خرید خانه پذیرفت. روزی حضرت عسکری علیه السلام فرزند خود را به من نشان داد و فرمود: «هذا صاحبکم». وی اظهار می کند که دیگر پس از آن تا رحلت امام، آن کودک را ندیده است. او می افزاید: «در زمانی که وی آن حضرت را دید حدود دو سال سن داشته است.» ^(۴۱۶)

شاید پراهمیت ترین دیدار اصحاب و شیعیان امام عسکری علیه السلام با حضرت بقیة الله، زمانی بود که «محمد بن عثمان عمروی» از وکلای خاص امام زمان (عج)، همراه با چهل نفر دیگر در خدمت امام بودند. آن حضرت فرزند خود را به آنان نشان داد و فرمود: «هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم اطیعوه ولا

تتفرقوا من بعدی فی ادیانکم فتهلکوا، اما انکم لا ترونه بعد یومکم هذا»؛ «این امام شما پس از من و جانشین من در میان شما است. از او فرمان بپذیرید و پس از من در دین خود اختلاف نکنید که در این صورت هلاک می شوید و پس از این هرگز او را نخواهید دید.»

در ادامه این روایت آمده است: چند روز پس از ان، امام عسکری علیه السلام رحلت کرد. ^(۴۱۷)

بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام احتمال ایجاد فرقه های انشعابی و افکار ناروا، فراوان بود؛ زیرا تولد و نگهداری و وصایت امام زمان علیه السلام به طور کاملاً محرمانه انجام شده بود و دوران غیبت نیز آغاز شده و تنها پشتوانه نیرومند امامت حضرت حجت (عج)، میراث عظیم احادیث موجود، درباره اصل مهدویت و پاره ای از لوازم آن و در بخش دیگر، استقرار سیستم ارتباطی قوی و حضور برخی از عناصر سرشناس شیعه، در میان اصحاب امام عسکری علیه السلام و شیعیان آن حضرت بود.

عصر آل بویه، فاطمیان و حمدانیان

قرن چهارم و پنجم هجری از نظر شرایط سیاسی، از بهترین دوران شیعه به حساب می رود؛ زیرا خاندان بویه (۴۷۷ - ۳۲۰ ه ق) که مذهب شیعه داشتند، در دستگاه خلافت عباسی از نفوذ و اقتدار زاید الوصفی برخوردار بودند. فرزندان بویه به نام های: علی، حسن و احمد که قبلاً در فارس حکومت می کردند، در زمان «المستکفی» به سال ۳۳۳ هجری قمری وارد بغداد شده، به مقر حکومت راه یافته و مورد تکریم خلیفه قرار گرفتند. احمد «معزالدوله»، حسن «رکن الدوله»، و علی «عمادالدوله» لقب یافتند.

مزالدوله که منصب امیر الامرای را داشت، چنان اقتداری را به دست آورد که حتی برای «مستکفی» حقوق و مقری تعیین کرد. به دستور وی در روز عاشورا بازارها تعطیل و برای امام حسین علیه السلام مراسم سوگواری برپا گردید، و مراسم عید غدیر با شکوه بسیار انجام شد.

کوتاه سخن آن که: آل بویه در ترویج مذهب امامیه اثنی عشری اهتمام بسیار ورزیدند و در بغداد، مرکز حکومت اسلامی، که قبل از آل بویه مردم پیرو مذهب اهل سنت بودند، با به قدرت رسیدن آنان، مذهب شیعه نشو و نما پیدا کرد و آیین های مخصوص شیعیان با شکوه فراوان انجام می شد.

شیخ مفید، متکلم نامدار امامیه که در این زمان می زیست، مورد تجلیل و تکریم بسیار بود. مسجد «برائا» در منطقه کرخ بغداد، به وی اختصاص داشت، و شیخ مفید در آن علاوه بر آقامه نماز و موعظه، به تعلیم و تدریس می پرداخت. وی در یرتو موقعیت ویژه ای که از جنبه های علمی و اجتماعی داشت، توانست فرق مختلف شیعه را انسجام بخشیده، ارا و عقاید شیعه را تحکیم و ترویج کند.

خدمات آل بویه به مذهب تشیع اختصاص نداشت، بلکه آنان به ادب و فرهنگ اسلامی خدمت شایان نمودند. غناوی در کتاب «الادب فی ظل بنی بویه» می نویسد: «یکی از امتیازات آل بویه بالا رفتن سطح فرهنگ و دانش بود که خود و وزرای ایشان تأثیر بسزایی در این زمینه داشتند؛ زیرا وزرا همیشه از طبقات نویسندگان و دانشمندان و مبرز برگزیده می شدند... آوازه شأن در فضا طنین انداز شد، تا آنجا که دانشمندان و اهل ادب از هر سو به جانب ایشان رو آورده و از توجه شأن برخوردار شدند. در میدان ادب و فلسفه و دانش، و

در سازندگی و به کار انداختن اندیشه‌ها، گوی سبقت را از سروران خود
«خلفای عباسی» ربوده بودند».^(۴۱۸)

در قرن چهارم فاطمیان نیز در مصر به قدرت رسیدند و حکومت آنان تا
اواخر قرن ششم هجری (۵۶۷ ه ق) ادامه یافت. حکومت فاطمیان بر مبنای
دعوت به تشیع پایه گذاری شد و اگرچه آنان دوازده امامی نبوده، پیرو مذهب
اسماعیلیه بودند، و میان این دو مذهب اختلافاتی وجود دارد، ولی در حفظ
شعائر تشیع، و نیز فراگرفتن تعالیم اسلامی از طریق خاندان وحی، و تشویق
مردم به این روش، هر دو مذهب هماهنگ می باشند.

سیوطی می نویسد: «در سال ۳۵۷ هجری قمری قرامطه بر دمشق استیلا
یافتند و بر آن شدند که مصر را نیز به تصرف خود درآورند، ولی عبیدیون^(۴۱۹)
(فاطمیون) مالک آن گردیده و دولت رفض (تشیع) در سرزمین های مغرب،
مصر و عراق، استقرار یافت، و این بدان جهت بود که پس از مرگ کافور
اخشیدی، حاکم مصر، نظم مصر مختل گردید. و سربازان در مضیقه مالی قرار
گرفتند. گروهی از آنان نامه ای برای المعز لدین الله (فرمانروای مغرب) نوشته و
از او خواستند تا وارد مصر گردد. وی فرمانده ارتش خود به نام «جوهر» را با
هزار سواره عازم مصر نمود و او وارد مصر گردید. در سال ۳۵۸ هجری قمری
از پوشیدن لباس سیاه و خواندن خطبه ای که بنی عباس می خواندند منع کرد و
دستور داد جامه سفید پوشیده و خطبه زیر را بخوانند: «اللهم صلّ علی محمد
المصطفی، وعلی علی المرتضی وعلی فاطمة البتول وعلی الحسن والحسین
سبطی الرسول...».

او در سال ۳۵۹ هجری قمری دستور تاسیس دانشگاه الازهر را صادر کرد و
بنای آن به سال ۳۶۱ هجری قمری پایان یافت. همچنین دستور گفتن «حی

علی خیرالعمل» را در اذان صادر نمود. مشابه همین دستور توسط جعفر بن فلاح فرماندار دمشق از جانب المعز بالله صادر گردید. (۴۲۰)

حمدانیان و مذاهب شیعه

در قرن چهارم هجری قمری حکومت شیعی دیگری نیز در جهان اسلام پدید آمد، و آن حکومت حمدانیان (۳۹۱ - ۲۹۳ ه ق) بود. برجسته ترین زمامدار ال حمدان علی بن عبدالله بن حمدان، ملقب به سیف الدوله (۳۰۳ - ۳۵۰ ه ق) بود. وی انسانی خردمند، دانش دوست و سلحشور بود و بیشتر ایام عمر خود را در جنگ با تجاوزگران رومی به سر برد. در عصر حمدانیان سرزمین سوریه، مانند حلب و اطراف آن، بعلبک و توابعش، جبل عامل و سواحل آن، مملو از شیعیان بود، و به ویژه شهر حلب پایگاه علماء شیعه و به خصوص بنوزهره به شمار می رفت. از کسانی که در تحکیم و نشر مذهب تشیع نقش مهمی ایفا نمود، ابوفراس (متوفای ۳۵۷ ه ق) شاعر نامدار ال حمدان بود، چنان که قصیده میمیه او از شهرت بسزایی برخوردار است و مطلع آن چنین است:

الحق مهتضم والدين محترم و فیء ال رسول الله مقتسم (۴۲۱)

همدانیان هیچ کس را به پیروی از مذهب شیعه مجبور نکردند، به وسیله مال و مقام نیز نفریفتند، بلکه مردم را به اختیار خود واگذار کرده، تا هرچه را می پسندند برای خود برگزینند. فقط مبلغان با اخلاص، حقایق را برای مردم بازگو می کردند، برعکس اموی ها و عباسی ها و صلاح الدین ایوبی که مردم را با ارباب و خشونت به مذهب تسنن فرا می خواندند.

همدانیان مردمی روشنفکر و آزاد منش بودند. به همین جهت پایگاه دانشمندان، فلاسفه، ادبا و روشنفکران از همه مذاهب و ادیان شدند، تا آنجا که هنرمندان از روم گریخته و به سوی سیف الدوله می آمدند. (۴۲۲)

تشیع در عهد سلجوقیان

در اواسط قرن پنجم هجری قمری دولت مهمی با نام دولت سلجوقی پدید آمد و حکومت سنی مذهب بغداد را که رو به زوال و فنا بود از سقوط نجات داد و از پیشرفت شیعیان در مصر، عراق، شام، فارس و خراسان جلوگیری نمود. حکومت سلجوقیان تا اواخر قرن هفتم هجری استقرار یافت.

حکومت مقتدر دیگری که در نیمه دوم قرن ششم (۵۶۵ ه ق) تاسیس گردید، حکومت ایوبیان به دست سردار نامی صلاح الدین ایوبی بود، که تا سال (۸۴۸ ه ق) دوام یافت. (۴۲۳)

فداکاری های صلاح الدین در جنگ با صلیبیان در خور تقدیر و تحسین است، ولی تعصب شدید او نسبت به مذهب تسنن و خصومت و عداوت او با مذهب تشیع، نقطه ضعفی بس بزرگ و غیر قابل اغماض است. وی پس از استیلای بر مصر، با فاطمیان با خشونت تمام عمل نمود. در کتاب «الازهر فی الف عام» آمده است: «ایوبی ها در مطلق آثار شیعه دخالت کرده و آنان را نابود کردند. صلاح الدین دولت فاطمی را عزل کرد و اقوام خود را در یک شب به منازل آنان وارد نمود و ناله های جگرخراش و گریه های جانسوز به قدری بلند بود که مردم فکر خود را از دست داده بودند...». (۴۲۴)

وی دستور داد روز عاشورا که بنی امیه و حجاج عید می گرفتند، مجددا عید باشد و «حی علی خیر العمل» را از اذان برداشت و در سخت گیری با شیعیان تا آنجا پیش رفت که دستور داد: گواهی کسی باید قبول شود که معتقد به یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت باشد، و کسی حق سخنرانی یا تدریس را داشت که پیرو آن مذهب باشد و حتی کتابخانه های بزرگی را که فاطمیان تاسیس کرده بودند و کتاب های نفیسی در فنون مختلف در آن ها گردآوری شده بود، به

دست وی متلاشی گردید و در نتیجه این روش خصمانه، مذهب تشیع در مصر فراموش گردید. (۴۲۵)

تشیع در عصر حکومت مغول

دولت مغول در سال ۶۵۰ هجری قمری توسط هولاکوخان در ایران تاسیس و به سال ۷۳۶ هجری قمری با مرگ سلطان ابوسعید پایان یافت.

هولاکوخان در دومین حمله خود به عراق، حکومت بنی عباس را برانداخت، و همه مذاهب را در انجام مراسم مذهبی و ترویج تعالیم آنان آزاد ساخت و دانشمندان را تکریم نمود. به عبارت دیگر قتل و غارت هایی که هولاکوخان به آن دست می زد، انگیزه دینی نداشت. بدین جهت در مناطقی که به تصرف او درمی آمد ادیان مختلف از آزادی یکسان برخوردار بودند.

در این که آیا هولاکوخان به دین اسلام تشرف یافت یا نه، اختلاف است. هرچند برخی حتی تشیع او را مسلم دانستند، ولی قدر مسلم این است که چهارتن از سلاطین مغول به نام های: نکوادرین هولاکو (احمد)، غازان خان (محمود)، نیکولایوس (سلطان محمد خدابنده) و بهادرخان، اسلام آوردند. حکومت احمد چندان برجای نماند و در مورد «غازان خان» نیز شواهد تاریخی بر تشیع او دلالت دارد. سلطان محمد خدابنده در آغاز، پیرو مذهب حنفی بود، ولی چون نظام الدین عبدالملک شافعی که اعلم دانشمندان اهل سنت در آن زمان بود از طرف وی به عنوان قاضی القضاة منسوب گردید و او در مناظره با علماء حنفی غالب شد، سلطان، مذهب شافعی را برگزید.

سرانجام پس از مناظره ای که میان علامه حلی (متوفای ۷۲۶ ه ق) و نظام الدین واقع شد و علامه بر وی غالب گردید، سرانجام سلطان خدابنده آیین شیعه را انتخاب کرد و دستور داد تا سرتاسر قلمرو فرمانروایی او مراسم مذهب امامیه

اجرا گردد. به درخواست وی علامه حلی کتاب معروف خود «نهج الحق و کشف الصدق» را تالیف نمود. و پس از وی فرزندش بهادرخان، آخرین سلطان مغول پیرو آیین شیعه بود.

در قرن هفتم و هشتم هجری قمری در عصر سلاطین مغول دانشمندان بزرگی از شیعه ظهور کردند که از آن جمله: محقق حلی صاحب شرایع (متوفای ۶۷۶)، یحیی بن سعید (متوفای ۶۸۹)، مؤلف کتاب «الجامع الشرایع»، علامه حلی (متوفای ۷۲۶) پدرش سدید الدین حلی، فرزندش فخرالمحققین (متوفای ۷۷۱)، سید رضی الدین طاووس (متوفای ۶۶۴)، سید قیاس الدین بن طاووس (متوفای ۶۹۳)، ابن میثم بحرانی (متوفای ۶۷۹ یا ۶۹۹)، خواجه نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲)، قطب الدین رازی (متوفای ۷۶۶) و دیگران می باشند.

موضوع جالب توجه در این دوره، پیدایی «مدرسه سیار» است که به پیشنهاد علامه حلی و توسط سلطان خدابنده تاسیس گردید. داستان او این است که عادت سلاطین مغول بر این بود که در فصل گرما، در مراغه و سلطانیه و در فصل سرما در بغداد اقامت می گزیدند، و از طرفی سلطان خدابنده در سفر و حضر علمای بزرگ را با خود همراه می داشت و چون به علامه حلی علاقه فراوان داشت، به وی پیشنهاد کرد که با او همراه باشد. رد این پیشنهاد از طرف علامه مصلحت نبود؛ زیرا ممکن بود مخالفان و حسد ورزان نسبت به علامه این عمل را به گونه ای نادرست تفسیر نموده و علیه او استفاده نمایند، و از طرفی علامه نمی خواست به طور در بست در اختیار سلطان قرار گرفته و از فعالیت علمی بازماند، بدین جهت پیشنهاد تاسیس «مدرسه سیار» را مطرح کرد که مورد قبول سلطان قرار گرفت و بدین وسیله علامه حلی توانست به نشر عقاید و معارف امامیه و تربیت شاگردان بسیاری همّت گمارد. (۴۲۶)

تشیع در عصر صفویان و عثمانیان

شیعه از نظر شرایط سیاسی تا قرن دهم هجری تقریباً همان وضع پیشین (دوران ایوبیان و سلجوقیان) را داشت. ولی در طلعه این قرن، دولت صفویه توسط شاه اسماعیل اول تاسیس گردید، و مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی پذیرفته شد.

ایران در آن هنگام به صورت ملوک الطوائفی اداره می شد و هر بخشی را امیر، وزیر، خان و بزرگ قبیله ای به دست گرفته و بر آنجا فرمانروایی می کرد. هنوز از عمر اسماعیل، چهارده سال بیش نگذشته بود که از مریدان و پیروان پدرش ارتشی تشکیل داد و به اندیشه یکپارچگی ایران، از اردبیل قیام کرد و مناطق مختلف را یکی پس از دیگری فتح کرد و این ملوک الطوائفی را برانداخت، و ایران قطعه قطعه را به شکل یک کشور منسجم درآورد و در تمام قلمرو حکومت خود مذهب شیعه را رسمیت داد.

پس از درگذشت وی (سال ۹۳۰ هجری) پادشاهان دیگر صفوی تا اواسط قرن دوازدهم هجری (۱۱۴۸ ه ق) حکومت کردند و همگی رسمیت مذهب شیعه را تایید و تثبیت نمودند و به ترویج آن همت گماردند.

مراکز دینی مانند مساجد، مدارس علمی، و حسینیه های بسیار ساختند، و به تعمیر و توسعه مشاهد مشرفه اقدام نمودند. عامل این اقدامات، علاوه بر جاذبه فطری و دینی و معنوی، نفوذ علماء بزرگی نظیر شیخ بهایی و میرداماد در دربار صفویان بود که آنان را به تعظیم شعایر دینی و پرورش دانشمندان بزرگ علوم مختلف، تشویق می کردند. از مشاهیر علمای این دوره می توان میرداماد، محقق کرکی، شیخ بهایی و پدرش شیخ حسین عبدالصمد، صدرالمتالهین، علامه مجلسی، محقق اردبیلی، ملاعبدالله یزدی و فیض کاشانی و... را نام برد. (۴۲۷)

در این دوران دولت عثمانی نیز بر بخش وسیعی از سرزمین های اسلامی حکومت می کرد و نسبت به مذاهب اهل سنت، متعصب بود و با شیعیان خصومت می ورزید، تا آنجا که با گروهی از روحانی نما امضا گرفت که شیعیان از اسلام خارج بوده و قتل آنان واجب است.

سلطان سلیم در اناطول چهل هزار یا هفتاد هزار نفر را به جرم شیعه بودن کشت. در حلب به دنبال فتوای شیخ نوح حنفی، به کفر و وجوب قتل شیعه، ده ها هزار شیعه کشته شدند و مابقی فرار کردند، و حتی یک نفر شیعه در حلب نماند؛ در صورتی که در ابتدای دولت حمدانی ها، تشیع در حلب کاملاً رسوخ کرده و منتشر شده بود و حلب جایگاه دانشمندان بزرگی در فقه، امثال ال ابو زهره و ال ابو جراده و... بود که نام آنان در کتاب «امل الامل» ثبت است.

از علماء بزرگ امامیه که به دست عثمانی ها به شهادت رسید، شهید ثانی است.

عثمانی ها شیعیان را از دستگاه دولتی اخراج کردند و آنان را از انجام وظایف اختصاصی دینی بازداشتند و در شهرهای شام و مکان هایی که اقلیت های شیعی زندگی می کردند مانع انجام اعمال دینی شدند. این جریان ها و مصایب، چهار قرن (۱۱۹۸ - ۱۵۱۶) میلادی ادامه داشت. (۴۲۸)

پس از آن نیز تقریباً همین شرایط سیاسی برای شیعیان ادامه یافت. در ایران مذهب تشیع به عنوان دین رسمی شناخته شد و جدال و نزاع مذهبی رخ نداد، ولی در سایر ممالک اسلامی که دولت های غیرشیعی حکومت می کرد و به ویژه در مناطقی که وهابیون نفوذ کلمه داشتند، شیعیان از شرایط سیاسی مطلوبی برخوردار نبودند، ولی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و رهنمودها و سیاست های حکیمانه بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدس سره حقایق

بسیاری را در مورد مذهب و عقاید شیعه روشن کرد؛ به گونه ای که شمار طرفداران و هواداران آن افزایش یافت؛ گرچه ایادی استعمار در گوشه و کنار اسلام همچنان به سیاست تفرقه افکنی و جو عداوت و اختلاف ادامه می دهند.

نقد فرضیه های خیالی

همان گونه که قبلا اشاره کردیم درباره مبدا پیدایش تشیع، فرضیه های مختلفی از سوی مخالفان مطرح شده است. اینک بعد از تبیین نظریه اول و آقامه دلیل بر آن، در صدد برخواهیم آمد تا فرضیه های خیالی دیگر را مورد نقد و بررسی قرار داده و پاسخ دهیم؛ گرچه بعد از آقامه دلیل بر نظریه اول فرضیه های دیگر هم باطل خواهند شد.

۱ - ظهور تشیع در سقیفه

گروهی از مورخان و محققان تاریخ، پیدایش شیعه را پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در ارتباط با اختلاف مسلمانان در مساله خلافت و امامت، و به عبارت دیگر در ماجرای سقیفه بنی ساعده می دانند؛ زیرا در سقیفه در ارتباط با جانشینی پیامبر و رهبر مسلمین نخست دو دیدگاه مطرح شد: عده ای از انصار، سعد بن عباد را برای خلافت و رهبری پیشنهاد کردند، و گروهی از مهاجرین به خلافت ابوبکر رای دادند. و پس از گفتگوهایی که میان این دو گروه رخ داد، ماجرا به نفع گروه دوم پایان یافت. و از سوی دیگر، عده ای از مسلمانان که بنی هاشم و عده ای از مهاجران و انصار را تشکیل می دادند، به امامت حضرت علی عَلِيٌّ معتقد بودند. این گروه همان شیعیان حضرت علی عَلِيٌّ بودند. و از اینجا بود که شیعه به عنوان یک مذهب خاص در جهان اسلام مطرح شد. (۴۲۹)

پاسخ: اگر مقصود این باشد که ظهور تشیع به عنوان یک مذهب خاص در جهان اسلام، به پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ماجرای سقیفه باز می گردد، این نظریه ای است استوار و قابل قبول؛ زیرا همان گونه که بیان گردید، گرچه نصوص امامت مربوط به عصر رسالت است ولی ظهور و بروز آن به عنوان یک

مذهب، بعد از وفات رسول گرامی است. در این صورت، این نظریه با نظریه قبل هیچ گونه ناسازگاری ندارد.

ولی اگر مقصود نفی ریشه های اعتقادی تشیع در عصر رسالت، و یا انکار طرح نام شیعه توسط پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد، این نظریه مورد قبول نیست.

علامه سیدمحسن امین عاملی این دو نظریه را یادآور شده و چنین می گوید: «در بحث قبل دانستی که در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گروهی از مسلمانان، شیعه علی عَلِيٌّ به حساب می آمدند، آنگاه در جریان اختلاف در مساله امامت، تشیع ظاهر گردید؛ زیرا در آن گفتگو انصار به مهاجران گفتند: «منا امیر و منکم امیر»؛ از هریک از ما و شما رهبری برگزیده شود. و مهاجران به دلیل این که از قوم و عشیره پیامبرند، سخن انصار را نپذیرفتند. آنگاه که خبر این بحث ها به حضرت علی عَلِيٌّ رسید فرمود: «اگر استدلال مهاجران درست است، پس رهبر باید از ما (بنی هاشم) باشد، و گرنه استدلال انصار به قوت خود باقی خواهد ماند. اینجا بود که گروهی از بنی هاشم و خاندان عبدالمطلب تشیع (امامت علی عَلِيٌّ) را برگزیدند، و عده ای از مهاجرین و انصار نیز به آنان پیوستند. در میان مهاجران، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، خالد بن سعید، بریده اسلمی دیده می شدند. و در میان انصار، ابوالهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، خزیمه بن ثابت ملقب به ذوالشهادتین، ابی بن کعب، و ابویوب انصاری به چشم می خورند».^(۴۳۰)

دکتر عبدالله فیاض می گوید: «دشوار است که بگوییم این افراد رایشان در استحقاق علی عَلِيٌّ بر امامت بعد از وفات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بدون هیچ مقدمه ای بوده است، بلکه استمرار طایفه ای از صحابه بر ولایت حضرت علی عَلِيٌّ و اعتراف آنان به امامت او، دلیل بر آن است که اعتقاد به امامت حضرت

علیه السلام نتیجه افکاری نبوده که موقعیت سقیفه آن را ایجاد کرده باشد، بلکه از قبل وفات پیامبر ﷺ سابقه داشته است».^(۴۳۱)

ابن قتیبه می گوید: «ابوذر هنگام بیعت، غایب بود و هنگامی که وارد مدینه شد و وضع را چنین دید، گفت: «اصبتم قناعت و ترکتم قرابت، لو جعلتم الامر فی اهل بیت نبیکم لما اختلف علیکم الاثنان»؛^(۴۳۲) «به چیزی قناعت کردید و قرابت رسول خدا ﷺ را رها نمودید. اگر امر (خلافت) را در اهل بیت پیامبرتان قرار می دادید حتی دو نفر بر شما اختلاف نمی کردند».

۲ - ظهور تشیع هنگام قتل عثمان

مستشرق فلهاوزن می گوید: «با کشته شدن عثمان، اسلام به دو حزب تقسیم شد: یکی حزب علی و دیگری حزب معاویه، و در زبان عربی به حزب، عنوان «شیعه» اطلاق می گردد. لذا لقب شیعه علی در مقابل شیعه معاویه به کار می رفت. ولی بعد از این که معاویه حکومت را در تمام دولت های اسلامی به دست گرفت استعمال لفظ شیعه محصور در پیروان علی علیه السلام شد».^(۴۳۳)

پاسخ: اولاً: قبلاً اشاره کردیم که «تشیع» ریشه هایی در قرآن و سنت دارد، و پیامبر ﷺ از جانب خداوند متعال بنیانگذار این مذهب بوده است. ثانیاً: شیعه بعد از آن که حضرت علی علیه السلام به خلافت رسید از آزادی ویژه ای برخوردار شد، لذا می توان به این جهت گفت که شیعیان در عصر حکومت حضرت علی علیه السلام ظهور و بروز پیدا کرده است.

۳ - تشیع هنگام جنگ جمل

برخی تاریخ پیدایش شیعه را در دوران زمامداری امام علی علیه السلام دانسته اند. این نظریه دو گونه تقریر شده است: یکی مربوط به واقعه جمل و دیگری مربوط

به واقعه صفین است. رای اول از ابن ندیم در «الفهرست» است. وی به نقل از محمد بن اسحاق می گوید: «آنگاه که طلحه و زبیر به بهانه خونخواهی عثمان با علی علیه السلام به مخالفت پرداختند و علی در برابر آنان مقاومت کرد تا آنان تسلیم حکم خدا گردند، پیروان آن حضرت شیعه نامیده شدند، و امام علیه السلام آنان را شیعه خود می خواند و به چهار دسته با چهار اسم تقسیم نمود: ۱ - اصفیا ۲ - اولیا ۳ - شرطة الخمیس ۴ - اصحاب».^(۴۳۴)

پاسخ: آنچه در توجیه این نظریه می توان گفت: این که اگرچه مذهب شیعه آن گونه که به اثبات رسید، از قبل وجود داشته است، ولی در عصر زمامداری امام علی علیه السلام به دلیل فراهم بودن زمینه های مناسب اجتماعی و سیاسی، ظهور بیشتری داشته و واقعه جنگ جمل در ظهور و بروز آن نقش ویژه ای داشته است.

۴ - تشیع، در واقعه صفین

قول دیگر در چگونگی پیدایش شیعه در عصر زمامداری امام علی علیه السلام این است که پس از واقعه صفین و ماجرای حکمیت، پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام دو دسته شدند، گروهی خوارج را تشکیل دادند که پس از بازگشت از صفین در منزلی به نام «حرورا»، اقامت گزیدند، و گروهی دیگر کسانی بودند که با امام وارد کوفه شدند. گروه دوم نزد حضرت آمده و بار دیگر با حضرت بیعت کردند و بر دوستی خود با دوستان او و دشمنی با دشمنان وی تاکید نمودند.

مستشرق وات مونتکومری از طرفداران این نظریه است. گویا وی این مطلب را از عبارت طبری اخذ کرده که می گوید: «لَمَّا قَدِمَ عَلِيَّ الكُوفَةَ وَفَارَقْتَهُ الخَوَارِجُ وَثَبَتَ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ، فَقَالُوا فِي اعْتَاقِنَا بَيْعَةَ ثَانِيَةً، نَحْنُ أَوْلِيَاءُ مِنْ وَالِيَتِ

واعداء من عادیت»؛^(۴۳۵) «چون علی وارد کوفه شد و خوارج از او جدا شدند، شیعه به سوی او پناه گرفت. آنان به حضرت عرض کردند: بر گردن ما بیعت دیگری است. ما دوستدار کسانی هستیم که تو را دوست داشته و با کسانی که دشمن تو می باشند دشمنیم».

یادآور می شویم که عبارت: «و ثبت الیه الشیعة» بیانگر این است که در میان شیعه امام علی علیه السلام که در جنگ صفین شرکت کرده بودند، کسانی به عنوان شیعه شناخته شده بودند و آنان بار دیگر بیعت خود را با امام تحکیم کردند. کوتاه سخن این که: واقعه صفین نیز همچون واقعه جمل در ظهور و بروز شیعه و شناخته شدن هرچه بیشتر شیعیان حضرت علی علیه السلام مؤثر بوده است نه در پیدایش شیعه.

۵ - ظهور تشیع بعد از مقتل امام حسین علیه السلام

رای دیگری در مورد پیدایش مبدا شیعه مطرح است و آن این که این مذهب بعد از مقتل امام حسین علیه السلام پدید آمده است. به این بیان که خون حضرت زمانی که بر زمین ریخته شد به عنوان بذر اول برای تشیع به حساب می آید. دکتر خرطویل می گوید: «خمیر مایه عقیده شیعه بعد از مقتل (امام) حسین علیه السلام در نفوس عده ای بسته شد... بلکه می توان ادعا کرد که حرکت شیعی در روز دهم محرم و بعد از آن، وجهه دینی به خود گرفت و به عنوان یک مذهب دینی مطرح شد».

پاسخ: از آنچه در نقد نظریه پیشین بیان گردید، نقد این نظریه نیز روشن می گردد. اری، در این که واقعه کربلا نقطه عطف مهمی در حیات سیاسی و معنوی شیعه به شمار می رود، تردیدی نیست، ولی خود این واقعه عظیم - تا آنجا که به امام حسین علیه السلام و یاران او مربوط می شود - نتیجه عقاید و باورهای شیعه

است که از عصر رسالت آغاز شده و تا آن روز مراحل تاریخی گوناگونی را
پشت سر گذاشته بود.

نسبت تشیع به ایرانیان

درباره پیدایش تشیع نظریه ای دیگر است که مستشرقین آن را اختراع کرده و در جامعه اهل سنت منتشر ساخته اند. آنان می گویند: «عقیده تشیع از اختراعات ایرانیان قدیم است. آن ها در عهد پادشاهان قدیم معتقد به وراثت در خلافت بوده اند و حکومت را از پدر به پسر و نسل او منتقل می کردند. بعد از ورود اسلام در ایران و ایجاد ارتباط فرهنگی و اقتصادی بین ایران و مرکز اسلامی، این عقیده به جامعه اسلامی نفوذ پیدا کرد، و گرنه عرب آزاد اندیش بود و مردم را در تعیین سرنوشت خود سهیم می دانست...».

برای بررسی و اطلاع از صحت و فساد این نظریه در مبدا پیدایش تشیع به بررسی آن می پردازیم.

صاحبان این نظریه

اینک به کلمات برخی از مستشرقین و طرفداران آنان از اهل سنت در نسبت تشیع به ایرانیان اشاره می کنیم.

۱ - مستشرق دوزی

او می گوید: «مذهب شیعی نزاعی فارسی است؛ زیرا عرب معتقد به حریت و آزادی بود و در مقابل فارسیان اعتقاد به سلطنت و وراثت داشتند و هرگز معنا و مفهوم انتخابات را نمی فهمیدند. بعد از آن که پیامبر، به دار بقا رحلت نمود و مشاهده کردند که آن حضرت از خود فرزند پسری به جای نگذاشته است، یک صدا گفتند: که علی سزاوارتر به خلافت بعد از او است. و به تعبیر دیگر: انسجام فکری بین فارس و شیعه در این که خلافت امری موروثی است، دلیل بر آن است که تشیع برگرفته از ایرانیان است.» (۴۳۶)

۲ - مستشرق فان فلوتن

از جمله کسانی که این نظریه را برگزیده مستشرق «فان فلوتن» است، ولی در آخر تأثر عقیده تشیع از ارای یهود را بر این نظریه ترجیح داده است. (۴۳۷)

۳ - مستشرق براون

او می گوید: «نظریه حقّ الهی در خلافت در بین ملّتی همانند ملت فارس مورد توجه بوده است...». او در آخر اشاره می کند که شیعه این افکار را از آنان اخذ کرده است. (۴۳۸)

۴ - احمد امین مصری

از جمله افراد بی انصافی که نظریه مستشرقین در مبدا تشیع را دنبال کرده، احمد امین مصری است. او می گوید: «دیدگاه شیعه در مورد علی و فرزندانش همان دیدگاه پدران سابقشان از پادشاهان ساسانی است و مجوسان فارس منبعی بوده اند که رافضه در اسلام از آن سیراب شده اند». (۴۳۹)

۵ - احمد عطیة الله

او معتقد است که افکار شیعی از فارسیان به طریق عبدالله بن سبا به جامعه اسلامی نفوذ کرده است. او می گوید: «ابن السوداء - عبدالله بن سبا - به مدینه وارد شد و اقوال و آرائی را که با روح اسلام منافات داشت و از یهودیت و اعتقادات فارسی که در یمن شایع بود، سرچشمه گرفته بود در مدینه منتشر ساخت، و خود را به صورت یاری دهنده حق امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ معرفی کرد. و ادعا نمود که برای هر پیامبری وصی است و علی وصی محمد است...». (۴۴۰)

پاسخ

اولاً: در جای خود به اثبات رساندیم که عقیده تشیع همان اعتقاد به امامت الهی و نظریه نصّ از جانب خداوند بر امام و خلیفه مسلمین بعد از رسول خدا

است، نظریه ای که از قرآن و روایات فریقین استفاده می شود. نظریه ای که مؤسس آن خداوند متعال بوده و پیامبر ﷺ در طول ۲۳ سال آن را آبیاری کرده است.

پیامبر ﷺ کسی بود که پیروان حضرت علی عَلِيٍّ را شیعه نامید و آنان را مورد مدح و ستایش قرار داد.

ثانیا: قبلا اشاره کردیم که از عصر پیامبر ﷺ برخی از صحابه به این عقیده معتقد بودند و حضرت علی عَلِيٍّ را امام منصوب از جانب خدا به عنوان خلیفه بعد از رسول خدا می دانستند، و در میان آن ها به جز سلمان فارسی همگی از اعراب به حساب می آمدند.

ثالثا: بعد از وفات رسول خدا ﷺ حضرت علی عَلِيٍّ شیعیانی داشت از عرب که معتقد به ولایت و امامت او بودند، و هنگام به خلافت رسیدن ظاهری حضرت در رکاب او در جنگ های مختلف مشارکت داشتند.

رابعا: اسلام در بین ایرانیان گسترش یافت همان گونه که در بین اقوام و ملت ها گسترش پیدا کرد. در قرن اول هجرت در هیچ یک از شهرهای ایران فکر و عقیده به تشیع وجود نداشت؛ زیرا ایرانیان در عصر خلافت عمر بن خطاب، سال ۱۷ هجری اسلام را پذیرفتند. و مشخص است که اسلامی را انتخاب کردند که اسلام عمری بود، نه اسلام علوی. اری شروع تشیع در ایران توسط اشعریون بود که با هجرتشان از کوفه به قم و کاشان این عقیده و فکر را با خود به بلاد ایران منتقل نمودند. و این بعد از ده ها سال بود که اسم و اثری از تشیع در ایران مسلمان شده، نبوده است.

مورخان می گویند: «در عصر حکومت زیاد بن ابیه بر کوفه، از جمله برنامه های سیاسی که او برای نابودی تشیع به اجرا گذاشت این بود که پنجاه هزار نفر

از شیعیان مخلص کوفه را از آن شهر اخراج و به خراسان تبعید نمود. این افراد در شهرهای ایران خصوصا قم و کاشان ساکن شدند و با گسترش وجودی خود، افکار و عقاید خود را نیز بین ایرانیان منتقل ساختند، و مردم آن دیار نیز از افکار آن ها متأثر شدند... (۴۴۱)

وضعیت تشیع در حد محدود بدین منوال بود تا در اوائل قرن دهم و در ایام حکومت صفویون در مناطق بسیاری تشیع گسترش یافت، مناطقی که در آن زمان همگی سنی مذهب و تابع خلفای اهل سنت به شمار می آمدند.

شاهد این مطلب این است که صاحبان برخی از صحاح و مسانید اهل سنت؛ همچون بخاری، ترمذی، ابن ماجه، نسائی و سجستانی، از مملکت عجم و ایران بوده اند و ایرانیان نقش بسزایی در گسترش مذهب سنی داشته اند.

از طرفی دیگر بزرگان و رهبران شیعی از خاندان عرب به حساب می آیند. دوازده امام معصوم از اهل بیت پیامبر ﷺ و خاندان های بزرگی؛ امثال ال اعین، ال حیان تغلیبی، ال عطیه و راویان بزرگ دیگری که تراث اهل بیت به توسط آنان منتشر شد، از خانواده های عرب به حساب می آیند.

با نظر در طبقه بعد از اصحاب امامان شیعه، به وجود بزرگانی از علمای شیعه همچون شیخ مفید، شریف مرتضی، علامه حلّی، ابن براج، سید بن طاووس، خاندان ال طاووس، ابن ادریس، محقق حلّی، شهید اول و دوم و دیگران پی می بریم که فقه اهل بیت ﷺ به توسط آنان گسترش و منتشر یافت، در حالی که همه آن ها از خاندان بزرگ عرب بوده اند.

خامسا: مستشرق دوزی در استدلال بر مدعای خود می گوید: «اتحاد در برخی از ارای ایرانیان با شیعه، دلیل تأثیرپذیری از ایران قدیم است؛ زیرا هر کدام از آن دو قائل به وراثت در امر خلافتند».

این حرف از جهاتی باطل است: از جهتی چه کسی گفته هرگاه دو طایفه معتقد به یک عقیده اند یکی از دیگری اخذ کرده است. ممکن است که هر یک برای خود دلیل مستقلی داشته باشد. آیا به مجرد این که برخی از احکام اسلامی موافق با آیین یهود است این بدان معنا است که اسلام از آیین یهود اخذ شده است؟!

از جهتی دیگر، چه کسی از شیعیان در امر امامت و خلافت قائل به وراثت است؟ شیعیان در امر امامت معتقد به قابلیت ذاتی و نصّ از جانب خداوند و ابلاغ از جانب رسول اند؛ گرچه در اسلام این قابلیت و نصّ در مورد ذریه رسول خدا ﷺ منطبق شده است. شاهد این مطلب این است که امر امامت از امام حسن علیه السلام به فرزندان او منتقل نشده است. شیعه برای امامان خود شرایط بسیار سنگینی؛ از قبیل: عصمت، برتری، علم غیب، علم لدنی و... در نظر گرفته است، و اگر امامت را به وراثت می دانست احتیاج به این شروط نداشت. این مساله را در مبحث امامت عامه به طور مفصّل مورد بحث قرار داده ایم.

سادسا: اگر ما این شبهه را بپذیریم و به مجرد وجود برخی تشابهات بین مذهب شیعه و عقاید ایرانیان حکم به تأثیرگذاری آنان در پیدایش مبانی تشیع کنیم، راه برای دشمنان اسلام باز می شود و آنان همین اشکال را می توانند نسبت به اصل اسلام داشته باشند؛ زیرا می توانند چنین ادعا کنند که این دین همان دینی نیست که پیامبر اسلام آورده است؛ چون هنگامی که قریش مجبور شدند بعد از فتح مکه با اکراه، دین اسلام را بپذیرند، در صدد برآمدند تا حيله کرده و آن را تحریف نمایند، و اموری را که از عقاید و مبانی و احکام جاهلیت است در دین اسلام وارد کنند. و شاهد این مطلب این است که ما مشاهده می کنیم برخی از احکام این دین شبیه با احکامی است که در جاهلیت رسمیت

داشته است؛ همچون مساله «ظهار» که از اقسام طلاق در عصر جاهلیت بوده و اسلام بر آن ترتیب اثر داده است. و می دانیم که مخالفان شیعه هرگز این اشکال را از ناحیه مخالفان نمی پذیرند، در نتیجه شبیه آن نیز متوجه شیعه نیست.

سابقاً: در تاریخ ثابت شده که بسیاری از ایرانیان قدیم، دیانت اولی خود را حتی بعد از فتح ایران به توسط اسلام حفظ کرده اند. و نیز ثابت شده که دخول آنان در اسلام به صورت تدریجی بوده است^(۴۴۲)، امری که دلالت دارد بر این که انگیزه آنان در انتخاب اسلام جبر و زور نبوده است تا به جهت بغض و کینه نسبت به اسلام درصدد تحریف مبانی آن باشند.

مهم تر این که تاریخ گواهی می دهد که ایرانیان هنگامی که از قوت و سلطه در حکومت اسلامی برخوردار شده و برخی مناصب دولت به ایرانیان واگذار شد فوج فوج وارد دین اسلام شدند. و این دلالت دارد بر این که آنان با طوع و رغبت و میل، اسلام را انتخاب نمودند.^(۴۴۳)

ثامناً: و نیز از جمله اموری که قابل توجه است این که ایرانیان از حکومت های پیشین و نیز دین گذشته خود به تنگ آمده بودند،^(۴۴۴) و لذا در جستجوی ماوایی بودند تا در سایه آن از سرکشی و طغیان حاکمان جاهل خود در امان قرار گیرند و نیز از تحجر و خرافات دین خود رهایی یابند. و لذا معنا ندارد که به جهت انتقام جویی از دین اسلام و مسلمین، عقاید و افکار خرافی نزد خود را جزء مبانی اسلامی کنند.

تاسعاً: از آنجا که آیین زرتشت که در ایران باستان رواج داشت، تا حدودی آیین الهی و آسمانی بوده است، و از طرفی تعالیم انبیا در اصول و مبانی مشترک است، لذا چه مانعی دارد که بگوییم: از آنجا که مدرسه خلفا، اعتقاد به نص و

عصمت امام و خلیفه را انکار کردند تا خود بر اریکه قدرت تکیه زنند، لذا ایرانیان، بعد از دخول در اسلام این دو اصل را به جامعه اسلامی تذکر دادند. عاشرًا: ایران در قرن های اخیر با تشیع آشنایی پیدا کرده است، و قبل از آن از مراکز دشمنی اهل بیت علیهم السلام به حساب می آمد.

نقل شده که عمر بن عبدالعزیز هنگامی که از سبّ حضرت علی علیه السلام بر بالای منبرها نهی کرد، ایرانیان از این کار دست برداشته و به لعن خود ادامه دادند. و این به نوبه خود دلالت دارد بر این که تشیع از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بین صحابه وجود داشته است. اگر ایرانیان قصد نابودی اسلام زیر پرچم تشیع را داشته اند آن گونه که برخی گمان کرده اند - پس چرا از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده و در صدد ضربه زدن به تشیع و اهل بیت بوده اند؟ امری که شبیه را متوجه دشمنان شیعه نموده و آنان را مورد اتهام قرار می دهد؛ زیرا اگر فرض کنیم که ایرانیان، اسلام را به جهت ضربه زدن به آن انتخاب کرده اند در نتیجه مقابله آنان با تشیع به این معنا است که آن ها اسلام حقیقی را در مذهب شیعه و ائمه آن مشاهده کردند و لذا در صدد مقابله با آن برآمدند؛ زیرا تسنن و نصب و عداوت با اهل بیت علیهم السلام را با اغراض خود مناسب می دیدند.

عوامل تشیع ایرانیان نزد مستشرقین

سخنان مستشرقین

برخی از مستشرقین و دیگران نیز تصریح کرده اند که عرب قبل از آن که ایرانیان اسلام را پذیرا شوند، تشیع را پذیرفته اند. اینک به برخی از این افراد اشاره می کنیم:

۱ - مستشرق فلهاوزن

او می گوید: «این که ارای شیعه با دیدگاه ایرانیان سازگاری دارد در این مطلب شکی نیست، ولی این که این ارا برگرفته و متأثر از ایرانیان است دلیلی بر آن وجود ندارد، بلکه روایات تاریخی خلاف آن را به اثبات می رساند...» (۴۴۵)

۲ - مستشرق جولد تسهیر

او می گوید: «این اشتباه است که بگوییم: تشیع در منشا و مراحل نموش نمایانگر اثر تعدیلی است که افکار امت های ایرانی آن را در اسلام وارد کرده است... این برداشت شایع مبنی بر برداشت نادرست حوادث تاریخی است...» (۴۴۶)

۳ - مستشرق آدم متر

«مذهب شیعه آن گونه که برخی معتقدند، عکس العمل از جانب روح ایرانیان نیست تا مخالف اسلام باشد؛ زیرا جزیره العرب به جز شهرهای بزرگ؛ از قبیل مکه و تهامه و صنعا، همه شیعه بوده است. و در برخی از شهرها؛ از قبیل عمان و هجر و صعده، شیعیان غالب افراد را تشکیل می دادند. اما ایرانیان به جز قم تماماً سنی بودند. اهل اصفهان در حق معاویه چنان غلو می کردند که حتی برخی از آنان اعتقاد به نبوت او داشتند.» (۴۴۷)

۴ - مستشرق کیب

«فکر اشتباهی که دائماً در بین مردم منتشر است و می گوید: شهرهای فارس مرکز اصل تشیع بوده است، اصل و اساسی ندارد، بلکه روایات تاریخی این مطلب را به اثبات می رساند که زردتشت ها عموماً مذهب سنی را قبول می کردند.» (۴۴۸)

۵ - شیخ محمد ابوزهرة

او که از بزرگان مصر است، می گوید: «ایرانیان به توسط اعراب به تشیع گرویدند و هرگز تشیع به دست آنان به وجود نیامد... بسیاری از علمای اسلام که شیعه شده بودند، به جهت حفظ عقیده خود از ترس اموی ها در مرحله اول و عباسی ها در مرحله دوم، به شهرهای فارس و خراسان از بلاد اسلامی هجرت نمودند، و به این طریق تشیع را در آن شهرها منتشر ساختند...» (۴۴۹)

۶ - دکتر علی حسین خربوطلی

«برخی از اعراب بعد از آن که خلافت به ابوبکر واگذار شد، از شیعیان علی علیه السلام شدند...» (۴۵۰)

عوامل تشیع ایرانیان نزد عامه

اهل سنت دو سبب را در مورد انتخاب تشیع از سوی ایرانیان بیان کرده اند:

۱ - ارتباط سببی با ایرانیان

انان می گویند: «امام حسین علیه السلام با یکی از دختران یزدگرد از پادشاهان ساسانی به نام شاه زنان، بعد از فتح ایران ازدواج کرد. خداوند متعال به حضرت از او فرزندی به نام علی بن الحسین علیه السلام عنایت فرمود، که تمام آثار و خصایص پدر را به ارث برده بود. این ارتباط باعث شد تا ایرانیان به اهل بیت علیهم السلام متمایل شده و از شیعیان آنان قرار گیرند!!

پاسخ

اولاً: گسترش و نفوذ تشیع در اطراف ایران علل و عواملی دارد که در فصل بعد به آن اشاره می کنیم.

ثانیا: مطابق نقل مورخان، صحابه چون اسیران فارس را نزد عمر بن خطاب آوردند، در میان آنان سه دختر از دختران یزدگرد وجود داشت. عمر دستور داد تا این دختران را به فروش برسانند. حضرت علی علیه السلام فرمود: با دختران پادشاهان نباید معامله دیگر زنان شود. عمر گفت: چگونه با آنان معامله می شود؟ حضرت فرمود: باید هر یک از آنان را قیمت نمود، هر قیمتی که بر هر یکی شد آن قیمت به عنوان مهر انتخاب شود. آن ها را قیمت گذاردند. حضرت هر سه را گرفت، یکی را به عبدالله بن عمر داد، و دیگری را به فرزندش حسین علیه السلام عطا نمود. و سومی را به محمد بن ابی بکر داد... (۴۵۱)

حال سؤال این است که اگر علت گسترش تشیع در بین ایرانیان موضوع دامادی امام حسین علیه السلام با دختر یزدگرد است، چرا دامادی عبدالله بن عمر و محمد بن ابی بکر سبب انتشار تسنن در بین ایرانیان نبوده است؟

۲ - تناسب آراء بین شیعه و ایرانیان

برخی می گویند: از آنجا که آراء ایرانیان با شیعه نزدیکی داشته، زیرا هرکدام قائل به نظریه حق الهی در حاکم بوده و معتقد به وراثت در حکومت بوده اند و هرگز برای انتخاب مردمی ارزشی قائل نبوده اند، لذا بدین جهت ایرانیان افکار شیعه را مورد قبول قرار دادند!!

پاسخ

اولاً: شیعه هرگز قائل به حق وراثت در مساله امامت و حاکمیت اسلامی نیست، بلکه این حکومت های بنی امیه و بنی عباس بودند که حکومت اسلامی را وراثتی کردند. شیعه معتقد به حق الهی است که خداوند آن را به افراد لایق و قابل عطا می نماید.

ثانیا: ممکن است که ایرانیان نظریه حق الهی در انتخاب حاکم را از آیین زردتشت و تعالیم او که آسمانی بوده اخذ کرده باشند، گرچه در تطبیق آن بر هر حاکم و به نحو وراثت به اشتباه رفته اند. و این مطلب یکی از تعلیمات تمام انبیاء الهی بوده است.

ثالثا: این گونه نیست که شیعه هیچ اعتباری را برای انتخاب و رای مردمی قائل نباشد، بلکه برای به دست گرفتن زمام حکومت از ناحیه حاکم، بیعت را لازم می دانند.

گسترش تشیع در ایران

با تاملی در تاریخ ایران پی می بریم که گرایش ایرانیان به تشیع از چند جهت و طریق بوده است:

۱ - از آنجا که در فتوحات عصر خلفا برخی از شیعیان امام علی بن ابیطالب علیه السلام به جهت مصالحی در آن ها شرکت می کردند، لذا بعد از فتح کشورها و شهرها اعتقادات خود از جمله ولایت اهل بیت علیهم السلام را به آنان منتقل می نمودند.

۲ - عده ای نیز به جهت همدردی که با شیعیان مظلوم و در راس آن ها امامان داشتند تشیع را اختیار نمودند؛ زیرا انسان فطرتاً میل به همدردی و گرایش به مظلوم دارد. و این خود عاملی اساسی برای نفوذ شیعه در میان مردم ایران بوده است.

دکتر جوزف فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقیات محیرالعقول» می نویسد: «... و از جمله امور طبیعی که مؤید فرقه شیعه شده و توانسته است تا در قلب دیگر فرقه ها تأثیر بگذارد، مساله اظهار مظلومیت بزرگان دینشان است. و این مساله از امور طبیعی به شمار می آید؛ زیرا طبع هرکس به نصرت و

یاری مظلوم کشش دارد و دوست دارد ضعیف بر قوی غلبه یابد و لذا طبیعت بشر به ضعیف متمایل است...» (۴۵۲)

۳ - عده ای دیگر تشیع را از طریق مقابله و معاشرت با شیعیان که به ایران سفر کرده بودند فراگرفتند؛ زیرا شیعه به این نتیجه رسیده بود که اگر بخواهد به حیات معنوی خود ادامه دهد باید فرهنگ و مذهب خود را گسترش داده و در قلوب مردم نفوذ کند، و در بین مردم و حکومت ها جا افتاده و موقعیت خود را حفظ و تثبیت نمایند.

۴ - گروه بسیاری نیز بعد از آن که دولت شیعی صفوی در ایران تاسیس شد، رسماً اعلان تشیع کرده و لذا این مذهب به طور رسمی در ایران گسترش چشمگیری پیدا کرد.

عبدالله بن سبا

کتر کتابی از عامه مربوط به تاریخ اسلام است که به «عبدالله بن سبا» نپرداخته باشد. او چهره ای است که به شکل های گوناگون به تصویر کشیده شده است: او را شخصی که مردم را دعوت به الحاد و شرک نموده، و از افکار و عقاید یهودیت دفاع می کرده معرفی نموده اند، یا شخصی که منشا انتشار افکار باطل در میان جامعه اسلامی، و به گمراهی کشیدن گروه زیادی از صحابه بوده است. او را عامل فتنه و اولین محرک در شورش برضد عثمان معرفی کرده اند که منجر به قتل خلیفه شد و بعد از آن تمام جنگ ها و فتنه ها را به او نسبت داده اند که سبب کشته شدن هزاران نفر از صحابه و تابعین شد. از طرفی دیگر، برخی از عقاید مهم و اصولی شیعه؛ از قبیل: قول به نص، رجعت و.. را به او نسبت داده اند و در حقیقت او را به عنوان مؤسس شیعه معرفی کرده اند، تا چهره شیعه را از این منظر مخدوش نمایند. از این رو لازم است موضوع فوق را بررسی کنیم که آیا عبدالله بن سبا شخصیتی حقیقی است یا خرافی؟ آیا او جایگاهی در فتنه ها داشته است؟ آیا او حقیقتاً مؤسس مذهب شیعه امامیه بوده است؟ مذهب شیعه چه ارتباطی با او داشته است؟

چکیده ای از قصه خرافی عبدالله بن سبا

بنا به نقل طبری و دیگران، در زمان عثمان شخصی یهودی به نام عبدالله بن سبا از «صنعاء»، اسلام را اختیار نمود، و افکار خود را با مسافرت هایی که به بلاد اسلامی، مانند: کوفه، شام، مصر و بصره داشت رواج می داد. او معتقد به رجعت پیامبر اسلام ﷺ همانند رجعت حضرت عیسیٰ علیہ السلام بود. هم چنین باور داشت که برای هر پیامبری جانشینی است و علی علیہ السلام جانشین رسول خدا

و خاتم الاوصیا است. عثمان غاصب حقّ این وصی بوده و بر او ظلم کرده است؛ از همین رو بر امت اسلامی است که قیام نموده، و عثمان را از اریکه خلافت به زیر کشیده، و حکومت را به علی علیه السلام واگذار کنند. در این میان گروهی از اصحاب؛ امثال: ابوذر، عمار بن یاسر، محمد بن ابی حذیفه، عبدالرحمن بن عدیس، محمد بن ابی بکر، صعصعة بن صوحان عبدی، مالک اشتر و دیگران فریب افکار او را خورده و به او گرویدند، و در نتیجه این تحریک ها، جماعتی از مسلمانان بر خلیفه وقت قیام و شورش نموده و او را به قتل رساندند، و حتی همین گروه در جنگ جمل و صفین نیز دخالت اساسی داشتند.... (۴۵۳)

تهمت انتساب تشیع به عبدالله بن سبا

همان گونه که قبلا اشاره شد، هدف از جعل این قضیه اتهام وارد کردن به شیعه است در این که مؤسس آن، شخصی یهودی الاصل است که با نشر افکار خود نه تنها فرقه ای را در جامعه اسلامی ایجاد نمود، بلکه سبب نشر افکار یهودیت و ایجاد تفرقه و تشتت در میان جامعه اسلامی گردید. اینک به برخی از افراد که این تهمت و وصله ننگین را به شیعه امامیه نسبت می دهند، اشاره می کنیم:

۱ - ابوالحسین ملطی گوید: «زعیم این فرقه - شیعه - عبدالله بن سبا است. او همان شخصی است که با یهود ارتباط داشت و بدین طریق بذر اول تشیع را در جامعه اسلامی کاشت، تا از این راه به جامعه اسلامی ضربه وارد کند». (۴۵۴)

۲ - دکتر علی سامی نشار می گوید: «یهود [عبدالله بن سبا] مؤسس عقیده شیعه غالی است». (۴۵۵)

- ۳ - محمد ابوزهره می گوید: «طاغوت اکبر - عبدالله بن سبا - کسی است که مردم را به ولایت علی علیه السلام و وصایت او دعوت نمود و معتقد به رجعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد و در سایه این فتنه ها مذهب شیعی نشأت گرفت». ^(۴۵۶)
- ۴ - احسان الهی ظهیر می گوید: «دین امامیه و مذهب اثنا عشری، مبتنی بر میناهایی است که یهود جنایت کار توسط عبدالله بن سبا وضع نمود». ^(۴۵۷)
- ۵ - دکتر ناصر بن عبدالله بن علی قفاری می گوید: «طلیعه عقیده شیعه و اصول آن به دست سبایون ظهور کرد...». ^(۴۵۸)

اختلاف در شخصیت ابن سبا

روایات و اقوال درباره شخصیت عبدالله بن سبا بسیار مختلف است، برخی او را عبدالله بن سبا و برخی ابن السوداء معرفی کرده اند. برخی او را همان عبدالله بن وهب راسبی همدانی که از سرکردگان خوارج است می دانند، و برخی نیز غیر از او به حساب آورده اند. غالب مورخان او را از یهود یمن به حساب آورده اند، ولی برخی او را از یهود حیره می دانند.

مطابق برخی از روایات، حضرت امیرمؤمنان علیه السلام او را به مدائن تبعید کرد ^(۴۵۹)، ولی مطابق برخی دیگر از روایات، حضرت او را در کوفه به آتش کشید. مطابق برخی روایات، حضرت او را به جهت ادعای الوهیت در حقیقت به مدائن تبعید کرد، و مطابق برخی از روایات دیگر به جهت دشنام به ابوبکر و عمر چنین کرد.

این اختلاف آراء و روایات در بیان شخصیت کسی که برای او دور و موقعیت فعلی را در وقایع و حوادث دانسته اند، دلیل بر آن است که این شخص مورد افتراءات و دروغ های جعلی مختلف قرار گرفته است.

اقوال مورخان در مورد عبدالله بن سبا

دکتر هویمیل می گوید: در خصوص عبدالله بن سبا سه نظریه مطرح است:

۱ - نظریه رایج نزد مؤرخان اسلامی، که اثبات وجود او، و موقعیت گسترده اش در فتنه هاست؛

۲ - نظر متاخرین از شیعه، که انکار وجود او، و به طور کلی انکار موقعیت او است؛

۳ - نظر متوسط و معتدل، که اثبات وجود او، و ابطال موقعیت فعال او در فتنه هاست، و این همان نظریه ای است که ما به آن تمایل داریم». (۴۶۰)

ولی به تقسیمی دیگر می توان گفت که برخی مؤید، و بعضی تشکیک کننده و عده ای دیگر منکر وجود او باشند.

الف) مؤیدین

کسانی که عبدالله بن سبا را شخصی حقیقی دانسته و برایش نقش و موقعیتی عظیم در فتنه قتل عثمان، جنگ جمل و صفین قائلند که عبارتند از:

۱ - حسن ابراهیم حسن

او معتقد است مشکلاتی که دولت اسلامی در نتیجه سیاست مالی که عثمان دنبال کرد و به توسط آن نظام طبقاتی فقیر و غنی در جامعه پدید آمد، مردم را وادار نمود تا در مدینه و شهرهای دیگر بر علیه او شورش کنند. این جو پدید آمده زمینه را مساعد و مهیا برای پذیرش دعوت عبدالله بن سبا و سیایون نمود به حدی که مردم به سرعت به او روی آوردند... (۴۶۱)

۲ - احمد شبلی

او از طرفی حلم و حیاء عثمان را منشا هجوم و جسارت به او دانسته، سپس اصل قضیه و محرک آن را به عبدالله بن سبا نسبت می دهد. کسی که به زعم و

گمان او صفوف مسلمانان را از هم پاشیده و آنان را به افکار خودش دعوت کرده است، او که یهودی بوده و اسلام را انتخاب کرده است، از آن جهت که از اهل یمن است لذا افکار ایرانیان را در سر داشته و آن ها را به جامعه اسلامی تزریق کرده است... (۴۶۲)

قابل توجه است که شبلی در این زمینه معلوماًتش را از مستشرق المانی «بروکلمان» اخذ کرده است.

۳ - عباس محمود عقاد

او در کتاب «عبرية عثمان» تحت عنوان «وبعد الصدمة» به موضوع فتنه قتل عثمان پرداخته و ریشه آن را به عبدالله بن سبا و برخی دیگر از عامه نسبت می دهد. (۴۶۳)

ب) تشکیک کنندگان

۱ - دکتر طه حسین مصری

او در قسمتی از سخنانش در مورد عبدالله بن سبا می گوید: «به گمان من کسانی که تا این حد موضوع عبدالله بن سبا را بزرگ جلوه داده اند، بر خود و تاریخ، اسراف شدیدی نموده اند؛ زیرا نخستین اشکالی که با آن مواجه می شویم آن است که در مصادر مهم تاریخی و حدیثی ذکری از عبدالله بن سبا نمی بینیم. در طبقات ابن سعد، انساب الاشراف بلاذری و دیگر مصادر تاریخی یادی از او نشده است. فقط طبری از سیف بن عمر این قضیه را نقل کرده و دیگر مورخان نیز از او نقل کرده اند.» (۴۶۴)

همو در آخر سخنانش می گوید: «به گمان قوی دشمنان شیعه در ایام بنی امیه و بنی عباس در امر عبدالله بن سبا مبالغه کردند، تا از طرفی برای حوادثی که در عصر عثمان اتفاق افتاد منشایی خارج از اسلام و مسلمین بیابند، و از

طرفی دیگر وجهه علی عَلِيٌّ و شیعیانش را خراب کنند و از این منظر برخی از عقاید و امور شیعه را به شخصی یهودی نسبت دهند که به جهت ضربه زدن به مسلمین، اسلام انتخاب کرد. و چه بسیار است تهمت های ناروایی که دشمنان شیعه بر علیه شیعه وارد کرده اند». (۴۶۵)

او نیز می گوید: «من نمی دانم که آیا خطری از ناحیه عبدالله بن سبادر ایام عثمان جامعه را تهدید کرده است یا خیر؟ ولی تا این اندازه قطع دارم که اگر خطری هم داشته تا بدین حد نبوده که اینها می گویند، و چندان هم مهم نبوده است. و مسلمانان در عصر عثمان چنان نبوده اند که شخصی یهودی الاصل با عقول آنان بازی کرده و با ایجاد فتنه گری تمام ممالک اسلامی را به آشوب کشانند...». (۴۶۶)

او در مورد عبدالله بن سبا و سبائیون به نقطه ای می رسد و در آنجا توقف نموده می گوید: «در مورد عبدالله بن سبا مطلبی گفته شده که با منطق تاریخ سازگاری ندارد و آن علاقه بین عبدالله بن سبا و ابوذر غفاری است، به این معنا که ابوذر نیز از پیروان او بوده و از او دستور می گرفته است....»

و از غریب ترین تهمت ها در این موضوع این است که عبد الله بن سبا بود که به ابوذر یاد داد تا معاویه را در مورد این که اموال از برای خدا است نقد کند و به او بگوید که اموال برای مسلمانان می باشد... او بود که به ابوذر تلقین نمود تا اعتراض بر امیران و اغنیا را سرلوحه تعلیمات خود کرده و کسانی را که طلا و نقره جمع کرده اند به عذاب جهنم بشارت دهد....»

من اسرافى شبیه این اسراف نمی شناسم؛ زیرا ابوذر احتیاجی به چنین شخص تازه واردی در اسلام نداشت تا به او تعلیم دهد که فقیران بر اغنیا

حقوقی دارند، و خداوند کسانی را که طلا و نقره جمع کرده و در راه خدا انفاق نمی کنند عذاب دردناکی وعده داده است....

ابوذر به این شخص تازه وارد احتیاجی نداشت تا حقایق اولیه از حقایق اسلام را به او تعلیم دهد! ابوذر کسی است که از همه انصار پیشی گرفته و نیز از بسیاری از مهاجرین نیز سابق است. او کسی است که با پیامبر ﷺ مصاحبت طولانی داشته است. او قرآن را بسیار خوب حفظ کرده است. او نیز کسی است که با دقت بسیار سنت پیامبر ﷺ را روایت نموده است.

کسانی که گمان می کنند ابن سبا با ابوذر ارتباط پیدا کرده و برخی از افکارش را به او منتقل ساخته هم به خودشان ظلم کرده اند و هم به ابوذر، و ابن السوداء را نیز به مقام و منزلتی بالا برده اند که هرگز شایسته و امکان آن را نداشته است...» (۴۶۷)

طه حسین برای اثبات این ادعا به نحوه برخورد ابوذر با کعب الاحبار یهودی الاصل پرداخته، می گوید:

«طبری از سیف نقل کرده که ابوذر بر عثمان وارد شد در حالی که کعب الاحبار نزد او بود. به عثمان گفت: «از مردم به دست برداشتن از ازار راضی مباش تا این که کار نیک کنند. و بر پرداخت کننده زکات کافی نیست که بر آن اکتفا کند تا این که به همسایگان و برادران خود احسان و نیکی نماید. در این هنگام کعب گفت: هرکس حقوق واجب خود را بپردازد آنچه بر عهده اوست برآورده نموده است. ابوذر که این سخن را شنید چوب دستی خود را بالا برد و چنان بر سر او کوبید که فرقهش را بشکافت... و خطاب به او فرمود: ای فرزند زن یهودیه! تو چه حق اظهار نظر در این امور را داری؟!» (۴۶۸)

او در جایی دیگر می گوید: «کمتر چیزی که اعراض مورخین از موضوع سبئیه و ابن السوداء در جنگ صفین دلالت دارد این که امر سبایه و صاحب آنان امری ساختگی باشند که مخالفان شیعه از دیگر فرقه های اسلامی هنگام جدال بین شیعه و آنان جعل کرده اند. دشمنان شیعه با این کار در صدد برآمدند تا در اصول این مذهب عنصری یهودی وارد کنند تا از این طریق حيله کرده و به اهداف شوم خود نایل آیند. و اگر امر ابن السوداء مستند به اساسی از حق و تاریخ صحیح بود، طبیعی به نظر می رسید که او اثر کینه توزی های خود را در این جنگ پیچیده و طولانی که در صفین برپا شد گذاشته باشد. و نیز طبیعی به نظر می رسید که او اثر خود را هنگامی که اصحاب علی علیه السلام در امر حکومت اختلاف کردند، گذاشته باشد. و نیز به نوعی خاص طبیعی به نظر می رسید که او اثر خود را در پیدایش این جنگ جدید بگذارد... ولی ما نامی از ابن السوداء در مورد خوارج نمی بینیم، لذا چگونه ممکن است که این اهمال کاری را چاره کنیم؟ یا چگونه ممکن است که غایب بودن ابن سبا را از واقعه صفین و از پیدایش حزب خوارج توجیه نماییم؟

اری، ما این دو امر را تنها با یک علت چاره جویی می کنیم: و آن این که ابن السوداء جز شخصی وهمی و خیالی نیست، و بر فرض وجودش شخصی نبوده که خطرناک باشد آن گونه که مورخین او را تصویر کرده و فعالیت های او را در ایام عثمان و نیز در اوائل خلافت علی علیه السلام ترسیم کرده اند. اری، او شخصی است که تنها دشمنان شیعه او را برای خود ذخیره کرده اند...» ^(۴۶۹)

۲ - محمد عمّاره

ایشان به پیروی از دکتر طه حسین در وجود عبدالله بن سبا تشکیک کرده و در سیاق بحثش درباره «شیعه و امامت» هرگونه ارتباط بین شیعه و عبدالله بن

سبا را نفی می کند. او معتقد است که تشیع به عنوان یک مذهب و عقیده تا زمان هشام بن حکم تحت یک حزب سیاسی ادامه داشته است. حزبی که به عنوان مؤید حقّ علی علیه السلام در امر خلافت بوده است، و چهره عقیدتی خود را با جعفر بن محمد و پدرش باقر و نوه اش رضا - علیه السلام - به دست آورد؛ زیرا اغلب روایاتی که شیعه به صورت احادیث از نص و وصیت نقل کرده، از این امامان است». (۴۷۰)

ایشان بعد از نقل این مطالب در صدد آن است که ربط ظهور تشیع را به حرکت عبدالله بن سبا در اواخر خلافت عثمان انکار نماید.

او در صدد انکار شخصیت ابن سبا است، و معتقد است که مورخین اهل سنت شخصیت او را ساخته اند تا اتفاقات و حوادثی را که در جامعه اسلامی پدید آمده بر گردن او گذارند، تا آن که بتوانند قدسیت و اعتبار صحابه را حفظ کنند. او گرچه شخص ابن سبا را انکار نمی کند ولی موقعیت او را در حوادث و این که او محور اساسی حوادث بسیاری در عصر خلفا بوده را انکار می نماید.

نویسنده در آخر می گوید: «اما آنچه به بحث ما مربوط می شود موضوع تاریخ پیدایش تشیع است. به عقیده ما وجود ابن سبا - بر فرض تسلیم که وجود داشته است - نمی تواند دلیل باشد بر این که تشیع در آن تاریخ، ظهور و بروز پیدا کرده است. و لذا شیعه از او هیچ گونه روایتی را نقل نمی کنند. و به همین جهت نمی توان عصر او را مبدا تاریخ شیعه و تشیع به معنای فنی معروف دانست». (۴۷۱)

۳ - حسن بن فرحان مالکی

او در رد کلام دکتر سلیمان عوده می گوید: «تمام مقالات دکتر سلیمان عوده نتیجه سوء فهم یا اسائه ادب او یا تعمد او در تحریف است، در حالی که باید

اصح اقوال را انتخاب کند. او گمان می کند که من وجود عبدالله بن سبا را به طور مطلق نفی می کنم. این چنین چیزی را به طور حتم من نگفته ام، بلکه در مجله «الریاض» و در مقالات سابق خود تصریح نموده ام که من درباره عبدالله بن سبا درباره وجودش توقف نموده ام، گرچه به شدت موقعیت و فعالیت او را در فتنه ایام عثمان نفی می کنم... فقیهی خودش اعتراف دارد به این که سیف بن عمر موقعیت عبدالله بن سبا را بزرگ جلوه داده است. ولی جرات نکرده که بگوید سیف موقعیت عبدالله بن سبا را در فتنه جعل کرده است. من می گویم: این سخن من است که مقید به فتنه می باشد، که بر تعلیقه بر گفتار فقیهی گفتم، و مطابق این گفتار برخی از روایات سیف همانند بزرگ جلوه دادن موقعیت عبدالله بن سبا از درجه اعتبار ساقط می شود.

در نتیجه: من جزم دارم به این که موقعیت گسترده ابن سبا در فتنه مطلبی باطل است. موقعیتی که آن را سیف بن عمر ترسیم کرده و آن را توصیف نموده است...»، (۴۷۲)

او نیز می گوید: «.. من موقعیت حساس عبدالله بن سبا را تنها در فتنه نفی می کنم، به این معنا که سندهای صحیح دارد که برای من تفسیر می کند که چگونه فتنه حادث شد، و لذا هرگز احتیاج به اسانید سیف و امثال او از ضعیفان و دروغ گویانی که حوادث فتنه را تفسیر می کنند ندارم. آنان که حوادث را به صورت مختلف نقل نموده اند. این خلاصه آن چیزی است که ما آن را در مساله عبدالله بن سبا نفی می کنیم. ولی مساله وجودش تحت بحث و بررسی است.

شکی نیست این که من دور و موقعیت عبدالله بن سبا را در فتنه نفی می کنم در حقیقت نفی کردن ۹۵ درصد از روایات مربوط به عبدالله بن سبا است؛ زیرا

بقیه سندها - از غیر سیف تنها از مردی سخن می گوید که در حقّ علی بن ابی طالب علیه السلام غلو داشته است....

سلیمان بن عوده که هدفش اثبات موقعیت و دور عبدالله بن سبا در حوادث فتنه در صدر اسلام است... اگر به جای این کار در صدد نفی اسطوره ها و توهمات مربوط به ابن سبا در فتنه باشید، در سابقه او نوشته می شود که او فردی باانصاف بوده و کاری انجام داده که از بسیاری از افراد روشنفکر سراغ نداریم.

او باید این مطلب را بداند که اگر روایات ابن سبا که مربوط به فتنه است را انکار کند موجب نقص او و استحقاق علمی او نمی شود، بلکه در این امر به شافعی اقتدا کرده و او را الگوی خود قرار داده است؛ زیرا او دو مذهب داشته یکی مذهب قدیم و دیگری مذهب جدید.

از باب مثال: من در سابق موقعیت ابن سبا را به طور کامل اثبات می کردم تا این که بحث و جستجو کردم و به نتیجه خلاف آن رسیدم. و نیز وجود شخصی به نام قعقاع بن عمر را قبول و صحابی بودن او را اثبات می کردم تا این که بر من روشن شد که تنها مدرک آن سیف است، لذا معتقد به نفی دور و موقعیت ابن سبا در فتنه شدم، و نیز وجود قعقاع را نفی کردم؛ زیرا منهج صحیح بر ما ایجاب می کند که شکها و عواطف و احساسات را بر خود ببندیم. منهج صحیح ما را ملزم می دارد که حکم به وضع و جعل بر حدیث معینی کنیم که شخصی کذاب به طور منفرد آن را نقل کرده است. و نیز ما را ملزم می دارد که حکم به ضعف شدید بر حدیثی کنیم که شخص متروکی به طور منفرد آن را نقل کرده است. و نیز حکم به ضعف حدیثی کنیم که فرد ضعیفی آن را به طور منفرد نقل کرده است و....

گاهی در نفس خود چنین احساس می‌کنیم که این حدیث جعلی صحیح است، ولی این احساس نمی‌تواند مقیاسی در ثبوت حدیث باشد. و همچنین حرص بر تراش حدیثی نمی‌تواند مقیاسی در محافظت بر روایات دروغگویان باشد... و اگر ما بر حدیث یا روایتی به مجرد احساس به صحت، حکم به کذب و دروغ نکنیم در نتیجه بسیاری از احادیث جعلی و دروغ را اثبات نموده ایم، و اختلاف بزرگی را ایجاد کرده ایم؛ زیرا احساس افراد با یکدیگر فرق می‌کند، در حالی که منهج و روش، احساس و عاطفه نمی‌شناسد.

وانگهی احساس، منهج و روش محدثین به حساب نمی‌آید، بلکه گفته شده که برخی از غالیان صوفیه به دنبال آن می‌باشند و از آن به «ذوق» تعبیر می‌کنند، همان گونه که مراعات مصالح به اختلاف رای فرق می‌کند.

اگر سلیمان عوده در صدد این است که سیف و دروغ‌هایش را درباره ابن سبا و دیگران از باب مصلحت تراش حدیثی ثابت کند، شخص دیگری می‌تواند ادعا کند که نفی این دروغ‌ها به نفع و مصلحت میراث حدیثی است، بلکه مصلحت تنها در این امر است.

اگر سلیمان عوده بداند - که گمانم این است که می‌داند - اثبات روایات سیف درباره ابن سبا چه خطرهایی دارد، هرگز تمسک به آن‌ها نمی‌کند؛ زیرا روایات سیف درباره ابن سبا اثبات می‌کند که برخی از صحابه از بدریین و دیگران از دستیاران و پیاده‌کنندگان خطوط فکری عبدالله بن سبا بوده‌اند!! و زود است که تفصیل این مطلب بیاید تا برای مردم روشن شود که اثبات ابن سبا با موقعیت کامل او خطرش از نفع آن بیشتر است. و لذا بیشتر علماء مسلمین در صدد نفی موقعیت عبدالله بن سبا از قرون اول تا امروز بوده‌اند» (۴۷۳)

او در ادامه می گوید: «سلیمان عوده بین دو مساله که به تمام معنا مختلف است خلط کرده است. مساله وجود عبدالله بن سبا، و این مساله ای است که دکتر در روایات غیرسیف بن عمر نیز یافته است، گرچه احتیاج به درس و بحث دارد که آیا این روایات با ضعفشان برای اثبات وجود او کافی است یا خیر؟ ولی این مساله کمتر اختلاف در آن واقع شده است.

مساله مهم تر، دور و موقعیت عبدالله بن سبا در فتنه است. این مساله را دکتر سلیمان تنها در روایات سیف بن عمر یافته است!! و موقعیت ابن سبا در فتنه، اساس مطلب است. این دور و موقعیت را کسی به جز سیف بن عمر به زبان جاری نکرده است!!

برای این که فرق بین دو مساله را خوب واضح کرده باشم می گویم: شما شخصیت مشهوری همچون خالد بن الولید را در نظر بگیرید که وجودش متواتر است. آیا اخباری درباره خالد بن ولید نیست که هرگز صحیح نمی باشد؟! آیا وجود خالد بن ولید می تواند توجیه کننده اثبات تمام روایاتی باشد که به او نسبت داده شده است؛ چه صحیح باشد یا دروغ، یا این که نباید به جز روایات مقبوله را به او نسبت داد. بنابراین قضیه عبدالله بن سبا نیز تماما مثل همین است، به این معنا که اگر عبدالله بن سبا موجود است جایز نیست که اخبار دروغین را نیز به او نسبت داد.

ولی دکتر عوده، از آنجا که وجود ابن سبا را مسلم گرفته لذا درصدد برآمده تا تمام اخباری را که به او نسبت داده تصحیح کند؛ گرچه آن ها را تنها یک نفر دروغ گو نقل کرده باشد. و این مورد خلاف ما در اصل منهج و روش است. ما احتیاج داریم که - هم من و هم او - به منهج و روش صحیح رجوع کنیم، سپس از آن دید به بحث و بررسی تاریخ پردازیم. و در حالی که منهج و روش

ما نزد خودمان واضح و روشن نباشد، این ضعف بزرگی است که موجب اختلاف بیشتری خواهد شد.

و به همین جهت است که محدثان و مورخان گذشته، هنگامی که از فتنه سخن گفته اند، یادی از عبدالله بن سبا حتی در حد یک حرف نکرده اند. حتی ذهبی و ابن حجر که عوده در صدد نسبت دادن توثیق سیف بن عمر در تاریخ به آن دو است، هرگز ذکری از موقعیت و دور عبدالله بن سبا حتی در حد یک حرف نداشته اند. و قبل از ذهبی و ابن حجر مشاهده می کنیم که تمام علماء محدثین و تمام مورخان، علی الخصوص پیشینیان از آنان هرگز سخنی از عبدالله بن سبا در مورد فتنه عثمان به میان نیاورده اند.

به تاریخ خلیفه بن خیاط، طبقات ابن سعد، و کتب صحاح و سنن و مسانید، و اجزا و فواید و مستدرکات و مستخرجات و طبقات و تراجم و کتب ادب و کتب انساب نظر کنید، هرگز در این مصادر ولو یک حرف از موقعیت و دور عبدالله بن سبا در فتنه نخواهید یافت، جز کسی که از سیف بن عمر نقل کرده است؛ امثال طبری و دیگران. و این مطلبی است که دکتر عوده به خوبی می داند، ولی در خلط بین دو مساله حریص است. ایشان هر دو مساله را یکی حساب کرده است؛ زیرا بیشتر رساله اش قائم به امر اخیر یعنی دور و موقعیت عبدالله بن سبا است نه امر اول یعنی وجود ابن سبا.

بنابراین بر فرض تسلیم با دکتر سلیمان که غیر سیف نیز یادی از عبدالله بن سبا داشته است، ولی آیا دیگران نیز دور و موقعیت او را در فتنه قتل عثمان ذکر کرده اند آن گونه که دکتر در رساله اش آورده است؟! یا آن که تنها غلو او در شأن علی - عَلِيٍّ - را یادآور شده اند.

نتیجه این که: امر اول را کسی به جز سیف نقل نکرده است، و این عمده آن چیزی است که درباره ابن سبا نقل شده است. و اما امر دوم جدا جزء کمی است که از ۵ درصد از اخبار عبدالله بن سبا تعدی نمی کند، حال چگونه ممکن است بدون دلیل و برهان ۵ درصد، حجت در اثبات ۹۵ درصد باشد؟!» (۴۷۴)

ج) منکرین

برخی دیگر از مورخان اصل وجود عبدالله بن سبا را انکار کرده اند و شخصیت او را به طور جزم و قطع خیالی دانسته و در نتیجه دور و موقعیت او را نیز در واقعه فتنه قتل عثمان انکار می کنند. اینک به کلمات برخی از این افراد می پردازیم:

۱ - محمد بن عبدالحی شعبان

این مورخ به رغم آن که به طور وسیع به موضوع فتنه قتل عثمان و درگیری ها پرداخته، ولی اصلاً مطلبی را درباره سبایه در کتابش به میان نیآورده است. (۴۷۵)

۲ - هاشم جعیط

او نیز همین روش را دنبال کرده و با گستردگی بیشتری به موضوع فتنه قتل عثمان پرداخته، می گوید: «این روایت که عبدالله بن سبا را محور در فتنه قرار داده اند قبولش ممکن نیست.» (۴۷۶)

۳ - احمد لواسانی

او در کتاب خود درصدد اثبات این مطلب است که قضیه عبدالله بن سبا از ناحیه افراد زبردست یهودی جعل شده و در تاریخ اسلام وارد شده است. افرادی که تنها از راه اسلام آوردن دروغین، اهداف شوم خود را دنبال کردند. (۴۷۷)

۴ - سید مرتضی عسکری

او گرچه پیشتر در نفی وجود عبدالله بن سبا به حساب نمی آید ولی لااقل می توان ادعا کرد اولین کسی است که در محدوده وسیع در کتابش وجود او را منکر شده و شخصیتش را خیالی پنداشته است. و نیز می توان گفت که او اولین کسی است که به طور جداگانه درباره شخصیت عبدالله بن سبا سخن گفته و به طور تفصیل تالیف داشته است. این مساله باعث شده تا ایشان با دید سلبی به تمام روایات سیف بن عمر نظر کرده و او و روایاتش را مورد نقد و بررسی قرار دهد. و از آنجا که در صدد اثبات اسطوره بودن شخص و شخصیت او است لذا در صدد برآمده تا هرچه را که مانع راه خود می باشد، نقد و ابطال نماید.

ایشان در ابتدا در صدد برآمده تا ثابت کند قصه ای که مربوط به فتنه قتل عثمان و دخالت عبدالله بن سبا و سبایون در آن است را که عمدتاً طبری نقل کرده و دیگران نیز از او گرفته اند را تنها به سیف بن عمر نسبت دهد. و سپس در صدد نقد و جرح او برآمده، ابتدا با مقایسه ای که بین مجموعه روایات او با روایات مشهور کرده به اثبات رسانده که روایات سیف غالباً مخالف مشهور مورخان است. او در تمام روایاتش جانب مدرسه خلفا را گرفته و در صدد تنقیص اسلام و رسول خدا ﷺ و اهل بیت آن حضرت برآمده است.

او کسی بود که افرادی را به اسم صحابی جعل کرده و قصه های جعلی را به آنان نسبت داده است، که از آن جمله واقعه فتنه قتل عثمان و نسبت دادن آن به عبدالله بن سبا است.

او در ادامه به شخصیت عبدالله بن سبا در کتب تراجم و رجال و حدیث پرداخته و در صدد برآمده تا روایاتی را که با فرض وجود او احکامی را بر او مترتب کرده اند مورد خدشه و مناقشه قرار دهد... (۴۷۸)

۵ - ابراهیم محمود

او در ابتدا با احتیاط شدید وارد موضوع بحث شده و با سؤال و استنتاج به بحث درباره عبدالله بن سبا می پردازد و معتقد است که در شخصیت او و اهمیت بخشیدن به آن مبالغه شده است. شخصیتی که محرک اصلی فتنه بوده و منبع ظهور مخالفان دولت اسلامی بوده است... ولی بار دوم که به این موضوع می پردازد در صدد برمی آید که این قضیه را ساخته و پرداخته یهود بداند که در این امر مهارت کامل داشته اند، امری که به ادبیات اسلامی اسرائیلی شناخته شده است. او از این زاویه به عبدالله بن سبا نظر کرده و می گوید: «ابن سبا یا ابن الیهودیه یا ابن السوءاء که به جهت ذم و تحقیر چنین تعبیرهایی درمورد او اطلاق شده، کسی است که شخصیتی اسطوره ای به خود گرفته است...» (۴۷۹)

۶ - علامه طباطبائی رحمته الله علیه

او می گوید: «این دو نفر که طبری از آن ها روایت نقل کرده و تمام قصه های عثمان را از آن دو نقل نموده، یعنی شعیب و سیف، هردو از دروغگویان و جعل کنندگان مشهورند که علماء رجال آن دو را ذکر کرده و مورد قدح و سرزنش قرار داده اند، و کسی را که آن دو از حدیث ابن السوءاء جعل کرده اند همان کسی است که او را عبدالله بن سبا نامیده اند. و حدیث او از احادیث جعلی به این دو نفر منتهی می شود...» (۴۸۰)

۷ - دکتر عبدالعزیز هلابی

او در کتاب خود به نام «عبدالله بن سبا» می گوید: «خلاصه کلام ما در بحث از عبدالله بن سبا این است که او شخصیتی وهمی است و وجود خارجی ندارد. و بر فرض که وجود خارجی داشته باشد به طور حتم او چنین جراتی نداشته که موقعیتی را که سیف به او نسبت داده را انجام دهد، نه از ناحیه سیاسی و نه از جهت عقیدتی.» (۴۸۱)

۸ - دکتر علی وردی

او در کتاب «وعاظ السلاطین» می گوید: «عبدالله بن سبا غیر از عمار بن یاسر نیست. قریش عمار را سرکرده انقلابیون بر ضد عثمان به حساب می آورد، ولی در ابتداء امر نمی خواست که تصریح به نام او نماید و لذا اسمی رمزی به نام ابن سبا یا ابن السوداء برای او انتخاب نمود. راویان حدیث و تاریخ این قضیه را برای یکدیگر نقل کردند در حالی که از این امر غافل بودند و نمی دانستند که در پشت پرده چه می گذرد». (۴۸۲)

۹ - دکتر کامل مصطفی شیبی

او در کتاب «الصلة بین التصوف و التشیع» می گوید: «سبائیه - بنابراین اساس - فرقه ای هستند که رهبری آنان را عمار به عهده گرفته است، کسی که قریش بر او این لقب رمزی را نهاده است. و نیز به آراء خود در مورد حضرت علی علیه السلام مبالغات و انحرافات را اضافه کرده، تا به افکار عمار عقایدی نسبت دهد که از معقول خارج است...». (۴۸۳)

۱۰ - نویسنده مصری، احمد عباس صالح

او در کتاب «الیمین و الیسار فی الاسلام» می گوید: «در اینجا اسم عبدالله بن سبا بر سر زبان ها می گردد، که او شخصی یهودی بود که اسلام آورد. در کتاب های تاریخ او را چنین تصویر کرده اند که او شیطانی بود در پشت قضیه قتل عثمان، بلکه در پشت تمام حوادث و فتنه ها... نویسندگان مواضع و مواقف متعارض نسبت به او گرفته اند، برخی به طور کلی وجود او را انکار می کنند، و برخی نیز او را اساس هر مذهب غریب و منحرفی می دانند که در اسلام وارد شده است. عبدالله بن سبا بدون شک شخصی خرافی است...». (۴۸۴)

انصاف درباره عبدالله بن سبا

ما معتقدیم که در تاریخ سخن از دو عبدالله بن سبا به میان آمده است: یکی آن که در زمان حضرت علی علیه السلام بوده و در حق او غلو می کرده است. و دیگری کسی که در عهد خلافت عثمان بوده و در فتنه ها محرک اصلی بوده است.

آنچه صحت دارد این که شخصی به نام عبدالله بن سبا درباره امام علی علیه السلام غلو می کرد و می گفت: او خداست - نعوذ بالله تعالی - و من رسول اویم. این موضوع چندان قابل انکار نیست و داعی بر انکار آن نیز وجود ندارد؛ زیرا در روایات معتبر که از طرق اهل بیت علیهم السلام وارد شده به وجود او اشاره شده است: امام سجاد علیه السلام می فرماید: «نزد من یادی از عبدالله بن سبا شد که تمام موهای بدنم راست شد، او ادعای امری عظیم نمود - خداوند او را لعنت کند - به خدا سوگند! علی علیه السلام بنده صالح خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به کرامت نرسید مگر به سبب اطاعت خدا و رسولش». ^(۴۸۵)

امام باقر علیه السلام می فرماید: «عبدالله بن سبا ادعای نبوت نمود. او گمان می کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام خداست، خداوند از این حرف ها بسیار بالاتر است». ^(۴۸۶)

و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «خدا لعنت کند عبدالله بن سبا را، او ادعای ربوبیت در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نمود. به خدا سوگند! امیرالمؤمنین علیه السلام بنده مطیع خدا بود. وای بر کسی که بر ما دروغ ببندد...». ^(۴۸۷)

از همین رو، به دلیل وجود این روایات می بینیم که رجالین با فرض وجود او به طور صریح او را به غلو و کفر نسبت داده اند:

۱ - شیخ طوسی رحمته الله می گوید: «عبدالله بن سبا کسی است که کافر شد و اظهار غلو نمود». ^(۴۸۸)

۲ - علامه حلّی رحمۃ اللہ علیہ می گوید: «او غالی و ملعون است... او گمان نمود که علی خدا و خود، نبی اوست. خداوند او را لعنت کند!» (۴۸۹)

۳ - ابو داود می گوید: «عبدالله بن سبا به کفر بازگشت و اظهار غلو نمود». (۴۹۰)

ولی آنچه باطل است وجود شخصی به نام عبدالله بن سبا در عصر عثمان می باشد به آن نحوی که در تاریخ طبری آمده است. و بر فرض وجود او، موقعیتش در فتنه ها به طور قطع مردود است.

نقد نظریه مؤیدین

ضعف سند

مؤیدین در ادعای خود بر ضد شیعه به روایتی تمسک کرده اند که طبری و دیگران آن را نقل کرده اند.

این حدیث به چهار طریق نقل شده که تمام طرق آن به سیف بن عمر می رسد

منابع روایت سیف

اشاره

روایت سیف بن عمر که در آن به قصه ابن سبا و دخالت او در فتنه و قتل عثمان اشاره شده، از چهار طریق و چهار منبع حدیثی آمده است که دیگر مورخان، از آن ها و عمدتاً از طبری نقل کرده اند.

۱ - طریق طبری

او این قصه را از طریق سری و او از شعیب، از سیف، از عطیه، از یزید فقعی نقل کرده است. (۴۹۱)

۲ - طریق ابن عساکر

او احادیث سیف بن عمر درباره عبدالله بن سبا و سبائیه را در «تاریخ مدینه دمشق» ضمن ترجمه طلحه و عبدالله بن سبا و دیگر افراد، همان روایاتی را که طبری به سندش نقل کرده نیز آورده است. و سند او به احادیث سیف این چنین است:

«خبر داد ما را ابوالقاسم سمرقندی، خبر داد ما را ابوالحسن نقور، خبر داد ما را ابوطاهر ملخص، خبر داد ما را ابوبکر بن سیف، خبر داد ما را سری بن یحیی، خبر داد ما را شعیب بن ابراهیم، خبر داد ما را سیف بن عمر... این چنین ابن عساکر با سند طبری به واسطه چهار راوی، سند خود را به احادیث سیف ذکر کرده است. (۴۹۲)

۳ - طریق ذهبی

او نیز قسمتی از اخبار سیف را هنگام بحث و بررسی از مقتل عثمان در حوادث سال ۳۵ هجری قمری آورده است. او حدیثش را این گونه آغاز می کند: «سیف بن عمر از عطیه و او از یزید فقعی نقل کرده...» (۴۹۳)

۴ - طریق ابن ابی بکر

او در مقدمه کتاب خود «التمهید و البیان» اشاره کرده که از کتاب «الفتوح» سیف بن عمر تمیمی روایت نقل می کند.

این چهار طریق اساسی برای قصه عبدالله بن سبا است که تمام نویسندگان دیگر این قصه را از آن ها مخصوصا طبری نقل کرده اند. اینک در فهرستی به این افراد اشاره می کنیم:

الف) از ابن ابی بکر در کتاب «التمهید و البیان» کسی نقل نکرده است.

ب) از ابن عساکر در کتاب «تاریخ مدینه دمشق» ابن بدران در «تهذیب

تاریخ دمشق» و سعید الافغانی در کتاب «عائشة و السياسة» نقل کرده است.

ج) از طبری در «تاریخ الامم و الملوك» ابن اثیر در «الكامل فی التاریخ»، ابن کثیر در «البدایة و النهایة»، ابن خلدون در «تاریخ ابن خلدون». مستشرقین از قبیل: فلهاوزن در «الدولة الاموية و سقوطها»، فان فلوتن در «السیاسة العربیة و الشیعة»، نیکلسن در «تاریخ الادب العربی»، دونالدسن در «عقیده الشیعة»، و نیز میرخواند در «روضه الصفا» و غیاث الدین در «حیب السیر» و حسن ابراهیم در «تاریخ الاسلام السیاسی» و فرید وجدی در «دائرة المعارف»، و احمد امین در «فجر الاسلام» نقل کرده اند. و از ابن اثیر نیز ابوالفداء در «تاریخ ابی الفداء»، و رشیدرضا در «السنة و الشیعة» نقل کرده اند. و از ذهبی در «تاریخ الاسلام» کسی این قصه را از طریق سیف نقل نکرده است.

تحلیل سند

همان گونه که اشاره شد مهم ترین سند برای قصه عبدالله بن سبا که غالب مورخان نیز این قصه را با آن سند نقل کرده اند، سند طبری در کتاب «تاریخ الامم و الملوك» است. اینک به بررسی سند طبری می پردازیم.

۱ - طبری

درباره طبری احتیاج به بحث و بررسی درباره شخصیت او نداریم، او شخصیتی معروف است. ولی آنچه که قابل توجه و التفات است این که کسی نمی تواند به مجرد این که روایتی در تاریخ طبری آمده، به آن احتجاج کرده و به مفاد آن معتقد شود، و این خلاف نظر خود طبری است. او در مقدمه کتابش می گوید:

«آنچه که در این کتابم از خبر پیشینیان آمده و خواننده آن را انکار می کند یا آن را شنیع می شمارد، به جهت آن است که وجه صحت آن را ندانسته و از

حقیقت آن آگاهی ندارد، بلکه باید بداند که این روایات از ناحیه ما نیست، و دیگران برای ما نقل کرده اند و ما نیز آن گونه که دیگران برای ما به ارث گذاشته و نقل کرده اند برای شما نقل می کنیم»^(۴۹۴).
مطابق این مطلب، طبری خود تمام روایات کتابش را تصحیح نکرده است، بلکه باب مناقشه در احادیث و اخبار کتابش را برای محقق باز گذاشته است.
شیخ خطیب، معروف به محبّ الدین در مجله الازهر درباره «تاریخ طبری» گوید:

«تنها کسی می تواند از اخبار طبری نفع ببرد که به شرح حال و تراجم راویان آن کتاب در کتب جرح و تعدیل مراجعه کند. و تراجم شیوخ طبری و اساتید آنان در کتاب هایی از قبیل «تذکره الحفاظ» ذهبی و... یافت می شود».
او در ادامه می گوید: «اما کسانی که روایات را همانند هیزم با هواهای نفسانی خود جمع می کنند و هرگز شناختی از راویان آن ندارند، و تنها به این اکتفا می کنند که در ذیل روایت اشاره کنند که در کتاب طبری آمده است، در صفحه چند و جلد چند، و گمان می کنند که کار مهمشان با این عمل تمام یافته است، آنان از دورترین مردم در استفاده از هزاران روایت تاریخی اند»^(۴۹۵).

۲ - سری

او اولین فرد از سلسله سند روایت طبری است. وی هنگامی که از سری روایت نقل می کند، می گوید: نوشت به من سری، یا می گوید: در آنچه که سری بر من نوشته است. این را می گوید بدون آن که به پدر یا عشیره اش نسبت دهد. ولی در یک مورد که با مشافهه از او روایت شنیده می گوید: «حدثنی السری بن یحیی»،^(۴۹۶) حدیث کرد مرا سری فرزند یحیی. از این تعبیر

استفاده می شود که در موارد دیگر که اسمی از پدر سری به میان نمی آورد سری فرزند یحیی است.

مؤید این ادعا روایتی است که در «تاریخ مدینه دمشق» از ابن عساکر آمده و پدر او را یحیی ذکر کرده است. در آنجا آمده است: سری بن یحیی از شعیب، از سیف بن عمر. ولی در عین حال این فرد مجهول بوده و شناخته شده نیست بلکه مردد بین چند نفر است:

الف) سری فرزند سری فرزند اخی هناد فرزند سری؛

این شخص در عصر طبری بوده است، ولی از او روایت نقل نشده و کسی اشاره نکرده چه کسی از او روایت نقل کرده است. و نیز کسی او را به عنوان محدث توصیف نکرده، یا این که از کسی حدیث کرده و کسانی از او حدیث نقل کرده باشند. در نتیجه این فرد مجهول است.

ب) سری فرزند یحیی فرزند ایاس؛

او معاصر طبری نبوده است؛ زیرا وفات او در سال (۱۶۷ ه ق) یعنی پنجاه و هفت سال قبل از ولادت طبری بوده است؛ چون ولادت طبری در سال (۲۲۴ ه ق) و وفات او در سال (۳۱۰ ه ق) اتفاق افتاده است. و لذا نمی توان آنچه را که در سند این روایت آمده سری بن یحیی بن ایاس دانست. به هر تقدیر با این نسبت، کسی که شناخته شده به حدیث یا مشهور به روایت باشد وجود ندارد.

ج) سری فرزند اسماعیل همدانی کوفی؛

در صورتی که سری در حدیث طبری این شخص باشد، او کسی است که متّصف به اوصافی است که موجب رد روایات او خواهد شد. برخی او را ضعیف، متروک الحدیث معرفی کرده اند. و نیز ابن المبارک و ابو داود و نسائی

او را غیرتفه دانسته و ابن عدی می گوید: احادیثی را که روایت کرده، احدی آن را متابعت نمی کند. (۴۹۷)

د) سری بن عاصم بن سهل؛

او گرچه معاصر طبری است؛ زیرا وفاتش در سال (۲۵۸ ه ق) در بغداد بوده، ولی در عین حال ابن فراش او را تکذیب کرده و ابن عدی او را در نقل حدیث، سست دانسته است. و نقاش او را جعل کننده حدیث معرفی کرده و ذهبی نیز دو نمونه از احادیث جعلی او را ذکر کرده است. (۴۹۸)

۳ - شعیب

او شعیب بن ابراهیم است که مجهول می باشد. ذهبی می گوید: شعیب بن ابراهیم روای کتاب ها از سیف است. در او جهالت وجود دارد. (۴۹۹) ابن عدی او را ذکر کرده و شخصی غیر معروف دانسته است. (۵۰۰)

۴ - سیف بن عمر

او سیف بن عمر تمیمی اسیدی است، آن گونه که در «تاریخ طبری» و کتاب «لباب الانساب» آمده است. (۵۰۱) و اسید همان عمر بن تمیم است. (۵۰۲) وفات او بعد از سال (۱۷۰ ه ق) است آن گونه که در کتاب «خلاصة التهذیب» آمده است. و در کتاب «تهذیب» آمده که من به خطّ ذهبی خواندم که سیف در زمان هارون الرشید از دنیا رفته است.

تالیفات سیف

سیف بن عمر دو کتاب تالیف نموده یکی به نام «الفتوح الکبیر و الردة» و دیگری «الجمل و مسیر عائشة و علی»، آن گونه که در کتاب «الفهرست» و «الهدایة» آمده است.

طبری از هر دو کتاب سیف بن عمر روایت نقل کرده و احادیث او را در حوادث سال های مختلف توزیع نموده است. وابن عساکر نیز احادیث او را در ترجمه افراد مختلف نقل کرده، بدون آن که ذکری از تالیفات او داشته باشد. و نیز ذهبی در تاریخ کبیر خود از روایات سیف بن عمر نقل کرده و به اسم تالیف او در مقدمه کتابش نام برده است. همچنین ابن ابی بکر در کتاب «التمهید» اینچنین کرده است. و آخرین کسی که تصریح به وجود کتاب سیف بن عمر کرده که نزد او وجود داشته، ابن حجر متوفی سال (۸۵۲ هجری) در کتاب «الاصابة» است.

بررسی دو کتاب سیف بن عمر

شخصی به نام سیف بن عمر تمیمی که در قرن دوم هجری از دنیا رحلت کرده، دو کتاب تالیف کرده به نام های «الفتوح و الردة» و «الجمل و مسیر عائشة و علی». در این دو کتاب پیر است از جعل افرادی خیالی به عنوان اصحاب رسول خدا ﷺ که اصلاً وجود خارجی نداشته است. و نیز حوادثی را به طور کلی تحریف کرده است. و نیز حوادثی را جعل کرده که اصل و اساسی در تاریخ نداشته است. و همچنین خرافاتی را بین مسلمانان منتشر کرده و عقاید آنان را به مسخره گرفته است. اینک هریک از این موارد را به طور خلاصه توضیح خواهیم داد.

نقد کلی روایات سیف بن عمر

برخی از علماء اهل سنت درصدد تصحیح کلی روایات سیف بن عمر برآمده و از راه های مختلف خواسته اند او را توثیق و روایات او را توجیه کنند. از جمله این افراد دکتر عبدالله عسکر در مقاله ای در صحیفه «الریاض» شماره (۹۸۸۹) است. او در این مقاله به عنوان «مخطوطة کتاب الردة و الفتوح

لسیف بن عمر فی بلدة اشیققر» مطالبی را در تایید سیف بن عمر ادعا کرده که همه آن ها قابل مناقشه است، از آن جمله:

۱ - کتاب سیف بن عمر مورد اعتماد علما بوده و از او بسیار روایت نقل شده است.

۲ - تعریض و اعتراض بر هرکس که او را تضعیف نموده است و....

اینک به طور کلی مناقشاتی را درباره روایات سیف بن عمر نقل می کنیم:

۱ - ضعف سیف بن عمر

در رد دکتور عسکر در توثیق سیف بن عمر می گوییم: محدثان و رجالیون اهل سنت که ترجمه او را ذکر کرده یا درباره او سخن گفته اند، همگی بر ضعف او اجماع نموده اند؛ گرچه عبارات آنان در جرح و ضعف مختلف است. و برخلاف آنچه که برخی توهم کرده اند که از عبارات حافظ ابن حجر و ذهبی توثیق استفاده می شود، حق آن است که هیچ کس او را توثیق ننموده است. اینک به برخی از عبارات آنان اشاره می کنیم.

۱ - امام اهل جرح و تعدیل نزد اهل سنت، یحیی بن معین (۲۳۲ هجری) درباره او می گوید: «فلس خیر منه»، یک پول از او بهتر است. و در جایی دیگر می گوید: او ضعیف است.

۲ - ابوزرعه رازی (۲۶۴ هجری) می گوید: «او ضعیف الحدیث است».

۳ - ابوداود (۲۷۵ هجری) صاحب سنن می گوید: «سیف چیزی به حساب نمی آید» و این تعبیر، جرح شدید است.

۴ - ابوحاتم رازی (۳۷۷ هجری) می گوید: «او متروک است و حدیثش شبیه حدیث واقدی است».

- ۵ - یعقوب بن سفیان فسوی (۲۷۷ هجری) درباره سیف می گوید: «حدیث و روایت او بی ارزش است».
- ۶ - نسائی (۳۰۳ هجری) صاحب سنن در کتاب «الضعفاء و المتروکین» می گوید: «او ضعیف است».
- ۷ - طبری (۳۱۰ هجری) با وجود این که در کتاب تاریخش، اقوال جرح و تعدیل را به جز در موارد اندکی نقل نمی کند و نیز ضعفایی که از آن ها روایت نقل کرده را مورد جرح قرار نمی دهد، ولی در مواردی تصریح به ضعف سیف بن عمر نموده است. او در بیش از یک مورد ذکر کرده که سیف با اجماع مخالفت نموده است. (۵۰۳)
- ۸ - عقیلی (۳۲۲ هجری) صاحب کتاب «الضعفاء الکبیر» می گوید: «بیشتر احادیث سیف متابعت نمی شود».
- ۹ - عبدالرحمن بن ابی حاتم (۳۲۷ هجری) صاحب کتاب «الجرح و التعدیل» درباره سیف می گوید: «او متروک الحدیث است».
- ۱۰ - ابن سکن (۳۵۳ هجری) می گوید: سیف ضعیف است. (۵۰۴)
- ۱۱ - ابن حبان (۳۵۴ هجری) سیف را در کتاب «المجروحین» خود آورده و درباره او می گوید: «روایات جعلی را از افراد ثقه نقل می کند و گفته اند که او جعل حدیث می کرده و متهم به کفر نیز شده است».
- ۱۲ - ابن عدی (۳۶۵ هجری) سیف را در کتاب «الکامل فی ضعف الرجال» آورده و می گوید: برخی از احادیث سیف مشهور، ولی عموم آن ها منکر است.
- ۱۳ - دارقطنی (۳۸۵ هجری) صاحب کتاب «العلل» سیف را متروک و ضعیف معرفی کرده است.

۱۴ - حاکم نیشابوری صاحب «المستدرک علی الصحیحین» درباره او می گوید: «سیف متهم به کفر است و در روایت ساقط می باشد».

۱۵ - ابن عبدالبر ^(۴۶۳ هجری) کلام ابی حاتم را نقل کرده و آن را مورد تایید قرار داده است.

۱۶ - ابن جوزی ^(۵۷۱ هجری) او را در کتاب «الضعفاء» خود آورده است.

۱۷ - ذهبی ^(۷۴۷ هجری) در کتاب «الکاشف» می گوید: «علما او را ترک کرده و متهم به زندقه اش نموده اند». ^(۵۰۵)

۱۸ - ابن حجر ^(۸۵۲ هجری) در «تقریب التهذیب» می گوید: «او در حدیث ضعیف است». ^(۵۰۶)

۱۹ - شیخ محمد عربی تبانی می گوید: «سیف بن عمر وضاع، متهم به کفر، اتفاق است درباره او که به جز از مجهولین نقل حدیث نمی کند». ^(۵۰۷)

او در جایی دیگر می گوید: «اهل نقد اتفاق کرده اند بر این که سیف به جز از مجهولین نقل حدیث نمی کند و نیز بر طرح روایات او اتفاق نموده اند». ^(۵۰۸)

۲۰ - ناصر الدین البانی از معاصرین نیز احادیث سیف بن عمر را تضعیف کرده است. ^(۵۰۹)

۲۱ - اکرم عمری از معاصرین می گوید: «طبری از راویان زیادی روایت نقل می کند که در نهایت ضعف می باشند همانند هشام بن کلبی و سیف بن عمر...». ^(۵۱۰)

۲ - ضعف اسانید سیف بن عمر

بر فرض که ما از تضعیف سیف بن عمر به توسط رجال یون اهل سنت بگذریم و همانند برخی از متعصبین، اصرار بر توثیق او داشته باشیم، ولی نمی توانیم

روایات او را تصحیح نماییم؛ زیرا سندها تا به سیف و از او تا راوی خبر، صحیح نیستند.

از باب نمونه: شاگرد سیف که متخصص در نقل روایات او است؛ یعنی شعیب بن ابراهیم کوفی مجهول است و در روایاتش منکرات وجود دارد و لذا پیشینیان بر او حمله کرده اند. (۵۱۱)

و این در حالی است که نود درصد روایات سیف بن عمر از شعیب است؛ زیرا از (۸۰۰) روایت سیف (۷۳۰) روایت را شعیب نقل کرده است.

۳ - انقطاع در روایات سیف

سیف بن عمر از جمله مورخانی است که اخبار منقطعی را ذکر کرده که هیچ اتصال ندارد، او از کسانی روایت نقل می کند که در حوادث شاهد و حاضر نبوده اند و به طور کلی در آن عصر متولد نشده بودند، که از آن جمله می توان به جلد سوم کتاب، شماره های: ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۴۴، ۳۵۷، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۵۳، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۵۶، ۳۵۵، ۳۴۸، ۴۰، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۰۲، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۱۲، ۶۱۰ اشاره کرد. این ها نمونه روایاتی است که سیف از کسانی روایت کرده که حاضر در صحنه حوادث نبوده اند ولی در عین حال از آن ها نقل حدیث کرده است.

۴ - نقل از مجهولین

سیف بن عمر از افرادی روایت نقل کرده که مجهولند و ذکر و ترجمه ای از آن ها در کتاب جرح و تعدیل وجود ندارد، و اگر کسی آن ها را ذکر کرده، توصیف به جهالت نموده است. او از افرادی همچون مستنیر بن زید، مبشر بن فضیل، سهل بن یوسف، غصن بن قاسم، و ابو صفیه و دیگران نقل حدیث کرده

که همگی مجهولند، و این در حالی است که به طور نادر از افراد ثقه و مورد اطمینان نقل حدیث می‌کند.

۵ - نقل از کسانی که آنان را درک نکرده است

سیف بن عمر از کسانی روایت نقل کرده که هرگز آنان را درک نکرده است؛ همچون انس بن مالک، و گویا درصدد اثبات این مطلب است که خود را در بین تابعین جا بزند. سیف کسی است که در سال (۱۸۰ هجری) در عصر هارون الرشید فوت کرده، ولی انس بن مالک بعد از سال (۹۰ هجری) وفات یافته است، لذا باید از انس در حالی که عمرش ده سال بوده است حدیث شنیده باشد، تازه اگر سیف ۱۰۰ سال عمر داشته باشد و این بعید به نظر می‌رسد.

۶ - مخالفت با روایات صحیح السند

هنگامی که انسان تاریخ را مطالعه می‌کند و آن را با روایات سیف بن عمر مقایسه می‌کند پی می‌برد که روایات او اختلاف زیادی با روایات بقیه مورخان؛ امثال ابن اسحاق و ابن شَبّه و واقدی و ابی مخنف و دیگران دارد. از جمله این که مسلم در «صحیح» قصه تازیانه خوردن ولید بن عقبه به جهت شرب خمر در کوفه را نقل کرده و نزد دیگران نیز این قصه از مسلمات و ثوابت تاریخی به حساب آمده است. موضوعی که بر آن جماعتی از افراد صالح؛ همانند جندب بن زهیر از صحابه شهادت و گواهی داده است... ولی سیف بن عمر موضوع را برعکس جلوه داده و ولید را از حد، تبرئه کرده و شهود را دروغگو معرفی کرده است.

۷ - طعن بزرگان صحابه و تابعین

سیف از جمله کسانی است که در شأن بزرگان صحابه و تابعین که در مقام طعن بنی امیه برآمدند؛ همچون عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، زید بن صوحان،

مالک اشتر، اسود بن یزید، و دیگران، قدح و طعن وارد کرده است، و لذا در روایات او مشاهده می‌کنیم که ابوذر و عمار یاسر را از شاگردان عبدالله بن سبا به حساب می‌آورد.

۸ - تمایل مذهبی

کسی که روایات سیف بن عمر را مطالعه می‌کند به این نتیجه می‌رسد که او طرفدار بنی امیه بوده و شدیداً با تحریف حقایق تاریخی از آنان دفاع می‌کرده است. و برای آنان قضایایی دروغین در شجاعت و بزرگواری نقل کرده است. و لذا مشاهده می‌کنیم که طرفداران بنی امیه معاصر؛ همچون محبّ الدین خطیب و امثال او از ایشان نقل حدیث می‌کنند.

۹ - تمایل قبیله ای سیف

سیف بن عمر از آن جهت که از قبیله تمیم است، لذا مشاهده می‌کنیم که شخصیات خیالی بسیاری را از بنی تمیم می‌تراشد و برای آنان قضایای خیالی از شجاعت‌ها و فتوحات می‌سازد، که از باب نمونه می‌توان به قعقاع بن عمرو تمیمی اشاره نمود.

۱۰ - ابطال احادیث صحیح‌السند

سیف احادیث صحیح‌السند را به صورت محرف با زیاده یا نقصان نقل می‌کند و یا این که هریک از آن‌ها را در سیاقی قرار می‌دهد تا از معنایی که پیامبر ﷺ اراده کرده خارج کند.

از باب مثال حدیث حواب را که پیامبر ﷺ به همسرانش فرمود: «ای کاش می‌دانستم که کدامیک از شما است که سگ‌های حواب بر او صدا خواهند کرد» که احمد بن حنبل نقل کرده و البانی آن را از اصحّ روایات بر شمرده است و نیز قبل از او ابن کثیر و ابن حجر و ابن حبان و حاکم و ذهبی

تصحیح کرده اند، این حدیث را تحریف کرده و با سند نقل کرده که اولاً: راوی آن هالک است. و ثانیاً: در متن آن چنین آمده که این گفتار را حضرت به همسرانش نگفته بلکه به زن دیگری به نام ام زمل فرموده است.

۱۱ - روایات قصه های دروغین به جهت جلب توجه عوام

سیف بن عمر تنها شخصی است که جنگ ها و معرکه هایی را ذکر می کند که دیگران هرگز ذکری از آن ها نکرده اند، جنگ هایی را که فقط عوام مردم باور می کنند. لذا مشاهده می کنیم که روایات او تا یک قرن و نیم بعد از وفاتش منتشر نشد، و اول کسی که احادیث او را منتشر ساخت طبری بود. مردم بعد از طبری به این روایات به جهت مقابله با شیعه احتجاج کردند و این نکته ای است که حسن بن فرحان مالکی به آن اشاره کرده است.

او می گوید: «روایات سیف آن گونه که گذشت، بنی امیه را تمجید کرده و از آنان دفاع می کند. و چون شیعه در مذمت عثمان و والیان او و بنی امیه غلو کرده، لذا مخالفان شیعه در روایات سیف گنج ارزشمندی را در دفاع از عنصر اموی یافتند. بعد از آن، روایات سیف منشا دفاع از ناحیه اهل سنت بر ضد شیعه قرار گرفت... لذا روایات سیف منتشر شد و معاصران نیز به همین جهت بر آن ها اعتماد نمودند...». (۵۱۲)

۱۲ - جعل اصحاب دروغی

«سیف بن عمر در روایاتش بیش از صد و پنجاه صحابی برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جعل کرده که ما در بحث های مفصل خود به نود و سه نفر از آنان در دو جلد کتاب پرداخته ایم، بیست و نه نفر از آنان از قبیله تمیم است. از طرفی دیگر برای این افراد جعلی روایاتی در رابطه با فتوحات دروغین و معجزات و شعر و روایت و حدیث ثابت کرده است. افرادی که خداوند متعال هرگز آنان را

خلق نکرده و خبری از آنان در خارج نیست. بلکه همگی را سیف بن عمر جعل کرده، همان گونه که ده ها نفر دیگر از راویان را جعل کرده و روایاتی دروغین را از آنان نقل کرده است؛ از باب نمونه: کسی را به نام محمد بن سواد بن نویره جعل کرده و از او ^(۲۱۶) روایت نقل کرده است. و برخی نیز کمتر از این مقدار تا به حد یک روایت نقل کرده است.

و از جمله افراد جعلی، سعیر، هزه‌از، واط، حمیضه و دیگر افراد است که سیف آنان را جعل کرده است. و نیز شعرایی برای عرب و رهبرانی برای فارسیان و رومیان و سرزمین‌هایی دروغین را برای کشورهای اسلامی و غیر اسلامی جعل نموده است» ^(۵۱۳)

۱۳ - تحریف حوادث

سیف بن عمر در دو کتابش قضایای بسیاری را تحریف کرده است؛ همانند قضیه فرستادن لشکر اسامه، ماجرای سقیفه، قصه مالک بن نویره، صدا کردن سگ‌های حوаб، قصه شوری، بیعت عثمان و دیگر قضایا که با آنچه که مشهور مورخان نقل کرده اند سازگاری ندارد.

در قصه اسامه بن زید، ده وصیت از ابوبکر برای اسامه ذکر شده، در حالی که دیگر مورخان گفته اند که این وصایا از رسول خدا ﷺ به اسامه است. ^(۵۱۴)

در واقعه سقیفه، سیف بن عمر نقل می‌کند: سعد بن عباد با اکراه بیعت کرد، و برای آن که این مطلب را ثابت کند، مطلبی را جعل کرده و به سعد نسبت داده است که بین او و سایر افراد اتفاق افتاده است، با این که مشهور نزد مورخان اهل سنت آن است که سعد هرگز بیعت نکرد تا آن که به تعبیر آنان جنّ با دو تیر او را به قتل رسانید، در حالی که از اهل و عیالش دور بود؛ زیرا با خلیفه بیعت نکرده بود.

و در روایتی درباره بیعت حضرت علی علیه السلام می گوید: «همانا علی در خانه خود بود. چون خبر به او رسید که ابوبکر برای بیعت جلوس کرده است با لباسی که بر آن رداء نبود، از منزل به جهت بیعت خارج شد؛ زیرا دوست نداشت که در بیعت کندی کند، تا این که با ابوبکر بیعت کرد، آنگاه نزد او نشست و لباسش را نزد او آوردند. و این خلاف آن چیزی است که طبری و دیگران درباره بیعت اکراهی حضرت علی علیه السلام نقل کرده اند.

در قصه مالک بن نویره روایاتی جعل کرده و با ضمیمه کردن به روایات دیگر و دسّ و تزویری که انجام داده، درصدد برآمده تا خالد بن ولید را از انتقاداتی که بر او شده برهاند. و از طرفی دیگر با نسبت دادن شک و تردید در دین به مالک بن نویره درصدد برآمده تا ارتداد او را ثابت نماید. او این کار را در احادیثی به اثبات رسانده که در آن ها ذکری از خالد بن ولید نبوده است، تا کسی متوجه جنایتی که خالد در حقّ مالک بن نویره انجام داده نشود، و از طرفی دیگر خالد را در کشتن مالک بن نویره صاحب حق بدانند. و این خلاف آن مطلبی است که مشهور مورخین درباره این قضیه نقل کرده اند.

سیف گمان کرده که قتل مالک از جانب خالد اشتباهی بوده است و به جهت آن، گمان لشکر خالد به این بوده که خالد با لغت کنانه با آنان سخن می گوید. این در صورتی است که خالد قرشی و مخزومی بوده و ضرار بن ازور قاتل، اسدی و ثعلبی بوده است. و اگر قتل او خطایی بوده پس چرا خالد دستور داد تا سرهای مالک و افراد قبیله اش بر سر نیزه برده شود؟! این ها همه از منفردات روایات سیف بن عمر است.

۱۴ - نشر خرافات

سیف بن عمر کسی است که قصه های اسطوره ای را جعل کرده تا در عقاید مسلمین خلل وارد کند و حقایق را برای آنان منحرف سازد. از جمله روایات او در این زمینه عبارتند از:

- روایت تأثیر نکردن سمّ در خالد. (۵۱۵)

- بشارت های انبیا به عمر. (۵۱۶)

- خراب شدن خانه های حمس با تکبیر مسلمانان. (۵۱۷)

- وحی شیطان یا ملک به اسود مدعی نبوت دروغگو، و خبر غیب به او دادن و معجزات دیگر. (۵۱۸)

- حرکت لشکر بر روی اب دریا از ساحل تا «دارین» که مسیر یک شبانه روز با کشتی است.

- سخن گفتن گاوها با عاصم بن عمرو تمیمی، صحابی جعلی در جنگ قادسیه با زبان عربی اشکار.

- شعر سرودن جنّ در فتح قادسیه و ثناگویی آنان بر موقف تمیم در آن جنگ.

- سخن گفتن ملائکه بر زبان اسود بن قطبه تمیمی در فتح بهر سیر.

و دیگر احادیث و قصه های خرافی و جعلی.

از کتاب تاریخ طبری است که دروغ های سیف بن عمر به دیگر کتب تاریخ اسلامی که بعد از او تالیف شده سرایت کرده و تاکنون نیز در کتاب ها نوشته می شود. این قصه های جعلی در بیش از هفتاد مصدر از کتاب های تاریخی، حدیثی، ادبی و دیگر کتاب ها از مصادر اهل سنت نوشته شده است.

سبب انتشار احادیث سیف در کتب مستشرقین

برخی از مستشرقین از آنجا که مشاهده کردند احادیث سیف بن عمر برای مشوه کردن چهره اسلام به نفع آنان است لذا درصدد برآمدند تا به هر نحو ممکن آن ها را منتشر ساخته تا مردم را به اسلام و مسلمانان بدبین کنند؛ زیرا در روایات او به اسراف کاری مسلمانان در قتل و قساوت در جنگ اشاره شده است.

در احادیث سیف آمده است که خالد سه روز و سه شب در برخی از جنگ ها باقی ماند تا گردن اسیران جنگ و هر که را بر آن ها دسترسی یافت را از بدن جدا کند؛ زیرا نذر کرده بود تا از خون آنان نهر جاری سازد. آن قدر کشت که شماره کشته ها در غالب جنگ ها از صد هزار نفر فراتر می رفت...^(۵۱۹)

مستشرقان در احادیث سیف چنین یافتند که شخصی یهودی به نام عبدالله بن سبا توانست در میان مسلمانان خدعه و حيله کرده و اصحاب پیامبر ﷺ و پیروان او را گمراه نماید و نیز در عقاید آنان اموری را وارد کند که از جمله مسائل دینی آنان به شمار نمی آید. و افراد را بر ضد یکدیگر بشوراند... بدین جهت است که مستشرقان به دنبال روایات او بوده و نتیجه گیری خود را بر آن ها بنا نهاده اند بدون آن که از سند این روایات جويا شوند.

ادامه منابع روایت سیف

۵ - عطیه

عطیه ای که سیف بن عمر از او روایت نقل کرده معلوم نیست کیست؟ آیا او عطیه عوفی است که در سال ^(۱۱۰ هـ.ق) وفات یافته، یا عطیه بن قیس کلایبی است که متوفای سال ^(۱۲۱ هـ.ق) است؟ و یا شخصی دیگر می باشد.

اگر مراد او عطیه عوفی است که بسیار بعید به نظر می رسد؛ زیرا عطیه عوفی از تابعین بوده و در سال (۱۱۰) از دنیا رحلت کرده است. و در نتیجه سیف بن عمر او را درک نکرده است؛ زیرا از او متاخر است. با وجودی که اهل سنت درباره او آراء متخالف از جرح و تعدیل دارند.

و امّا عطیه بن قیس، او شامی بوده و هرگز ارتباطی با سیف بن عمر نداشته است، و لذا شخصی شناخته شده نیست.

۶ - یزید فقعی

این شخص در نهایت سلسله سند قصه عبدالله بن سبا قرار گرفته و شروع قصه از او است، ولی مشخص نیست که چه کسی است و در کتب رجال شخصی به این اسم و نام یافت نمی شود. و لذا بعید به نظر نمی رسد که او شخصیتی وهمی است که سیف بن عمر آن را جعل کرده باشد؛ زیرا از شخصیتی مثل او چنین کاری بر می آید؛ همان گونه که قبلا به نمونه هایی از آن اشاره شد.

روایت سیف بن عمر

اگر روایت سیف بن عمر را از تاریخ استثنا کنیم، پی می بریم که ذکری در مصادر تاریخ از عبدالله بن سبا و سبائیه و موقعیت آنان در فتنه و مقتل عثمان وجود ندارد. اری، برای اولین بار سیف بن عمر است که از این موضوع خبر داده و درباره ابن سبا و سبائیه سخن به میان آورده است. و طبری و ابن عساکر و ذهبی از سیف بن عمر این خبر را نقل کرده و مورخین دیگر نیز از این افراد این قصه را در مصادر تاریخی خود ذکر کرده اند.

ولی مورخین دیگر که سابق بر طبری یا معاصر او بوده اند، هرگز یادی از ابن سبا و سبائیه نکرده و از او خبری را نقل نکرده اند، با وجود این که متاخر از سیف بن عمر بوده اند. نه در کتب واقدی این خبر یافت می شود و نه در

کتاب ابن سعد و یعقوبی و بلاذری و نه دیگران. گویا آنان پی به بی دینی او برده و یا این که او را شخصیتی خیالی می دانستند و یا این که تأثیر او را در وقوع فتنه منکر بوده و لذا روایت سیف را از اصل، بی اساس می دانستند.

اری دو نفر از مورخین قبل از طبری به ابن سبا اشاره کرده اند:

یکی ابن قتیبه که هنگام ذکر سبائیه می گوید: آنان منسوب به عبدالله بن سبامی باشند. و او اولین کسی است از رافضه که کافر شد و گفت: علی پروردگار عالمیان است. و لذا علی و اصحابش او را در آتش سوزاندند. (۵۲۰)

و می دانیم که این عبارت هرگز ارتباطی با دخالت ابن سبا در فتنه قتل عثمان ندارد، بلکه به عینه مطابق آن چیزی است که در احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده است.

و دیگری بلاذری است که از او به ابن السوداء تعبیر کرده، ولی در قصه های دیگر از او یاد نکرده است.

عدم نقل معاصرین و متقدمین بر سیف

کسانی که از مورخین و راویان حدیث سابق بر سیف بن عمر بوده و یا معاصر او بوده اند، هرگز یادی از عبدالله بن سبا در احادیث و مصنفات خود نکرده و موقعیتی را برای او در فتنه ها ذکر ننموده اند.

دکتر عبدالعزیز هلابی می گوید: «راویان حدیث و مورخین گذشته، امثال: عروة بن زبیر (ت ۹۴ هجری)، و محمد بن مسلم بن شهاب زهری (ت ۱۳۴ هجری)، و ابن اسحاق (ت ۱۵۰ هجری)، و واقدی (ت ۲۰۷ هجری) و خلیفه بن خیاط (ت ۲۴۰ هجری) در تاریخش، و ابن سعد (ت ۲۳۰ هجری) در کتاب «الطبقات» و ابن الحکم (ت ۲۵۷ هجری) در کتاب «فتوح مصر و اخبارها» و ابوحنیفه دینوری (ت ۲۸۲ هجری) در کتاب «الاکخبار الطوال» و

کندی (ت ۲۸۳ هجری) در کتاب «الولاء و القضاة»، و یعقوبی (ت ۲۹۲ هجری) در تاریخش، و مسعودی (ت ۳۴۶ هجری) در کتابش و دیگر مورخان قرن سوم و چهارم هجری، هرگز ذکری از ابن سبا و موقعیت او در حوادث نکرده اند.»

(۵۲۱)

کلامی از علامه امینی رحمته الله

ایشان می فرماید: «طبری تاریخ خود را با مکاتبات سری کذاب و ضاع، از شعیب مجهولی که شناخته نشده، از سیف و ضاع، متروک، ساقط، متهم به کفر، مشوه کرده است. در صفحات کتاب تاریخ او با این سند، ۷۰۱ روایت رسیده است که آن ها را سیف به جهت تخریب حقائق ثابت وضع کرده و طبری آن ها را از حوادث سال ۱۱ تا ۳۷ ه ق آورده است. این روایات در جزء سوم و چهارم و پنجم کتابش پراکنده می باشد، به این ترتیب:

الف) در جزء سوم این کتاب از صفحه (۲۱۰) در حوادث سال (۱۱)، (۶۷) حدیث.

ب) در جزء چهارم، در حوادث سال (۱۲)، (۴۲۷) حدیث.

ج) در جزء پنجم، در حوادث سال (۲۳ - ۳۷)، (۲۰۷) حدیث. (۵۲۲)

روایات از غیر سیف بن عمر

برخی می گویند: روایات دیگری در رابطه با عبدالله بن سبا وجود دارد که سیف بن عمر در سند آن ها وجود ندارد. این روایات می تواند وجود او و موقعیتش را اثبات نماید. این روایات عموماً در کتاب «تاریخ مدینه دمشق» از ابن عساکر است.

روایت اول

ابن عساکر از ابوالبرکات انماطی، از ابوطاهر احمد بن الحسن و ابوالفضل احمد بن الحسن، هردو از عبدالملک بن محمد بن عبدالله، از ابوعلی بن صواف، از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از محمد بن علاء، از ابوبکر بن عیاش، از مجالد، از شعبی نقل کرده که گفت: «اول من کذب، عبدالله بن سبا»، اولین کسی که دروغ گفت عبدالله بن سبا بود.

پاسخ

اولا: شعبی از قاضیان بنی امیه بوده که در برخی موارد قضاوت به ناحق می کرده است. (۵۲۳)

ثانیا: این روایت از حیث متن مشکل دارد؛ زیرا مطابق آیات و روایات، اول دروغگو شیطان است که به حضرت آدم و حواء دروغ گفت، آنجا که خداوند از زبان او نقل می کند: «... ما نهیاکما ربُّکما عن هذه الشَّجَرَةِ الا آن تکونا مَلْکِین...» (۵۲۴) «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرد جز برای اینکه مبادا دو فرشته شوید...»

و یا فرعون است که گفت: «... یا آیها المَلَّا ما عَلِمْتُ لکم منْ اله غَیری...» (۵۲۵) «... ای بزرگان! من خدایی غیر خودم برای شما نمی شناسم...»

روایت دوم

و نیز ابن عساکر می گوید: ما بر ابی عبدالله یحیی بن الحسن خواندیم، از ابی الحسین بن الانبوسی، که خبر داد ما را احمد بن عبید بن فضل، از ابی نعیم محمد بن عبدالواحد بن عبدالعزیز، از علی بن محمد بن خزفه، از محمد بن حسین، از ابن ابی خيثمه، از محمد بن عباد، از سفیان، از عمار دهنی که گفت: از ابوالطفیل شنیدم که گفت: مسیب بن نجبه را دیدم که ابن السوداء را در حالی که

علی علیه السلام بالای منبر بود آورد. حضرت فرمود: چه کرده است؟ او گفت: بر خدا و رسولش دروغ می گوید.

پاسخ

اولا: در این حدیث سخنی از عبدالله بن سبا به میان نیآمده است، و ابن السوداء بر عده ای اطلاق شده است که از آن جمله ابن سبا است.

ثانیا: در این حدیث اشاره به قصه او و ورود او در فتنه نشده است.

ثالثا: همان گونه که اشاره کردیم، ما اصل وجود شخصی را به نام عبدالله بن سبا به جهت آنچه که در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده انکار نمی کنیم، او کسی بود که در ادعای الوهیت حضرت علی علیه السلام و نبوت خود دروغ بزرگی گفته است. این روایات نیز بر فرض صحت سند و مطابقت با عبدالله بن سبا بیش از این حد را دلالت ندارد.

روایت سوم

و نیز از ابوالقاسم یحیی بن بطریق بن بشری و ابومحمد عبدالکریم بن حمزه، هردو از ابوالحسین بن مکی، از ابوالقاسم مؤمل بن احمد بن محمد شیبانی، از یحیی بن محمد بن صاعد، از بندار، از محمد بن جعفر، از شعبه، از سلمه، از زید بن وهب از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «مالی وما لهذا الحمیت الاسود؟!»، «مرا چکار و چیست برای این سیاه شدید؟!»

پاسخ

اولا: در این روایت نیز سخنی از عبدالله بن سبا به میان نیآمده است.

ثانیا: بر فرض انطباق بر او باید حمل بر ادعای الوهیت او در حق امیرمؤمنان و نبوت خود کرد.

روایت چهارم

و نیز از ابو محمد بن طاووس و ابو یعلی حمزة بن حسن بن مفرج، هر دو از ابوالقاسم بن ابی العلاء، از ابومحمد بن ابی نصر، از خیشمة بن سلیمان، از احمد بن زهیر بن ر حرب، از عمرو بن مرزوق، از شعبه، از سلمة بن کهیل، از زید نقل کرده که علی بن ابی طالب فرمود: «مالی و لهذا الحمیت الاسود یعنی عبدالله بن سبا، و کان یقع فی ابی بکر و عمر»، چیست مرا با این سیاه شدید یعنی عبدالله بن سبا. او متعرض ابی بکر و عمر می شد.

پاسخ

این روایت همان روایت سابق است، ولی برخی آن را به جهت تفسیر عمرو بن مرزوق (راوی از شعبه) دو روایت حساب کرده اند؛ زیرا او است که کلمه (الحمیت الاسود) را به عبدالله بن سبا تفسیر کرده و جمله بعد را نیز به آن اضافه کرده است. و این در حالی است که عمر بن مرزوق به کثرت اوهام و خیالبافی ها معروف است. لذا این روایت همان روایت شعبه است که دو نفر آن را نقل کرده اند: یکی غندر و دیگری عمرو بن مرزوق. غندر آن را با جمله (مالی و هذا الحمیت الاسود) نقل کرده، ولی عمرو بن مرزوق بر آن تفسیری کرده و به آن (عبدالله بن سبا...) را اضافه کرده است. و شکی نیست که (غندر) همانند عمرو بن مرزوق متهم به خیالبافی و خطا نیست، در نتیجه تفسیر عمرو بن مرزوق معتبر نیست؛ زیرا بعد از سیف بن عمر آمده است.

به هر حال تفسیر عمرو بن مرزوق حجت نیست؛ زیرا بین او و بین اصل حادثه (۲۰۰) سال فاصله است، و لذا تفسیر مسند او اعتبار ندارد تا چه رسد به مدرج و با فاصله ان.

روایت پنجم

او نیز از ابوبکر احمد بن مظفر بن حسین بن سوسن تمّار در کتابش، و ابوالظاهر محمد بن محمد بن عبداللّه سبخی، از ابوعلی بن شاذان، از ابوبکر محمد بن جعفر بن محمد آدمی، از احمد بن موسی شطوی، از احمد بن عبداللّه بن یونس ابوالاحوص، از مغیره، از سماک نقل کرده که گفت: خبر به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید که ابن السوداء تنقیص بر ابی بکر و عمر می کند. حضرت به خدا استغاثه کرده و شمشیرش را خواست، یا گفت: حضرت قصد کشتن او را کرد. کسی درباره او با حضرت سخن گفت. حضرت فرمود: او را در کشوری که من هستم سکنی ندهید. او گفت: به همین جهت او را به مدائن تبعید کردند. (۵۲۶)

پاسخ

اولاً: سماک بن حرب از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نشنیده و او را نیز درک نکرده است؛ زیرا در ظاهر بعد از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ متولّد شده است، به جهت این که وفاتش در سال (۱۲۳ هجری) بوده در حالی که شهادت امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ در سال (۴۰ هجری) اتفاق افتاده است.

ثانیاً: معلوم نیست که مقصود از ابن السوداء همان عبداللّه بن سبا باشد.

ثالثاً: آیا عقوبت کسی که بر ابوبکر و عمر نقص وارد کرده کشتن است؟! یا این حکم مختص به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت او عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می باشد؟ و لذا مطابق روایتی چون ابوبرزه اسلمی خواست که سبّ کننده ابوبکر را به قتل برساند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را مانع شد. (۵۲۷)

رابعاً: این روایت با روایتی، که می گوید: سبب تبعید ابن السوداء از جانب حضرت غلو او در حقّ امام و این که او اله خالق و رازق است، منافات و تناقض دارد.

اهانت در حق صحابه!!

آنچه که در تاریخ طبری و دیگر کتب درباره قصه عبدالله بن سبا آمده، در حقیقت توهین به صحابه کرام است؛ زیرا چگونه ممکن است انسانی که با پیامبر ﷺ بوده و از تعلیمات او استفاده کرده پیرو شخصی یهودی شود که از صناعای یمن به قصد ضربه زدن به اسلام و مسلمین آمده و با اسلام ظاهری که آورده، مردم را گول زده و آنان را بر ضد خلیفه وقت تحریک کرده است؟! چگونه ممکن است که به اطراف شهرها و کشورهای اسلامی آزادانه سفر کرده باشد و مردم را جمع کرده و افکار خود را به آنان القا نموده باشد؟! آنان که این قصه را جعل کرده اند نمی دانسته اند که چه مفاسدی بر آن مترتب می شود و یا نخواسته اند که بفهمند؛ ولی از آنجا که حب و دوستی یک چیز انسان را کرو کور می کند به پیامد این قصه جعلی توجهی نکرده اند.

تناقض بین آراء

دکتر ابراهیم بیضون می گوید: «سبایه اسطوره خیالی باشند یا حقیقی، در هر صورت آنان در حاشیه تشیع بوده و با فکر شیعی در تناقض اشکار بوده اند...»

(۵۲۸)

ادریس حسینی مغربی می گوید: «از امور عجیب و غریب این است که اینان تفکر «وصیت» و «عصمت» را به عبدالله بن سبا نسبت می دهند و می گویند: او اولین کسی بود که به این دو عقیده قائل شد و آن ها را از افکار یهودی الهام گرفت. من نمی دانم که چه وقتی یهود اعتراف به عصمت انبیا و اوصیای خود داشته اند؟ در حالی که برعکس، یهود نسبت به دیگر ملت ها از همه بیشتر انبیای خود را به قتل رساندند. و ما در «کتاب مقدس» آنان به جز توهین و بی احترامی نسبت به ساحت انبیا، چیز دیگری مشاهده نمی کنیم!! آیا در سفر تکوین (اصحاح ۱۹) نسبت زنا با محارم و شرب خمر به حضرت لوط علیه السلام نداده

اند؟! و نیز در همان سفر (اصحاح ۳۸) نسبت فعل حرام به حضرت موسی و هارون نداده اند؟!

این عصمتی است که نزد یهود در خصوص انبیا و اوصیای آنان معروف است. عصمتی که تا خود مسیحیت نیز امتداد یافته است. من نمی دانم چه بی خردی و جهلی است که بعضی را وادار کرده تا تصدیق کند که عصمت اوصیا برگرفته از وحی عقیده یهودیت برای عبدالله بن سبا است».^(۵۲۹)

روش سیاسی عثمان

کسی که به صورت دقیق و تحلیلی نگاه به روش و سیره سیاسی عثمان بیفکند پی خواهدبرد که او با معارضین و مخالفین خود با شدت برخورد می کرده است. آنان را مورد ضرب و شتم قرار می داده و یا از شهر مدینه به جایی دوردست تبعید می کرده است. حال با این وضع و روش آیا می توان باور کرد که جلوی شخصی یهودی زاده را آزاد گذاشته تا مردم را بر ضد او تحریک کند و در آخر امر او را به قتل رسانند؟! این مطلب هرگز باورکردنی نیست. اینک به نمونه هایی از برخوردهای شدید او با برخی از صحابه اشاره می کنیم.

۱ - ابوذر غفاری

ابوذر کسی بود که عثمان او را از مدینه به ریزه تبعید کرد به جهت این که بر او در بی عدالتی نسبت به تقسیم بیت المال مسلمین و اختصاص آن به قومش اعتراض می نمود.

ابن عبدالبر می نویسد: «استقدمه عثمان بشکوی معاویه واسکنه الریزه فمات بها»^(۵۳۰) «به جهت شکایت معاویه از ابوذر، عثمان او را به مدینه فراخواند و سپس او را به ریزه تبعید نمود و در همان جا از دنیا رحلت نمود».

ابن ابی الحدید می گوید: «اعلم أن الذی علیہ اکثر ارباب السیر وعلماء الاخبار: أن عثمان نفی اباذر اولاً الى الشام، ثم استقدمه الى المدينة لما شكى منه معاوية، ثم نفاه من المدينة الى الربذة لما عمل بالمدينة ما كان يعمل بالشام»؛^(۵۳۱) «بدان، آنچه که اکثر ارباب سیره نویس و علمای اخبار بر آنند، این است که عثمان ابوذر را در ابتدا به شام تبعید نمود. و بعد از آن که معاویه از او شکایت کرد، او را به مدینه بازگردانید. و سپس از آنجا به ربذه تبعید نمود؛ زیرا آنچه در شام انجام می داد در مدینه نیز پیگیری می کرد.»

مقصود او از این کارها فعالیت های سیاسی بر ضد عثمان و دعوت مردم به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است.

این در حالی است که عموم مورخین و صاحبان تراجم و رجال، ابوذر را مورد مدح و ستایش قرار داده و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدح او روایت ها نقل کرده اند:

ابونعیم اصفهانی در ترجمه او می گوید: «عابد زاهد، مطیع تنها، چهارمین نفری که اسلام را انتخاب کرده و شرک و کفر را قبل از نزول شرع و احکام ترک نموده است. ماه ها و سال ها قبل از اسلام متعبد بوده و اولین کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به اسلام تحیت گفته است. در راه حق از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسید، و از غلظت و شدت والیان و حکام واهمه ای نداشت...»^(۵۳۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرمود: «ابوذر فی امتی علی زهد عیسی بن مریم»؛^(۵۳۳) «ابوذر در میان امت من همانند زهد عیسی بن مریم است.»

از بریده نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ان الله عزوجل امرني بحب اربعة واخبرني انه يحبهم: علي و ابوذر و المقداد و سلمان»؛^(۵۳۴) «خداوند عزوجل مرا

به محبت چهار نفر امر کرده و نیز خبر داد به من که آنان را دوست دارد: علی و ابوذر و مقداد و سلمان. »

۲ - عمار یاسر

بلاذری نقل کرده که مقداد بن عمرو و عمار بن یاسر و طلحه و زبیر با عده ای از اصحاب رسول خدا ﷺ با نوشتن نامه ای، بدعت های عثمان و کارهای خلاف او را برشمرده و او را از عذاب و غضب الهی خداوند ترسانند و نیز اعلام داشتند که اگر دست از کارهایش بردارد بر ضد او قیام خواهند کرد. از بین آن افراد، عمار نامه را گرفته و به عثمان تحویل داد. عثمان به او گفت: آیا تو جرات کرده ای که از بین این افراد بر ضد من اقدام کنی؟ عمار گفت: این بدان جهت است که من از دیگران به تو نصیحت کننده ترم. عثمان گفت: دروغ می گویی ای فرزند سمیه! عمار فرمود: به خدا سوگند! من فرزند سمیه و فرزند یاسرم. عثمان به غلامانش دستور داد تا دست ها و پاهای او را بکشند. آنگاه عثمان با پاهایش که داخل کفش بود بر جلوی او زد به حدی که بر او فتق عارض شد. و از آنجا که ضعیف و سنش بالا بود غش کرد. (۵۳۵)

در طبقات ابن سعد آمده است: عقبه بن عامر کسی بود که عمار را به قتل رسانید و او کسی بود که عمار را کتک زد آن هنگامی که عثمان به او دستور داده بود. (۵۳۶)

این در حالی است که عمار بن یاسر، ابوالیقظان، کسی است که در صفین در سال (۳۶ ق) به شهادت رسید. او و پدر و مادرش در اوائل ظهور اسلام به جهت اسلام آوردنشان، شدیداً مورد شکنجه و آزارهای قرون وسطایی قریش قرار گرفتند ولی در عین حال دست از اسلام برنداشته و تمام شکنجه ها را تحمل نمودند و لذا یاسر و سمیه در زیر شکنجه های شدید به شهادت رسیدند.

ابن هشام می گوید: بنو محزوم، عمار و پدر و مادرش را هنگامی که هوا بسیار داغ می شد از منزل بیرون می آوردند و در روی سنگ های داغ مکه هنگام ظهر شکنجه می کردند. پیامبر ﷺ که از کنار آنان عبور می کرد، می فرمود: «صبرا ال یاسر، موعدکم الجنة، صبرا ال یاسر، موعدکم الجنة»؛^(۵۳۷)

«صبر کنید ای خاندان یاسر! جایگاه شما بهشت است.»

هانی بن هابی می گوید: ما نزد علی ع بودیم که عمار بر آن حضرت وارد شد. ایشان فرمود: «مرحبا بالطیب المطیب، سمعت رسول الله ﷺ يقول: عمار ملیء ایمانا الی مشاشه»؛^(۵۳۸) «درود باد بر پاک پاکیزه کننده. از رسول خدا ص شنیدم که می فرمود: عمار سر تا سر وجودش را ایمان فرا گرفته است.»

خالد بن ولید می گوید: بین من و عمار کلامی رد و بدل شد. من سخن تندی به او گفتم. عمار شکایت مرا نزد پیامبر ص برد. چون به نزد رسول خدا ص آمدم، حضرت سر خود را بلند کرده و فرمود: «من عادی عمارا عاداه الله ومن ابغض عمارا ابغضه الله»؛^(۵۳۹) «هرکس عمار را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته و هرکس بغض عمار را داشته باشد بغض خدا را به دل گرفته است.»

خالد می گوید: از آن موقع به بعد من او را همیشه دوست می دارم.

ابن مسعود می گوید: از رسول خدا ص شنیدم که به عمار می فرمود: «إذا اختلف الناس کان ابن سمیة مع الحق»؛^(۵۴۰) «هرگاه مردم اختلاف کردند فرزند سمیه با حق است.»

ابن قیّم جوزیه که شاگرد ابن تیمیه است می گوید: «از تاویلات باطل، تاویل اهل شام بر قول پیامبر ص به عمار است که فرمود: «تقتلک الفئة الباغیة»؛ «تو را گروه ظالم خواهند کشت.» آنان گفته اند: ما او را نکشتیم بلکه او را

کسی کشت که همراه خود به میدان نبرد آورد تا این که او را بین نیزه های ما قرار داد.

این تعبیر مخالف با حقیقت و ظاهر لفظ است؛ زیرا کسی که او را به قتل رسانید همان کسی است که مباشرت قتل او را داشته است نه کسی که به یاری او آمده است. و به همین جهت است که بر این افراد رد کرده کسی که او اولی به حق و حقیقت از آنان است، گفته اند: آیا رسول خدا ﷺ و اصحابش کسانی بودند که حمزه و شهدای همراه او را به قتل رساندند به جهت این که آنان را به زیر شمشیر مشرکین فرستادند؟! « (۵۴۱)

۳ - عبدالله بن مسعود

محمد بن اسحاق در سیره خود از محمد بن کعب قرظی نقل کرده که گفت: عثمان، عبدالله بن مسعود را به جهت شرکت در دفن اباذر چهل ضربه تازیانه زد. (۵۴۲)

بلاذری به سندش نقل کرده: هنگامی که عثمان کلیدهای بیت المال مسلمین را بر ولید بن عقبه داد. عبدالله بن مسعود گفت: «هرکس تغییر دهد خداوند آنچه را بر او است تغییر خواهد داد. و هرکس تبدیل کند، خداوند آنچه را بر او است تغییر خواهد داد. من نمی بینم صاحب شما را جز آن که تغییر و تبدیل کرده است. آیا مثل سعد ابن ابی وقاص عزل می شود و به جای او ولید والی می گردد؟ (۵۴۳)

در پی این سخنان، ولید نامه ای به عثمان نوشت و در آن اشاره کرد که عبدالله بن مسعود بر تو عیب وارد کرده و طعن می زند. بعد از رسیدن نامه به عثمان، دستور داد تا او را به مدینه بازگردانند... (۵۴۴)

بلاذری نقل می کند: عبدالله بن مسعود وارد مدینه شد در حالی که عثمان بر بالای منبر رسول خدا ﷺ مشغول خطبه بود. چون او را مشاهده کرد رو به مردم کرده و گفت: آگاه باشید! همانا بر شما بد جنبنده ای وارد شده است....

این مسعود فرمود: من اینچنین نیست بلکه مصاحب رسول خدا ﷺ در جنگ بدر و روز بیعت رضوانم. عایشه ندا داد: ای عثمان! آیا این گونه با صحابی رسول خدا ﷺ سخن می گویی؟! عثمان دستور داد تا او را با شدت از مسجد خارج کردند. عبدالله بن زمعه او را بر زمین زد. و بنا بر نقلی غلام عثمان چنان او را بر زمین زد که دنده اش خرد شد. حضرت علی رضی الله عنه فرمود: ای عثمان! آیا به گفته ولید بن عقبه با صحابی رسول خدا این چنین می کنی؟!...

(۵۴۵)

در این هنگام حضرت بلند شد و ابن مسعود را از جا بلند کرده و او را به منزلش برد.

او در منزل خود از جانب عثمان محصور شد و حق خروج از آنجا به نواحی مدینه را نداشت... (۵۴۶)

این در حالی است که از حضرت علی رضی الله عنه درباره ابن مسعود سؤال شد، حضرت فرمود: «علم القرآن و علم السنة ثم انتهى، وكفى به علما»؛ (۵۴۷) «به قرآن و سنت علم پیدا کرده و به نهایت رسیده است. این علم او را کافی است».

از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه نقل است که گفت: «عبدالله بن مسعود صاحب سر رسول خدا ﷺ بود». (۵۴۸)

از امام علی رضی الله عنه نقل است که در شأن عبدالله بن مسعود فرمود: «... من قرا القرآن و احلّ حلاله و حرم حرامه، فقيه في الدين، عالم بالسنة»؛ (۵۴۹) «... او کسی است که قرآن را قرائت کرده و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام نموده است. او فقیه در دین و عالم به سنت است».

۴ - تبعید معارضان کوفه

بلاذری نقل می کند: «.. سعید بن عاص نامه ای به عثمان نوشت و در آن گوشزد کرد که من با وجود مالک اشتر و اصحابش که معروف به قاریان قرآند نمی توانم کوفه را اداره کنم. عثمان در نامه ای به او دستور داد تا آنان را به شام تبعید کند. و در نامه ای نیز خطاب به مالک اشتر چنین نوشت: «من می بینم که تو چیزی را مخفی می کنی که اگر آن را آشکار نمایی خونت حلال خواهد شد، و گمان نمی کنم که دست از این کارهایت برداری تا آن که به تو مصیبتی برسد که بعد از آن زندگی نباشد. هرگاه نامه من به تو رسید به طرف شام حرکت کن....»

سعید بن عاص، مالک اشتر و افرادی را که همراه او بودند؛ از قبیل: زید بن صوحان و صعصعة بن صوحان و عائد بن حمله طهوی از بنی تمیم و کمیل بن زیاد نخعی و جندب بن زهیر ازدی و حارث بن عبدالله اعور همدانی و یزید بن مکلف نخعی و ثابت بن قیس بن منقعه نخعی و اصعربن حارث حارثی را به سوی شام حرکت داد. اینان که همگی از قاریان کوفه به حساب می آمدند در دمشق اجتماع کردند... در ابتدا معاویه آنان را تکریم کرد، ولی بعد از آن که بین معاویه و مالک اشتر درگیری لفظی روی داد، معاویه او را حبس نمود. و از آنجا که این گروه میهمان عمرو بن زراره بودند لذا او در مقام دفاع از مالک برآمده و به معاویه گفت: اگر او را حبس کنی کسانی را خواهی یافت که از او دفاع کنند. معاویه دستور داد تا او را نیز حبس نمایند....

خبر به معاویه رسید که جماعتی از اهل دمشق با مالک اشتر و اصحابش مجالست می کنند، لذا در نامه ای به عثمان چنین نوشت: «تو قومی را به سوی

من فرستادی که شهر خود را به فساد کشیده اند و من از آنان در امان نیستم که طاعت خلیفه را فاسد کنند...».

عثمان در نامه ای به معاویه او را امر کرد که آن گروه را به منطقه «حمص» تبعید کند. معاویه نیز چنین کرد. و آنان را به «حمص» که والی اش عبدالرحمن بن خالد بن ولید بن مغیره بود فرستاد... (۵۵۰)

سخنی از علامه امینی

او درباره موقعیت و نقش عبدالله بن سبا آن گونه که طبری نقل کرده، می گوید: «اگر ابن سبا تا به این حد از ایجاد فتنه ها و شکستن عصای مسلمانان رسیده بود و امیران امت و سیاست مداران آنان در کشورها و شهرها و دستیارانش او را به خوبی می شناختند و از اهداف او در براندازی حکومت و خلافت عثمان اطلاع داشتند؛ چرا کسی را برای دستگیری او نفرستادند تا او را به توسط این جنایت هایش دستگیر کرده و با ضرب و اهانت ادب نموده و سپس او را در سیاهچال ها زندانی نمایند؟! و چرا در نهایت او را اعدام نکردند تا امت از شر فساد او راحت شود، آن گونه که این کارها را با صالحان امت و نیکان که امر به معروف و ناهی از منکر بودند، کردند؟! صدای آیات قرآن کریم در گوش جامعه دینی طنین انداز است که می فرماید: ﴿أَتَمَّا جَزَاؤُا الَّذِیْنَ یحَارِبُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَیَسْعَوْنَ فِی الْاَرْضِ فَسَادًا اَنْ یَقْتُلُوْا اَوْ یصَلُّوْا اَوْ تُقَطَّعَ اَیْدِیْهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ اَوْ یَنْقُوْا مِنْ الْاَرْضِ ذَلِکَ لِمَنْ حَزَبَ فِی الدُّنْیَا وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیْمٌ﴾؛ (۵۵۱) «کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می کنند (و با تهدید اسلحه به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند) فقط این است که اعدام شوند، یا به دار اوخته گردند، یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آن ها، به عکس یکدیگر بریده شود و

یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنان در دنیا است و در آخرت مجازات عظیمی دارند. «

چرا خلیفه، جرثومه این فتنه ها را با کشتن او از بین نبرد؟ آیا تنها هجوم و شدت مقابله او با نیکان محمد ﷺ بود؟ کارهایی که با آنان انجام داد و ما برخی از آنان را در این جزء و جزء هشتم ذکر نمودیم...» (۵۵۲)

تشیع، روح اسلام اصیل

بر فرض که این قصه صحیح باشد، آنچه جای سؤال دارد آن است که چه ارتباطی است بین این قضیه و بین این که عبدالله بن سبا مؤسس مذهب شیعه باشد؛ زیرا - همان گونه که در جای خود ثابت شد و ما نیز به اثبات خواهیم رساند - مؤسس شیعه در حقیقت ذات خداوند متعال با تعلیمات خود در قرآن کریم است. پیامبر ﷺ نیز در طول ۲۳ سال این درخت ریشه داری را که قرآن در جامعه اسلامی کاشته، آبیاری نموده است؛ چه در زمان پیامبر ﷺ و چه بعد از وفات آن حضرت افراد و گروه هایی به این مذهب گرویده و به ولایت و وصایت و امامت اهل بیت علیهم السلام در راس آنها علی علیه السلام اعتقاد پیدا نمودند.

عبدالحلیم محمود - شیخ ازهر - می گوید: «به نظر ما سبب پیدایش تشیع به ایرانیان، زمانی که در دین اسلام داخل شدند باز نمی گردد. و نیز به یهودیت که نماینده آن عبدالله بن سبا بوده باز نمی گردد؛ بلکه مبدا آن از این قضایا پیش تر است. سابقه آن از طرفی به شخصیت علی - رضی الله عنه - و از طرفی دیگر به شخص رسول خدا ﷺ مرتبط است.» (۵۵۳)

همو در جای دیگر می گوید: «اما عبدالله بن سبا که او را به شیعه مرتبط می دانند و یا آن که شیعه را به او نسبت می دهند؛ این کتاب های شیعه است که به

تمام معنا به مقابله با او پرداخته، او را لعن می کنند و از او برائت می جویند. و کمترین کلمه ای که در حق او می گویند آن که او ملعون تر از آن است که یادی از او شود». (۵۵۴)

استاد حنفی داوود می گوید: «شاید یکی از بزرگ ترین خطاهای تاریخ که به دست این پژوهشگران اتفاق افتاده و به آن تفتن پیدا نکرده اند، این تهمت هایی است که بر علمای شیعه وارد نموده، حتی این که به آن ها قصه عبدالله بن سبا را نسبت داده اند». (۵۵۵)

استاد احمد بک، استاد شیخ شلتوت و ابوزهره می گوید: «شیعه امامیه همگی مسلمانند و به خدا و رسول و قرآن و هر چه پیامبر ﷺ آورده، ایمان دارند. در میان آنان از قدیم و جدید، فقیهانی بزرگ و علمایی در هر علم و فن دیده می شود. آنان تفکری عمیق داشته و اطلاعاتی وسیع دارند. تالیفات آنان به صدها هزار می رسد و من بر مقدار زیادی از آن ها اطلاع پیدا نمودم». (۵۵۶)

شیخ محمد ابوزهره نیز می نویسد: «شکی نیست که شیعه، فرقه ای است اسلامی، ... هر چه می گویند به خصوص قرآن یا احادیث منسوب به پیامبر ﷺ تمسک می کنند. آنان با همسایگان خود از سنی ها دوست بوده و از یکدیگر نفرت ندارند». (۵۵۷)

استاد محمود سرطاوی، یکی از مفتیان اردن می گوید: «من همان مطلبی را که سلف صالحان گفته اند می گویم و آن این که شیعه امامیه برادران دینی ما هستند، بر ما حق اخوت و برادری دارند و ما نیز بر آنان حق برادری داریم». (۵۵۸)

استاد عبدالفتاح عبدالمقصود نیز می گوید: «به عقیده من شیعه تنها مذهبی است که اینه تمام نما و روشن اسلام است و هر کسی که بخواهد بر اسلام نظر

کند باید از خلال عقاید و اعمال شیعه نظر نماید. تاریخ بهترین شاهد است بر خدمات فراوانی که شیعه در میدان های دفاع از عقیده اسلامی داشته است»^(۵۵۹)

دکتر حامد حنفی داود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می گوید: «از این جا می توانم برای خواننده متدبر آشکار سازم که تشیع آن گونه که منحرفان و سفیانی ها گمان می کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبد الله بن سبا و دیگر شخصیت های خیالی در تاریخ، نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته است و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی توانست به روح تجدد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد به حدی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد.»^(۵۶۰)

او همچنین در تقریظی که بر کتاب عبد الله بن سبا زده می گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می گذرد و ما شاهد صدور فتواهایی از جانب علما بر ضد شیعه هستیم، فتاوایی ممزوج با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته اند، همان گونه که از ارای نمونه و ثمرات ذوق های آنان محروم بوده اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر عالم علم و دانش رسیده، بیشتر است از خساراتی که توسط این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت، ساحت شیعه از آن مبرا است. و تو را بس، این که امام جعفر صادق

(ت ۱۴۸هـ. ق) پرچم دار فقه شیعی - استاد دو امام سنی: ابوحنیفه نعمان بن ثابت (ت ۱۵۰هـ. ق) و ابی عبدالله مالک بن انس (ت ۱۷۹هـ. ق) است. و در همین جهت است که ابوحنیفه می گوید: اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می شد. مقصود او همان دو سالی است که از علم فراوان جعفر بن محمد بهره ها برده بود. و مالک بن انس می گوید: من کسی را فقیه تر از جعفر بن محمد ندیدم.»

(۵۶۱)

استاد ابوالوفاء غنیمی تفتازانی، مدرس فلسفه اسلامی در دانشگاه الازهر می گوید: «بسیاری از بحث کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضد شیعه شده اند که با هیچ دلیل یا شواهد نقلی سازگار نیست. مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صحت و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آن ها متهم می نمایند. از جمله عواملی که منجر به بی انصافی آنان نسبت به شیعه شد، جهلی است که ناشی از بی اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است و در آن اتهامات تنها به کتاب های دشمنان شیعه مراجعه نموده اند.» (۵۶۲)

نقد کلامی از سعدبن عبدالله اشعری

برخی از مخالفان شیعه به جهت تضعیف موقعیت شیعه و مذهب تشیع، به کلامی از سعد بن عبدالله اشعری تمسک کرده اند که در کتاب «المقالات و الفرق» نقل کرده است. او می گوید: «عبدالله بن سبا یهودی اولین کسی بود که قائل به امامت علی علیه السلام شد...» (۵۶۳)

امری که مخالفین آن را دلیل بر این مطلب گرفته اند که شیعه تعالیمش را از عبدالله بن سبا اخذ کرده است.

پاسخ

۱ - برخی گمان کرده اند که این مطلب در چهار مصدر شیعی وارد شده است. «المقالات و الفرق» اشعری (۳۰۱ هجری) و «فرق الشیعة» نوبختی (متوفا در نیمه اول قرن چهارم هجری)، «رجال کشی» محمد بن عمر کشی (متوفا در اواسط قرن چهارم هجری) و «بحار الانوار» مجلسی (۱۱۱۰ هجری). ولی حق آن است که این عبارت در ابتدا در یک مصدر آمده و دیگران از آن نقل کرده اند و آن کتاب «المقالات و الفرق» اشعری است.

بیان این مطلب آن است که کتاب «المقالات و الفرق» و «فرق الشیعة» در حقیقت یک کتاب است و برای یک مؤلف که همان اشعری است.

استاد سید محمد رضا حسینی می فرماید: «کتابی که به نوبختی نسبت داده شده اشتباه است، بلکه آن نسخه ای مختصر از کتاب اشعری است.»^(۵۶۴)

مجلسی رحمته الله تصریح می کند که این عبارت را از «کشی» نقل می کند، و عبارت کشی نیز جزئی از عبارت «المقالات و الفرق» اشعری است. در نتیجه تنها مصدر این سخن سعد بن عبدالله اشعری است.

۲ - قابل توجه است که بدانیم نجاشی (۴۵۰ هجری قمری) در ترجمه سعد بن عبدالله اشعری می گوید: «او از حدیث اهل سنت مقدار زیادی اخذ کرده است. و در طلب آن مسافرت نموده و با بزرگان آنان؛ امثال حسن بن عرفه، محمد بن عبدالملک دیقی، ابوحاتم رازی و عباس ترقفی، ملاقات داشته است.

(۵۶۵)

۳ - اصل عبارت اشعری درباره عبدالله بن سبا این چنین است: «و حکمی جماعة من اهل العلم آن عبدالله بن سبا کان یهودیا...»؛ «جماعتی از اهل علم حکایت کرده اند که عبدالله بن سبا یهودی بود که...»

مقصود او از «جماعتی از اهل علم» مبهم است و معلوم نیست که آن جماعت اهل علم از شیعه است یا اهل سنت؟ و مقصود اهل علم به تاریخ و سیره است یا اهل علم به حدیث؟ و آیا به طور مباشر آن را از اهل علم شنیده یا به واسطه نقل می‌کند؟ در هر صورت به جهت ابهامی که در این کلام است، ارزش و اعتباری در آن نیست.

۴ - ممکن است که اشعری این عبارت را از علمای اهل سنت گرفته که در آن عصر درباره شیعه مطرح کرده اند و لذا از آن تعبیر به حکایت کرده، و برای آن مدرکی نیز ذکر نکرده است. کسانی که از علماء اهل سنت با آنان معاشرت داشته و احادیث فراوانی از آنان فراگرفته شده.

این مطلب آن وقتی تقویت می‌شود که بدانیم تعبیر به «جماعة من اهل العلم» درباره علماء اهل سنت به کار می‌رود، و هرگاه علمای شیعه بخواهند از علماء امامیه تعبیر کنند از عنوان «جماعة من اصحابنا» استفاده می‌نمایند.

با مراجعه دقیق در اصل عبارت اشعری پی به نکات بیشتری خواهیم برد. او چنین می‌گوید: «وحكى جماعة من اهل العلم آن عبدالله بن سبا كان يهوديا فاسلم ووالى عليا وكان يقول وهو على يهوديته فى يوشع بن نون وصى موسى بهذه المقالة، فقال فى اسلامه بعد وفاة رسول الله ﷺ فى على بمثل ذلك، وهو اول من شهد (شهر) بالقول بفرض امامة على بن ابيطالب، واطهر البراءة من اعدائه وكاشف مخالفيه واكفرهم، فمن هاهنا قال من خالف الشيعة آن اصل الرفض ماخوذ من اليهودية...»؛ ^(۵۶۶) «جماعتی از اهل علم حکایت کرده اند که عبدالله بن سبا شخصی یهودی بود که اسلام آورد و ولایت علی را پذیرفت. او در حالی که یهودی بود درباره یوشع بن نون وصی موسی همین گفتار را داشت. و بعد از وفات رسول خدا ﷺ وقتی که اسلام آورد درباره علی عليه السلام همین مطلب را

گفت. و او اولین کسی است که به قول به وجوب امامت علی بن ابی طالب مشهور شد و اظهار برائت از دشمنان او کرده و باطن مخالفین او را کشف نمود و حکم به کفر آنان کرد. به همین جهت است که مخالفان شیعه می گویند اصل «رفض» از یهودیت گرفته شده است».

با تامل در عبارت او استفاده می شود که او اولین کسی است که شهادت علنی داده یا مشهور به قول به وجوب امامت علی بن ابی طالب بوده است. و نیز کسی است که علنا اظهار برائت از دشمنان حضرت را داشته و مطاعن مخالفان او را بر ملا می کرده است. و از همین جا است که مخالفان شیعه چنین و چنان می گویند.

در این عبارت ذکر نشده که او اولین کسی است که قائل به امامت حضرت علی علیه السلام بوده است، بلکه او را اولین کسی می داند که مشهور به قول به وجوب امامت حضرت علی علیه السلام بوده است. همانگونه که در تعبیرهای دیگر چنین آمده که او مساله «تبری» را علنی کرده است، نه این که او اولین کسی بوده که چنین نموده است. و معنای این عبارت این است که او در دشمنی اش با مخالفان حضرت مخفی کاری نداشته است، آن گونه که دیگران در مدت زمانی چنین روشی را نسبت به خلفا دنبال می کردند.

اشعری در اخر کلامش اشاره به حقیقت مطلب کرده و می گوید: مخالفان شیعه به همین جهت است که تشیع را به عبدالله بن سبا نسبت داده اند و این عبارت در حقیقت اعتراضی از ناحیه او به این نسبت است.

۵ - این عبارت - بر فرض ثبوت - خلاف مسلمات تاریخی است؛ زیرا بسیاری از صحابه و تابعین معتقد به وجوب امامت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده اند، همان گونه که در جای خود به آن اشاره کرده ایم.

انگیزه ها در نسبت حوادث به ابن سبا

شکی نیست کسانی که این اخبار و حوادث را به عبدالله بن سبا نسبت داده اند، انگیزه و اهداف خاصی را داشته اند که با جعل و نشر آن ها این اهداف را دنبال کردند. اینک به نقل برخی از آن ها می پردازیم.

۱ - دفاع از عثمان و عایشه و طلحه و زبیر و والیان از طرف عثمان و توجیه صحیح مواقف آنان در اسلام و نسبت به مسلمانان و رعایا.

۲ - به صورت غیر مستقیم متعرض حضرت علی علیه السلام شدن.

۳ - تضعیف موقعیت هر کسی که در صدد انتقاد از عثمان یا والیان از طرف او است، به این که عمل او ریشه در تحریک یهود دارد.

۴ - مقابله کردن با روایاتی که در مصادر شیعه وارد شده و در آن اشاره به مطاعن عثمان و عایشه و طلحه و زبیر شده است، به جعل روایاتی که متناقض و متضاد با آن روایات است. ^(۵۶۷)

۵ - سرپوش نهادن بر انگیزه های واقعی که باعث شد مسلمانان خانه عثمان را محاصره کرده و او را در خانه اش به قتل برسانند؛ زیرا مورخان اسلامی نقل کرده اند که عاملان از طرف عثمان که غالب آن ها از بنی امیه بودند باعث گسترش ظلم و فساد در جامعه اسلامی شدند. آنان از عثمان خواستند که این عاملان را عزل کرده و افرادی عادل را بر آنان بگمارد، ولی چون عثمان به حرف مردم گوش نداد و بر آن ترتیب اثر نداد، لذا مردم بر او شوریده و او را در خانه اش به قتل رساندند. ^(۵۶۸)

مورخان مغرض با جعل حوادثی؛ از قبیل واقعه ابن سبا در صدد پوشش نهادن بر حقایق تاریخ اند.

۶ - هدف و انگیزه دیگر، مدح اهل شام به طور صریح و ستایش معاویه به طور ضمنی است. و بیان این مطلب که عبدالله بن سبا نتوانست در بین اهل شام دسیسه کند و آنان را تحریک نماید. و هنگامی که شامیان از اهداف و اغراض شوم او آگاهی یافتند او را از شام بیرون نمودند.

طبری به سندش از سیف بن عمر از یزید فقعی نقل کرده که گفت: «عبدالله بن سبا شخصی یهودی از اهل صنعا بود. مادرش سوداء است. او در زمان عثمان اسلام اختیار نمود و سپس به جهت گمراه کردن مسلمانان به کشورهای اسلامی سفر کرد. سفر خود را از حجاز آغاز نمود و سپس به کوفه و شام رفت، ولی نتوانست در شام تأثیرگذار باشد، و لذا شامیان او را از شام بیرون کردند...» (۵۶۹)

۷ - مشوه جلوه دادن برخی از عقاید صحیح اسلامی؛ همچون عقیده به رجعت و وصایت امیرمؤمنان علیه السلام و احقیّت او نسبت به خلافت از عثمان، و نسبت این عقاید به عبدالله بن سبا یهودی که هدفی جز گمراه کردن مسلمانان نداشته است، تا این که مردم را نسبت به این عقاید بدبین سازند.

آیا عبدالله بن سبا همان عمار است؟

برخی از مورخین همانند دکتر علی وردی معتقدند که عبدالله بن سبا همان عمار بن یاسر است. او در استدلال بر مدعای خود می گوید:

۱ - عبدالله بن سبا معروف به ابن السوداء بود که همین کنیه عمار نیز بوده است.

۲ - عمار از قوم سبا در یمن است.

۳ - او محبت زیادی نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام داشته و مردم را به بیعت با او دعوت می کرده است.

۴ - عمار در مصر مردم را به شورش بر علیه خلیفه تحریک می کرده است، همان گونه که همین کار را به عبدالله بن سبا نیز نسبت داده اند.

۵ - نقل است که عبدالله بن سبا عثمان را خلیفه بناحق معرفی می کرده، و صاحب خلافت شرعی را علی بن ابی طالب می دانسته است، که همین اعتقاد و عمل را به عمار بن یاسر نیز نسبت داده اند.

دکتر علی وردی با ذکر ادله ای دیگر به این نتیجه می رسد که عبدالله بن سبا کسی غیر از عمار بن یاسر نیست. قریبش عمار را سردسته انقلابیون و شورشیان علیه عثمان می دانست، ولی از ابتدا نمی خواست که به اسم او تصریح کند، لذا به صورت رمزی به او کنیه ابن سبا یا ابن السوداء می داد. (۵۷۰)

این رای را دکتر کامل مصطفی شیبی در کتاب «الصلة بين التصوف والتشيع» پذیرفته است. و ادله او را قانع کننده و منطقی می داند.

از عبارات دکتر علی سامی نشار نیز تمایل به این قول استفاده می شود. او در کتاب خود «نشأة الفكر الفلسفي في الاسلام» (۵۷۱) می گوید: «محمتمل است که عبدالله بن سبا شخصیتی جعلی باشد، یا این که این اسم رمزی اشاره به عمار بن یاسر باشد...».

پاسخ

این رای و نظر تنها احتمالی است که نه تنها دلیل قانع کننده ندارد، بلکه می توان دلیل برخلاف آن آقامه نمود؛ از باب نمونه:

۱ - این احتمال هنگامی صحیح است که روایاتی که درباره عبدالله بن سبا وارد شده صحیح السند باشند، درحالی که به اثبات رسید که همه آن ها و همیاتی بیش نیست.

۲ - مورخان، مواقف عمّار و معارضات او با عثمان را به طور صریح ذکر کرده اند، با این حال احتیاج به رمزگویی نبوده است.

۳ - مورخان، عبدالله بن سبا را به عنوان یهودی ای که در عصر خلافت عثمان اسلام آورده معرفی کرده اند، درحالی که عمار از سابقین در اسلام است.

۴ - عبدالله بن سبا را این گونه معرفی کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام او را بعد از دعوت به توبه و نپذیرفتن آن آتش زد یا به مدائن تبعید نمود، درحالی که عمار بن یاسر در جنگ صفین به شهادت رسید.

۵ - طبری در خبری عمار را از جمله کسانی معرفی می کند که دعوت عبدالله بن سبا را پذیرفته و او را در تحریک مردم بر علیه عثمان و کشتن او مساعدت نموده است. ^(۵۷۲)

این ها همگی دلالت بر این دارد که عمار بن یاسر شخصیتی جدای از عبدالله بن سبا بوده است.

آیا ابن سبا همان عبدالله بن وهب است؟

در برخی از مصادر تاریخی چنین آمده که عبدالله بن سبا همان عبدالله بن وهب راسبی است که از سران خوارج به حساب می آمد. کسانی که در نهروان با حضرت علی علیه السلام جنگیدند.

سعدبن عبدالله اشعری می گوید: «سبایه، اصحاب عبدالله بن سبا هستند و او همان عبدالله بن وهب راسبی همدانی است». ^(۵۷۳)

بلاذری می گوید: «و امّا حجرین عدی کندی و عمروبن حمق خزاعی و حبه بن جوین بجلی عرنی و عبدالله بن وهب همدانی که همان ابن سبا است، نزد علی علیه السلام آمدند و درباره ابوبکر و عمر از او سؤال کردند». ^(۵۷۴)

در بررسی این موضوع می‌گوییم: وجوه تشابه بین این دو نفر باعث شده که برخی از مورخین گمان اتحاد و یکی بودن این دو را بنمایند؛ زیرا هر دو اسمشان «عبدالله» و هر دو از یمن، و هر دو با امیر امیرالمؤمنین علیه السلام، و هر دو معروف به «ابن السوداء» بوده‌اند. و نیز برخی از روایات در این وهم و گمان بی تأثیر نبوده است. ^(۵۷۵)

ولی با مقایسه ای اجمالی بین این دو نفر بی می‌بریم که صفات هر کدام بر دیگری قابل انطباق نیست؛ گرچه وجوه تشابه بین آن دو وجود دارد ولی وجوه افتراق بیشتر است. و لذا نمی‌توان این دو را یکی دانست.

اینک به برخی از وجوه افتراق اشاره می‌کنیم:

۱ - عبدالله بن سبا توصیف به زهد و عبادت نشده است، برخلاف عبدالله بن وهب که ابن حجر درباره او می‌گوید: «انسان از کثرت عبادت او در عجب است به حدی که او را «صاحب پینه‌ها» نامیده‌اند؛ زیرا به جهت کثرت سجده های او، دست‌ها و زانوهایش همانند شتر پینه بسته بود». ^(۵۷۶)

۲ - درباره عبدالله بن سبا گفته شده که او شخصی یهودی بود که در زمان عثمان ایمان آورد، در حالی که عبدالله بن وهب از جمله کسانی است که در فتوحات عصر خلافت عمر بن خطاب مشارکت داشته است.

ابن حجر در شرح حال او می‌گوید: «او شاهد فتح عراق با سعد بن ابی وقاص بود...». ^(۵۷۷)

۳ - عبدالله بن سبا در حق امیرمؤمنان علیه السلام غلو کرده و او را در حد الوهیت قرار داده بود، و یا بنا بر نقل سیف بن عمر، حضرت را بر سایر خلفا ترجیح می‌داد، ولی عبدالله بن وهب راسبی امیرمؤمنان علیه السلام را تکفیر می‌نمود. ^(۵۷۸)

۴ - عبدالله بن وهب از سر کردگان خوارج به حساب می آمد، ولی عبدالله بن سبا خارجی نبود تا چه رسد به این که از سر کردگان خوارج به حساب آید.

۵ - عبدالله بن سبا را امیرالمؤمنین علیه السلام یا به آتش سوزاند و یا این که او را به مدینه تبعید نمود، و او در آنجا ماند تا این که خبر شهادت حضرت به او رسید، ولی عبدالله بن وهب بنا بر اتفاق مورخین در واقعه نهروان به قتل رسید.

ابن حجر می گوید: «عبدالله بن راسب از سر کردگان حروریه است، برخی او را در کتب ضعفا ذکر کرده اند... او امیر خوارج در نهروان بود، آن هنگام که علی با آن ها جنگید او در آن معرکه کشته شد». (۵۷۹)

۶ - بنا بر نقل برخی از اخبار، عبدالله بن سبابه توسط امیرمؤمنان علیه السلام در کوفه به آتش کشیده شد، در حالی که درباره عبدالله بن وهب چنین چیزی گفته نشده است.

نسب عبدالله بن سبا

آنچه که در بیشتر مصادر شیعه و اهل سنت آمده این است که اسم او عبدالله بن سبا است، ولی معلوم نیست که «سبا» اسم پدر او است یا این که اسمی است که دلالت دارد بر این که او به سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان نسبت داده می شود. کسی که بیشتر قبایل یمن به او منسوب است.

اری، بلاذری در «انساب الاشراف» و ذهبی در «المشئبه» و مقریزی در «الخطط» و برخی دیگر معتقدند که او عبدالله بن وهب سبای است. (۵۸۰) ولی ظاهر مطلب آن است که این مورخان بین عبدالله بن سبا که مورد بحث ما است و عبدالله بن وهب راسبی سبای رئیس خوارج که در نهروان کشته شد خلط کرده اند؛ زیرا بین این دو نفر تشابه اسمی وجود دارد.

در مصادر تاریخی و حدیثی اشاره ای بر عائله او نشده است جز آنچه که در کتاب «الاعتقادات» صدوق آمده که زراره گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از اولاد عبدالله بن سبا قائل به تفویض بود...^(۵۸۱)

اغلب مورخان او را از قبیله «سبا» در یمن می دانند، ولی ابن حزم او را به قبیله «حمیر»^(۵۸۲) و بلاذری و سعد بن عبدالله اشعری او را به قبیله همدان نسبت داده اند.^(۵۸۳)

طبری در تاریخش او را از یهود یمن به شمار آورده، ولی سلیمان عوده از بغدادی در کتاب «الفرق بین الفرق» نقل کرده که او از یهود حیره عراق است.^(۵۸۴)

ولی این صحیح نیست، زیرا با دقت در کلام او استفاده می شود که مقصود او از «ابن السوداء» غیر از عبدالله بن سبا است. او می گوید: «وکان ابن السوداء فی الاصل یهودیا من یهود الحیره»؛ «ابن السوداء در اصل فردی یهودی از یهودیان حیره بود.»

ولی آنچه می توان گفت این که دلیل صحیحی وجود ندارد که اثبات کند، عبدالله بن سبا یهودی بوده است به جز آنچه از روایات سیف بن عمر رسیده که بنابر آنچه خواهد آمد هرگز قابل احتجاج نیست.

ابن السوداء کیست؟

سیف بن عمر در روایاتش، عبدالله بن سبا را گاهی با این اسم نام می برد و گاهی نیز او را «ابن السوداء» نام برده، و در برخی موارد نیز از او به «عبدالله بن السوداء» یاد می کند، و دیگران نیز که بعد از او دست به تالیف تاریخی زده اند این تعبیرات را از او گرفته اند. آیا مقصود از «ابن السوداء» همان عبدالله بن سبا است یا خیر؟

در توضیح این سؤال می‌گوییم: لفظ «ابن السوداء» در مصادر حدیثی شیعه و سنی در بین احادیث بسیاری وارد شده و با آن برخی از صحابه و غیر صحابه مورد سرزنش قرار گرفته‌اند، اگر چه موردی وجود ندارد که از این اسم برای عبدالله بن سبا به کار رفته باشد به جز آنچه که در روایات سیف بن عمر آمده است.

الف) مصادر شیعی

در مصادر شیعی افرادی با این اسم مورد سرزنش قرار گرفته‌اند؛ از قبیل:

۱ - مردی از صحابه که ابوذر او را با این اسم مورد سرزنش قرار داده است. (۵۸۵)

۲ - مردی به نام «ابوالسوداء» که شناخته شده نیست. (۵۸۶)

۳ - عبدالله بن وهب راسبی، سرکرده خوارج. (۵۸۷)

۴ - اسامة بن زید که عمرو بن عثمان بن عفان او را به «ابن السوداء» سرزنش کرده است. (۵۸۸)

۵ - عمار بن یاسر که به توسط عثمان به «ابن السوداء» نامیده شده است. (۵۸۹)

ب) مصادر سنی

۱ - عمار بن یاسر که به این اسم مورد سرزنش از ناحیه عثمان بن عفان قرار گرفته است. (۵۹۰)

۲ - بلال بن رباح که ابوذر او را با اسم «ابن السوداء» مورد سرزنش قرار داده است. (۵۹۱)

۳ - مردی در زمان امیر مؤمنان علیه السلام که به توسط این اسم از زبان حضرت مورد سرزنش قرار گرفته است. (۵۹۲)

۴ - عبدالله بن سبا که طبری در تاریخ خود به نقل از سیف بن عمر از او به «ابن السوداء» تعبیر کرده است.

نتیجه این که: در هیچ کتاب تاریخی یا حدیثی به جز تاریخ طبری از عبدالله بن سبا به ابن السوداء تعبیر نشده است. و در جای خود اثبات خواهیم کرد که روایت طبری از سیف بن عمر غیر معتبر است.

سبایه چه گروهی هستند؟

در هیچ کتاب تاریخی قبل از تاریخ طبری ذکری از سبایه که مقصود از آن پیروان عبدالله بن سبا باشد به میان نیامده است. تنها طبری است که زیاد از آن ها یاد کرده و روایاتش فقط از طریق سیف بن عمر و ابی مخنف است.

این روایات اشاره به نفوذ و خطر مهمّ این گروه در زمان عثمان و نیز زمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تا عصر حکومت معاویه بن ابی سفیان دارد. و از آنجا که این روایات را طبری در تاریخش منحصرأ از طریق سیف بن عمرو و ابومخنف لوط بن یحیی نقل کرده و این دو نفر نزد رجال جرح و تعدیل از اهل سنت ضعیف اند، لذا نمی توان وجود طایفه ای را به عنوان «سبایه» در آن عصر و زمان ثابت کرد.

و آنچه که ابن کثیر در کتاب «البدایة و النهایة» و ابن عساکر در کتاب «تاریخ مدینة دمشق» بدون سند نقل کرده، مورد اعتبار نیست؛ زیرا ظاهراً این دو از طبری نقل کرده اند.

و آنچه که در نامه زیاد بن ابیه به معاویه آمده و در آن ذکری از «سبایه» به میان آورده ^(۵۹۳)، روایتی است مرسل و گمان بر این است که این روایت است از ابو مخنف باشد؛ زیرا روایات سابق بر آن همگی از ابو مخنف است که مورد

تضعیف واقع شده است. در نتیجه مدرک معتبر بر وجود طایفه ای به نام «سبایه» وجود ندارد.

عبدالله بن سبا در مصادر شیعی

روایاتی که در مصادر شیعی از طرق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام درباره عبدالله بن سبا رسیده، بر دو دسته است:

۱ - روایاتی که دلالت بر وجود شخصی به نام عبدالله بن سبا دارد و او معاصر با امیرمؤمنان علیه السلام بوده است؛ از آن جمله روایتی است که شیخ طوسی و صدوق آن را از ابو بصیر از امام صادق از پدرانش علیهم السلام نقل کرده که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اذا فرغ احدکم من الصلاة فلیرفع یدیه الی السماء، ولینصب فی الدعاء. فقال ابن سبا: یا امیرالمؤمنین! ایس الله فی کل مکان؟ قال: بلی، قال: فلم یرفع یدیه الی السماء؟ فقال: او ماتقرا: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾؟^(۵۹۴) فمن این یطلب الرزق الا من موضعه؟ و موضع الرزق وما وعد الله السماء»؛^(۵۹۵) «هرگاه یکی از شما از نماز فارغ شد باید دست هایش را به سوی آسمان بالا برد و آن ها را هنگام دعا جلوی صورت خود بگیرد. ابن سبا گفت: ای امیرمؤمنان! آیا چنین نیست که خداوند در هر مکانی موجود است؟ حضرت فرمود: اری. او گفت: پس برای چه دست هایش را به طرف آسمان بلند کند؟ حضرت فرمود: آیا این آیه را نخوانده ای: «در آسمان است روزی شما و آنچه وعده داده می شوید»؟ پس از کجا روزی طلب می شود به جز از موضعش؟ و موضع روزی و آنچه وعده داده شده آسمان است.»

جز این که این روایت به جهت وجود حسن بن راشد در سند آن ضعیف است؛ زیرا وثاقت او به اثبات نرسیده است.

مضافا به این که ممکن است که مقصود از «ابن سبا» عبدالله بن وهب راسبی
سبای باشد.

۲ - روایاتی که دلالت دارد بر این که او ادعای الوهیت برای امیرمؤمنان
علیه السلام داشته و لذا حضرت او را به آتش سوزانده است؛ از آن جمله:

(الف) روایتی است که کشی در رجال خود به سندش از امام باقر علیه السلام نقل
کرده که فرمود: «انَّ عبدالله بن سبا کان يدعی النبوة ویزعم آن امیرالمؤمنین علیه السلام
هو الله. فبلغ ذلك امیرالمؤمنین علیه السلام فدعاه وساله، فافر بذلك وقال: نعم، انت
هو، وقد کان القی فی روعی انک انت الله وانّی نبی. فقال له امیرالمؤمنین علیه السلام:
ویلک، قد سخر منک الشیطان، فارجع عن هذا ثکلتک امک وتب. فابی فحبسه،
واستتابه ثلاثة ايام فلم یتب، فاحرقه بالنار. و قال: آن الشیطان استهواه، فکان
یاتیه ویلقى فی روعه ذلك»؛ ^(۵۶۶) «همانا عبدالله بن سبا ادعای نبوت می کرد و
گمان می نمود که امیرمؤمنان علیه السلام همان خداوند است. خبر آن به امیرمؤمنان
رسید. حضرت او را خواست و از او درباره آن سؤال کرد. او بر این امر اقرار
نمود و گفت: تو همان کسی هستی که من گفته ام؛ زیرا در دل من خطور کرده
که تو همان خدایی و من پیامبرم. امیرمؤمنان به او فرمود: وای بر تو، شیطان تو
را تسخیر کرده است، از این حرف باز گرد، مادرت به عزایت بنشیند و توبه کن.
او از این کار امتناع نمود. لذا حضرت او را حبس کرد، و تا سه روز به او مهلت
داد تا توبه کند، ولی او چنین نکرد، تا این که حضرت او را به آتش سوزانید.
حضرت فرمود: همانا شیطان او را به سوی خود جلب کرده است، و لذا به سوی
او می آید و در دل او این مطالب را القا می کند. «

ولی این روایت به جهت وجود محمدبن عثمان عبدی و سنان پدر عبدالله بن
سنان در سند آن ضعیف است؛ زیرا این دو توثیق نشده اند.

ب) و نیز کشتی به سندش از عبدالله نقل کرده که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «... وکان الذی یکذب علیه و یعمل فی تکذیب صدقه، و یفتری علی الله الکذب، عبدالله بن سبا»؛ ^(۵۹۷) «... آن کسی که بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دروغ می بست و سعی در تکذیب صدق او می نمود و بر خداوند دروغ می بست، عبدالله بن سبا بود».

این روایت نیز به جهت وجود محمد بن خالد طیالسی در سند آن ضعیف است؛ زیرا در کتب رجال توثیقی برای او نرسیده است.

ج) و نیز به سندش از هشام بن سالم نقل کرده که گفت: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم در حالی که صحبت از عبدالله بن سبا و ادعای ربوبیتش درباره امیرمؤمنان علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ می نمود، فرمود: «انّه لمّا ادعی ذلک فیه استتابه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، فابی آن یتوب فاحرقه بالنار»؛ ^(۵۹۸) «چون چنین ادعایی را درمورد امیرمؤمنان نمود حضرت از او خواست که توبه کند، و چون او از این کار امتناع نمود، حضرت او را به آتش سوزانید».

د) و نیز به سندش از ابان بن عثمان روایت کرده که گفت: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود: «لعن الله عبدالله بن سبا، انه ادعی الربوبية فی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، وکان والله امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ عبدا لله طائعا، الویل لمن کذب علینا، وانّ قوما یقولون فینا ما لانقوله فی انفسنا، نبرا الی الله منهم، نبرا الی الله منهم»؛ ^(۵۹۹) «خدا لعنت کند عبدالله بن سبا را، او ادعای ربوبیت درباره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نمود. به خدا سوگند! امیرمؤمنان بنده مطیع خدا بود. وای بر کسی که بر ما دروغ ببندد. و همانا قومی درباره ما چیزهایی را می گویند که ما درباره خود نمی گوئیم. ما از آنان به سوی خدا تبری می جوئیم.»

ه) و نیز به سندش از ابوحمزه ثمالی نقل کرده که گفت: علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «لعن الله من كذب علينا، انى ذكرت عبد الله بن سبا فقامت كل شعرة فى جسدى، لقد ادعى امرا عظيما، ما له لعنه الله. كان على عليه السلام والله عبدا لله ولرسوله، وما نال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الكرامة من الله الا بطاعته»؛ ^(۶۰۰) «خدا لعنت كند كسى را كه بر ما دروغ بسته است. من ياد كردم عبد الله بن سبا را، هر مويى كه در بدنم بود از آن راست شد. او ادعاى امرى عظيم نموده است كه براى او نيست، خداوند او را لعنت كند. به خدا سوگند! على بنده صالح خدا و برادر رسول خدا بود كه به جز با اطاعت خدا و رسولش به كرامت از جانب خدا نرسيد. و نيز رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به جز از طريق خدا به كرامت از جانب او نرسيد».

اين سه روايت همگى صحيح السندند و دلالت دارند بر اين كه شخصى به نام عبد الله بن سبا وجود داشته كه در حق امير مؤمنان عليه السلام غلو مى كرده است و... ولى در اين روايات اشاره نشده كه او يهودى بوده و در فتنه قتل عثمان مشاركت داشته است، و اگر اين مطالب درباره او صحيح بود امام به آن ها اشاره مى كرد، خصوصا اين كه امام در مقام قدح و مذمت او بوده است.

و) مجلسى رحمته الله نيز روايت مفصلى را درباره امير المؤمنين عليه السلام و سخن گفتن او با جمجمه اى را نقل كرده كه در ان، حضرت اشاره به سوزاندن عبد الله بن سبا و اصحابش نموده است... ^(۶۰۱)

ولى اين روايت با قطع نظر از متنش، به جهت وجود موسى بن عطيه و حسان بن احمد ازرق در سند آن ضعيف است؛ زيرا هردو نفر مجهول بوده و ذكرى از آن دو در كتب رجال نشده است. و نيز عباس بن فضل در سند آن قرار دارد كه توثيق نشده است. مضافا به اين كه اين قصه را عمار ساباطى نقل كرده،

بدون این که به امام نسبت دهد، لذا از آنجا که روایت موقوف بر کلام عمار سباطی است نیز قابل احتجاج نمی باشد.

کلامی از ابن حجر

از کلام ابن حجر استفاده می شود که از روایات صحیح السند ثابت می شود که حضرت علی علیه السلام جماعتی را که در حق او ادعای الوهیت کردند به آتش سوزانید، و مساله سبائیه ممکن است اصلش از همین مورد باشد.

او در «فتح الباری» می گوید: «ابوالمظفر اسفراینی در «ملل و نحل» گمان کرده، آن کسانی را که علی علیه السلام به آتش سوزاند طایفه ای از روافضند که در حق او ادعای الوهیت کردند، و آنان همان سبائیه هستند که بزرگشان عبدالله بن سبا یهودی است که اظهار اسلام کرد و این گفتار را بدعت گذاشت. و این ممکن است که اصلش حدیثی باشد که ما آن را در جزء سوم از حدیث ابی طاهر مخلص از طریق عبدالله بن شریک عامری از پدرش نقل کرده ایم که گفت: به علی علیه السلام عرض شد: عده ای بر درب مسجد آمده و ادعا می کنند که تو پروردگار آنان می باشی... و سند این حدیث حسن است». (۶۰۲)

از کلام ابن حجر نیز استفاده می شود که ایشان تا به همین مقدار درباره ابن سبا را قبول داشته است، همان مطلبی که شیعه نیز درباره او قائل است.

بررسی موضوع سوزاندن ابن سبا

جماعتی از علما معتقدند که عبدالله بن سبا به جهت ادعای الوهیت در حق امیرمؤمنان علیه السلام و توبه نکردن از این عقیده به توسط حضرت علی علیه السلام سوزانده شد:

۱ - علامه حلی رحمته الله می فرماید: «عبدالله بن سبا غالی و ملعون است که به توسط امیرمؤمنان علیه السلام به آتش سوزانده شد، او گمان می کرد که حضرت علی علیه السلام خدا و خودش پیامبر است.» (۶۰۳)

۲ - ابوعمر و کشی می گوید: «او ادعای نبوت داشت و می گفت: علی علیه السلام همان خداست. حضرت تا سه روز او را توبه داد ولی او رجوع نکرد و لذا حضرت او را با هفتاد نفر از افرادی که هم عقیده با او بودند در آتش سوزاند.» (۶۰۴)

۳ - شیخ یوسف بحرانی می گوید: «ابن سبا همان کسی است که گمان می کرد امیرمؤمنان خدا است. و حضرت تا سه روز او را توبه داد و چون توبه نکرد او را در آتش سوزاند.» (۶۰۵)

۴ - ابن حزم اندلسی می گوید: «از فرقه های غالی که معتقد به الوهیت غیر خداوند عزوجل هستند، اول آن ها فرقه ای است از اصحاب عبدالله بن سبا حمیری - لعنه الله - آنان به نزد علی بن ابی طالب آمده و به طور شفاهی گفتند: تو همان هستی. حضرت فرمود: چه کسی؟ گفتند: تو خدایی. این امر بر حضرت گران آمد و دستور داد تا آتش آماده کردند و سپس آنان را در آتش سوزاند. آنان هنگامی که در آتش انداخته می شدند، می گفتند: الان بر ما معلوم شد که علی خداست - نعوذ بالله - زیرا به جز پروردگار آتش، کسی را به آتش عذاب نخواهد کرد.» (۶۰۶)

۵ - ذهبی در «میزان الاعتدال» می گوید: «عبدالله بن سبا از غالیان زناده است. او گمراه و گمراه کننده بود. گمان می کنم که علی او را به آتش سوزانید.» (۶۰۷)

همان گونه که در این روایات مشاهده نمودیم هیچ گونه اشاره ای نشده که او یهودی بوده و در عصر عثمان ایمان آورده است و یا این که او دخالتی در

تحریک مسلمانان بر ضد عثمان داشته است. و نیز هیچ گونه اشاره ای به این مطلب نشده که او مؤسس تشیع است. تنها مطلبی که از این روایات استفاده می شود این که او ادعای الوهیت در شأن حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ داشته و لذا حضرت او را بدین جهت در آتش سوزانده است.

ولی به نظر می رسد که موضوع احراق و سوزاندن عبدالله بن سبا و اتباع او از جهاتی قابل مناقشه است؛ و قول به تبعید او ترجیح داشته باشد؛ زیرا فقهای فریقین شیعه و سنی به این روایات در بخش احراق و سوزاندن مرتد اعتماد نکرده و به آن فتوا نداده اند، بلکه مطابق روایاتی عمل کرده اند که معارض این روایات بوده و حکم مرتد را کشتن معین کرده است.

ابن رشد می گوید: «علما اتفاق کرده اند بر این که مرتد هرگاه قبل از این که محاربه کند به او دسترسی پیدا شد، اگر مرد است کشته می شود؛ زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من بدل دینه فاقتلوه»؛ ^(۶۰۸) «هرکس دینش را تبدیل کند او را بکشید».

شیخ کلینی و شیخ طوسی • به سند خود از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده اند که امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «المرتد تعزل عنه امراته ولا تؤکل ذبیحته، ویستتاب ثلاثة ایام، فان تاب وآلّا قتل يوم الرابع»؛ ^(۶۰۹) «همسر شخص مرتد از او کناره گیری کرده و ذبیحه او خورده نمی شود و تا سه روز او را توبه می دهند، اگر توبه کرد او را رها می کنند و گرنه در روز چهارم کشته می شود.»

و نیز به سند خود از امام باقر و امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نقل کرده اند که درباره مرتد فرمودند: «یستتاب، فان تاب وآلّا قتل، والمرأة اذا ارتدت عن الاسلام استتیب فان تابت و رجعت وآلّا خلّدت فی السجن و ضیق علیها فی حبسها»؛ ^(۶۱۰) «توبه داده می شود، اگر توبه کرد (او را رها می کنند) و گرنه کشته می شود. و

زن اگر از اسلام خارج شد توبه داده می شود، اگر توبه کرد (او را رها می کنند) و گرنه در زندان حبس ابد می گردد و او در زندان تحت مضیقه قرار می گیرد». و نیز از امام رضا علیه السلام نقل شده، در جواب کسی که از او درباره مردی سؤال کرد که در اسلام متولد شد و سپس کافر و مشرک شده و از اسلام خارج گشته است، آیا توبه داده می شود یا بدون توبه دادن کشته می شود؟ حضرت چنین مرقوم داشت: «یقتل»؛ ^(۶۱۱) «کشته می شود».

می دانیم که مقصود به قتل در این روایات کشتن به ابزار همچون شمشیر و نیزه و سنگ یا چوب یا سم است و در مقابل کشتن به آتش است. و نیز در مقابل «صلب» می باشد که به معنای به دار آویختن می باشد.

مراحل تشیع

اشاره

دکتر عبدالله فیاض معتقد است که تشیع به معنای موالات حضرت علی علیه السلام دارای سه مرحله بوده است:

۱ - تشیع روحی

او می گوید: تشیع روحی به معنای مرجعیت دینی حضرت ریشه اش در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کاشته شد و قبل از به خلافت رسیدن او به اتمام رسید.

۲ - تشیع سیاسی

مقصود او از این نوع تشیع آن است که حضرت به خلافت سزاوارتر است نه به جهت نص بلکه به جهت مناقب و فضایل او. و این نوع تشیع نشانه هایش در سقیفه بنی ساعده ظاهر گشت، آن هنگامی که برخی از مسلمانان، همچون زبیر و عباس و دیگران بر آن تاکید داشتند و این نوع تشیع به نهایت عوج خود

رسید هنگامی که با حضرت علی علیه السلام به عنوان خلیفه مسلمانان بعد از کشته شدن عثمان بیعت شد.

۳ - تشیع صنفی

مرحله سوم تشیع، ظهور آن به عنوان یک فرقه و مذهب است و این بعد از واقعه کربلا در سال (۶۱ ه ق) اتفاق افتاد؛ زیرا قبل از آن وقت تشیع به عنوان یک فرقه دینی و معروف به شیعه شناخته شده نبود.... (۶۱۲)

پاسخ

اولاً: مقصود ایشان از این سه مرحله، اگر نزد اکثریت مسلمانان باشد قابل پذیرش است، ولی اگر مقصود او آن است که این سه مرحله برگرفته از ادله و نصوص است، حرف صحیحی به نظر نمی رسد.

ثانیاً: همان گونه که در جای خود به اثبات رسانده ایم، ریشه تشیع روحی به کتاب و سنت بازمی گردد و در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسانی معتقد به این نوع تشیع بوده اند.

ثالثاً: ایشان از معنای تشیع معنای اعتقاد به ولایت و امامت و حاکمیت اهل بیت علیهم السلام را حذف کرده اند که از آیه ولایت و حدیث غدیر و دیگر ادله استفاده می شود. و این نوع اعتقاد از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان صحابه بوده است.

رابعاً: گرچه تشیع سیاسی به معنای احقیت حضرت علی علیه السلام به امامت نه به جهت نص نزد برخی از صحابه بوده ولی در همان ماجرای سقیفه برخی از صحابه همانند ابوذر و مقداد و سلمان و عده ای دیگر معتقد به امامت حضرت علی علیه السلام به جهت نص بوده اند، همان گونه که در جای خود به آن اشاره کرده ایم.

خامسا: در همان زمان که با حضرت علی علیه السلام بعد از کشته شدن عثمان بیعت شد عده ای به عنوان امامت و خلافت به نص با او بیعت کردند.

تشیع و اعتزال

برخی معتقدند که امامان شیعه از اولاد امام حسین علیه السلام بعد از واقعه کربلا از سیاست کناره گیری کرده و به ارشاد و نصیحت و عبادت و انقطاع از دنیا روی آوردند.

درباره این مطلب می گوییم: اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از آنجا که مشاهده کردند درگیر شدن با حاکمان بنی امیه و بنی عباس با نبود یار و یاور به سود اسلام و مسلمانان نخواهد بود، زیرا آنان عزم خود را جزم کرده بودند تا به هر نحو ممکن مخالفان خود را قلع و قمع کنند، و از طرفی در صورتی که می خواستند تا افراد اندکی که از یاران داشتند به مبارزه بپردازند ناچار بودند که از متن جامعه دور شده و به مناطق دور افتاده پناه ببرند، لذا مصلحت را در این دیدند که در متن جامعه بوده و در ضمن امر به معروف و نهی از منکر از حق و حقیقت در حد امکان دفاع نمایند.

اقسام تشیع

اشاره

در اصطلاح مورخین و صاحبان تراجم و رجال، عنوان تشیع را بر معانی مختلفی اطلاق کرده اند:

الف) تشیع به مفهوم عام

در قرون نخستین، مفهوم تشیع، اعم از تشیع رایج فعلی بوده است. آنچه اکنون تشیع نامیده می شود، در اصطلاح کهن عثمانیان به «رفض» تعبیر شده

است. شیعه در آن زمان، به کسانی که امام علی علیه السلام را مقدم بر عثمان می دانستند و یا به امامت آن حضرت و اولاد ایشان اعتقاد داشتند، گفته می شد؛ به کسی که در مقایسه خلفا، توجه بیشتری به حضرت علی علیه السلام می نمود، شیعه و به کسی که شیخین را انکار می نمود و امامت علی علیه السلام را به عنوان امری منصوص از طرف خداوند می دانست، «رافضی» می گفتند.

عباراتی که «ذهبی» از رجال قرون نخستین نقل می کند، می تواند راهی برای شناخت «تشیع» و «رفض» در آن دوران باشد.

در تعبیرات بر حسب شدت گرایش شیعی، تعبیر تندتر می شود؛ مثلاً «ذهبی» درباره «عبدالله بن موسی»، که از مشایخ بخاری است، گفته است: «کان شیعیاً»^(۶۱۳) و درباره «عدی بن ثابت» گفته است: «شیعی مفرط، رافضی غال»^(۶۱۴)؛ «شیعه افراطی و رافضی غالی است». و درباره «علاء بن ابی العباس» گفته شده است: «شیعی غال»^(۶۱۵) و درباره «محمد بن جریر طبری» مورخ معروف گفته شده است: «فیه تشیع یسیر وموالاة لاتضر»؛ «او کمی میل به تشیع دارد و به حدی دوست دار اهل بیت است که مضر به عدالت او نیست». و درباره «فضیل بن مرزوق کوفی» آمده است: «کان یتشیع من غیر سب»؛ «او شیعه ای است که سب نمی کند». درباره «علی بن هاشم بن برید» گفته شده است «کان مفرطاً فی التشیع»؛ «او افراط در تشیع دارد».

لازم به ذکر است که به طور اصولی، کمتر شخص کوفی دیده می شود که به شیعه گرایش نداشته باشد. مقصود از این گرایش، مفهوم عامی است که از پایین ترین تا بالاترین مرحله را شامل می شود.

ب) تشیع؛ دوستی اهل بیت علیهم السلام

وجه دیگر تشیع، دوستی اهل بیت علیهم السلام است. گروهی به دلیل دوستی اهل بیت پیامبر علیهم السلام متهم به داشتن گرایشات شیعی می شدند. ممکن است در این دیدگاه، مساله «تفصیل» مطرح شود. اما به طور عمده، به دلیل وجود روایاتی در دوستی اهل بیت، خاندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مورد محبت قرار می گیرند. این گرایش از نظر عثمانی مذهببان، تشیع خوانده می شود. در حالی که هیچ زمینه ای از تفصیل یا چیز دیگری در آن وجود ندارد.

تشیع به این معنا، در منابع فراوانی به کار رفته است. شاید برجسته ترین نمونه، گرایش «محمد بن ادريس شافعی» است. اشعاری که از وی نقل شده است تایید می کند که وی به دلیل گرایش به تشیع به «رفض» هم متهم شده است. به نمونه ای از اشعار وی توجه کنید:

قالوا ترفضت، قلت: كلا ماالرفض ديني ولا اعتقادي
ولكن توليت غير شك خير امامٍ وخير هادي ^(٦١٦)
يا ال بيت رسول الله حبكم فرض من الله في القرآن انزله
يكفيكم من عظيم الفخر انكم من لم يصل عليكم لاصلاة له ^(٦١٧)
گویند: تو رافضی هستی. می گویم: هرگز، رفض دین و اعتقاد من نیست.

ولی بدون شک من بهترین امام و هدایت کننده را دوست دارم.
ای ال بیت رسول خدا! دوستی شما از جانب خداوند فرض شده و خداوند آن را در قرآن آورده است.

بس است شما را در عظمت فخر که هر کس بر شما درود نفرستد نمازش باطل می باشد.

این گرایش، در قرن پنجم و پس از آن گسترش یافت. حتی در میان حنابله ای که در قرن سوم و چهارم سخت متعصب و عثمانی بودند، کسانی یافت می شدند که به شدت به اهل بیت علیهم السلام علاقه مند بودند. آنچه مهم است این که: این علاقه به نوعی راه به تشیع می برد و می توانست در دراز مدت زمینه ای برای گسترش تشیع باشد.

ج) تشیع اعتقادی

در سیر جدایی شیعه از جامعه سنی، اختلافات این دو، از مسائل سیاسی، به مسائل فرهنگی و دینی کشیده شده است؛ در سال های نخست، مشکل عمده، بحث حکومت بوده است.

از میان مریدان امام علی علیه السلام هرکسی به نوعی به او دلبستگی داشت، کسانی بودند که وی را شایسته حکومت می دیدند، اما به مرور در مسائل فقهی و فکری، به دنبال دیگر صحابه؛ اعم از وابستگان حکومت یا غیر از آن ها رفتند. در مقابل جریان فوق، گروهی گرایش شدیدی به امامان اهل بیت علیهم السلام داشتند. شیعیان در این گرایش، در مسائل فقهی و کلامی از امامان پیروی می کردند. ممکن است این جریان، در ثلث آخر قرن اول هجری - خود را به طور وضوح و برجسته - نشان نداده باشد. این گرایش را می توان «تشیع اعتقادی» بنامیم. ریشه این گرایش، به اعتقاد امامت از نوع خاص آن برمی گردد. در این دیدگاه، مقام امام علاوه بر رهبری جامعه، تفسیر و تبیین دین نیز می باشد. و این به دلیل رسیدن به مقام ولایت و ارتباط خاصی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد.

ائمه و تشیع اعتقادی

اقدامات امام علی علیه السلام برای ترویج نظریه «امامت الهی» از دلایل عمده تشیع در دوران خلافت آن حضرت است. وی خود شعری درمورد محتوای حدیث «غدیر» سروده است و در ضمن آن، حدیث «غدیر» را به معنای وجوب «ولایت» بر مردم تفسیر نموده است:

فاوجب لی ولایته علیکم

رسول الله یوم غدیر خم ^(۶۱۸) در نامه مفصلی که حضرت علی علیه السلام به معاویه نوشته، درباره این مسأله به طور مفصل توضیح داده شده ^(۶۱۹) و اعتقاد به «امامت الهی» از سوی امام علی علیه السلام کاملاً مشهود است.

حضرت در گفتار خویش، به «وراثت انبیایی» برای انتقال حق امامت و رهبری اشاره نموده است؛ این وراثت، برای مسائل مادی نیست، بلکه این وراثت، با «وصایت»، «علم»، «حکمت»، «طهارت»، و «عصمت» همراه است؛ این وراثت فرهنگی است که قرآن میان انبیا برقرار ساخته است.

ابراهیم علیه السلام برای فرزندانش، خواستار آن حق می شود، که خداوند در این باره می فرماید: «عهد من به ستمکاران نمی رسد». ^(۶۲۰)

اهل سنت این وراثت را عادی تلقی کرده و شیعه را به داشتن نظریه ای در باب امامت متهم کرده اند؛ در حالی که شیعه نص را می پذیرد و این نص در چهارچوب «وراثت الهی» که در فرهنگ قرآنی نیز وجود دارد، تبلور یافته است.

نکته مهم دیگر در این مقوله، استناد حضرت علی علیه السلام به حدیث غدیر، در آغاز ورود به کوفه - پس از سرکوبی پیمان شکنان جمل - می باشد؛ به تصریح ده ها منبع اهل سنت، آن حضرت مردم کوفه و صحابیانش رسول خدا

را که همراهشان بودند در مسجد کوفه، برای شهادت دادن به حدیث غدیر جمع نمود. حضرت از کسانی که ناظر صدور حدیث غدیر از رسول خدا ﷺ بوده اند، خواست تا از جای برخاسته و شهادت دهند. عده زیادی که تنها دوازده نفر از شرکت کنندگان در جنگ بدر میانشان بودند، به آن شهادت دادند. امام علی علیه السلام با استناد به «حدیث غدیر» در میان عموم مردم، از حق الهی خویش سخن می گفت.

امام در نامه ای به مسئول صدقات، در باب برخورد با مردم، می نویسد که به نزد قبایل رفته و بگوید: «عباد الله! ارسلنی ولی الله و خلیفته لاخذ منکم حق الله فی اموالکم»؛ ^(۶۲۱) «بندگان خدا! مرا ولی خدا و خلیفه او فرستاده است تا حق خدا را از اموال شما بگیرم.» تعبیر «ولی الله» و «خلیفة الله» که امام بر خود اطلاق کرده، مفاهیمی کاملاً شیعی می باشند.

نظریه مذکور، در جریان خلافت امام علی علیه السلام شکل گرفت و اصل هویت اندیشه تشیع را در باب «امامت» قوام بخشید.

پس از شهادت حضرت علی علیه السلام مردم عراق با امام حسن علیه السلام بیعت کردند. در میان این مردم شیعیانی بودند که در اصل، اعتقاد به امامت امام مجتبی علیه السلام داشتند و به این دلیل با او بیعت کردند.

بعد از شهادت امام حسن علیه السلام مردم شیعه به امام حسین علیه السلام گرویدند. در جریان جنگ، نافع بن هلال می گفت: «انا الجملی انا علی دین علی»؛ «من جملی هستم، من بر دین علی می باشم». شخصی از سپاه دشمن در برابرش گفت: «انا علی دین عثمان»؛ ^(۶۲۲) «من بر دین عثمانم».

در این مورد اعتقاد شیعی یاران امام حسین علیه السلام را نه در حد طرفداری سیاسی، بلکه در حد اعتقادی، می توان درک نمود.

«ابن زیاد» به «عمر بن حریث» می گفت: «ترس من از یزید از ناحیه ابن زبیر نیست بلکه وحشت من، از شیعیان علی است.»^(۶۲۳)

امام سجاد علیه السلام در ضمن ادعیه، «تشیع اعتقادی» را به شکل روشنی بیان داشته اند.

مفهوم امامت، علاوه بر حقانیت برای خلافت و رهبری، جنبه الهی و عصمت و بهره گیری از علوم انبیا و مخصوصا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در حدی والا نشان می دهد.

امام سجاد علیه السلام به خدا عرض می کند: «ربّ صلّ علی اطائب اهل بیته الذین اخترتهم لامرک و جعلتهم خزنة علمک و حفظة دینک و خلفائک فی ارضک و حججک علی عبادک و طهرتهم من الرجس والدنس تطهیرا بارادتک و جعلتهم الوسيلة الیک والمسلك الی جنتک»؛^(۶۲۴) «پروردگارا! به پاکان از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم درود بفرست؛ کسانی را که برای حکومت برگزیدی و گنجینه های علوم خود و حافظان دینت گردانیدی، کسانی را که در روی زمین حجّت خود بر بندگانت قرار دادی، آنان را با اراده خود از هر پلیدی و الودگی پاک و مبرا ساختی و وسیله ای برای رسیدن به تو، به بهشت جاودانت اختیار نمودی.»
منشا اعتقاد اصیل در تشیع، آموزه های امامان و خطوط اساسی که آنان ترویج می کرده اند، می باشد.

امام باقر علیه السلام در نمونه های فراوانی مردم را به بهره گیری علمی از اهل بیت علیهم السلام دعوت می نماید. و حدیث درست را تنها نزد اهل بیت می داند.

امام باقر علیه السلام به «سلمة بن کهیل» و «حکم بن عیینة» می فرماید: «شرقاً او غرباً فلاتجدان علما صحیحاً الا شیئاً خرج من عندنا»؛^(۶۲۵) «به شرق و غرب عالم بروید، جز نزد ما علم صحیح نمی یابید.»

و در روایت دیگر آمده است: «فليذهب النَّاس حيث شاءوا، فوالله ليس الامر
 الا من ههنا اشار الى بيته -»؛^(۶۲۶) «مردم هرکجا که می خواهند بروند، به خدا
 قسم این امر جز در اینجا یافت نمی شود - و به خانه خود اشاره کرد».
 این سخنان به صراحت مردم را به دریافت معارف اصیل دینی، از اهل بیت
 دعوت می نماید. پذیرفتن چنین دعوتی، به معنای پذیرفتن «تشیع» بود.
 امام باقر علیه السلام می فرماید: «ال محمد ابواب الله والدعاة الى الجنة والقادة
 اليها»؛^(۶۲۷) «ال محمد دروازه های به سوی خدا و دعوت کنندگان و رهبری
 کنندگان به سوی بهشتند.»

در گفتار دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: «ايها الناس! اين تذهبون واين
 يراد بكم؟ بنا هدى الله اولكم وبنا ختم اخركم»؛ «مردم! به کجا می روید، به کجا
 برده می شوید؟ شما در آغاز به وسیله ما اهل بیت هدایت شدید و سرانجام کار
 شما نیز با ما پایان می پذیرد».

با توجه به این شواهد، یک حرکت فرهنگی منسجم، از سوی اهل بیت
علیهم السلام و امامان بزرگوار شیعه، وجود داشته است، تا اهل بیت علیهم السلام را محور و
 مرجع مسلمین معرفی کند.

عوامل نفوذ و گسترش تشیع

عواملی چند در نفوذ و گسترش تشیع در بین عموم مردم بعد از وفات رسول
 خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تأثیر داشته است، که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) محبوبیت علویان در بین مردم

محبوبیت علویان در بین مردم

یکی از دلایل اصلی نفوذ تشیع در سرزمین های مختلف، محبوبیت علویان می باشد. این مساله در میان مردم عراق، علاوه بر جنبه دوستی اهل بیت، جنبه سیاسی نیز داشت.

اهالی کوفه، علویان را که پیشینه ای از حکومت حضرت علی عَلِيٍّ داشتند، لایق رهبری دیدند.

علاقه مردم به اهل بیت، با توجه به گفته های پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، امری طبیعی به نظر می رسد؛ به تعبیر دیگر، وقتی مردم می شنیدند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اهل بیت را معرفی کرده است، به سوی ائمه گرایش پیدا می کردند.

محبت علویان در طول تاریخ اسلام، ذره ای کاهش نیافت. هر زمان که یک علوی در یک نقطه ای قیام می کرد، مردم گرد او جمع می شدند. می دانیم که «صاحب الزنج» برای نفوذ در میان زنگیان، خود را علوی معرفی کرد. ^(۶۲۸)

عبدالله محض می گفت: «همه مردم علاقه داشتند تا از علویان باشند، ولی هیچ یک از علویان آرزو نکردند که از دیگران باشند». ^(۶۲۹)

عوامل محبوبیت علویان

محبوبیت علویان را می توان به عواملی مرتبط ساخت:

۱ - روایات فضایل که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مورد اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نقل شده است.

۲ - سجایای اخلاقی و علمی آنان.

۳ - علاقه طبیعی مردم به خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

با توجه به این عوامل، علویان در تمام قرون باعث نفوذ تشیع حتی در مناطق سنی نشین، بوده اند. پس از مرگ یا شهادت آن ها، قبه های بر مزارشان ساخته شد... و بدین ترتیب بذر تشیع پراکنده گشته است.

ب) زهد شیعیان، عامل نفوذ تشیع

پایبندی علویان به فرایض، از دیگر عوامل نفوذ تشیع بود. مردم تفاوت اسلام علویان و شیعیان را با اسلام امویان و عباسیان به خوبی دریافته بودند. سفیان ثوری می گوید: «هل ادركت خیر الناس الا الشيعة»؛^(۶۳۰) «آیا جز شیعه بهترین مردم را دیده ای؟»

مدائن، یکی از مراکز مهاجرت اعراب و از شهرهای شیعه شناخته می شده است.

درباره آن گفته اند: «اهلها فلاحون، شیعة امامیة ومن عاداتهم آن نسائهم لایخرجون نهارا»؛^(۶۳۱) «اهالی آن منطقه کشاورز و شیعه امامی اند. از جمله عادات آن ها این است که زنانشان در روز از خانه خارج نمی شوند». این نشانگر روحیه دینی شیعیان آن منطقه بوده است. زنان و مردان شیعه مذهب «دپلم» نیز همین گونه رفتار می کرده اند.^(۶۳۲)

درباره حجر بن عدی و یارانش، که در مقابل معاویه مقاومت کرده و در تشیع خود، استقامت به خرج دادند، گفته شده است: «انه یشددون فی الدین»؛ «انان در دین محکم و استوار بودند».^(۶۳۳)

رعایت وقت نماز نیز از ویژگی های شیعه بوده است.^(۶۳۴) «دینوری» نقل می کند: «در زمانی که عبیدالله بن زیاد بر آن شد تا مخفیگاه مسلم را پیدا کند، به یکی از غلامان خود دستور داد تا به مسجد برود و مسلم را بجوید. ابن زیاد به او گفت: «ان هولاء الشيعة يكترون الصلاة»؛ «شیعیان زیاد نماز می خوانند».

در آنجا هرکه را با این خصوصیت یافتی، از طریق او به مسلم دسترسی پیدا کن. او نیز به مسجد رفت و دید مسلم بن عوسجه بیشتر از همه نماز می گزارد. نزد او رفت و با حيله و نیرنگ به مخفیگاه مسلم پی برد.^(۶۳۵)

«سلمان فارسی» از نخستین چهره های برجسته شیعه است. او در تقوا و علم زبانزد تمامی اصحاب بود.

«ابوزر» هوادار دیگر تشیع بود، وی در دوری از دنیا و بی علاقه‌گی به آن و تقید در رعایت حقوق مردم بسیار معروف بود.

درباره «عمار یاسر» که از معروفین به تشیع است، گفته اند: «وقد کان عمار اشد حراس الاسلام مراسا...»؛^(۶۳۶) «عمار یاسر از سرسخت ترین پاسداران اسلام بود...»

«اویس قرنی» از زهاد معروف شیعی است. وی از شیعیان حضرت علی علیه السلام بود و در صفین به شهادت رسید. وی در عرفان مقام والایی دارد.^(۶۳۷) «شیبی» در مورد او می نویسد: «اویس قرنی شیعه بود». اسفراینی او را یکی از نساک مشهور می داند.^(۶۳۸)

درباره کمیل گفته اند: «کان زاهدا شیعیاً قدیماً»؛^(۶۳۹) «او زاهدی شیعی از قدیم الایام است».

درباره «خبّاب بن ارت» گفته شده است: «کان خبّاب بن ارت ناسکا شیعیاً من الواحین البکائین»؛^(۶۴۰) «خبّاب بن ارت عبادتگری شیعی و از نوحه گرایان و گریه کنندگان بود».

درباره محمد بن مسلم راوی شیعی نقل کرده اند: «من العباد فی زمانه»؛^(۶۴۱) «او از بسیار عبادت کنندگان زمان خود بود.»

در مورد سعید بن جبیر گفته اند: «کان سعید بن جبیر زاهدا شیعیاً»؛ «سعید بن جبیر زاهدی شیعی بود.»

دکتر شیبی پس از آن می افزاید: «و هکذا یتضح لنا منشا التشیع فی الزهد»؛^(۶۴۲) «واین گونه برای ما واضح می شود که منشا تشیع در زهد است.»

دکتر وردی می گوید: «تشیع در سه شهر نضج گرفت: یکی در کوفه، به سبب وجود عمار بن یاسر. دیگری در مدائن، به سبب وجود سلمان فارسی. دیگری در جبل عامل، به سبب تلاش ابوذر غفاری.» (۶۴۳)

تشیع در کوفه عمدتاً به دلیل نفوذ خاص خود امام علی علیه السلام بوده است؛ گرچه وجود چهره های مقدسی همچون عمار، در این باره مؤثر بود.

ج) بسط تشیع و مظلومیت علویان

مظلومیت شیعیان و علویان، در مقابل حاکمان ظالم عباسی، از دیگر دلایل نفوذ و گسترش تشیع محسوب می شود.

امام علی بن الحسین علیه السلام سال ها در عزای پدرش و دیگر افراد از اهل بیت که در کربلا به شهادت رسیدند، اشک ریخت. عباسیان از این مظلومیت بهره بردند و حکومت خود را بر پایه اشکی که بر شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و زید و یحیی بن زید ریخته شد، برپا کردند.

امویان علاوه بر علویان، نسبت به تمامی شیعیانی که نقطه ثقل آن ها کوفه و اصولاً عراق بود، فشارهای سختی اعمال می کردند.

معاویه دستور داده بود تا شهادت (گواهی دادن) هیچ یک از اصحاب حضرت علی علیه السلام پذیرفته نشود. (۶۴۴)

امام حسین علیه السلام در نامه ای به معاویه این گونه نوشت: «تو زیاد را بر عراق حاکم کردی، در حالی که دست و پای مسلمین را قطع کرده و چشم مردمان را کور می کرد و آنها را بر شاخه های نخل به دار می اوخت. تو به او نوشتی: هرکس بر دین علی است او را بکش. او نیز آن ها را کشته و به امر تو مثله کرد.» (۶۴۵)

به نقل مورخان، معاویه دستور داده بود تا نسبت به محبّین حضرت علی علیه السلام در مورد پاداش ها سخت گیری کرده و اسامی آن ها را از دیوان بیت المال حذف نموده و با ایجاد فشار بر آن ها، خانه هایشان را نیز ویران کنند. ^(۶۴۶) سختگیری آن ها در مورد اهل بیت علیهم السلام به حدی بود که برای تشدید دشمنی با آن ها صریحا اعلام می کردند: «لا صلاة الا بلعن ابي تراب»؛ «نماز بدون لعن علی، نماز نیست».

دکتر شبیبی در مورد مظلومیت شیعه، در طول تاریخ می نویسد: «و نجد تاریخ الشیعة منذ کارثة کربلا عبارة عن سلسلة لاتنقطع التعذیب والاضطهاد»؛ ^(۶۴۷) «تاریخ شیعه از حادثه کربلا به این سو، عبارت از یک سلسله فشار و شکنجه مردم است».

کشته شدن حجر بن عدی و یارانش و کشته شدن عمرو بن حمق خزائی و میثم تمّار و دیگران به دست زیاد، مظلومیت شیعه را به صورت یک سنّت در عراق درآورده بود.

امام باقر علیه السلام درباره مظلومیت اهل بیت علیهم السلام می فرمود: «همیشه ما تحقیر می شدیم و مورد ظلم و ستم قرار می گرفتیم، ما را دور می کنند، حقیر می سازند، محروم می نمایند و می کشند. ما همیشه در معرض خوف و ترس بوده ایم و بر خون خود و دوستانمان امنیت نداشتیم. شیعیان ما را در شهرها کشتند، دست ها و پاهایشان را تنها به ظنّ و گمان قطع کردند. نام هرکس از زمره محبّین یا اصحاب ما برده می شد، زندانی می شد. مالش را غارت می کردند و یا خانه اش را ویران می ساختند. این بلا همچنان رو به فزونی بود تا زمان عبیدالله بن زیاد. پس از آن حجاج آمد، شیعیان بسیاری را کشت و ایشان را به ظنّ و گمان بازداشت نمود. کار شیعیان در آن جامعه بلازده به جایی رسیده بود

که اگر مردی را زندیق یا کافر معرفی می کردند، نزد حجاج محبوب تر از آن بود که او را شیعه معرفی کنند».^(۶۴۸)

مظلومیت تشیع، از دلایل عمده محبوبیت آنان به شمار می رفت؛ به طوری که حادثه زید و فرزندش یحیی توانست، خراسان را یکپارچه به سمت بنی هاشم سوق دهد. اما «ابومسلم» که داعی عباسیان بود، جریان را منحرف کرد و نگذاشت که خلافت به دست صاحبان واقعی آن، یعنی علویان برسد.

د) نگرش «ضد ظلم»

جهت گیری نهضت های شیعه و جنبه های اعتدالی آنان - برخلاف خوارج - توانست عاملی دیگر، برای جذب توده های مردم به سوی تشیع باشد. مخالفت با ظلم، هم در فقه و هم در عمل شیعیان به چشم می خورد و این مخالفت در دوران «امویان» و «عباسیان» ادامه داشت.

در کتب رجالی اهل سنت، یکی از نشانه های شیعه بودن را اعتقاد به مبارزه با فرد حاکم فاسق می دانستند.^(۶۴۹)

ایوب بن متوکل می گوید: «پادشاهی عبور می کرد، مردم به پا خاستند به جز مرد شیعی به نام ابان بن تغلب. وقتی از او دلیل این کار را پرسیدند، گفت: «کرهت آن اذل القرآن»؛ «کراهت داشتم قرآن را خوار کنم».

زید بن علی، در علت اقدام خود می گفت: «ای مردم! ما شما را به کتاب خدا و سنت رسولش دعوت می کنیم، همچنین شما را به جهاد با ظالمین، حمایت از مستضعفین، کمک به محرومین، تقسیم موجودی بیت المال در میان کسانی که سزاوار هستند و کمک به اهل بیت علیهم السلام علیه کسانی که ناصبی بوده و نسبت به حقوق آن ها جاهلند، فرا می خوانیم.

«مسعودی» در تحلیل حرکت «یحیی بن زید» می نویسد: «منکرا للظالم وما عمّ النَّاس من الجور»؛ «او بر ضد ظلم و ستم که تمامی مردم را فراگرفته بود، قیام کرد».^(۶۵۰)

مختار مردم را چنین دعوت می کرد: «ادعوکم الی کتاب اللّٰه وسنّة نبیه والطلب بدماء اهل البيت علیهم السلام والدفاع عن الضعفة وجهاد المحلّین»؛ «شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و گرفتن انتقام خون های اهل بیت علیهم السلام و دفاع از ضعیفان و جهاد با کسانی که حرمت شکن می باشند، دعوت می کنم».

در حرکت های شیعی، علاوه بر جنبه های ضد ظلم، تکیه بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و احیای قرآن، از نکات بارز به شمار می رفت. در این حرکت ها ادبیات تشیع از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اشعار بلند «کمیت بن زید اسدی» و «سید حمیری» و بسیاری از ادبای برجسته شیعه، به نوبه خود در نشر تشیع سهم مهمی به عهده داشته است. این اشعار که اغلب در فضایل و مصایب اهل بیت سروده می شد، در روحیه مردم تأثیر فراوانی داشته است. از جمله این افراد می توان از «علی بن رافع»، از یاران امام علی علیه السلام و سپس شخصیت هایی از شاگردان امام سجاده علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام یاد کرد.

عوامل استبصار

پذیرش تشیع نشأت گرفته از عواطف و احساساتی نیست که بر انسان عارض می شود بلکه موقفی است که انسان مستبصر، آن را بعد از مطالعه و درس و بحث بسیار و عمیق انتخاب می کند. انسان در این مرحله با مصیبت ها و گرفتاری ها و گردنه های زیادی مواجه می شود که باید با تدبیر لازم و دقت فراوان از آن ها گذشته و خود را به سرمنزل مقصود که همان رسیدن به حق و حقیقت است برساند. اری، او مصمم است که خود را با عنایات الهی پیرو نتیجه ای کند که ادله و براهین بر آن آقامه شده است. این تحول مذهبی برای یک مستبصر پدید نمی آید جز آن که از مجموعه عواملی عبور کرده و در آن ها غور کند تا او را به مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام رهنمون سازد. اینک به این عوامل اشاره می کنیم:

۱ - آشنایی با عظمت اهل بیت علیهم السلام

آشنایی با عظمت اهل بیت علیهم السلام

بسیاری از علما و جوانان اهل سنت در طول تاریخ، خصوصا در این عصر و زمان که مقداری سعی در شناساندن معارف اهل بیت علیهم السلام شده، در صدد بر آمده اند تا با تراث فرهنگی آن بزرگواران آشنا شوند، امری که منجر به تشیع تعداد زیادی از آنان شده است؛ زیرا پی به وجود چشمه ای گوارا از علم و معرفت اهل بیت علیهم السلام برده و از آن بهره مند گشته اند.

اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام در توصیف عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به مردم می فرماید: «فاین تذهبون؟ و انی تُؤفکون و الاعلام قائمة و الآیات واضحة و المنار منصوبة»

فَإِنَّ يَتَاهُ بِكُمْ وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةٌ نَبِيكُمْ؟ وَهَمْ أَزْمَةٌ الْحَقُّ وَاعْلَامُ الدِّينِ وَالسَّنَةُ الصِّدْقِ؛^(۶۵۱) «مردم کجا می روید؟ چرا از حق منحرف می شوید؟ پرچم های حق بر پاست، و نشانه های آن اشکار است، با این که چراغ های هدایت روشنگر راه اند، چون گمراهان به کجا می روید؟ چرا سرگردان هستید؟ در حالی که عترت پیامبر ﷺ شما در میان شماست. آنان زمام داران حقد، پیشوایان دین، و زبان های راستی و راست گویانند».

۲ - «انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم و اتبعوا اثرهم فلن یرجوکم من هدی و لن یرعیدوکم فی ردی فان لبدوا فالبدوا و آن نهضوا فانهمضوا و لا تسبقوهم فاضلوا و لا تتاخروا عنهم فتهلكوا؛^(۶۵۲) «مردم! به اهل بیت پیامبران بنگرید به آن سو که گام بر می دارند بروید، و گام را به جای گام آنان بگذارید، چون آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی برند و به پستی و هلاکت باز نمی گردانند. اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام کردند، بیا خیزید. از آنان پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنان عقب نمانید که نابود گردید».

۳ - «نحن الشعار و الاصحاب و الخزنة و الابواب و لا تؤتی البیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سارقا؛^(۶۵۳) «مردم! ما اهل بیت پیامبر ﷺ چونان پیراهن تن او و یاران راستین او خزانه داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف، می باشیم، که جز از در، هیچ کس به خانه ها وارد نخواهد شد. هر کسی از غیر در آن وارد شود دزد است».

۴ - «این الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم دوننا کذبا و بغیا علینا آن رفعنا الله و وضعهم و اعطانا و حرمهم و ادخلنا و اخرجهم بنا یرعونی الهدی و یرعونی العمی؛^(۶۵۴) «کجا ایند کسانی که پنداشتند دانایان علم قرآن آنان می باشند نه ما؟ که این ادعا را بر اساس دروغ و ستمکاری بر ضد ما روا داشتند».

خدا ما اهل بیت پیامبر ﷺ را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد، به ما عطا فرمود و آن ها را محروم ساخت، ما را در حریم نعمت های خویش داخل و آنان را خارج کرد، که راه هدایت را با راهنمایی ما می پویند و روشنی دل های کور از ما می جویند».

۵ - «أَمَّا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا»؛^(۶۵۵)
«همانا من در بین شما چونان چراغ درخشانده در تاریکی هستم که هر کس به آن روی می آورد از نورش بهره مند می گردد».

۶ - «هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ يَخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ لَا يَخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ»؛^(۶۵۶) «ان ها - اهل بیت پیامبر ﷺ - رمز حیات دانش و راز مرگ نادانی هستند، حلمشان شما را از دانش آنان، ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از منطق آنان اطلاع می دهد، نه با دین خدا مخالفتی دارند و نه در آن اختلاف می کنند».

شواهد

با مراجعه به کلمات مستبصرین پی می بریم که این عامل تأثیر بسزایی در شیعه شدن آنان داشته است. اینک به کلمات برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - محمد بن علی متوکل یکی از کسانی که شیعه شده، می گوید: «روش های درسی ما از ذکر اهل بیت عليهم السلام خالی است، و این در حالی است که کتاب های آن ها را سیره و اخبار ضعیف و قوی از مردان و زنان شرق و غرب عالم فراگرفته است، و این به نوبه خود جای سؤال های بسیار دارد؛ زیرا ما جوانان دانشگاهی که به حرکت اسلامی خودمان را منتسب کرده ایم، کجا می توانیم از تاریخ و احوال امام علی عليه السلام و سیده زنان، حضرت زهرا عليها السلام و حسن و حسین و فرزندان آنان - عليهم السلام - و از زینب عليها السلام اطلاع یابیم؟ برای ما ذکر و

یادی از آنان نمی‌کنند... روش‌های درسی، سیره اهل بیت علیهم‌السلام را به فراموشی سپرده‌اند؛ زیرا با سلبیات و مطاعن و جرائم دیگران ارتباطی ندارد. مرّیان و اساتید نمی‌خواهند تا توجه شاگردان خود را به موقعیت‌های ناشایست و پرونده‌های سیاه عده‌ای جلب کنند...» (۶۵۷)

عبدالمنعم حسن یکی دیگر از کسانی که شیعه شده می‌نویسد: «برای اهل بیت علیهم‌السلام میراث فرهنگی عظیمی است که امت می‌توانست از آن استفاده کند، ولی خودش را از آن محروم ساخت. یکی از معجزات آن‌ها که مرا مبهوت و متحیر کرده روش آنان در دعا و کیفیت تقرب به سوی خداوند متعال و ادب بالا در مقام مخاطب با پروردگار سبحان است. کسی که صحیفه سجادیه را بخواند، کتابی که تمام آن دعاهایی از امام چهارم علی بن الحسین علیه‌السلام است تعجب کند که چرا علمای اهل سنت به این صحیفه اهتمام ندارند؟ آیا به جهت این است که از یکی از امامان اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده و یا جهت دیگری دارد؟» (۶۵۸)

دکتر تیجانی سماوی می‌نویسد: «هرگاه مسلمان بخواهد حق را بشناسد و از ضلالت محفوظ مانده و روز قیامت نجات یابد و بهشتی شده و رضایت خدا را کسب نماید، راهی جز این ندارد که سوار بر کشتی نجات شده و به اهل بیت علیهم‌السلام رجوع کند؛ زیرا آنان امان امتند که خداوند بنده‌ای را مورد قبول خود به جز از راه آنان قرار نمی‌دهد، و هیچ‌کس نمی‌تواند به جز از دروازه آنان داخل در هدایت شود. این امری است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تقریر کرده و از جانب خداوند عزوجل برای امت ابلاغ کرده است.» (۶۵۹)

عبدالمنعم حسن یکی دیگر از مستبصرین می‌گوید: «نظری کلی به روش اهل بیت علیهم‌السلام و کلمات و احوال آنان کافی است که ما را بر این امر هدایت کند که آنان امین‌های خداوند بر وحی اویند که بر پیامبرش نازل شده است. این

امانت عظیمی است که ممکن نیست اشخاصی که شیطان آنان را گهگاهی وسوسه می کرده، متحمل آن گردند. و نیز نمی تواند حق آنان را ادا کند کسی که همه مردم از او فقیه تر بوده اند. و نمی تواند حفظ کند این امانت را کسی که هوای نفس خود و عشیره اش را بر تمسک به بسیطترین مفردات حق، مقدم می داشته است... کلمات اهل بیت علیهم السلام نورانیتی دارد که من نزد دیگران نیافتم. روش آنان در تربیت امت و توجیه آنان شما را به درجه ای از احساس قرار می دهد که معنای خلافت الهی را در روی زمین درک می کنید. تاریخ گواهی نمی دهد که آنان نزد احدی علم فرا گرفته باشند، بلکه تمام صاحبان علم ادعای رجوع علم خود را به آن حضرات دارند». (۶۶۰)

یاسین معیوف بدرانی، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، می نویسد: «ما اگر قرآن را دوست داریم و آن را تکریم می کنیم، بدان جهت است که این نسخه نجات بخش بشریت و خارج کننده او از ظلمات به سوی نور است. ما قرآن را نباید مثل کسانی بخوانیم که گفتند، شنیدیم در حالی که نمی شنیدند. بلکه قرآن را با عقل های باز و قلب های مملو از ایمان بخوانیم، تا آیاتی را که تبیین کننده جایگاه رفیع اهل بیت علیهم السلام است بفهمیم. پس بر تو است ای برادر مؤمن! به این که از کتاب های آنان جست جو کرده تا آن ها را بشناسی و خصوصیات را نیز که خداوند به آن ها اختصاص داده دریابی، اموری که خداوند به غیر از آن ها عطا نکرده است. امید است که این امر سبب نجات تو و دیگران از انحراف و گمراهی باشد». (۶۶۱)

استاد شیخ حسن شحاته، از مستبصرین مصری می گوید: «موقعیت اهل بیت علیهم السلام موقعیت امامت عظمی است، آنان اصل اصول در وجود این عالم اند، و آنان ستارگان هدایت اند، که هرکس آنان را متابعت کند به راه مستقیم خداوند

هدایت پیدا کرده است، و هرکس از طریق آنان منحرف گردد از «مغضوب علیهم» و «ضالین» است.

اهل بیت علیهم السلام چراغان هدایت و کشتی های نجاتند. آنان امامان ما و صاحبان امر خلافتند که طاعتشان بعد از اطاعت خداوند واجب شده، آن گونه که در نصّ قرآن وارد شده است. آنان خزانة داران قرآن و ستارگان راه مستقیمانند. آنان صالحان امت و اولیای الهی اند. آنان اهل ذکرند که از ما خواسته شده که از هر مساله ای از مسائل دینی از آنان سؤال کنیم. آنان اهل دین صحیحند، پس بر هر موحد عاقلی واجب است که آنان را در عبادت و معامله و عادت متابعت کند؛ زیرا آنان اهل قدس و پاکی و اهل عصمت و پاکیزگی اند.» (۶۶۲)

دکتر تیجانی می گوید: «شیعه ثابت قدم بوده و صبر کرده و به حق تمسک کرده است... و من از هر عالمی تقاضا دارم که با علمای شیعه مجالست کرده و با آنان بحث نماید، که به طور قطع از نزد آنان بیرون نمی آید جز آن که به مذهب آنان که همان تشیع است، بصیرت خواهد یافت... اری من جایگزینی برای مذهب سابق خود یافتم و سپاس خداوندی را که مرا بر این امر هدایت نمود و اگر هدایت و عنایت او نبود، هرگز بر این امر هدایت نمی یافتم. ستایش و سپاس خدایی را سزااست که مرا بر فرقه ناجیه راهنمایی کرد؛ فرقه ای که مدت ها با زحمت فراوان در پی آن بودم. هیچ شک ندارم که هر کس به ولای علی و اهل بیتش تمسک کند به ریسمان محکمی چنگ زده که گسستنی نیست. روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد بسیار است، روایاتی که مورد اجماع مسلمین است. عقل نیز به تنهایی بهترین راهنما برای طالب حق است... اری، به حمد خدا، جایگزین را یافتم، و در اعتقاد به امیرالمؤمنین و سید الوصیین امام علی بن

ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقتدا کردم، و نیز در اعتقاد به دو سید جوانان اهل بهشت و دو دسته گل از این امت، امام ابو محمد حسن زکی و امام ابو عبدالله حسین، و پاره تن مصطفی، خلاصه نبوت، مادر امامان و معدن رسالت و کسی که خداوند عزیز به غضب او غضبناک می شود، بهترین زنان، فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ.

به جای امام مالک، استاد تمام امامان، امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ و نه نفر از امامان معصوم از ذریه حسین و امامان معصوم را برگزیدم...».

او بعد از ذکر حدیث «باب مدینه العلم» می گوید: «چرا در امور دین و دنیای خود از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تقلید نمی کنید، اگر معتقدید که او باب مدینه علم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؟ چرا باب علم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را عمدا ترک کرده و به تقلید از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل و ابن تیمیه پرداخته اید، کسانی که هرگز در علم، عمل، فضل و شرف به او نمی رسند؟

آنگاه خطاب به اهل سنت نموده، می گوید: «ای اهل و عشیره من! شما را به بحث و کوشش از حق و رها کردن تعصب دعوت می کنم، ما قربانیان بنی امیه و بنی عباسیم، ما قربانیان تاریخ سیاهیم. قربانی های جمود و تحجر فکری هستیم که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته اند.

او کتاب هایی در دفاع از تشیع نوشته که برخی از آن ها عبارتند از: ثم اهدیت، لاکون مع الصادقین، فاسالوا اهل الذکر، الشیعة هم اهل السنة، اتقوا الله. استاد معتصم سید احمد سودانی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می گوید: «من در وجود خود چیزی می یابم و احساس می کنم، که نمی توانم توصیفش کنم، ولی نهایت تعبیری که می توانم از آن داشته باشم این که: هر روز احساس می کنم که به جهت تمسک به ولای اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در خود قرب

بیشتری به خداوند متعال پیدا کرده ام، و هر چه در کلمات آنان بیشتر تدبر می کنم معرفت و یقینم به دین بیشتر می شود. معتقدم اگر تشیع نبود، از اسلام خبری نبود. و هر گاه در صدد تطبیق و پیاده کردن تعلیمات اهل بیت علیهم السلام در خود برمی ایتم، لذت ایمان و لطافت یقین را در خود احساس می کنم. و هنگامی که دعاهای مبارکی را که از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده و در هیچ مذهبی یافت نمی شود، قرائت می کنم، شیرینی مناجات پروردگار را می چشم...» (۶۶۳)

تأثیرپذیری از حضرت زهرا علیها السلام

عبدالمعمر حسن یکی از مستبصرین در رابطه با تأثیر پذیری اش از خطبه فدکیه حضرت زهرا علیها السلام می گوید: «این کلمات همانند تیری در اعماق وجودم تأثیر گذاشت، آنگاه جراحی را باز کرد که گمان نمی کنم به آسانی بسته شود. این کلمات بر اشک های من غلبه کرد و در حد استطاعتش در من تأثیر گذاشت...» (۶۶۴)

او نیز می گوید: «شعاع کلمات حضرت زهرا علیها السلام بر اعماق وجدانم سایه افکند و برای من واضح شد که مثل این کلمات از شخص عادی صادر نمی شود، حتی اگر آن شخص، عالمی باشد که هزاران سال درس خوانده باشد، بلکه این کلمات در حد خود معجزه است....»

دل و جان خود را برای این کلمات رها کردم و با تمام وجود مشغول شنیدن آن شدم، و هنگامی که خطبه حضرت به جاهای حساس آن رسید، دیگر نتوانستم خودم را نگه دارم و اشکانم از چشمم سرازیر شد. از این کلمات قوی که متوجه خلیفه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد تعجب کردم. و چیزی که تعجبم را بیشتر کرد این که این کلمات از دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صادر می شد! چه امری اتفاق افتاده است؟ و چرا و چگونه؟! و حق با چه کسی بوده است؟ و قبل از هر

چیز، آیا واقعا چنین اختلافی اتفاق افتاده است؟ من قبلا علم به صدق این خطبه نداشتیم، ولی هنگامی که آن را شنیدم تمام مشاعر وجودم را به لرزه در آورد، و لذا به طور جدی قرار گذاشتم تا در آن غور کنم...» (۶۶۵)

او نیز می گوید: «هر انسانی در اندرون خود نوری احساس می کند که راهنمای او به حق است، ولی هواهای نفسانی و پیروی از گمان، بر آن نور پرده می اندازد، لذا انسان نیازمند تذکر و بیداری است، و نور فاطمه علیها السلام اصل آن نور است. من آن نور را دائما در وجود خود احساس می کنم...» (۶۶۶)

۲ - مظلومیت اهل بیت علیهم السلام

یکی از اسباب تشیع افراد بسیاری از ادیان و مذاهب دیگر، پی بردن به مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در راه فداکاری آنان برای حفظ و گسترش دین است، عاملی که به نوبه خود تأثیر درونی مهمی در جلب توجه افراد به مکتب اهل بیت علیهم السلام داشته است.

دکتر جوزف فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقیات محیر العقول» می نویسد: «... و از جمله امور طبیعی که مؤید فرقه شیعه شده و توانسته است در قلب دیگر فرقه ها تأثیر گذارد، مساله اظهار مظلومیت بزرگان دینشان است. و این مساله از امور طبیعی به شمار می آید؛ زیرا طبع هرکس به نصرت و یاری مظلوم کشش دارد و دوست دارد ضعیف بر قوی غلبه یابد و طبیعت بشر متمایل به ضعیف است... این مؤلفان اروپایی که تفصیل مقاتله امام حسین علیه السلام و اصحابش و کشته شدن او را می نویسند با وجود آن که اعتقادی به آنان ندارند، ولی به ظلم و تعدی و بی رحمی قاتلین آن حضرت و یارانش اذعان دارند و نام قاتلین آن حضرت را به بدی یاد می کنند. چیزی نمی تواند در مقابل این امور

طبیعی ایستادگی کند، چیزی بایستد. و این نکته از مؤیدات برای فرقه شیعه به حساب می آید.» (۶۶۷)

تأثیر پذیری از امام حسین علیه السلام

از جمله امامانی که سبب تأثیر پذیری تعداد زیادی از مستبصرین شده و به واسطه قضیه ای که مربوط به او است گروهی شیعه شده اند، حضرت امام حسین علیه السلام و واقعه عاشورا است. واقعه ای که شیعیان اگر به خوبی از آن استفاده کنند می توانند تمام بشریت را از خواب غفلت بیدار کرده و به تشیع دعوت نمایند.

شیخ زهیرالحسّون می گوید: «من از کتابخانه واتیکان در رم دیدن کردم. در بخش اختصاصی کتاب های اسلامی، بیش از هزار کتاب چاپ شده و خطی درباره امام حسین علیه السلام یافتیم. از مدیر کتابخانه در این باره سؤال کردم، او در جواب من گفت: «بزرگان واتیکان در این مدت اخیر مشاهده کرده اند که تشیع در سطح عالم انتشار پیدا کرده و افراد بسیاری در عالم، مذهب اهل بیت علیهم السلام را در آغوش گرفته اند. آنان پس از بررسی در عظمت این حادثه پی برده اند که سبب آن، انتشار مظلومیت امام حسین علیه السلام در مجالس حسینی و برپایی دسته های عزاداری از جانب شیعیان است. لذا آنان به نمایندگان واتیکان در سرتاسر عالم دستور دادند تا هر چه کتاب چاپ شده یا خطی را که درباره امام حسین علیه السلام تالیف شده جمع آوری کنند، تا از آن ها در نشر و گسترش مسیحیت از طریق نشر مظلومیت مسیح استفاده نمایند؛ زیرا مسیحیان معتقدند که مسیح همانند حسین علیه السلام به دار آویخته شده و مظلومانه کشته شده است.» (۶۶۸)

۱ - استاد مصری، ابوشریف، معروف به عبدالمجید

او در نامه ای به یکی از خطبای حسینی می نویسد: «یک روز در حالی که در دستانم رادیوی کوچکی بود، به دنبال موج قاهره بودم. تنها در اتاقم نشسته بودم، در همان حال که موج را می چرخاندم ناگهان صدایی گوارا و دل انگیز به گوشم خورد، موج رادیو را بر آن نگه داشتم. این صدا با تمام صداهایی که قبلاً شنیده بودم فرق می کرد. کم کم توجه ام را به خودش جلب کرد. دقت کردم، فهمیدم شخصی درباره امام حسین علیه السلام و از حادثه تلخی که در کربلا به وقوع پیوسته، سخن می گوید. نمی دانم در چه ماهی از ماه های سال بود، گمانم در ماه محرم بود.

تا به آن روز من هنوز مساله گریه بر امام حسین علیه السلام را نمی دانستم. ولی با شنیدن بخشی از واقعه کربلا از آن خطیب، در دلم حزنی شدید احساس نمودم. در آن حین زار زار گریستم و اشک دیدگانم بدون اراده و با شدت و حرارت، جوشش داشت. من چنان گریه ای تلخ و با سوزش داشتم که هرگز در طول عمرم مثل آن را یاد ندارم، این حالت در وجود من تا آخر کلام خطیب ادامه داشت، حالتی که تمام وجود مرا در بر گرفته و در آن تأثیر گذاشت....

او در ادامه سخنانش می گوید: «... بعد از این زمان بود که افق های جدید و گسترده در پیش چشمانم نسبت به کشته شده اشک ها، امام حسین علیه السلام باز شد». (۶۶۹)

او بعد از آن واقعه تشیع را انتخاب کرده و با سفر به ایران یکی از مجریان تلویزیون می شود.

۲ - استاد صائب عبدالحمید

او در کتاب خود «منهج فی الانتماء المذهبی» قصه استبصار خود را چنین بازگو می کند: «اری این چنین بود، شروع آن با حسین علیه السلام چراغ هدایت، بود.

با حسین علیه السلام کشتی نجات شروع شد. شروعی که من آن را قصد نکرده بودم، بلکه او مرا قصد نمود، و خداوند مرا به حسن استقبال از آن موفق گردانید و دست مرا گرفته و به عتبه های آن رساند... و ان، روزی بود که صدایی حزین به گوشم خورد. چه بسا آن صدا قبل از آن نیز بارها به گوشم رسیده بود ولی از آن بی توجه گذر کرده بودم و بر روی آن پرده ها انداختم، او نیز به من بی توجهی کرد. ولی این بار مرا به خود دعوت نمود، در حالی که من در کنار خلوتی یا شبیه آن بودم. به جهت آن صدا، تمام مشاعر و حواس من به لرزه درآمد و من نیز تمام احساس و عواطفم را بی اختیار در اختیار او قرار دادم....

ان صدا مرا به سوی خود جذب کرد... و امواج متلاطم و زبانه های شعله پراکنده اش هر لحظه بر من اصابت می نمود. تا به حدی که کبریای وجودم را نزد خود ذوب نمود و تمام وجودم را سراسر گوش کرده و به خود متوجه ساخت. من با آن صوت به حرکت درآمدم و با وقایعی که نقل می کرد، زندگی کرده، در آن ها ذوب می شدم... و با آن قافله سیر می نمودم، و هر کجا که فرود می آمدند، من نیز فرود می آمدم و به دنبال آنان تا به آخر، گام های خود را برداشته و راه را پیمودم.

ان واقعه، قصه مقتل امام حسین علیه السلام با صوت شیخ عبد الزهرا کعبی رحمته الله در روز دهم از ماه محرم الحرام سال ۱۴۰۲ هجری بود. من به تمام ندهای امام حسین علیه السلام گوش می دادم و تمام جوارحم از آن می لرزید، و این همراه با اشک و عبرت بود، و چیزی در خونم... گویا انقلاب و ندایی در جوارحم... که لبیک یا سیدی، یا بن رسول الله!

در ذهنم سؤال هایی بی پایان بود، و گویا نوری که از قبل محجوب و مستور بوده است. این نور برانگویی یک دفعه تمام فضا را شکافت. فروزشی که پیروی و

اقتداء به حسین علیه السلام را در برداشت، حسینی که یادگار مصطفی و بزرگ امت و از رهبران دین بود.

فروزشی از اسلام به تمام معنا که از نو برانگیخت و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را به توسط شخص ریحانه و سبطش حسین علیه السلام از نو رهبری نمود.

این ندهای اسلام است که هر کجا فرود آید پراکنده می شود و همه آن ها را می شناسند! و برای اسلام معنایی به جز آن شناخته نمی شود.

اری، مکان های بر زمین خوردن فرزندان رسول خدا! ...» (۶۷۰)

۳ - استاد ادريس حسینی مغربی

او در کتاب خود «لقد شیعنی الحسین علیه السلام» می نویسد: «یک نفر از نزدیکانم به من گفت: چه کسی تو را شیعه نمود، و به چه کتاب هایی اعتماد نمودی؟ من در جواب او گفتم: اما نسبت به این سؤال که چه کسی مرا شیعه نمود باید بگویم: آن شخص جدم حسین علیه السلام و فاجعه ناگواری بود که بر او اتفاق افتاد. و اما نسبت به این سؤال که به چه کتابی در این باره اعتماد کردم، باید بگویم که مرا صحیح بخاری و صحاح دیگر شیعه نمودند. او سؤال کرد: این چگونه ممکن است؟ به او گفتم: صحاح را مطالعه کن، و از تناقضات آن مگذر جز آن که آن ها را شماره نمایی. و نیز از کلامی مگذر جز آن که در آن تأمل نمایی... در این هنگام به آرزوی خود خواهی رسید.

به طور حتم امتی که حسین علیه السلام را به قتل رساند و اهل بیت طاهرین او را به اسارت برد هرگز قابل اعتماد نیستند. و هرگز برای فکر آزاد و بی تعصب امکان ندارد تا این حوادث را توجیه کند، همان گونه که من نمی توانم خون پاک را با آب طبیعی تاویل نمایم. این خون هایی که جاری شد، آب های نهر نبود، بلکه خون های شریف ترین کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان در این

امّت وصیت نموده بود. این امّت خود باعث شدند که اعتبارشان را از دست بدهند، و هر چه بگویند نمی توانند مرا قانع کنند که چگونه خون حسین علیه السلام به دست افرادی بر زمین ریخته شد که بر امّت اسلامی حکمرانی می کرده اند و علمای اهل سنت و جماعت با آنان رفتار خوبی داشتند!

امّتی که رعایت حال فرزندان پیامبرش را بعد از او ندارد و هرگز نمی تواند مراعات سنتش را بعد از او کند، هر چه می خواهی در توجیه این عمل بگو، بگو که مسلمانان در عهد اول در کشتن اهل بیت علیهم السلام اجتهاد کردند! و بگو: این افکار که در کتب شیعه وجود دارد همگی ساختگی است و در تاریخ اسلام حقیقتی ندارد؛ ولی آیا یک نفر از مسلمانان از این طرف اقیانوس تا آن طرف اقیانوس می تواند انکار کند که امام حسین علیه السلام مظلومانه به امر یزید بن معاویه و به فتوای رسمی از شریح قاضی و شمشیرهای لشکر اموی کینه توز کشته شد، در جامعه ای که در آن فکر عامه رشد کرده و در پی حادثه ای منحصر به فرد از نوع خود در تاریخ اسلام به وقوع پیوست، حادثه ای که عبارت از تحویل خلافت به پادشاهی و سلطنت بود. که بعد از آن یزید بن معاویه به طور غاصبانه بر مسلمانان منصوب شد....

هرگز، و هزار هرگز... هیچ کس جرات و توان ندارد که این موضوع را انکار یا توجیه نماید؛ زیرا سنت تاریخ آن است که نسبت به وقایع و قضایایی که بر مستضعفین وارد شده کوتاهی نکند، گرچه مفسدین کراهت داشته باشند».^(۶۷۱)

او همچنین می گوید: «خواست امام حسین علیه السلام این بود که امّت را از جمودی که پیدا کرده برهاند و او را برای انقلابی بر ضد کیان اموی که بر سلطه تکیه زده، تحریک نماید. و این کار احتیاج به جانفشانی و فداکاری داشت، و احتیاج به خونی بود که ریخته شود، تا انقلابی را در نفوس مردم پدید آورد...».

(۶۷۲)

وی اضافه می کند: «امام حسین علیه السلام حریص بر کرامت امت و مصلحت آنان بود و در مقابل یزید و گمراهی های او می ایستاد... اری حسین علیه السلام خوار شد در حالی که احتیاج شدید به کسانی داشت تا او را یاری کنند».^(۶۷۳)

او بعد از تبیین واقعه عاشورا به صورت اختصار به این نتیجه می رسد که «لقد شیعی الحسین علیه السلام» حسین علیه السلام مرا شیعه نمود. و سپس می گوید: «... به جان خودم سوگند! این مشهد کسی است که همیشه فریاد او در مقدس ترین مقدسات من به صدا درآمده و در حرکت است. و در تمام حالات و حرکات مرا محزون نموده است.

من از قرائت کشتار کربلا با تفصیل جانکاهش خلاصی نیافتم جز آن که کربلا در نفس و فکرم قیام نمود. و از این جا نقطه انقلاب شروع شد، انقلابی بر ضد تمام مفاهیم و مسلمات به ارث گذاشته برای من از گذشتگان، اری، انقلاب حسین علیه السلام داخل روح و عقلم....

اهل شام و کوفه با شمشیر آمدند، ولی امام حسین علیه السلام با خون خود آمد، و خون بر شمشیر پیروز شد، بلکه بر تاریخ انحراف پیروز گشت، لذا حسین علیه السلام نوری است که تاریکی های تحریف، او را نخواهد پوشانید. ما این مصیبت و فاجعه را زنده نگه می داریم می داریم و می دانیم که امام حسین علیه السلام در راه حق کشته شد و تنها قطره ای از خون او تمام آنان را به بوته فراموشی تاریخ سپرد، ولی ما بر افراد غافلی می گرییم که قاتلان و خوارکنندگان حسین علیه السلام و انصار او را الگو و رهبر خود قرار داده، و نمونه ای از ورع پنداشته اند و به آنان اقتدا می نمایند... کسانی که حسین علیه السلام را به شهادت رساندند در حالی که می دانستند او از امیرشان بهتر است، او سید عرب و مسلمانان است. آنان حسین علیه السلام را نکشتند جز به خاطر هدایایی که یزید بشارتش را داده بود. آیا آنان

قدرت بر تحریف اسلام و جعل احادیث را به جهت رسیدن به هدایای یزید نداشتند؟

اری، این حسین علیه السلام بود که مرا از لابه لای این مصیبتی که او و اهل بیتش به آن مبتلا شدند، شیعه نمود. مرا با خون های تازه اش شیعه نمود. خون های تازه ای که بر روی سنگ ریزه های زرد در سرزمین طفّ (کربلا) بر زمین ریخت. او مرا با صدای اطفال و نوحه های زنان شیعه نمود. من به یاد آن روز فریاد برآوردم، در حالی که از دیدگانم اشکی همراه با حزن و رقت قلب جاری بود. و با قلبی که اندوه ها آن را پاره می نمود گفتم:

و یرثی ربابک دنیا السّجون و دمع النّواح و فیض الدما
با مرگ حسین علیه السلام دشمنان او چه کردند، جز آن که گورهای خود را کنده و نعش های خود را با لگد خورد کردند، تا با خواری و ذلت در مقبره تاریخ دفن شوند. ای ابا عبدالله! من همیشه تو را در چشم تاریخ بزرگ می بینم. حیات زندگی به خون پاک و معطر تو نورانی شد.

سطعت بریقا کومض الشّمس و شاع سنّا کبر السّما
من هر گاه تفصیل کربلا را قرائت می کنم، از دور جذبیه ای مرا به سوی خود می برد، آنگاه نفس هایم به تپش درمی آید و حسین را در کنار خود می یابم که به خون پاکش غوطه ور است. ای کاش من با او بودم و به فوز عظیم نایل می گشتم! و در آن جذبیه و کشش محو می شدم! اری در آن جا کسی است که آنچه را که من فهمیدم می فهمد، و ممکن است کسی باشد که آن چه من فهمیدم نفهمد و آن واقعه عظیم تاریخی در نفس او اثری نگذارد....

اری، کربلا محلّ و زمان ورود من به تاریخ است، ورود به حقیقت و ورود به اسلام است. چگونه همانند جذبیه صوفی رقیق القلب به این حقیقت جذب نشوم،

یا همانند جذبه ادیبی که شعورش به هیجان آمده است، فانی نگردم. اری این واقعه ای است که بر آن فرود آدم و به طور مختصر و اجمال از مصایب اهل بیت علیهم السلام و جرم تاریخ بر ضد نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفتم و الان می خواهم کلامم را به پایان رسانم». (۶۷۴)

۴ - دکتر محمد تیجانی تونسسی

او در کتاب خود «ثمّ اهتدیت» می نویسد: «... دوستم منعم آمد و با هم به کربلا مسافرت کردیم و در آن جا به مصیبت سرورمان حسین - مانند شیعیان - پی بردم و تازه فهمیدم که حضرت حسین علیه السلام نمرده است. مردم ازدحام می کردند و گرداگرد ارامگاهش پروانه وار می چرخیدند و با سوز و گدازی که نظیرش هرگز ندیده بودم، گریه می کردند و بیتابی می نمودند که گویی هم اکنون حسین علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می شنیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلا احساسات مردم را بر می انگیزتند و آنان را به ناله و شیون و سوگ و امی داشتند و هیچ شنونده ای نمی تواند این داستان را بشنود و تحمل کند، بلکه بی اختیار از حال می رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم که گویی سال ها غصّه در گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می شود.

پس از آن شیون، احساس آرامشی کردم که پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین علیه السلام بوده ام و اکنون در یک چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت که جان خود را تثارش کردند، قرار می گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سخنران، داستان حر را بررسی می کرد. حر یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسین علیه السلام آمده بود، ولی یکباره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ می

هراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیر می بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین علیه السلام حرکت داد و به دیدار او شتافت و گریه کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا راه توبه برایم هست؟».

درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون کنان خود را بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می کردم و از حسین علیه السلام می خواستم که «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه ای برایم هست؟ یابن رسول الله! از من درگذر و مرا ببخش».

صدای واعظ چنان تأثیری در شنوندگان گذاشته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان گونه که مادری فرزندش را دربر می گیرد و تکرار می کرد: «یا حسین! یا حسین!».

لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می کردم که اشک هایم قلبم را شست و شو می دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می کنند. آن جا بود که معنای روایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را فهمیدم که می فرمود: «اگر آن چه من می دانستم شما هم می دانستید هر اینه کمتر می خندیدید و بیشتر می گریستید». تمام آن روز را با اندوه گذراندم. دوستم می خواست مرا تسلی دهد و دلداری نماید و لذا برایم مقداری شربت و شیرینی آورد، ولی بکلی اشتهایم کور شده بود. از دوستم درخواست کردم که داستان شهادت امام حسین علیه السلام را برایم تکرار کند؛ زیرا چیزی از آن - نه کم و نه زیاد - نمی دانستم...».

(۶۷۵)

۵ - احمد حسین یعقوب اردنی

او که در سفری به مناسبت سالگرد رحلت امام خمینی علیه السلام به ایران آمده بود، می گوید: «از جمله برنامه های من زیارت ضریح امام خمینی به مناسبت سالگرد وفات او بود. صبح آن روز به زیارت ضریح او رفتم و با انبوهی از جمعیت که کمتر از سه میلیون نفر مرد و زن نبود مواجه شدم که ضریح او را همانند حلقه ای در بغل گرفته و دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده و با هم شعارهایی به فارسی می دهند. به مترجم خود گفتم: برای من به طور دقیق ترجمه کن که این جمعیت چه می گوید؟ او گفت: آنان می گویند: ما همانند اشخاصی نیستیم که امام خود را تنها گذاردند، ما با تو هستیم ای امام! من از گریه منفجر شدم، و فهمیدم امامی که او را تنها گذاشتند تا لشکر خلافت با او مقاتله کند، همان امام حسین علیه السلام است و بس!! در آن روز به ذهن و قلبم خطور کرد که به فکر تالیفی در رابطه با واقعه کربلا برایم. و به این نتیجه رسیدم که مطلع کردن مردم از جزئیات واقعه کربلا ضرورت دارد. و لذا بخشی از وقتم را برای این موضوع نذر کردم و شروع به خواندن و جمع مطالب و بایگانی کردن آن ها نمودم تا در نتیجه در این زمینه دست به تالیف بزنم.... هنگامی که مشغول تالیف کتابم در این باره بودم، موقعیت هایی بود که به طور مطلق از همه ایام بیشتر محزون بودم. از اتفاقاتی که افتاده بود، متأثر می شدم، و به دفعات زیاد در طول روز می گریستم. و چه انسانی است که بر بخش های مختلف واقعه کربلا نگرید...» (۶۷۶)

او از جمله مستبصرینی است که بعد از انتخاب تشیع کتاب هایی در دفاع از این مذهب تالیف کرده است.

۶ - علامه دکتر محمد حسن شحاته

او که از اساتید سابق دانشگاه الازهر است نیز پس از مطالعات فراوان در رابطه با شیعه امامیه، پی به حقیقت این فرقه برده و در سفری که به ایران داشت در سخنرانی خود برای مردم اهواز می گوید: «عشق من به امام حسین علیه السلام سبب شد که از تمامی موقعیت هایی که داشتم دست بردارم».

او همچنین در قسمت دیگری از سخنانش می گوید: «اگر از من سؤال کنند: امام حسین علیه السلام را در شرق می توان یافت یا غرب؟ من جواب می دهم که امام حسین علیه السلام را می توان در قلب من دید. و خداوند توفیق تشریف به ساحت امام حسین علیه السلام را به من داده است.» (۶۷۷)

۳ - آشنایی با واقعیت های عامه

یکی دیگر از عوامل مهم که زمینه را برای متفکرین اهل سنت فراهم کرده تا به سوی تشیع گرایش پیدا کنند، اطلاع و آگاهی آنان از واقعیت هایی است که در مذهب اهل سنت وجود دارد. اینک به برخی از تصریحات کسانی که شیعه شده اند اشاره می کنیم.

صالح الوردانی مستبصر مصری می گوید: «کمتر مطلبی که درباره عقیده اهل سنت گفته می شود این است که عقیده ای آنان عقیده حکومتی است که از ابتدای پیدایش آن تاکنون در دامن های حکام پرورش یافته است. و از این حکام پشتیبانی و مشروعیت خود را اخذ کرده است، امری که به این عقیده، اجازه و فرصت استمرار و انتشار و بقا را داده است. و این تنها عاملی است که این عقیده را در مرکز صدارت قرار داده و آن را عقیده غالب مردم کرده است؛ زیرا این عقیده به خودی خود، دارای پایه های اساسی نبوده تا متکفل بقا و انتشار باشد.

عقیده اهل سنت در حقیقت عقیده ای است که به جهت پناه دادن به واقعیت های خارجی و مشروعیت بخشیدن به آن تاسیس شده است، که اگر در پناه و دامن حکام محافظت نمی شد به طور حتم به انتهای خود رسیده بود. دست تقدیر نسبت به عقاید بسیاری چنین حکم کرد که از صفحه تاریخ محو شود به رغم این که مقومات فراوان و مؤیدات بسیاری را داشتند لذا از آنها اثری باقی نماند. و بدین جهت و جهات دیگر این عقاید به عنوان جزء مسلم دین به حساب آمد که هیچ کس حق ندارد با آن به مقابله برآمده و آن را نقد کند، در حالی که عقاید و روش های عقیدتی دیگر، همگی مورد نقد و طعن و نظر در طول زمان قرار گرفت، و تنها عقیده اهل سنت بود که تنها در برجی عالی قرار گرفت که هاله ای از قداست و عصمت دور آن را گرفته و کسی حق ندارد تا به آن نزدیک شود».^(۶۷۸)

او نیز می گوید: «حکومت های بیابایی، به اهل سنت فرصت دادند تا خود را بر دیگران برتر جلوه دهند، و عقاید خود را در سطح جامعه منتشر سازند تا جایی برای مذاهب دیگر از معتزله و شیعه و دیگر مذاهب باقی نماند. کار اهل سنت در این زمینه به جایی رسید که پیروان دیگر مذاهب را به پای میز محاکمه کشانده و آنان را اذیت و آزار نمودند.

واقعیت های تاریخی بر این تاکید دارند که اهل سنت به فضل پشتیبانی حکام به زندگی خود ادامه دادند و اگر آنان چنین پشتیبانی را نداشتند با افکاری که داشتند از هم می پاشیدند، این پشتیبانی از ناحیه حکام تا به امروز ادامه دارد، و این بدان جهت است که روش اهل سنت نمایانگر بزرگ ترین و بهترین پشتیبانی است که ممکن است حکومت ها بر آن در مقابل دسته های دیگر که برای ایشان خطر سازند، سرمایه گزاری کنند...».^(۶۷۹)

او نیز در جایی دیگر می گوید: «من در محیط فکر سنی در مدت زمانی طولانی زندگی کردم، ولی در آن، احساس خلل ها و نابسامانی های غیرعادی کردم. احساس کردم که مذهب سنی مذهب حکومتی است و از آن بوی سیاست به مشام می خورد، و عقل تو در آن، ضعف هایی را می بیند که نمی تواند او را راحت بگذارد و نمی تواند برای توجیه آن ها جواب پیدا کند.» (۶۸۰)

و در جایی دیگر می گوید: «در مدتی که سنی بودم، مردم را به عقل گرایی دعوت کرده و شعار عقل می دادم، ولی در میان قوم خود جایگاهی نیافتم و از هر طرف، تهمت ها و شایعاتی بر ضد خود شنیدم... و من به خوبی می دانستم که کوتاه آمدن از عقل یعنی ذوب شدن در پیشینیان، و در نتیجه انسان بدون هیچ شخصیتی خواهد بود تا واقع را بر او روشن سازد... من هرگز چیزی را بدون تحقیق و دقت نظر نمی گویم... عقل گرایی من عامل اساسی در تمایل من به سوی تشیع و خطّ اهل بیت علیهم السلام و اختیار مذهب آنان بوده است.» (۶۸۱)

وی در گلایه ای از شیخ الازهر مصر می گوید: «شیخ ازهر کارگزار حکومت است. او سیاست دولت وقت را دنبال می کند و در گرو او است. در نتیجه، از هنگام به عهده گرفتن ریاست الازهر تاکنون سخنان متناقض گفته است....»

در طول دهه های چهل و پنجاه و شصت میلادی، جامعه الازهر به شیعه ارادت داشت و با آنان هم پیمان بود. حتی در اوائل دهه هفتاد، الازهر از مروجان و پایه گزاران جماعت تقریب بین مذاهب در مصر به شمار می آمد. اما هنگامی که انقلاب اسلامی در ایران پدید آمد، شخصیت ها و رجال الازهر بر ضد شیعه قیام کردند و علیه آنان اعلام جنگ نمودند. آنان گفتند: شیعیان، صحابه را سبّ و ناسزا می گویند و قرآن سری غیر از این قرآن موجود دارند. همچنین تهمت های باطل دیگری نیز به شیعه نسبت دادند، ولی آنان به خوبی

می دانند که شیعه از این اتهامات به دور است. به راستی چرا این سخنان را قبل از انقلاب ایران نمی گفتند؟!».

محمد کثیری یکی دیگر از مستبصرین به همین نقطه ضعف اشاره کرده و می گوید: «مهم این است که سلطه حاکم بر مجتمع اسلامی، خصوصا با شروع قرن چهارم، شرعیت مطلوب را به برخی از مدارس اصولی و فقهی داده اند، و عموم مردم نیز آن را تلقی به قبول کردند و با مرور زمان بر آن ها چهره قداست و احترام پوشاندند تا به حدی که نمایانگر اسلام معرفی کردند، و عقاید دیگران را از اسلام خارج کرده، بلکه کفر و ضلالت دانستند و بدین جهت خون و مال صاحبان آن عقاید را حلال نمودند...» (۶۸۲).

دکتر تیجانی می گوید: «غالب علمای شیعه، از قدیم و جدید، همیشه معتقدند که برادران آنان از اهل سنت و جماعت ذبح شدگان دست مکر و کینه و حيله بنی امیه اند؛ زیرا آنان به گذشتگان خود حسن ظن پیدا کرده و لذا به آن ها اقتدا نموده اند بدون آن که تفحص و جست جو کنند و لذا بنی امیه آنان را از راه مستقیم گمراه کردند و از تقلین - کتاب خدا و عترت پاک پیامبر ﷺ - مردم را دور ساختند، کسانی که در صورت تمسک به آنان، ضامن هدایت و عصمت از ضاللتند...».

۴ - ضعف فقه عامه

یکی دیگر از عوامل استبصار و تشیع برخی از اهل سنت، پی بردن به ضعف مبانی احکام مذهب آن ها و در مقابل، قوت مبانی فقه و احکام شیعه است. مستشار دمردش بن زکی العقالی از شخصیت های طراز اول الازهر مصر و متخصص در علم حقوق که مدتی است شیعه شده، می گوید:

«در روز دومی که در پست قضاوت قرار گرفتم، زن مسلمانی نزد من آمد. او که از شوهرش شکایت داشت در غیاب وی گفت: شوهرم مدتی است که به سراغ من نیآمده و نفقه زندگی مرا قطع کرده است. او می گوید: من شوهر خانم را خواستم و به او گفتم: چرا همسرت را رها کرده و به او نفقه نداده ای؟ او در جواب گفت: من حدود یک سال است که این زن را طلاق داده ام و لذا هیچ حقی بر من ندارد.

در این هنگام صدای زن بلند شد و در حالی که به خدا پناه می برد، گفت: او دروغ می گوید. ما مدتی با یکدیگر زندگی کرده ایم و او هرگز مرا طلاق نداده است.

من با مشاهده این صحنه به خود آمدم، گویا صاعقه ای بر سرم فرود آمده باشد. چه پاسخی به او بدهم؟ چگونه حکم کنم؟ مشکل در این قضیه از کجا پدید آمده است؟ مشاهده کردم که ریشه این معضل از فتوای ابوحنیفه است؛ زیرا او می گوید: می توان همسر خود را غیابی و با لفظ صریح یا کنایه یا معلق طلاق داد.

با خود گفتم: این مساله نیاز به مراجعه به کسی دارد که از من به شوون شریعت و نظام خانواده داناتر است. خدمت استاد خود در دانشکده حقوق شیخ محمد ابوزهره رفتم و قضیه را برای او تعریف کردم و مشکلی را که از این ناحیه پدید آمده بود برای او شرح دادم. او در جواب گفت: فرزندم! اگر امر به دست من بود در قضاوت و فتوا از مذهب امام صادق علیه السلام تجاوز نمی کردم.

استاد مرا مامور نمود تا به سوره طلاق و شرح مذهب اهل بیت علیهم السلام درباره احکام طلاق مراجعه کنم. بعد از مراجعه به این نتیجه رسیدم که مطابق قرآن و دیدگاه اهل بیت علیهم السلام طلاق صحیح نیست مگر در صورتی که در حضور دو

شاهد عادل اجرا شود. با خود گفتم: سبحان الله! چگونه این احکام از فقها مخفی مانده و به سبب ان، حلال و حرام خداوند دگرگون شده است؟ این قضیه جرقه ای بود که مرا به تفکر و تحقیق در مذهب اهل بیت علیهم السلام واداشت تا آن که با مطالعه گسترده در کتب شیعه، تشیع را انتخاب نمودم. « (۶۸۳)

۵ - تحریف حقایق

یکی دیگر از عوامل استبصار و تشیع برخی از افراد، تحریف و وارونه جلوه دادن حقایق تشیع از ناحیه علما اهل سنت است؛ زیرا افراد منصف هنگامی که با شیعیان برخورد پیدا می کنند و خلاف آن تبلیغات را مشاهده می نمایند، پی به حقانیت و مظلومیت شیعه می برند و می فهمند که این باطل است که از کشف شدن حقایق دیگران می ترسد و درصدد اتهام بر آنان است.

استاد حسن بن فرحان مالکی از شخصیت های درخشان و مشهور در مجامع فرهنگی اسلامی به شمار می آید و در بحث، عالمی منصف شناخته شده است. و به رغم این که در عربستان سعودی به سر می برد ولی انصاف او سبب غضب وهابیان بر ضد او شده تا به حدی که مورد تیرهای آنان قرار گرفته است. او که دارای کتاب ها و تالیفات فراوان است، در مقاله ای در مجله «المجلة» شماره ۱۰۸۲ در تاریخ ۱۱/۱۱/۲۰۰۰ میلادی تحت عنوان «قراءة فی التحولات السنية للشيعة» که درباره علت شیعه شدن افراد و گسترش تشیع است، می گوید: «تیجانی کسی بود که عراق را زیارت کرد و بیشترین تحول او هنگامی بود که با واقعیت های شیعه از نزدیک آشنا شد و مشاهده کرد که آنان چگونه به دین التزام دارند، با وجود این که ما آنان را متهم به خروج از دین می کنیم. پس مساله کشف دروغ از خطرناک ترین صدماتی است که دانشجوی آزاد و حر با آن مواجه است. و این برای ما درس است تا صورت دیگران را مشوه جلوه

ندهیم؛ خواه آن افراد شیعه باشند یا غربی یا شرقی، بلکه حقیقت امر را به طور کامل نقل نماییم؛ چه مطالبی که به نفع آنان است و یا به ضرر آنان، تا موقعیت خود را نزد دانشجویان و فرزندانمان از دست ندهیم».

او نیز می گوید: «از اسباب عام اساسی در تحول دکتر تیجانی و دیگران از سنی بودن به شیعه، صورت ذهنی اشتباهی است که پدید آمده است. صورتی که ما آن را برای دیگران مشوه جلوه دادیم، به نحوی که با حقیقت مخالفت دارد.

هنگامی که دکتر تیجانی به سراغ شیعیان می رود، شیعیانی که غلات اهل سنت آنان را چنین معرفی کرده اند که: علی را می پرستند و گمان می کنند جبرئیل خطا کرده است، و هدف آنان نابودی اسلام از طریق تشیع است، و آنان قرآن هایی غیر از قرآن ما دارند، و آنان کینه بر ضد اسلام دارند، و ازدواج آنان از طریق زنا است! و دیگر اتهامات و افتراءاتی که شک جوانان اهل سنت را زیاد می کند. هنگامی که حقیقت را کشف کردند و در نتیجه اطمینان به علما و محققین خود را از دست دادند، بنابراین نباید کسی غیر از این را توقع داشته باشد که به سادگی عده ای متحول شده و به تمام منظومه سنی شک و تردید پیدا کنند، بلکه به جهت توافق بر دروغ و اغفال دیگران نسبت به علمای خود کینه پیدا نمایند».

او نیز می گوید: «اری، در میان شیعه امامیه کسانی هستند که معتقد به تحریف قرآنند ولی در اقلیت قرار دارند، و اغلب علمای شیعه بر آنان رد نوشته و این عقیده را باطل شمرده اند».

او نیز می گوید: «مساله غلو در ادعای اجتهاد، از اسباب نفرت تیجانی از مذهب تسنن است؛ زیرا ملاحظه می کنید که تیجانی گمان ما را درباره معاویه که او اجتهاد کرده و در قتال با علی علیه السلام و کشتن صحابه و کشتن حجر بن

عدی و سبّ علی علیه السلام بر منابر و ملحق کردن زیاد به خود و مخالفت با احادیث و... و این که یزید بر کشتن حسین و مباح کردن مدینه در واقعه حره ماجور بوده و... را شنیده و همه را به باد مسخره می گیرد. حقیقت مطلب این است که این توجیها، رای پیشینیان از اهل سنت نیست، بلکه رای کسانی از نواصب است که اسم سنت را به خود گذاشته اند...».

او نیز می گوید: «.. اهل سنت، معاصرین خود را اغفال کرده و ترجمه و شرح حال امامان اهل بیت علیهم السلام را؛ از قبیل، باقر، صادق، کاظم، زید بن علی، عیسی بن زید، نفس زکیه و دیگران را مخفی داشتند.

تیجانی ناگهان با شرح حال آنان مواجه پیدا می کند، کسانی که در مدارس و دانشگاه های ما و در مراجع حدیثی ما از آن ها یاد نمی شوند. از علم و فضل و شرف بیت آنان مطلع می گردد... و لذا طبیعی است که به آنان متمایل شود».

۶ - قوت استدلال شیعه

یکی دیگر از اسباب تشیع عده ای از افراد، قوت و متانت استدلال شیعه در تبیین مرام و عقیده خود است.

محمد مرعی انطاکی در این باره می گوید: «از جمله اسبابی که ما را به سوی تشیع می کشاند، وقوع بسیاری از مناظراتی است که بین من و برخی از علمای شیعه اتفاق افتاد. من هنگام مناظره، خودم را در مقابل آنان محجوب می دیدم، و به مانند کسی که مغلوب شده از خود دفاع می کردم، با آن که به حمد خدای متعال از اطلاعات گسترده و علم فراوانی در مذهب سنی شافعی و دیگر مذاهب برخوردار بودم؛ زیرا در حدود ربع قرن نزد بزرگان علما و شخصیت های الازهر درس خوانده بودم تا این که به درجات و مدارک عالی رسیدم.» (۶۸۴)

دکتر تیجانی در این باره می گوید: «دلیل شیعه، دلیل سست یا ضعیف نیست تا این که بتوان از آن گذشت یا به اسانی آن را فراموش کرد، بلکه این امر متعلق به آیاتی از قرآن کریم است که خاص و عام، آن را نقل کرده اند، به حدی که کتب تاریخ و احادیث از این مطالب پر شده و راویان در هر طبقه ای آن را ثبت کرده اند.» (۶۸۵)

او نیز می گوید: «از جمله اموری که قناعت و باور مرا زیاد کرده که شیعه امامی همان فرقه ناجیه است، این که عقاید آنان در عین عظمت از اسانی برای هر صاحب عقل و ذوق سلیمی برخوردار است. ما برای هر مساله از مسائل و هر عقیده از عقاید آنان، تفسیر شافی و کافی از ناحیه یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام می یابیم. مسائلی که ما گاهی راه حلی نزد اهل سنت و دیگر فرقه ها نمی یابیم.» (۶۸۶)

محمد کتیری یکی دیگر از مستبصرین در این باره می گوید: «این کتاب هایی را که سلفیه در مملکت خود بر ضد عقاید شیعه منتشر می کنند، سهم بسزایی در نشر تشیع دارد؛ زیرا کافی است تا جوانان جویای حق و حقیقت، از لابلای کتاب ها و مجلات آنان پی به عقاید شیعه ببرند و هنگام مقایسه با ادعاهای سلفیه به زودی پی به دروغ بودن آنان خواهند برد. و لذا این افراد بعد از آن که حقیقت و واقعیت امر برایشان روشن شد، تبدیل به یکی از چهره های دشمن علیه سلفیه و مبادی آنان می شوند و در اخر امر به دامان تشیع پناه خواهند برد. و این امری است که ما الان مشاهده می کنیم.» (۶۸۷)

او در تعلیل بر ادعای خود می گوید: «هیچ عقیده و فکری نیست که شیعه امامیه آن را ادعا کند جز آن که برای آن مستندی قوی دارد، نه این که تنها به روایاتی تمسک کند که در کتب خودشان آمده است، بلکه به قرآن یا روایاتی

تمسک می کند که به طریق صحیح در کتاب های اهل سنت وارد شده است. لذا مشاهده می کنید افرادی که از سلفیه یا اهل سنت امروزه شیعه می شوند، در استدلال بر عقاید شیعه به مصادر تاریخی یا حدیثی شیعه تمسک نمی کنند؛ بلکه آرزو و هدف خود را که به آن رسیده اند، در تراث اهل سنت و سلفیه می یابند، و این امری است که اطمینان و ایمان بیشتری برای آنان نسبت به عقاید شیعه و ادعای آنان پدید می آورد».^(۶۸۸)

محمد مرعی انطاکی یکی از بزرگان اهل سنت که شیعه شده، در این باره می گوید: «به طور قطع خداوند مرا هدایت کرد. و برایم تمسک به مذهب حق مقدر فرمود؛ یعنی مذهب اهل بیت علیهم السلام، مذهب نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امام جعفر بن محمد صادق....»

او در عوامل و اسبابی که منجر به تمسک به مذهب اهل بیت علیهم السلام شد، می گوید:

اولاً: مشاهده کردم که عمل به مذهب شیعه مجزی است و ذمه مکلف را به طور قطع بری می کند. بسیاری از علمای اهل سنت - از گذشته و حال - نیز به صحت آن فتوا داده اند....

ثانیاً: با دلایل قوی، برهان های قطع اور و حجت های واضح، که مثل خورشید درخشان در وسط روز است، حقانیت مذهب اهل بیت علیهم السلام ثابت شد و این که آن مذهب همان مذهبی است که شیعه آن را از اهل بیت علیهم السلام اخذ کرده و اهل بیت نیز از رسول خدا و او از جبرائیل و او از خداوند جلیل اخذ کرده است....

ثالثا: وحی در خانه آنان نازل شد و اهل خانه از دیگران بهتر می دانند که در خانه چیست. لذا بر عاقل مدبر است که دلیل هایی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده، رها نکرده، و نظر بیگانگان را دنبال نکنند.

رابعا: آیات فراوانی در قرآن کریم وارد شده که دعوت به ولایت و مرجعیت دینی آنان نموده است.

خامسا: روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که ما را به تعبد به مذهب اهل بیت علیهم السلام دعوت می کند، که بسیاری از آن ها را در کتاب «الشیعة و حججهم فی التشیع» آورده ام.

نویسنده معاصر صائب عبد الحمید، یکی دیگر از مستبصرین در این زمینه می گوید: «من اعتراف می کنم بر نفس خود که اگر رحمت پروردگار و توفیقات او مرا شامل نمی شد، به طور حتم نفس معاندم مرا به زمین می زد. این امر نزدیک بود و حتی یک بار نیز اتفاق افتاد. ولی خداوند مرا کمک نمود. با اطمینان خاطر به هوش آمدم در حالی که خود را در وسط کشتی نجات می یافتم، مشغول به آشامیدن اب گوارا شدم و الان با تو از سایه های بهاری آن گل ها سخن می گویم.

بعد از اطلاع دوستانم از این وضع، همگی مرا رها نموده، به من جفا کردند. یکی از آنان که از همه داناتر بود، به من گفت: آیا می دانی که چه کردی؟ گفتم: آری، تمسک کردم به مذهب امام جعفر صادق، فرزند محمد باقر، فرزند زین العابدین، فرزند سید جوانان بهشت، فرزند سید وصیین و سیده زنان عالمیان و فرزند سید مرسلین علیهم السلام. او گفت: چرا این گونه ما را رها کردی، و می دانی که مردم در حق ما حرف ها می زنند؟ گفتم: من آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده، می گویم. گفت: چه می گویی؟ گفتم: سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می گویم که

فرمود: «من در میان شما چیزهایی قرار می‌دهم که با تمسک به آن‌ها بعد از من گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیت^{علیهم‌السلام}». و گفتار پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} در حق اهل بیتش که فرمود: «اهل بیت کشتی‌های نجات اند، که هر کس بر آن‌ها سوار شود، نجات یابد».

صائب عبدالحمید کتاب‌هایی را نیز در دفاع از اهل بیت^{علیهم‌السلام} و تشیع نوشته که برخی از آن‌ها عبارتند از: «منهج فی الانتماء المذهبی؛ ابن تیمیه، حیاته و عقائده و تاریخ الاسلام الثقافی و السیاسی».

وکیل و قاضی مشهور مستبصر دمردش عقالی از شخصیت‌های مشهور و بارز مصری است که در شغل وکالت مدت‌هاست فعالیت می‌کند. هنگام تحقیق در یک مسأله فقهی و مقایسه‌ارای در آن مسأله، فقه و استنباط‌های شیعه امامیه را از دیگر مذاهب فقهی قوی‌تر می‌یابد و همین مسأله بارقه‌های تشیع را در دلش روشن می‌گرداند، تا این‌که حادثه‌ای عجیب سرنوشت او را به کلی عوض کرده و او را مفتخر به ورود در مذهب تشیع می‌نماید و آن، این بود که: وقتی گروهی از حجّاج ایرانی همراه با حدود بیست کارتن کتاب اعتقادی وارد عربستان می‌شوند، تمام کتاب‌ها از طرف حکومت مصادره می‌شود. سفیر ایران در زمان شاه، موضوع را با ملک فیصل در میان می‌گذارد. او نیز به وزارت کشور عربستان می‌نویسد تا به موضوع رسیدگی کنند. وزیر کشور دستور می‌دهد که تمام کتاب‌ها را بررسی کرده، اگر مشکلی ندارد آن‌ها را به صاحبش برگردانند. در آن زمان «دمردش عقالی» در حجاز به سر می‌برد، از او خواستند که این کتاب‌ها را بررسی کند و در نهایت رای و نظر قانونی خود را بدهد. او با مطالعه این کتاب‌ها به حقانیت تشیع پی می‌برد و از همان موقع، قدم در راه اهل بیت^{علیهم‌السلام} می‌گذارد...» (۶۸۹)

عالم مستبصر فلسطینی، شیخ محمد عبدالعال کسی است که بعد از مدت ها تحقیق در مذهب تشیع، پی به حقانیت آن برده، و به اهل بیت علیهم السلام اقتدا نموده است. وی در مصاحبه ای می گوید: «... از مهم ترین کتاب هایی که قرائت کردم، کتاب «المراجعات» بود، که چیزی بر ایمان من نیفزود و تنها بر معلوماتم اضافه شد. تنها حادثه ای که مطلب را نهایی کرده و مرا به ولایت اهل بیت علیهم السلام رهنمون ساخت، این بود که: روزی در پیاده رو، رو به روی مغازه یکی از اقوامم نشسته بودم، مغازه ای کوچک بود. شنیدم که آن شخص به یک نفر از نوه های خود امر می کند که به جای او در مغازه بنشیند، تا نماز عصر را به جای آورد. من به فکر فرو رفتم، که چگونه یک نفر مغازه خود را رها نمی کند تا به نماز بایستد، مگر آن که کسی را به جای خود قرار دهد که بتواند حافظ اموالش باشد، حال چگونه ممکن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یک امتی را بدون امام و جانشین رها کند!! به خدا سوگند که هرگز چنین نخواهد بود....»

هنگامی که از او سؤال شد که آیا الان که در شهر غربت لبنان به سر میبری، احساس وحشت و تنهایی نمی کنی؟ او در جواب می گوید: «به رغم این که عوارض و لوازم تنهایی زیاد و شکننده است، ولی در من هیچ اثری نگذاشته و هرگز آن ها را احساس نمی کنم؛ زیرا در قلبم کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را حفظ کرده ام که فرمود: «ای مردم! هیچ گاه از راه حق به جهت کمی اهلش وحشت نکنید». (۶۹۰)

او نیز می گوید: «مردم به خودی خود به دین اهل بیت علیهم السلام روی خواهند آورد؛ زیرا دین فطرت است، ولی چه کنیم که این دین در زیر چکمه های حکومت ها قرار گرفته است.»

و نیز در پاسخ این سؤال که آیا ولایت احتیاج به بینه و دلیل دارد، می گوید: «ما معتقدیم که هر چیزی احتیاج به دلیل دارد، مگر ولایت اهل بیت علیهم السلام، که دلیل محتاج به آن است...» ^(۶۹۱).

وی همچنین می گوید: «هر کسی که دور کعبه طواف می کند - دانسته یا ندانسته، جبری باشد یا اختیاری یا امر بین الامر - در حقیقت به دور ولایت طواف می کند؛ زیرا کعبه مظهر است و مولود آن، جوهر، و هر کسی که برگرد مظهر طواف می کند در حقیقت به دور جوهر طواف می کند.» ^(۶۹۲).

مجاهد و رهبر مستبصر فلسطینی، محمد شحّاده کسی است که هنگام گذراندن محکومیت خود در زندان های اسرائیل، با بحث های فراوانی که با شیعیان لبنانی در بند زندان های اسرائیل داشت، پی به حقانیت شیعه برد و با انتخاب تشیع و مذهب اهل بیت علیهم السلام از دعوت کنندگان صریح و علنی مردم فلسطین به اهل بیت علیهم السلام شد. اینک قسمت هایی از مصاحبه ای را که با او انجام گرفته، نقل می نماییم: «بازگشت فلسطین به محمد و علی است»، «من آزاد مردان عالم را به اقتدا و پیروی از امام و پیشوای آزاد مردان؛ حسین علیه السلام دعوت می کنم».

او می گوید: «من هم دردی فراوانی با مظلومیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارم و احساسم این است که علی بن ابی طالب علیه السلام حقا مظلوم بود، و این احساس به مظلومیت آن حضرت علیه السلام در من عمیق تر و ریشه دارتر شده، هر گاه که ظلم اشغالگری در فلسطین بیشتر می شود.

جهل من به تشیع، عامل این بود که در گذشته در تسنن باقی بمانم. و امیدوارم که من آخرین کسی نباشم که می گویم: «ثم اهدیت». رجوع من به تشیع هیچ ربطی به مساله سیاسی ندارد که ما را احاطه کرده است. من همانند

بقیه مسلمانان، افتخارها و پیروزی‌هایی را که «مقاومت» در جنوب لبنان پدید آورد در خود احساس می‌کنم، که در درجه اول آن را «حزب الله» پدید آورد. ولی این بدان معنا نیست که عامل اساسی در ورود من در تشیع مسائل سیاسی بوده است، بلکه در بر گرفتن عقیده اهل بیت علیهم‌السلام از جانب من، در نتیجه پذیرش باطنی من بوده و تحت تأثیر هیچ چیز دیگری نبوده است. راه اهل بیت علیهم‌السلام راه حق است که من به آن تمسک کرده‌ام. «تشیع من عقیدتی است نه سیاسی». «زود است که در نشر مذهب امامی در فلسطین بکوشم و از خداوند می‌خواهم که مرا در این امر کمک نماید».

«امام قائم آل بیت نبوت علیهم‌السلام برای ما برکت‌ها و فیض‌هایی دارد که موجب تحرک مردم فلسطین است. و در ما جنب و جوشی دائمی ایجاد کرده، که نصرت و پیروزی را در مقابل خود مشاهده می‌کنیم و فرج او را نزدیک می‌بینیم ان شاء الله. و من با او از راه باطن ارتباط دارم و با او نجوا می‌کنم و از او می‌خواهم که ما را در این موقعیت حسّاس، مورد توجه خود قرار دهد».

«آزاد مردان عالم، خصوصا مسلمانان با وجود اختلاف مذاهب را نصیحت می‌کنم که قیام حسین علیه‌السلام و نهضت او بر ضد ظلم را سرمشق خود قرار داده و هرگز سکوت بر ظلمی را که امریکا، شیطان بزرگ و اسرائیل، آن غده سرطانی که در کشورهای اسلامی رشد کرده، روا ندارند».

من در کنفرانس‌ها و جلساتی که در فلسطین تشکیل می‌شود و مرا برای سخنرانی دعوت می‌کنند، در حضور هزاران نفر، تمام کلمات و سخنان خود را بر محور مواقف و سیره اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار می‌دهم که این سخنان سهم به‌سزایی در تغییر وضع موجود در جامعه فلسطین در رابطه با اهل بیت علیهم‌السلام

داشته، و این روش را ادامه می‌دهم تا این که مردم قدر آنان را بدانند و با اقتدا به آنان، به اذن و مشیت خداوند به پیروزی برسند...».

«زود است که با خواست خداوند، با گروهی از برادران مؤمنم، مذهب اهل بیت علیهم‌السلام را در فلسطین منتشر خواهیم کرد تا این که زمینه ساز ظهور مهدی ال محمد عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف‌گردد».

هنگامی که رئیس علمای الازهر مصر به طور صریح به جهت نشر تشیع و دفاع از آن، او را مورد هجوم قرار داد، در جواب گفت: «من تنها [این را] می‌گویم: بار خدایا قوم مرا هدایت کن، که آنان نمی‌دانند...» سپس می‌گوید: «من کلام باطلی را که به زبان جاری کرد: که جهل و نادانی من نسبت به مذهب شیعه باعث شد که وارد تشیع شو و تنها بر این نکته تاکید می‌کنم که در حقیقت این جهل به تشیع بود که مرا در مذهب تسنن تا به حال باقی گذارد، تا الان که به حقانیت آن اعتراف می‌کنم».^(۶۹۳)

موانع گسترش تشیع

موانع گسترش و پذیرش تشیع را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد:

۱ - اسباب و موانع داخلی که مربوط به ذات انسان است؛ از قبیل ضعف و سائل ادراک یا متلبس بودن به وهمی که ناشی از نبود میزان فکری است، یا تأثیر پذیری از افکار سابق، یا پیروی از نفسیات موروثی که انسان بدون دلیل و برهان آن را قبول کرده است، یا مبتلا بودن به اخلاق رذیله که مانع از بصیرت انسان و درک حقیقت است. این‌ها اسباب و موانعی است که می‌تواند انسان را از درک حقیقت باز دارد.

۲ - اسباب و موانعی که منشا خارجی داشته و دیگران برای انسان‌ها ایجاد کرده‌اند تا مانع رسیدن به حقیقت آنان شوند.

در ابتدا به موانع خارجی گسترش تشیع در جوامع اشاره می‌کنیم:

۱ - تحریف حقایق

تحریف حقایق

مصیبت بزرگی که اسلام بعد از رحلت رسول خدا ﷺ با آن روبه رو شد و تا به امروز درگیر آثار آن است، مبتلا شدن به افرادی است که به جهت رسیدن به آرزوها و امال سوء شخصی شان، دست به تحریف، حذف، کم و زیاد کردن شریعت و معارف دینی و بازی با برخی از مفاهیم آن زدند. این دست های پلید درصدد برآمدند تا با انحای مختلف، حق را کتمان و مخفی کرده، یا با باطل مخلوط جلوه دهند تا مشتبه شده و یکی از دیگری تمییز داده نشود. و در این بین چه بسیار از حقایق که بر امت اسلامی مخفی گشت و لذا بسیاری از افراد که در این هدف شوم گرفتار آمده به ضلالت و گمراهی غوطه ور شدند. و این یکی از مشکلاتی است که شخص مستبصر با آن روبه رو است.

دکتر تیجانی در این باره خطاب به اهل سنت می‌گوید:

«ای اهل و عشیره من! شما را به بحث و کوشش از حق و رها کردن تعصب دعوت می‌کنم. ما قربانیان بنی امیه و بنی عباسیم. ما قربانیان تاریخ سیاهیم. قربانی جمود و تحجر فکری هستیم، که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته اند.»

(۶۹۴)

یاسین بدرانی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می‌گوید:

«احادیث بسیاری جعل و وضع شد تا مقام افرادی پست و منحط را بالا برده و مقام برخی دیگر را که خداوند آنان را به فضیلت و هدایت و علم و حلم و فصاحت و تقوا اختصاص داده، مخفی دارد، کسانی که برای بندگان خدا نور و هدایت بودند. اری، حاکمان مسلط از بنی امیه و بنی عباس کارهایی انجام دادند که مورد رضایت خدا نبوده و دروغ ها و باطل هایی را جعل نمودند. توقع ما از

مخاطبان است که گول این گونه افراد و روایات باطل را نخورند، و با تنگ نظری و احساس عاطفه به امور ننگرند، بلکه خواست و اراده ما این است که آنان در مطالعات و فهمشان آزاد باشند و در مطالبی که می خوانند انصاف به خرج دهند».^(۶۹۵)

دکتر تیجانی در جایی دیگر می گوید: «من به دست آوردم که بسیاری از علما (اهل سنت) هنگامی که با حقیقت تلخ و دردآور برای آنان مواجه می شوند، در جستجوی برخی از تاویلاتی بر می آیند تا از آن مهلکه خارج شوند، امری که در عین آن که خنده دار است، گریه آور نیز می باشد».^(۶۹۶)

ادریس حسینی مغربی، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در این باره می گوید:

«... آیا این، مردم را به جهل انداختن نیست؟ علمای اهل سنت برای بی سوادان و غافلان از مردم خود، کتاب می نویسند و هرگز در تالیفاتشان در جمع مطالب، ورع و تقوا به خرج نمی دهند».^(۶۹۷)

صالح الوردانی مصری نیز به این موضوع اشاره کرده و می گوید:

«روش تاویل و توجیه، یک اصل اساسی است که اهل سنت، روش و عقاید خود را بر آن استوار کرده اند... تنها سلاحی که آنان بر صورت و چهره منافقانه خود می کوبند...».^(۶۹۸)

یکی از علمای سنی منصف، به نام شیخ محمد الحسون که الان مفتی شهر حلب سوریه است، در این باره خطاب به اهل سنت می گوید:

«ما ذکر و یاد اهل بیت را به جهت ترس از گسترش تشیع رها کردیم... شکی نیست که دست سیاست مانع از ظهور حقایق شده است؛ زیرا مشاهده می کنیم در کتب صحاح موجود در محیط سنی ها چه بسیار فضایل ابی بکر و عمر

و عثمان را در چندین صفحه ذکر کرده اند، ولی در مقابل برای سید ما علی علیه السلام در یک صفحه یا دو صفحه فضایل را نقل کرده اند.

ما مشاهده می کنیم که امام احمد بن حنبل ۴۶ صفحه از مسند خود را به فضایل سید ما علی علیه السلام اختصاص داده است. چیزی که انسان را به سؤال و می دارد این است که چرا این مقدار احادیث فضایل از حضرت علیه السلام در کتاب های سابق نیامده است. من معتقدم که درک می کنی آنچه را که برای من پدیدار شده، هنگامی که مشاهده کنی که مسند احمد در یکی از کشورهای اسلامی چاپ شده و آن چهل و شش صفحه حذف شده است!! اینجا است که می فهمیم که چگونه تاریخ بر ما تزویر و خدعه کرده است...» (۶۹۹)

یکی دیگر از منصفین اهل سنت به نام دکتر حامد حنفی داوود استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می گوید:

«از اینجا می توانم برای خواننده متدبّر اشکار سازم که تشیع، آن گونه که منحرفان و سفیانی ها گمان می کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبدالله بن سبا و دیگر شخصیت های خیالی در تاریخ، نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع کردن بین معقول و منقول پیدا کرده، هرگز نمی توانست به روح تجدد در اجتهاد نایل آید و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد؛ به حدی که با روح و شریعت اسلامی منافات نداشته باشد.» (۷۰۰)

او همچنین در تقریظی که بر کتاب «عبدالله بن سبا و اساطیر اخری» از علامه عسکری آورده، می گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می گذرد و ما شاهد صدور فتواهایی از جانب علما بر ضد شیعه هستیم، فتاوایی همراه با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته اند، همان گونه که از ارای نمونه و ثمرات ذوق های آنان محروم بوده اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر علم و عالم و دانش وارد شده، بیشتر از خساراتی است که به توسط نشر این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت شیعه از آن ها مبرا است...» (۷۰۱)

استاد ابوالوفاء غنیمی تفتازانی، مدرس فلسفه اسلامی در دانشگاه الازهر مصر می گوید: «بسیاری از بحث کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضد شیعه شده اند که با هیچ دلیل یا شاهد نقلی سازگاری ندارد، مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صحت و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آن ها متهم می سازند. از جمله عواملی که منجر به بی انصافی آنان نسبت به شیعه شده، جهلی است که ناشی از بی اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است. آنان در اتهاماتشان به شیعه، تنها به کتاب های دشمنان شیعه مراجعه می کنند.» (۷۰۲)

برخی از تحریفات

۱ - ابن سعد از عایشه نقل می کند: «هنگامی که مرض بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخت شد از خانه بیرون آمد و در حالی که بین دو مرد بود، یعنی بین عباس بن عبدالمطلب و شخصی دیگر، دو پای خود را بر زمین می کشاند. راوی

می گوید: این خبر را برای عبدالله بن عباس نقل کردم که عایشه چنین می گوید. ابن عباس گفت: آیا می دانی که شخصی که عایشه نام آن را نبرد کیست؟ عرض کردم: خیر. ابن عباس فرمود: او علی بن ابی طالب است. آنگاه فرمود: عایشه دوست نداشت که از علی به خیر یاد کند». (۷۰۳)

بخاری همین مضمون را نقل کرده ولی ذیل آن را که: «عایشه دوست نداشت علی را به خیر یاد کند» نیاورده و آن را حذف کرده است، با آن که ابن سعد حدیث را با این ذیل و با سند صحیح نقل کرده است، و این خود از تحریفات بخاری به شمار می آید. (۷۰۴)

۲ - در تاریخ اشاره به مکاتبه و نامه ای شده است که محمد بن ابی بکر به معاویه نوشت، در آن نامه که نصر بن مزاحم در کتاب «وقعة صفین» و مسعودی در کتاب «مروج الذهب» آن را به تفصیل نقل کرده است، به بسیاری از فضایل حضرت علی علیه السلام اشاره کرده است، ولی - مع الاسف - طبری و ابن اثیر آن را نقل نکرده اند، آنان در توجیه عمل خود، می گویند: عموم مردم تحمل این گونه مسائل را ندارند.

بعد از این دو مورخ؛ ابن کثیر به اصل نامه محمد بن ابوبکر در تاریخ خود اشاره کرده، ولی به این جمله اکتفا می کند که در آن غلظت و تندى است. (۷۰۵)

۳ - طبری و ابن اثیر در تاریخ خود خطبه امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا نقل کرده اند، در ضمن خطبه چنین آمده است: «أما بعد فانسبونى فانظروا من انا؟ ثم ارجعوا الى انفسكم وعاتبوها هل يجوز لكم قتلى وانتهاك حرمتي؟ الست ابن بنت نبيكم وابن وصيه وابن عمه، واول المؤمنين بالله والمصدق لرسوله بما جاء من عند ربه؟ ...» «أما بعد؛ نسب مرا بگوئید، ببینید که من کیستم، آنگاه به خود باز گردید و نفس خود را عتاب کنید که آیا برای

شما کشتن و هتک حرمت من جایز است؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما و فرزند وصی او و فرزند پسر عموی او نیستم؟ او که اول مؤمن به خدا و تصدیق کننده رسول او بود با آن چه از جانب پروردگارش آورده است؟ ...»

ولی ابن کثیر هنگامی که این خبر را نقل می کند، کلمه «و ابن وصیه» را از خبر حذف کرده، با آن که مصدر او تاریخ طبری است که نقل کرده است.

۴ - بخاری در صحیح خود روایتی را این گونه نقل کرده است: «علی - عَلَيْهِ السَّلَامُ - به عمر فرمود: آیا نمی دانی که قلم تکلیف از چند نفر برداشته شده: از مجنون تا به هوش آید، از کودک تا به ادراک برسد، و از خواب تا بیدار شود؟».

(۷۰۶)

ولی هنگامی که به مصادر حدیثی دیگر مراجعه می کنیم پی می بریم حدیث صدی داشته که بخاری به جهت حفظ قداست عمر بن خطاب آن را حذف کرده است.

ابوداؤد، نسائی و ابن حبان، از ابن عباس نقل کرده اند: علی بن ابی طالب گذرش بر دیوانه ای از قبیله ای افتاد که زنا داده و عمر دستور به سنگسار کردنش را صادر نموده بود، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به عمر فرمود: آیا نمی دانی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: قلم تکلیف از سه دسته برداشته شده است...؟ (۷۰۷)

از این جا استفاده می شود که بخاری چگونه حدیث را نقل به معنا کرده و صدر آن را حذف نموده است.

۵ - مورخین و مفسرین در ذیل آیه شریفه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾؛ (۷۰۸) «و خویشاوندان نزدیکت را انداز کن!» نقل کرده اند که بعد از نزول آیه شریفه، پیامبر ۴۵ نفر از بزرگان بنی هاشم را دعوت کرد، و عزم نمود تا آنان را در ضیافتی به رسالت خود دعوت کند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دستور داد تا شیر و طعام آماده سازد و بعد از پایان یافتن طعام، پیامبر شروع به صحبت کرد... در بین

سخنان خود فرمود: «... ای فرزندان عبدالمطلب! همانا من در میان عرب جوانی سراغ ندارم که بهتر از آنچه من برایتان آورده ام، برای شما آورده باشد، من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام، و خداوند عزوجل مرا امر نموده تا شما را به آن دعوت نمایم، کدامیک از شما به من ایمان آورده و کمک کار من می شوید تا این که برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟

علی علیه السلام می فرماید: همگی سرها را به زیر انداختند ولی من در میان آن ها عرض کردم: من، ای نبی خدا وزیر تو خواهم شد. آنگاه دست بر گردن من گرفت و سپس فرمود: همانا این - علی علیه السلام - برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است، به دستورات او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید». (۷۰۹)

ولی - مع الاسف - طبری همین قضیه را با کمی تفصیل به صورت تحریف شده، در تفسیر خود نقل کرده است، و هنگامی که به فضیلت امام علی علیه السلام می رسد آن را به صورت اجمال و اهمال آورده است. او این گونه نقل می کند: «... فایکم یؤازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی وکذا وکذا...»؛ (۷۱۰) «... کدامین از شما کمک کار من بر این امر خواهد شد تا این که برادر من و چنین و چنان باشد...».

این عمل جنایتی است که از نویسنده و یا نسخه بردار انجام گرفته است، او با این عمل خود چه هدفی را دنبال می کند؟ آیا می خواهد بر اهل سنت خدعه و حيله کرده تا مبادا پی به فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام برده و پیرو او گردند؟ یا هدف دیگری را دنبال می کرده است؟

همین کار را ابن کثیر در کتاب تاریخ و تفسیر خود دنبال کرده و فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام را با اجمال ذکر کرده است. (۷۱۱)

تعجب از دکتر هیکل وزیر معارف مصر است که در کتاب خود «حیة محمد» در چاپ اول، قصه را به تمامه نقل کرده، ولی در چاپ های بعد فضایل علی علیه السلام را با اجمال بیان کرده است تا کسی به آن پی نبرد. ^(۷۱۲)

۶ - شیخ عبدالوهاب شعرانی در کتاب «الیواقیت و الجواهر» بابی را منعقد کرده و در آن علائم قیامت را بیان نموده، از آن جمله به خروج حضرت مهدی علیه السلام اشاره کرده است. آنگاه عباراتی از شیخ محیی الدین در باب ۳۶۶ از فتوحات نقل می کند که این چنین است: «و بدانید که خروج مهدی حتمی است، ولی او خروج نمی کند تا زمین از ظلم و جور پر شود، آنگاه پر از قسط و عدل می نماید. و اگر از دنیا تنها یک روز باقی بماند خداوند آن را طولانی می گرداند تا آن خلیفه، والی زمین شود. او از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از فرزندان فاطمه است، جدش حسین بن علی بن ابی طالب و پدرش حسن عسکری، فرزند امام علی النقی، فرزند امام علی الرضا، فرزند امام موسی الکاظم، فرزند امام جعفر صادق، فرزند امام محمد باقر، فرزند امام زین العابدین علی، فرزند امام حسین، فرزند امام علی بن ابی طالب است. اسم او هم نام رسول خدا است. مسلمانان با او در بین رکن و مقام بیعت می کنند. او شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اخلاق است...» ^(۷۱۳)

ولی - مع الاسف - هنگامی که چاپ جدید «فتوحات مکیه» را مشاهده می نمایم هرگز اثری از اسامی اهل بیت علیهم السلام در آن نمی بینیم، گویا چاپ کننده کتاب با ارشاد علمای اهل سنت، از آن جا که وجود این اسامی را تأییدی بر مذهب شیعه دانسته و سبب اعتراض بر مذهب خود می دانسته است، این اسامی را از کتاب فتوحات مکیه حذف کرده و بدون آن چاپ کرده است. ^(۷۱۴)

۷ - احمد بن ابی یعقوب معروف به یعقوبی، صاحب تاریخ معروف، در فصلی با عنوان «ما نزل من القرآن بالمدينة» می گوید: «گفته شده که آخرین آیه ای که بر پیامبر ﷺ نازل شد، آیه: ﴿الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛^(۷۱۵) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان ایین شما پذیرفتم.» است. روایت صحیح، ثابت و صریح نیز این مطلب را تایید می کند که نزول آیه در روز نصّ بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در غدیر خم است.^(۷۱۶)

ولی در جایی دیگر بعد از نقل آیه اکمال، چنین آمده است: «مطابق همین معنا است روایت صحیح، ثابت و صریح، و نزول آیه در روز نفر بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بعد از ترحم بوده است.»^(۷۱۷)

مشاهده می کنیم که چگونه دو کلمه از عبارات یعقوبی را تحریف کرده، تا فضیلت امیرالمؤمنین عليه السلام را نامفهوم جلوه دهد. و این خطر بزرگی است که میراث فرهنگی اسلامی را تهدید می کند.

۸ - متقی هندی از «صحیح مسلم» و «سنن ابی داود» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود: «مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است.»^(۷۱۸)

ابن حجر هیتمی نیز در «الصواعق المحرقة» همین حدیث را از مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و دیگران نقل می کند.^(۷۱۹)

ولی - مع الاسف - در صحیح مسلم وجود ندارد.

۹ - ابن حجر هیتمی از دیلمی نقل می کند که او از عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که حضرت فرمود: «بهترین برادران من علی، و بهترین عموهای من حمزه است. یاد علی عبادت است.»^(۷۲۰)

ولی با مراجعه به کتاب دیلمی «فردوس الاخبار» با تحقیق عبدالوهاب عبد اللطیف در سال ۱۳۸۵ هجری قمری از ذیل حدیث، یعنی جمله «یاد علی عبادت است» اثری نمی بینیم.

۱۰ - با مقابله کتاب «الصواعق المحرقة» چاپ سال ۱۳۸۵ هجری قمری و چاپ سال ۱۳۱۲ هجری قمری پی خواهیم برد که این کتاب از دست تحریف مصون نمانده است، که از آن جمله می توان به اموری اشاره کرد:
الف) در صفحه ۷۴ کتاب، حدیث «ذکر علی عبادة» حذف شده است.

ب) در صفحه ۷۶ چاپ قدیم از طبرانی روایتی را نقل کرده که مضمون آن چنین است: «برای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هجده منقبت و فضیلت است که برای هیچ یک از امت نیست»، ولی - مع الاسف - در چاپ جدید آن وجود ندارد.

ج) در صفحه ۸۷ چاپ قدیم آن، روایتی را به این مضمون از حاکم نیشابوری نقل کرده است: «... عرض کردیم: ای رسول خدا! چگونه بر اهل بیت درود فرستیم؟ حضرت فرمود: این چنین درود فرستید: «اللهم صلّ علی محمد وال محمد».

ولی در چاپ بعد از آن وجود ندارد.

د) در صفحه ۲۰ از چاپ قدیم، حدیثی به این مضمون نقل کرده است: «صراط علی مستقیم»، راه علی مستقیم است. ولی در چاپ بعد کلمه «علی» حذف شده است.

۱۱ - به ابوالطیب متنبی شاعر گفتند: چرا علی را مدح نمی گویی؟ او در جواب این دو بیت شعر را سرود:

و ترکت مدحی للوصی تعمدا اذ کان نورا مستطیلا كاملا
و اذا استطال الشیء قام بنفسه و صفات ضوء الشمس تذهب باطلا

در این دو بیت شعر اشاره به این نکته دارد که علت این که من مدح وصی -
علی علیه السلام - را ترک کردم در این است که نور علی چنان بلند و کامل است که
به خود قوام دارد و احتیاج به این ندارد که من آن را فروزان کنم. ولی - مع
الاسف - در برخی از نسخه های این دیوان حذف شده و از آن خبری نیست.

۱۲ - کتاب «الطبقات الکبری» از ابن سعد چندین بار چاپ های گوناگون
از او شده است، و ترجمه و شرح حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام در این
کتاب چند صفحه ای معدود را به خود اختصاص داده است. در حالی که کتاب
شناس معروف معاصر سید عبدالعزیز طباطبایی نسخه ای خطی از این کتاب را
در ترکیه پیدا کردند که ترجمه و شرح حال این دو امام چندین برابر موجود
است، و خوشبختانه این بخش به طور مستقل به چاپ رسیده است.

۱۳ - حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» می گوید: «از
متفردات مسلم به نقل حدیث ابی موسی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود:
«بهترین زنان عالم چهار نفرند». و تتمه حدیث که در بسیاری از مصادر حدیثی
آمده، چنین است: «مریم، خدیجه، اسیه، فاطمه علیها السلام»، ولی با جست جوی
فراوان در ابواب مختلف؛ همچون باب فضایل خدیجه علیها السلام یا باب فاطمه علیها السلام
و یا در ابواب دیگر یافت نشد.

مرحوم شیخ محمد حسن مظفر در کتاب «دلایل الصدق» می گوید: «گویا
نسخ کتاب، این حدیث را تحریف نمودند تا این که ابروی عایشه را حفظ
نمایند؛ زیرا اسم عایشه در میان این چهار نفر ذکر نشده است.»^(۷۲۱)

۱۴ - «حدیث امان» را بسیاری از مصادر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند
که فرمود: «ستارگان، امان بر اهل آسمانند، و اهل بیت من، امان برای اهل زمین
اند و هرگاه اهل بیت من از روی زمین بروند، اهل زمین نیز نابود خواهند شد.»

از جمله مصادری که این حدیث از آن نقل شده «مسند احمد» است، ولی -
مع الاسف - الان در مسند احمد وجود ندارد.

۱۵ - حدیث «انا مدينة العلم وعلی بابها» در بسیاری از مصادر اهل سنت
وارد شده است. ابن اثیر در «جامع الاصول»، سیوطی در «تاریخ الخلفاء»، ابن
حجر در «الصواعق المحرقة»، این حدیث را از ترمذی در «الجامع الصحیح»
نقل می کنند، و نیز فضل بن روزبهان اعتراف به وجود این حدیث در صحیح
ترمذی کرده و آن را تصحیح کرده است، ولی این حدیث الان در «الجامع
الصحیح» ترمذی وجود ندارد.

۱۶ - بخاری در صحیح خود، باب «بعث علی بن ابی طالب ع و خالد بن
الولید الی الیمن قبل حجة الوداع» به سندش از بریده نقل می کند: پیامبر
صلی الله علیه و آله و سلم علی ع را به سوی خالد فرستاد تا خمس غنایم را از او بگیرد، و من
در آن هنگام علی را دشمن می داشتم. دیدم که علی ع غسل کرد. به خالد
گفتم: آیا این کار او را مشاهده کردی؟ خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که رسیدم
جریان را بر او عرضه داشتم. حضرت فرمود: ای بریده! آیا علی را دشمن
داری؟ گفتم: اری. حضرت فرمود: او را دشمن مدار؛ زیرا سهم او از خمس
بیشتر از این مقدار است. (۷۲۲)

با تأمل در مصادر دیگر روایی پی می بریم که بخاری روایت بریده را ناقص
و با تحریف نقل کرده است. و اصل سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که همان اشاره به
ولایت امیرالمؤمنین ع است را حذف نموده است.

احمد بن حنبل به سندش از بریده نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو لشکر
را به سوی یمن فرستاد: بر یکی از آن ها علی بن ابی طالب را امیر نموده و بر
دیگری خالد بن ولید را فرمانده نمود و فرمود: هر گاه با هم برخورد، کردید،

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمانده شما خواهد بود و در صورت عدم برخورد هرکدام از شما دو نفر فرمانده لشکر خود باشد. ما با بنی زید از اهل یمن درگیر شده و قتال نمودیم. مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند و بعد از قتال، ذریه آن ها را به اسارت بردیم. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ زنی از اسرا را برای خود انتخاب کرد. بریده می گوید: خالد نامه ای نوشت و در آن اشاره به ماجرا کرد و آن را به من داد تا به مدینه برده و به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تحویل دهم. من خدمت حضرت آمده و نامه را به ایشان دادم. حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نامه را که مشاهده نمود غضب در صورتش مشاهده شد. عرض کردم: ای رسول خدا! این جا مکانی است که باید به خدا پناه برد. تو مرا با کسی فرستادی و امر کردی که او را اطاعت کنم، من نیز چنین کردم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «کاری بر ضد علی انجام نده؛ زیرا او از من و من از او هستم و او ولی هر مؤمنی بعد از من است.» ^(۷۲۳)

با تامل در این دو حدیث به خوبی استفاده می شود که متن حدیث احمد بن حنبل همان قضیه ای است که بخاری از بریده نقل کرده، ولی بخاری با نقل به معنایی که انجام داده، در حدیث تحریف کرده و اصل کلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که اشاره به ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دارد را نیاورده است. و این گونه کارها از بخاری سابقه داشته و امر تازه ای به حساب نمی آید.

ابن دحیه اندلسی بعد از نقل این حدیث از بخاری، می گوید: «بخاری این حدیث را همان گونه که مشاهده می کنی ناتمام و ناقص نقل کرده است. و این عادت او در نقل احادیثی از این قبیل است...» ^(۷۲۴)

ذهبی در ترجمه ابن دحیه اندلسی می گوید: «... شیخ، علامه، محدث... دارای بصیرت به حدیث...» ^(۷۲۵)

سیوطی نیز او را از اعیان علما و مشاهیر فضلا به شمار آورده که در علم حدیث و علومی که مربوط به آن است، متقن است. (۷۲۶)

عجیب تر از کاری که بخاری در تحریف حدیث «ولایت» انجام داده، تحریفی است که ولی الله دهلوی انجام داده است، او به جای کلمه «هو» لفظ «انا» را به کار برده و کلمه «بعدی» را از آخر حدیث حذف کرده است. او در کتاب «ازاحة الخفاء» حدیث را این گونه نقل کرده است: «... ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وانا ولی کل مؤمن».

۲ - جلوگیری مخالفان از گسترش تشیع

و نیز از جمله موانع خارجی گسترش تشیع، جلوگیری مخالفان از انتشار و معرفی آن و آشنا شدن مردم با رهبران معصوم شیعه است. امری که باعث شده عده بسیاری از مردم اعم از مسلمان و غیرمسلمان، از پیروی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام محروم شده و به تشیع روی نیاورند.

محمد کثیری یکی از مستبصرین در این زمینه می گوید: «کتب شیعه در هر مکان مورد ستیز و مقابله از ناحیه مخالفان است و در اغلب دولت ها با ورود آن مخالفت می شود...». (۷۲۷)

او در جایی دیگر می گوید: «سلفی ها با کتاب شیعی در هر مکان مقابله می کنند، و مانع ورود آن به کشورهایشان شده و خواندن آن را تحریم می کنند. در الجزایر هر جوان ملتزمی را اهانت می کنند، بلکه چه بسیار او را کتک زده و محاکمه می نمایند هرگاه مشاهده کنند که نزد او کتاب یا مجله ای از شیعه وجود دارد!! چرا این گونه از کتاب شیعه ترس دارید، ای دعوت کنندگان سلفیه؟!». (۷۲۸)

او نیز می گوید: «ما به داعیان سلفیه می گوییم: اگر آنچه را که درباره شیعه می نویسید صحیح و نمایانگر حقیقت است، پس چرا به کتاب شیعه مجال نمی دهید تا منتشر گردد؟! واضح است زیرا این امر می تواند آنچه را که شما ادعا می کنید تأکید نماید و نیز می تواند جوانان روشنفکر را در انتخاب موقف صحیح درباره تشیع کمک کند... ولی من یقین دارم که آنان هرگز چنین نخواهند کرد؛ زیرا آنان از تشیع و حقایق آن خوف دارند، به جهت این که خورشید هنگامی که طلوع کند و در وسط آسمان قرار گیرد هر شمعی را خاموش و نور آن را معدوم خواهد ساخت، و این موقعیت تشیع نسبت به عقیده سلفیه است. آنان خود را پنهان کرده و پشت دیوارهایی که از دروغ و اختلاط ساخته اند، مخفی می دارند، و لذا هنگامی که یکی از جوانان بیدار، برخی از حقایق را درک می کند منقلب شده و تبدیل به یکی از دشمنان سلفیه و داعیان آن می گردد؛ زیرا کشف می کند که غذای سلفی او مخلوط و مملو به دروغ و تحریف حقایق بوده است.»^(۷۲۹)

دکتر محمد تیجانی سماوی در این باره می گوید: «چرا برخی از علما تا به امروز، در عصر علم و نور، قصدشان پوشش گذاردن بر حقایق از طریق تاویلات ساختگی است که هیچ ارزشی ندارد؟»^(۷۳۰)

او نیز می گوید: «به استثنای برخی از علمای معاصرین که در نوشته های خود درباره شیعه مراعات اخلاق اسلامی را کرده و انصاف از خود نشان داده اند، ولی اغلب آن ها از قدیم و جدید، همیشه درباره شیعه با افکار بنی امیه کینه توز می نویسند. تو آنان را می بینی که در هر وادی گمراه کننده وارد شده و سخنانی که خود نمی فهمند، بر زبان جاری می سازند و سبّ و دشنام به آنان داده و بر شیعه ال بیت نسبت هایی را می دهند که از آن ها بری می باشند....»

یک بار چنین می نویسند که شیعه فرقه ای است که مؤسس آن عبدالله بن سبا یهودی است، و یک بار می نویسند که آنان از اصل مجوسند، و گاهی می گویند آنان روافض اند که خطرشان از یهود و نصارا بیشتر است. و گاهی می نویسند که آنان منافقند؛ زیرا به تقیه عمل می کنند، و آنان اباحیگری را رواج می دهند؛ زیرا نکاح با محارم را مباح دانسته و متعه را که زنا است حلال می شمارند. و برخی از آنان می گویند که شیعه قرآنی غیر از قرآن ما دارد، و آنان علی و امامان دیگر از فرزندان او را می پرستند و نسبت به محمد و جبرئیل بغض دارند... سالی نمی گذرد جز آن که کتاب یا مجموعه کتبی از این علمایی که گمان می کنند اهل سنت و جماعتند، به دست ما می رسد، که پر از تکفیر و توهین به شیعه است. آنان در این کار خود انگیزه ای جز خشنودی اربابان خود ندارند، کسانی که مصلحت خود را در تفرقه بین امت و تشّت آن ها می بینند. آنان در این گونه نوشته های خود حجّت و دلیلی جز تعصّب کورکورانه و کینه به دل گرفته و جهل مرکب و تقلید از گذشتگان خود بدون تحقیق و جست جو و گواه، ندارند... و از آنجا که آنان پیروان سنت بنی امیه و قریشند، لذا چنین سخن می گویند و با عقلانیت جاهلیت و افکار قبیله ای و صداهای قومی گری می نویسند...» (۷۲۱)

هاشمی بن علی از مستبصرین تونسی می گوید: «من همیشه می گویم که میلیون ها نفر از مسلمانان و دیگران هستند که دارای طینتی پاکند ولی این مذهب به آنان نمی رسد.» (۷۲۲)

دکتر اسعد وحید قاسم، پزشک مستبصر فلسطینی در این باره می نویسد:
«... سؤالی که دائماً در ذهن من است، این که به چه سبب بسیاری از حوادث تاریخی و احادیث پیامبر ﷺ را از ما مخفی کرده اند، به رغم این که در

مصادر معتبر اهل سنت از توثیق برخوردار است، احادیثی که می‌تواند بسیاری از دشواری‌های مسائل اختلافی بین اهل سنت و شیعه در طول قرون گذشته را حل کند. آیا مخفی کردن حقایق و روپوش گذاشتن بر آن‌ها و مشوش کردن آن‌ها می‌تواند توجیه‌کننده و مانع فتنه باشد؛ آن طوری که آنان گمان می‌کنند؟ آیا تمام فتنه در مخفی کردن حقایق و مشوه جلوه دادن آن‌ها نیست؟!» (۷۳۳)

محمد گوزل حسن آمدی، یکی از مستبصرین ترکیه می‌گوید: «من از نصوص بسیاری که در کتاب و سنت وارد شده و در مورد خلافت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین از ذریه اوست مطلع شدم که امر به اقتدای به آنان و حرکت بر طبق روش آنان دارد و از مخالفت و دشمنی با آنان نهی می‌کند. روایاتی که در حد تواتر در کتب اهل سنت و شیعه وارد شده است، گرچه حاکمان جور، نهایت سعی و کوشش خود را برای مخفی کردن و کتمان آن‌ها به کار گرفتند، و کسانی که این نصوص را پخش کرده و منتشر ساختند را عذاب کرده و زندان نمودند، و اموال بسیار و جوایز ارزشمندی را به کسانی بذل کردند که مخالف و نقیض آن احادیث را از پیامبر ﷺ نقل نمودند. ولی به رغم این کارها، خداوند بر این امت منت گذارد که بر آنان مقدار بسیاری از این نصوص را حفظ کرد...» (۷۳۴)

۳ - القای شبهات

شک و شبهه در برخی از موارد خوب و سازنده است ولی در برخی از موارد دیگر مضر و مخرب می‌باشد.

الف) شک سازنده

انسان بعد از رسیدن به بلوغ، در وجود خود احساس می‌کند که احتیاج به بحث و تحقیق برای رسیدن به شناخت پاک و اصیل و اطمینان‌آور دارد. از این

موقع است که در ذهن انسان، شک‌ها و شبهه‌ها درباره صحت اعتقاد آتش‌پدید می‌آید. این سؤال‌های اعتقادی و شبهات که در درون انسان موج می‌زند، از شک‌های سازنده و ارزشمند به حساب می‌آید، و این امری طبیعی به نظر می‌رسد؛ زیرا ناشی از عدم معرفت است که می‌تواند در نفس انسان برخی از مشاعر را باز کند. مشاعری که بعد از ظهور و بروز، در انسان نشاط و زندگی به جهت طلب علم و اطمینان در امور اعتقادی ایجاد می‌کند.

در این مرحله وظیفه انسان جست‌وجوگر آن است که بحث و تحقیق کرده، تا به نتیجه قطعی برسد؛ زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾؛ ^(۷۳۵) «و کسانی که در راه ما جهاد و کوشش کنند، البته ما آن‌ها را به راه‌هایمان هدایت خواهیم کرد».

ب) شک مخرب

شک و شبهه مخرب و غیرسازنده، با شبهه‌ای که در ذهن انسان جست‌وجوگر به طور طبیعی پراکنده می‌شود فرق دارد. شک مخرب، شکی است که انسان مغرض آن را ایجاد کرده و از راه تزیین باطل و پوشاندن حق با باطل و دیگر اسباب، آن را پراکنده نموده است.

بیشتر کسانی که این گونه شبهات را پراکنده می‌کنند، کسانی هستند که راه حق دیگران بر آنان مضر است، و لذا با هر وسیله ممکن که در دسترس آنان است می‌خواهند مردم را از حق بازدارند. اینان می‌خواهند تا مردم در گمراهی و حیرت و تاریکی و شک در امور اعتقادی به سر برند تا خود بتوانند در این بین فرصت پیدا کرده و به اهداف شوم خود نایل گردند.

دکتر تیجانی در این باره می‌گوید: «گاهی باطل لباس حق را به خود می‌پوشد تا مردم را به گمراهی و ضلالت بکشاند و در اغلب زمان‌ها نیز موفق می‌

شود؛ زیرا عقول مردم بسیط بوده، یا حسن ظن به این گونه افراد داشته اند. و گاهی باطل به جهت وجود یاران مؤید خود، پیروز می گردد. لذا بر طرفداران حق است که صبر کرده و انتظار وعده خدا را بکشند تا باطل را نابود کند؛ زیرا باطل رفتنی است».^(۷۳۶)

یاسین معیوف بدرانی، یکی از کسانی که شیعه شده، در این باره می گوید:
«کسانی که به دنبال هر بادی حرکت کرده و به دنبال هر صدایی از روی نادانی می دوند، زود است که در بسیاری از شبهاات قرار گیرند؛ شبهااتی که مفاهیم حقیقی را تغییر داده و به جای آن ها مفاهیم غلط را در عقول افراد بسیط جایگزین می نماید».^(۷۳۷)

محمد علی متوکل، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده می گوید:
«تشیع از آن جهت که جوهر و اصل دین است، در طول تاریخ با بی رحمانه ترین حمله ها به جهت مشوه جلوه دادن چهره ان، مواجه بوده است...».^(۷۳۸)
یاسین معیوف بدرانی می گوید:

«ما هنگامی که به وضعیت شیعه نگاه می کنیم از آن همه فشار که به آنان وارد شده و مشکلاتی را که در هر دو عصر سیاه - بنی امیه و بنی عباس و قرن های دیگر - متحمل شده اند تعجب می کنیم. تحیر ما از آن جهت است که آنان با وجود این همه فشارها و مشکلاتی که پدید آمد، چگونه بر علم و روش و سیره و رسالتشان محافظت نموده و استمرار پیدا کردند، و پرچم جهاد را بر ضد تمام حاکمان منحرف و ظالم برداشتند...».^(۷۳۹)

عبدالمحسن سراوی، یکی دیگر از مستبصرین می گوید: «بسیاری از نویسندگان عصر ما هنوز با افکار روزگار ظالمان زندگی می کنند، روزگار که

در آن دشمنان اسلام در صفوف مسلمانان نفوذ کرده، تهمت‌ها و دروغ‌ها را در بین آنان منتشر ساختند».^(۷۴۰)

معتصم سید احمد، یکی دیگر از مستبصرین می‌گوید: «مخالفان شیعه نهایت کوشش خود را برای تحریف حقایق و مشوه جلوه دادن مذهب اهل بیت با اسلوب‌های مختلف دعوت و نشر اکاذیب به کار گرفتند. آنان تا حدود زیادی در تعمیق جهل در نفوس اهل مذهب خود و گسترش و فاصله انداختن بین آنان و شناخت حقیقت موفق بودند. آنان تشیع را به بدترین و قبیح‌ترین صورت ممکن با خرافات و اوهامی که یافتند تصویر نمودند...»^(۷۴۱)

او در ادامه می‌گوید: «جهل به تشیع که مجموعه‌ای بزرگ از امت اسلامی در آن زندگی می‌کنند، نتیجه طبیعی کوشش این نویسندگان است که سایه جهل کامل را بر این امت افکندند تا آنان شناختی از مذهب تشیع پیدا نکنند...»^(۷۴۲)

دکتر تیجانی سماوی در این باره می‌گوید:

«ولی محقق منصف هنگامی که بر مقداری از تحریفات و تهمت‌های مخالفان واقف می‌گردد، دوری‌اش از آنان بیشتر می‌شود و بدون شک می‌فهمد که آنان دلیل و حجتی غیر از به گمراهی کشاندن و تزویر و واژگون کردن حقایق به هر نحو ممکن ندارند. آنان بسیاری از نویسندگان را اجیر کرده و برایشان سرمایه و بودجه بسیاری معین کردند، همان گونه که بر ایشان القاب و گواهی‌های دانشگاهی گول‌زننده را جعل نمودند تا طبق مراد و خواسته آنان آنچه دشنام و تکفیر نسبت به شیعه می‌خواهند بنویسند...»^(۷۴۳)

موانع درونی تشیع

برخی از اوقات انسان پی به حقانیت مکتب و مذهب و مطلبی می‌برد، ولی یک مانع درونی، انسان را از پذیرش آن بازمی‌دارد. در مورد پذیرش تشیع نیز

از این قبیل است. بسیاری از اهل سنت در ضمن بحث و بررسی هایشان پی به حقانیت اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان می برند و به این نتیجه می رسند که وظیفه دارند تا به کتاب و عترت تمسک کنند، ولی رسیدن به این نتیجه را کافی در تغییر مذهب خود نمی بینند، بلکه موانع درونی بسیاری را برای پذیرش مذهب جدید می یابند. اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱ - تقلید کورکورانه

بسیاری از مردم، از مخالفت با مفاهیمی که از پدران و پیشینیان خود به ارث برده اند، ترس دارند گرچه حق برایشان همانند روز روشن باشد، و این نتیجه افتادن در اسارت تقلید کورکورانه در انتخاب مذهب است؛ زیرا تقلید در عقاید، انسان را به مقدس شمردن عقیده موروثی و او می دارد و در نتیجه انسان را با موانع نفسی بسیاری رو به رو خواهد کرد. ولی واقع و حقیقت بر انسان جست و جوگر ایجاب می کند که این بندها را شکسته و با دقت تمام به ادله ای که با ارای موروثی او مخالفت دارد نگرسته و تامل کند. انسان باید بداند که اگر پدران و اقوامش به اشتباه و خطا رفته اند و بر ما روشن شد که آنان به بیراهه رفته اند، وجهی ندارد که ما راه آنان را دنبال کنیم، بلکه وظیفه ما است که از حق پیروی نماییم؛ گرچه با افکار و معتقدات ارثی ما مخالفت داشته باشد.

قرآن کریم تقلید کورکورانه از اقوام و ابا و اجداد را مورد سرزنش قرار داده و می فرماید: «کسانی که شیعه شده اند به این مشکل اساسی اشاره کرده و برای نجات از آن نیز راه حل ذکر کرده اند».

معتصم سید احمد، یکی از مستبصرین سودانی می گوید: «نظر قدسی به علمای سابق و بزرگان خود داشتن، انسان را به تقلید و پیروی مطلق و اتکا کردن بر افکار آنان و او می دارد. تسلیم این تقلید شدن منشا انحراف از حق

است. خداوند متعال، عقول آنان را بر ما حجّت قرار نداده است، بلکه عقل هر انسانی بر او حجّت است، لذا احترام ما به آنان نباید سبب منع و جلوگیری از مناقشه افکار آنان و دقت در آن ها گردد، تا داخل در مفاد آیه ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا أَطْعَمًا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَاصْلُوْنَا السَّبِيلَا﴾^(۷۴۴) نشویم.»^(۷۴۵)

یاسین معیوف بدرانی در این باره می گوید: «اسلام، تقلید و تبعّد را در ممارست با اصول عقاید کافی نمی داند...، بلکه بر هر فردی واجب می کند که در مورد صحّت عقاید خود به صورت مستقل و به دور از احساسات و تقلید کورکورانه جست و جو کند.»^(۷۴۶)

طارق زین العابدین، یکی دیگر از مستبصرین، در این باره می گوید: «چیزی که قابل اشاره به آن است این که افرادی که در آخرت، عاقبت بد و نهایت شومی دارند، کسانی هستند که عقاید موروثی در نفس آنان سکنی گزیده، به گمان این که این عقاید برحق است...»^(۷۴۷)

هاشم ال لقیط از مستبصرین سوری در این باره می گوید:

«کسی که می خواهد به حقّ برسد، چاره ای جز رسیدن به آن ندارد؛ گرچه راه طولانی باشد، ولی مشکل در کجا نهفته است؟ مشکل در فرار شخص بحث کننده از حقیقت پرستش بزرگان و تقدیس شخصیت ها به حساب دین است. مشکل در تقلید اجداد و پدران و افکار موروثی است. لذا اگر انسان از آنچه گفته شد خودش را پیراسته کند و به ادله قرآن و سنت نبوی و آثار صحیح روایت شده از رسول خدا ﷺ تمسک کند، به طور حتم حق را درک خواهدکرد و به آرزوی خود که آرزوی هر طلب کننده و رغبت هر رغبت کننده است خواهد رسید.»^(۷۴۸)

۲ - معیار قرار گرفتن اشخاص

از جمله موارد دیگری که برای یک بحث‌کننده سنی مانع مهمی در پذیرش مذهب تشیع و پشت پا زدن به مذهب سابق است، جرات نداشتن او در مخالفت و مردود شمردن گفتار شخصیت‌هایی است که در جامعه خود مورد عظمت و احترام مردم هستند، به حدی که مانند بتی شده‌اند که هرگز کسی جرات رسیدن به مقام آنان را ندارد.

مستبصر معروف مصری، صالح الوردانی در رابطه با افتادن در اسارت تقدیس شخصیت‌ها و شناخت حق به آنان، نه شناخت حق به خود حق می‌گوید: «این همان مطلبی است که احبار و راهبان دوست داشته و بین مردم منتشر ساختند. امری که مسلمانان نیز امروزه به آن مبتلا شده‌اند، که گفتار شخصیت‌ها را به جای قبول نصوصات برمی‌گزینند».^(۷۴۹)

او در ادامه مطلب خود می‌گوید: «جست و جوی از حق موجب متابعت از نص خواهد شد نه جستجو در کلمات شخصیت‌ها؛ اری، دنبال نص بودن، انسان را به حق رهنمون می‌سازد. دنبال اشخاص رفتن در آینده‌ای نه چندان دور بین انسان و نص فاصله می‌اندازد، و او را در گرو مردان قرار می‌دهد نه در گرو نص. نص معیار است، و همین نص معیار تکلیف می‌باشد. با نص است که مسئولیت بر گردن مسلمان قرار می‌گیرد. قوام انسان بر نص است و نجات انسان از آتش نیز بر اساس نص است.

مقصود از نص در اینجا نص قرآنی یا نبوی صحیح موافق با قرآن و عقل در امور مربوط به غیبات و پیروی‌ها و سیاست و اخلاق و اصول دین و تولی و تبری است...».^(۷۵۰)

او در جایی دیگر می گوید: «بر مسلمین است که از عبادت شخصیت ها پرهیز کرده و از توهم و خیال قداست پیشینیان خارج شوند. وظیفه آنان است که نصوص را بالاتر از شخصیت ها به حساب آورده و آن را مقیاس و میزان برای تصحیح فکر اسلامی و قرائت وقایع تاریخی به حساب آورند.»^(۷۵۱)

او نیز می گوید: «بحث، یک شرط اساسی دارد و آن تهی شدن از قدسیت اشخاص است، یعنی وجود شخصیتی فکری مستقل و آزاد شده از عبادت افراد. من قبلا در کتاب ها با دید قدسیت و ترس نسبت به افراد مرموز گذشته که شروع آن از صحابه و ختم آن به فقها است غوص می کردم، ولی هنگامی که از توهم قداست رهانیده شدم، راه را در جلوی خود برای رسیدن به حقیقت اسلام بازیافتیم... اری، هنگامی که تتبع در نصوص و حوادث تاریخی را با کنار گذاردن شخصیت ها شروع کردم، یا به معنای دقیق تر هنگامی که نصوص را بالاتر از شخصیت ها قرار دادم، آن وقت بود که حق را شناختم... من حقیقت را کشف کردم و از دایره وهم به دایره حقیقت وارد شدم، هنگامی که مسیر اسلام را از بعد رسول خدا ﷺ جست وجو کرده و از نو آن را قرائت نمودم.

روح بعد از سال های طولانی از گمراهی و حیرت راحت شد، هنگامی که چشمم بر بخش غایب از تاریخ اسلام و واقعیت های مسلمانان افتاد و قدم های من بر راه مستقیم استقرار یافت. در این هنگام بود که پرده ها برداشته شد و در مقابل خود، ال بیت پیامبر ﷺ را ساطع دیدم و معالم راه مستقیم برای من ظاهر شد و یقین پیدا کردم که بر طریق اسلام صحیح قرار گرفته ام»^(۷۵۲)

ادریس حسینی مغربی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می گوید: «من از ابتدا نیز می دانستم که بدون استثنا حقیقت ارزشمندتر و نفیس تر از شخصیت ها است، و این که من باید خودم را آماده و مهیا کنم تا در معرکه ها به دنبال

حقایق گمشده باشم. من در مقابل دیدگانم احتمال جدایی با افراد و شخصیت هایی را قرار داده بودم که نسبت به من همانند خون بدنم در جریان بودند. من از ابتدا می دانستم و اهداف رسالت اسلامی را که برای فراگیری مردم از ارزش های آسمانی آمده نه ارزش های زمینی، درک می کردم.

از باب نمونه: ابوهریره چه ارزشی در میزان دین دارد تا من به جهت تقویت او بحث و جست و جو از حقیقت تاریخی را تعطیل کنم؟ و در راه پوشش گذاشتن بر افتضاحات او دست به تحریف تمام حقایق ببرم؟ آیا ابوهریره اصلی از اصول عقیده است تا بر من حرام باشد که او را مورد محاسبه تاریخی قرار دهم و به افعال قبیح او اعتراف کنم؟ آیا زننده نیست که ما از فضایح او ساکت شویم تا آن ها با حقایق دین مخلوط شده و اسلام فدای همه مفسد گردد؟ «
(۷۵۳)

تعقل، راه احتراز از تقلید کورکورانه

مهم ترین عاملی که می تواند انسان را از پیروی کورکورانه از این و آن باز دارد اعمال عقل و تعقل است.

محمد علی متوکل، یکی از مستبصرین در این باره می گوید: «عقل، آن نوری است که صاحبش را برحق راهنمایی می کند، مادامی که هواهای نفسانی و شهوات او را نپوشاند. عقل، حجّت خدا بر انسان است. به توسط آن است که خدا شناخته شده و انبیا تصدیق می شوند. و به واسطه آن است که حق از باطل تمییز داده می شود و کسی که عقل ندارد دین ندارد...» (۷۵۴)

استاد معتصم سیداحمد، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در این باره می گوید:

«خداوند سبحان به انسان نور عقل و علم داده و راه استفاده از آن را به دست انسان قرار داده است. پس هرکس که آن نور را اهمال کرده و به جهت

کشف حقایق آن را مشتعل نسازد، زود است که در سایه ای از جهل و خرافات و گمراهی به سر برد، به خلاف کسی که عقلش را به کار گرفته و آن را رشد دهد...» (۷۵۵)

ادریس حسینی مغربی می گوید: «هنگامی که اسلام را به دور از افکار پیشینیان می فهمیم پی می بریم که هدف اسلام برانگیختن عقل انسان است تا با فهم و شعور و درک با آن ممارست داشته و با یقین، قیام کننده به وظایف دینی خود باشد.» (۷۵۶)

۳ - تعصّب

تعصّب، یکی دیگر از موانعی است که می تواند بین انسان و پیروی او از حقّ و حقیقت مانع گردد؛ زیرا تعصب، انسان را به نوعی جمود بر فکر معین و اجازه ندادن به خود بر تغییر معتقدآتش و می دارد، هرچند که ادله و براهین دلالت بر بطلان عقیده اش داشته باشد. بدین جهت است که شخص متعصّب از شناخت حقّ محروم است اگرچه حقیقت در جلوی او همانند خورشید در وسط روز باشد.

محمد مرعی انطاکی یکی از علمای بزرگ اهل سنت که شیعه شده، در این باره می گوید: «خوب و با دقت و تعمّق بر آنچه برای تو از حجّت ها و براهین در این کتاب ذکر کردم نظر کن که چگونه حقّ تجلّی کرده راه برای پویندگان آن واضح شده است، کسانی که نیت خود را خالص کرده و از عصیبت مذهبی و نعره های قومی کورکورانه و مهلک، خود را به دور ساخته اند. اما کسی که با اصرار بر عنادش باقی مانده، روایات گرچه بسیار است ولی برای او سودی ندارد، گرچه بر او هزار دلیل عرضه گردد.» (۷۵۷)

بدین جهت لازم است برای شخصی که در صدد بحث و جست و جوی از مذهب حق است، جرات رهایی از اعتقادات خود را هنگام خطایش داشته و نفس خود را برای پذیرش حق آماده سازد.

دکتر تیجاوی سماوی در این باره می گوید: «قوم من کسانی بودند که در برهه ای از زمان، جمود فکری در من ایجاد کرده و در عقل من غل و زنجیر ایجاد کردند تا حدیث را نفهم یا حوادث تاریخی را به میزان عقل و مقیاس های شرعی که قرآن کریم و سنت نبوی شریف ما را تعلیم داده تحلیل نکنم. ولی من غبار تعصب را که بر من پوشانده بودند، از خود دور کرده و از زنجیرها و غل هایی که بر من بیش از بیست سال پیچیده بودند خود را رها کردم...» (۷۵۸)

او در جایی دیگر می گوید: «به جان خودم سوگند! معتقدات اهل بیت علیهم السلام همان حقی است که راهی برای فرار از آن وجود ندارد، در صورتی که انسان خود را از تعصب کورکورانه و تکبر رها نکرده و به دلیل واضح گوش فرا دهد...» (۷۵۹).

او در جایی دیگر می گوید: «عصر تعصب و دشمنی وراثتی، پشت کرده و عهد نور و ازادی فکر روی آورده است. پس بر جوانان اهل فرهنگ است که چشمان خود را بازکنند و بر آنان است که کتاب های شیعه را بخوانند و با آن ها ارتباط پیدا نمایند و با علمای آنان صحبت کنند، تا حق را از راهش بشناسند. تا کی با کلام باطلی که به آن عسل مالیده شده و با اراجیفی که در مقابل حجت و دلیل ثابت نمی مانند گول بخوریم. امروزه مردم عالم در ارتباط با یکدیگرند، و شیعه در هر منطقه ای از این کره زمین وجود دارد، و سزاوار نیست که محقق و باحث علمی شیعه را از زبان دشمنان خود به خصوص دشمن شیعه بشناسد، انانی که در عقیده با شیعه مخالفند....»

شیعه فرقه ای سری نیست که کسی غیر از خودشان از عقایدشان اطلاع نداشته باشد، بلکه کتب و عقایدشان در عالم پراکنده شده و مدارس و حوزه های اسلامی آنان برای هر طالب علم باز است. و علمای آنان میزگردها و مناظراتی برگزار کرده و مسلمانان را به وحدت کلمه و وحدت امت اسلامی فرا می خوانند...» (۷۶۰)

۴ - ترس و وحشت

از جمله مشکلات انسان برای تغییر مذهب و خروج از مذهبی به مذهب دیگر، خوف و ترسی است که برای انسان از دوری نسبت به معتقدات سابق پیدا می کند؛ زیرا مدت های زیادی بوده که با آن ها محشور و مانوس بوده است. استاد معتصم سید احمد از مستبصرین سودانی در این باره می گوید: «بعد از بحث زیاد، قناعت کافی در وجوب متابعت مذهب اهل بیت علیهم السلام و گرفتن دین از آنان، پیدا کردم، ولی این حالت در من تمکن پیدا نکرد و نتوانستم راه و مذهب خود را انتخاب کنم به رغم این که وجدانم مرا به متابعت از مذهب تشیع وادار می نمود. و به رغم این که دوستان و اهل بیت و رفیقانم مرا به عنوان شیعه صدا می زدند و برخی نیز مرا به خمینی خطاب می کردند، ولی من هنوز راه خود را انتخاب نکرده بودم. در عین حالی که شک در حقانیت آن نداشتم، ولی این نفس اماره من بود که مرا از این کار نهی می کرد و مرا وسوسه می نمود که چگونه جرات می کنی دینی را رها کنی که پدرانت بر آن بوده اند؟! چه می کنی با این مجتمعی که با اعتقاد تو مخالفند؟! تو چه کسی هستی که به این نتیجه رسیده باشی؟! آیا بزرگان از علما، بلکه غالب مسلمانان از این مطلب که تو به آن رسیده ای غافل بوده اند؟! و هزاران سؤال و تشکیکات از این قبیل که بر

انسان غلبه می کند و به سکوت وا می دارد. و احياناً عقل درون انسان را می پوشاند.

این چنین دفع و جذب، و مد و جزر و تشتت فکر در خود می بیند در حالی که راه فرار و انیس و دوست و حبیبی برای خود نمی یابد. من در این هنگام شروع به پرسش و جست و جو از کتاب هایی کردم که در رد شیعه نوشته شده است، شاید مرا از این وضع موجود رهایی دهد و برای من حقایقی را کشف کند که شاید از من غایب بوده است... ولی بعد از بحث و جست و جو، مشکلم پیچیده تر شد و آرزوی خود را در آن نیافتم؛ زیرا آن کتاب ها را خالی از بحث علمی محض و مناقشه منطقی دیدم، و در آن ها فقط سب و لعن و دشنام و تهمت و دروغ یافتم... ولی بعد از تعمق و بحث در ادله ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ناگهان حق در نفسم تجلی کرده و آشکار شد و مرا به سوی آن سوق داد...».

(۷۶۱)

محمد علی متوکل، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می گوید: «هنگامی که اراده خود را جزم می کردم تا از آخرین زنجیرهای خوف رها شده و پیروی از عقیده جدید را اعلام دارم، دوستم افکار خیالی خود را بر سر من فرو ریخت و گفت: اگر این مذهب برحق بود به طور حتم کسانی که از ما جلوتر بوده و در آینده می آیند از اولین و آخرینند داناتر بودند و از آن پیروی می کردند. با این سخنان، من همانند کسی شدم که آتش روشن کرده است ولی هنگامی که اطراف خود را روشن نمود از حرکت در میان آن امتناع می کند، و لذا عملش را به جهل، و یقینش را به شک تبدیل می نماید...».

(۷۶۲)

دکتر تیجانی در این باره می گوید: «من بر خود ترسیدم و نزد پروردگارم به کرات استغفار کردم، و در آن ها قصد کردم که دست از بحث در مثل این اموری که ایجاد شک درباره صحابه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرده و در نتیجه شک در دین من

ایجاد نموده، بردارم... ولی شدت دشمنی آن‌ها با من و تکذیب هرچه را که من می‌گفتم و نیز جرات علمی و حرص برای رسیدن به حقیقت، مرا تحریک کرد تا بحث خود را ادامه دهم. و نیز نیرویی داخلی در خود احساس کردم که مرا به جلو سوق می‌داد...» (۷۶۳)

استاد عبدالمنعم حسن یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در بیان مباحثات خود قبل از شیعه شدن با پسرعمویش که او نیز شیعه شده است، می‌گوید: «من جدا تصمیم گرفته بودم و قصد داشتم از هرگونه گفت‌وگو با پسرعمویم درباره این مذهب جدید پرهیز کنم... گرفتگی من از خوف و ترسم شدت می‌گرفت، ترس از این که از فکر او متأثر شوم، و چه بسا خودم را مجبور به اعتراف به آن نمایم، و در نتیجه با عقیده‌ای که مردم و پدرانم برانند مخالفت نمایم و در میان نزدیکانم شاذ شود و چه بسا متهم شوم که از دین خارج شده‌ام که چنین اتهامی به من زده شد. ولی از همه این امور گذشتم، و قرار گذاشتم که با پسرعمویم وارد گفت‌وگو شوم، شاید بتوانم از اعتمادی که به او و عقیده‌اش پیدا کرده‌ام رهایی یابم؛ خصوصاً این که من کتاب‌های مهمی را ضد شیعه و تشیع مطالعه کرده بودم....»

به او گفتم: تو الان از عقیده مردم کناره گرفته و شیعه شده‌ای، چه ضمان و قراری است که مانع شود تو را از این که فردا این مذهب را نیز تغییر ندهی؟ او در جواب گفت: آیه کریمه می‌فرماید: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ (۷۶۴) «بگو برهانتان را بیاورید اگر راست می‌گویید». من از طرفداران دلیل هستم، هرکجا میل کند میل می‌کنم. من خودم را فارغ نموده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که راه مستقیم، همان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام است. و دلیل بر صحت آن این است که ادله پیروان این مکتب مورد اتفاق عموم مسلمین است.

من به او گفتم: چرا غیر از تو این حقیقت را کشف نکردند؟
او گفت: اولاً: چه کسی گفته که غیر از من این حقیقت را کشف نکرده است؟!
ثانیاً: رسیدن دیگری به حقیقت، یا نرسیدن او دلیل بر صحت یا اشتباه عقیده
ای که تو به آن رسیده ای نیست؛ زیرا مسأله در وجدان حقیقت و حق و بعد از
آن در پیروان آن نهفته است، و من کاری با دیگران ندارم؛ زیرا خداوند متعال
می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا
اهْتَدَيْتُمْ﴾؛ ^(۷۶۵) «ای مؤمنان! بر شما باد به ملاحظه نفس های خود، در صورتی
که شما هدایت یابید کسانی که گمراه شده اند به شما ضرری نخواهند رسانید».
من به او گفتم: اگر فرض کنیم که مذهب شیعه صحیح است این بدان معنا
است که ۹۰ درصد از مسلمانان بر اشتباهند؛ زیرا عموم مسلمانان به مذهب اهل
سنت و جماعت اعتقاد دارند، پس این تشیع چه نسبتی با عموم مردم دارد؟!
او گفت: شیعه با این کمی که تو تصور می کنی نیست؛ زیرا آنان در بسیاری
از دولت ها غالبیت و اکثریت را تشکیل می دهند. وانگهی کثرت و قلت معیار
حق نیست، بلکه قرآن در بسیاری از موارد کثرت را مذمت می کند؛ آنجا که می
فرماید: ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾؛ ^(۷۶۶) «ولی بیشتر شما نسبت به حق
کراهت دارید».
و آنجا که می فرماید: ﴿وَلَا تَجِدْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾؛ ^(۷۶۷) «و بیشتر آنان را
شاکر نخواهی یافت».
و نیز می فرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾؛ ^(۷۶۸) «کمی از بندگان من
شکرگزارند».
در نتیجه کثرت جمعیت نمی تواند دلیل بر حقانیت باشد....

من با تعجب به او گفتم: آیا تو از من می خواهی که تسلیم شوم که اباء و اجدادم که همه آنان را می شناسم متدین به دینی بوده اند که مورد امر الهی نبوده است؟!

او تبسمی کرده و گفت: من در مقام بیان و ارزش گذاشتن احوال گذشتگان نیستم، خدا به آنان آگاه تر است، ولی من به تو تذکر می دهم که قرآن مخالفت می کند با این که اساس در اعتقاد، تقلید اباء و اجداد باشد.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾؛ ^(۷۶۹) «و هنگامی که به آن ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم. آیا اگر پدران آنان چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند [باز از آن ها پیروی خواهند کرد]؟!»

رفض چيست و رافضی کیست؟

یکی از واژه‌هایی که نیاز به ریشه‌یابی و تحقیق دارد، واژه‌ی رفض و رافضی است. در طول تاریخ گروه‌ها و فرقه‌های اسلامی برای کوبیدن و از صحنه خارج کردن گروه مخالف خود، همواره از القاب ناپسند و ناشایست استفاده می‌کردند. و متأسفانه عدم آگاهی توده‌های مردم در عصر اموی و وجود سیاست‌های خاص حاکمان آن دوره بر این مسأله دامن زده است. رفض و رافضی از جمله القابی است که برخی از نویسندگان آن را به شیعه دوازده امامی نسبت داده‌اند.

رفض در لغت و اصطلاح

رفض به معنای ترک و رها کردن چیزی است. «رفضته ای ترکته»؛ رها کرد او را؛ یعنی ترک کرد او را. و رهاکننده چیزی را رافضی گویند. در اصطلاح نویسندگان تاریخ و عقاید، در مورد وجوه استعمال این واژه اختلاف است.

۱ - برخی می‌گویند: رفض یعنی رها کردن وحی و برگشت به افسانه‌ها و خرافات بت پرستی و طاغوت پرستی. و به عبارت دیگر: بازگشت به آثار و ارزش‌های جاهلیت. و این حقیقت را به شخصی به نام عبدالله بن سبا و پیروان او نسبت داده‌اند؛ زیرا وی امام علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌دانست و با این پندار دین اسلام را رفض و ترک نمود.

در کتاب «مقالات الاسلامیین» آمده است: «أَمَّا سَمَوُا الرِّوَاضِ لَكُونَهُمْ رَفُضُوا الدِّينَ»؛ ^(۷۷۰) «همانا آنان را رافضی نامیدند زیرا دین را ترک کردند».

۲ - برخی دیگر معتقدند که واژه رفض و رافضی از سال ۱۲۲ هجری قمری در زمان زیدبن علی به کار برده می شد.

بغدادی می نویسد: «فرقه زیدیه را رافضی می گویند».^(۷۷۱)

فیومی می نویسد: «رافضه گروهی از شیعیان کوفه اند. آنان به این اسم نامیده شدند؛ زیرا زیدبن علی را رها کردند هنگامی که از طعن درباره صحابه خود را بازداشت. و چون سخن او را شناختند و این که او از ابوبکر و عمر تبری نمی جوید او را رها نمودند. آنگاه این لقب بر هرکسی اطلاق شد که در این مذهب غلو کرده و اجازه لعن بر صحابه را داد»^(۷۷۲).

این نظریه قابل مناقشه است؛ زیرا مورخان معتبر، آنجا که درباره قیام زیدبن علی و شهادت وی سخن گفته اند، چنین مطلبی را بیان نکرده اند. آنان فقط از این که کوفیان او را تنها گذاشته اند و به بیعت با او وفادار نمانده، یاد کرده اند. این روش کوفیان پیش از این هم شناخته شده بود، چنان که در مورد جدش امام حسین علیه السلام چنین کردند^(۷۷۳).

اطلاقات لقب رافضی

لقب رافضی در بین رجالیین و صاحبان ملل و نحل، اطلاقات مختلفی دارد؛ از قبیل:

۱ - مخالفان خلافت شیخین

به مرور زمان این لقب درباره شیعه امامیه به جهت مخالفت با خلافت ابو بکر و عمر به کار برده می شد، چنان که ابوالحسن اشعری می نویسد: «وَأَمَّا سَمَوُا الْأَمَامِيَةَ رَافِضَةً لِرَفْضِهِمْ أَمَامَةَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ»^(۷۷۴) «و همانا امامیه را رافضه نامیدند به جهت آن که امامت ابو بکر و عمر را رها نمودند».

ذهبی در «میزان الاعتدال» و حافظ ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» لقب رافضی را بر کسانی اطلاق کرده اند که شیخین را مورد لعن قرار داده اند.

۲ - اهل تفضیل

اطلاق دیگر رافضی بر کسانی است که حضرت علی عَلِيٍّ را بر ابو بکر و عمر مقدم می دارند.

عسقلانی می گوید: «التشيع هو محبة علي وتفضيله على الصحابة، فمن قدمه على ابي بكر وعمر فهو رافضي غال في التشيع، ومن لم يقدمه عليهما فهو شيعي»^(۷۷۵)؛ «تشيع عبارت است از محبت علی و برتری دادن او بر سایر صحابه، پس هرکس که او را بر ابو بکر و عمر برتری دهد رافضی و غالی در تشیع است، و هرکس که او را بر این دو نفر مقدم ندارد او شیعی است».

۳ - محبان اهل بیت عَلَيْهِمُ

همچنین واژه رافضی به کسانی اطلاق می شود که به اهل بیت عصمت و طهارت عَلَيْهِمُ محبت و عشق می ورزند، چنان که در اشعار محمدبن ادریس شافعی آمده است:

ان كان رفضاً حبّ ال محمد فليشهدوا الثقلان انى رافضى^(۷۷۶)
اگر محبت ال محمد رفض به حساب می آید پس آدمیان و پریان گواه باشند
که من رافضی هستم.

منشا پیدایش

درباره تاریخ و منشا پیدایش این اصطلاح، وجوهی گفته شده است:

۱ - این لقب را زیدبن علی بن حسین عَلَيْهِمُ بر شیعیان کوفه که با او بیعت کرده بودند، و سپس به بیعت خود عمل نکرده و از یاری او دست کشیدند،

اطلاق کرده است؛ زیرا آنان نظر او را درباره ابوبکر و عمر جویا شدند، و او از آن دو به نیکی یاد کرد و تبری نجست، در نتیجه شیعیان کوفه او را رها کردند و بدین جهت «رافضه» نامیده شدند. (۷۷۷)

این نظریه قابل مناقشه است؛ زیرا مورخان معتبر، آن جا که درباره قیام زید بن علی و شهادت وی سخن گفته اند، چنین مطلبی را بیان نکرده اند، آنان فقط از این که کوفیان او را تنها گذاشته اند و به بیعت با او وفادار نماندند، یاد کرده اند. این روش کوفیان پیش از این شناخته شده بود، چنان که در مورد جدش امام حسین علیه السلام چنین کردند. (۷۷۸)

عنوان رافضه اصطلاحی سیاسی بوده که حتی قبل از ولادت زید بن علی بن الحسین بین عوام مردم رایج بوده است. این اصطلاح بر کسی اطلاق می شد که معتقد به مشروعیت نظام سیاسی حاکم نبوده است. لذا مشاهده می کنیم که معاویه مخالفین علی علیه السلام را متّصف به رفض کرده و آنان را رافضی می نامید. نصر بن مزاحم منقروی (م ۲۱۲ ه ق) در کتابش «وقعة صفین» از معاویه نقل می کند که او در نامه ای به عمرو بن عاص که در فلسطین ساکن بود، چنین نوشت:

«أما بعد؛ فانه كان من امر علي وطلحة والزبير ما قد بلغك وقد سقط اليينا مروان بن الحكم في رافضة اهل البصرة وقدم علينا جرير بن عبدالله...» (۷۷۹)

در اینجا مشاهده می کنیم که معاویه مروان بن حکم و همراهان و همفکران او را به «رفض» متّصف کرده است، و این به جهت آن است که آنان معترف به مشروعیت حکومت امام علی علیه السلام نبوده اند. این خود دلالت بر این دارد که استعمال کلمه «رفض» از قبل از ولادت زید بوده است.

۲ - از گزارش های تاریخی به دست می آید که در عصر بنی امیه، دشمنان اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان، این اصطلاح را به جهت رفض و ترک نظام سلطه، برای ابراز عداوت به شیعیان به کار می بردند. و رافضی بودن را گناه نابخشودنی به شمار می آوردند، و رافضی را سزاوار شکنجه و قتل می دانستند.

ابابصیر نقل می کند: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم ما را «رافضه» می نامند. حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! آنان شما را رافضه نامیدند، بلکه خداوند شما را به این لقب نامیده است. همانا هفتاد نفر از بهترین های بنی اسرائیل به حضرت موسی و برادرش ایمان آوردند، و از این جهت آنان را «رافضه» نامیدند... آنگاه امام علیه السلام فرمود: ای ابابصیر! مردم خیر را ترک کرده و شر را گرفتند، ولی شما شر را رها کرده و خیر را برگزیدید. ^(۷۸۰)

وقوع رافضی در اسناد عامه

اشاره

بنی امیه و بنی عباس و دیگر کثر اندیشان، همواره شیعیان و معتقدان به ولایت و امامت و وصایت اهل بیت را متهم به رفض نموده، و با این لقب درصدد اهانت و سرزنش آنان بر آمده اند، ولی با تعجب می بینیم که از راویان شیعی روایت نقل می کنند؛ مثلاً محدثین اهل سنت با آن که تعدادی از رجال صحاح سته را متهم به «رفض» و «رافضه» می کنند، اما در عین حال از آن ها روایت نقل می کنند، و این خود دلیل بر آن است که آنان را عادل یا ثقه می دانند؛ برای نمونه به چند راوی اشاره می کنیم:

۱- اسماعیل بن موسی فزاری (۲۴۵ ه. ق)

ابن حجر می گوید: «به او نسبت رفض داده شده است». ^(۷۸۱)

ذهبی می گوید: «او از شیعیان کوفه به حساب می آید». ^(۷۸۲)

ابن عدی می گوید: «به جهت غلو در تشیع، بر او انکار شده است».^(۷۸۳) در عین حال ابوداوود و ابن ماجه از او روایت نقل کرده اند.^(۷۸۴)

۲- بُکیر بن عبدالله طایی معروف به «ضخم»^(۷۸۵)

ابن حجر او را مقبول دانسته^(۷۸۶) و او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده است.^(۷۸۷) در عین حال روایاتش در صحیح مسلم^(۷۸۸) و سنن ابن ماجه^(۷۸۹) آمده است.

۳- تلید بن سلیمان محاربی (۱۹۰ ه. ق)

ابوداوود او را رافضی خبیث و مرد بد معرفی کرده که ابوبکر و عمر را دشنام می داده است،^(۷۹۰) ولی در عین حال ترمذی از او در صحیحش روایت نقل کرده است.^(۷۹۱)

عجلی از او نفی باس نموده است.^(۷۹۲)

۴- ثویر بن ابی فاخته

عجلی از او نفی باس کرده است.^(۷۹۳) از یونس بن ابی اسحاق سؤال شد که چرا از ثویر روایت نقل نمی کنی؟ او در جواب گفت: ثویر رافضی است.^(۷۹۴) ولی در عین حال ترمذی از او روایت نقل کرده است.^(۷۹۵)

۵- جابر بن یزید جعفی (۱۲۸ ه. ق)

سفیان گفته است: «من در حدیث، باورع تر از جابر جعفی ندیدم».^(۷۹۶) ذهبی او را از بزرگان علمای شیعه به حساب آورده،^(۷۹۷) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است.^(۷۹۸) ولی در عین حال روایاتش در سنن ابوداوود^(۷۹۹) و سنن ابن ماجه^(۸۰۰) و سنن ترمذی^(۸۰۱) وارد شده است.

۶- جُمیع بن عمیر

ابوحاتم او را راستگو و صالح الحدیث دانسته است. ^(۸۰۲) و ابن حیان او را رافضی معرفی کرده است. ^(۸۰۳) ولی در عین حال روایتش در سنن ابوداؤد، ^(۸۰۴) و سنن ابن ماجه، ^(۸۰۵) و سنن نسائی ^(۸۰۶) و سنن ترمذی ^(۸۰۷) وارد شده است.

۷- حارث بن عبدالله همدانی (۶۵ ه. ق)

ذهبی در ترجمه او می گوید: «علامه، امام ابوزهیر، حارث بن عبدالله بن کعب بن اسد همدانی کوفی، از اصحاب علی ع و ابن مسعود، او فقیهی است که دارای علم بسیار بود و از ظرفیت های علم و از شیعیان صدر اول به حساب می آمد». ^(۸۰۸) ابن حبان او را غلو کننده در تشیع معرفی کرده، ^(۸۰۹) و ابن حجر گفته: به او نسبت تشیع داده شده است. ^(۸۱۰) در عین حال ابوداؤد در سنن ^(۸۱۱) و ترمذی در صحیح، ^(۸۱۲) و ابن ماجه در سنن، ^(۸۱۳) و نسائی در سنن، ^(۸۱۴) از او روایت نقل کرده اند.

۸- حمران بن اعین

ابن حبان او را در جمله ثقات برشمرده است. ^(۸۱۵) و ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده است. ^(۸۱۶) ولی در عین حال روایتش در سنن ابن ماجه وارد شده است. ^(۸۱۷)

۹- زیاد بن منذر (۵۰ ه. ق)

ابن حبان او را در جمله ثقات ^(۸۱۸) و ابن عدی او را از جمله غالیان کوفه به حساب آورده ^(۸۱۹) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است. ^(۸۲۰) ولی مع ذلک ترمذی از او روایت نقل کرده است. ^{(۸۲۱) (۸۲۲)}

۱۰- سعد بن طریف کوفی

عبدالرحمن بن حکم بن بشیر بن سلمان او را غالی در تشیع،^(۸۲۳) و فلاس او را مفرط در تشیع،^(۸۲۴) و عمرو بن علی او را غرق در تشیع،^(۸۲۵) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است.^(۸۲۶) ولی در عین حال روایاتش در سنن ترمذی^(۸۲۷) و سنن ابن ماجه^(۸۲۸) وارد شده است.

۱۱- سلیمان بن قَرم نحوی

احمد بن حنبل او را ثقه دانسته،^(۸۲۹) ولی ابن حبان او را رافضی ای که در رفض غالی بوده، معرفی کرده است.^(۸۳۰) در عین حال روایاتش در صحیح بخاری^(۸۳۱) و صحیح مسلم،^(۸۳۲) و سنن ابوداود،^(۸۳۳) و سنن ترمذی^(۸۳۴) وارد شده است.

۱۲- عبّاد بن یعقوب اسدی رواجنی کوفی (۲۵۰ ه. ق)

ابوحاتم او را ثقه و دارقطنی و ابن حجر و ذهبی او را صدوق دانسته اند.^(۸۳۵) و در عین حال ابن حجر او را رافضی و ذهبی از غلات شیعه و رؤوس بدعت ها برشمرده است.^(۸۳۶) روایات او در صحیح بخاری،^(۸۳۷) و سنن ترمذی،^(۸۳۸) و سنن ابن ماجه^(۸۳۹) وارد شده است.

۱۳- عبدالله بن القدوس رازی

ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است.^(۸۴۰) و در عین حال ابوعبید اجری و ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده،^(۸۴۱) و ذهبی او را کوفی رافضی معرفی کرده است.^(۸۴۲) روایات او در صحیح بخاری^(۸۴۳) و صحیح ترمذی^(۸۴۴) آمده است.

۱۴- عبدالله بن صالح هروی (۲۳۳ ه. ق)

یحیی بن معین او را ثقه و صدوق معرفی کرده است.^(۸۴۵) ولی در عین حال دارقطنی او را به رافضی خبیث توصیف نموده است.^(۸۴۶) روایت او در سنن ابن ماجه وارد شده است.^(۸۴۷)

۱۵- عبدالملک بن اعین کوفی

ابوحاتم جایگاه او را صدق و صالح الحدیث و کسی که حدیثش نوشته می شود، معرفی کرده است.^(۸۴۸) و ابن حبان او را از جمله ثقات برشمرده است.^(۸۴۹) عقیلی او را شیعی رافضی می داند.^(۸۵۰) و در عین حال روایاتش در صحیح بخاری،^(۸۵۱) و صحیح مسلم،^(۸۵۲) و سنن ترمذی،^(۸۵۳) و سنن نسائی^(۸۵۴) وارد شده است.

۱۶- عبدالله بن موسی (۱۲۰-۲۱۳ ه. ق)

ابن سعد او را ثقه، صدوق، کثیرالحدیث، حسن الهیئة معرفی نموده است.^(۸۵۵) ابن اثیر او را صحیح و از مشایخ بخاری در صحیح دانسته است.^(۸۵۶) ابن منده نقل کرده که احمد بن حنبل مردم را به او دعوت می نمود، در حالی که او معروف به رفض بود.^(۸۵۷) در عین حال روایات او در صحیح بخاری،^(۸۵۸) و صحیح مسلم،^(۸۵۹) و سنن ابوداود،^(۸۶۰) و سنن ابن ماجه،^(۸۶۱) و سنن نسائی^(۸۶۲) آمده است.

۱۷- عثمان بن امیر بجلي کوفی

ابن عدی می گوید: «او دارای مذهبی پست و در تشیع، غالی است و به رجعت ایمان دارد و افراد ثقه از او روایت کرده اند».^(۸۶۳) در عین حال روایاتش در سنن ابوداود،^(۸۶۴) و سنن ترمذی،^(۸۶۵) و سنن ابن ماجه^(۸۶۶) وارد شده است.

۱۸- علی بن زید تیمی بصری (۱۲۹ ه. ق)

یعقوب بن شیبه او را ثقه و صالح الحدیث معرفی کرده است. ^(۸۶۷) و یزید بن زریع او را رافضی توصیف کرده است. ^(۸۶۸) و ابن عدی او را غالی در تشیع می داند. ^(۸۶۹) و در عین حال روایاتش در صحیح مسلم، ^(۸۷۰) و سنن ابوداوود، ^(۸۷۱) و سنن ترمذی، ^(۸۷۲) و سنن ابن ماجه ^(۸۷۳) وارد شده است.

۱۹- عمار بن زریق کوفی (۱۹۵ ه. ق)

ذهبی او را ثقه معرفی کرده، ^(۸۷۴) و ابن حبان او را در جمله ثقات آورده است. ^(۸۷۵)

سلیمانی او را از رافضه می داند. ^(۸۷۶) و در عین حال روایاتش در صحیح مسلم، ^(۸۷۷) و سنن ابوداوود، ^(۸۷۸) و سنن نسائی، ^(۸۷۹) و سنن ابن ماجه ^(۸۸۰) وارد شده است.

۲۰- عمرو بن ثابت بکری (۱۷۲ ه. ق)

ابن حجر و ابوداوود او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده اند. ^(۸۸۱) و در عین حال روایاتش در سنن ترمذی، ^(۸۸۲) و سنن ابوداوود، ^(۸۸۳) وارد شده است.

۲۱- عمرو بن حماد قنّاد (۲۲۲ ه. ق)

ابوحاتم او را صدوق و محمد بن عبدالله حضرمی او را ثقه معرفی کرده است. ^(۸۸۴)

اجری می گوید: از ابوداوود درباره عمرو بن حماد بن طلحه سؤال کردم؟ گفت: او از رافضه است. ^(۸۸۵) ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده، ^(۸۸۶) و ذهبی او را رافضی صدوق معرفی کرده است. ^(۸۸۷) در عین حال روایاتش در صحیح مسلم، ^(۸۸۸) و سنن ابوداوود ^(۸۸۹) وارد شده است.

۲۲- عمرو بن عبدالله بن عبید کوفی (۱۲۷ ه. ق)

یحیی بن معین و احمد بن حنبل و ابوحاتم و عجللی او را ثقه معرفی کرده اند که از سی و هشت نفر از اصحاب پیامبر ﷺ و سلم روایت شنیده است. (۸۹۰) ابن قتیبه و شهرستانی او را از رجال شیعه امامیه به حساب آورده اند. (۸۹۱) در عین حال روایاتش در صحیح بخاری، (۸۹۲) و صحیح مسلم، (۸۹۳) و سنن ابوداؤد، (۸۹۴) و سنن نسائی، (۸۹۵) و سنن ترمذی، (۸۹۶) و سنن ابن ماجه، (۸۹۷) وارد شده است.

۲۳- غالب بن هذیل کوفی

ذهبی او را صدوق معرفی کرده است. (۸۹۸) و در عین حال ابن حجر و برخی دیگر او را رافضی و منسوب به رفض دانسته اند. (۸۹۹) روایات او در سنن نسائی وارد شده است. (۹۰۰)

۲۴- محمد بن راشد خزاعی (۱۶۰ ه. ق)

نسائی او را ثقه، (۹۰۱) و ابوحاتم او را صدوق و حسن الحدیث (۹۰۲) دانسته اند. بخاری از عبدالرزاق نقل کرده که گفت: کسی را در حدیث باورع تر از او ندیدم. (۹۰۳) محمد بن راشد او را رافضی معرفی کرده است. (۹۰۴) در عین حال روایاتش در سنن ابوداؤد، (۹۰۵) و سنن ابن ماجه، (۹۰۶) و سنن نسائی، (۹۰۷) و سنن ترمذی (۹۰۸) وارد شده است.

۲۵- موسی بن قیس حضری

ابن حجر او را صدوق (۹۰۹) و یحیی بن معین او را ثقه (۹۱۰) معرفی کرده اند. عقیلی او را از غالیان در رفض دانسته است. (۹۱۱) در عین حال ابوداؤد در سنن خود از او روایت نقل کرده است. (۹۱۲)

۲۶- میناء بن ابی میناء قرشی

ابن حبان او را از ثقات دانسته است.^(۹۱۳) در عین حال ابن حجر می گوید: او به رفض و رافضی بودن نسبت داده شده است.^(۹۱۴) ترمذی در صحیحش از او روایت نقل کرده است.^(۹۱۵)

۲۷- ناصح بن عبدالله کوفی

حسن بن صالح او را خوب مردی معرفی کرده،^(۹۱۶) و ذهبی او را از عبادت کنندگان برشمرده است.^(۹۱۷) عقیلی او را رافضی می داند.^(۹۱۸) در عین حال حدیثش در صحیح ترمذی آمده است.^(۹۱۹)

۲۸- نفع بن حارث کوفی

ابن حبان او را از جمله ثقات برشمرده است.^(۹۲۰) و ابن عدی او را از جمله غالیان در کوفه می داند.^(۹۲۱) و عقیلی او را غالی در رفض می داند. در عین حال روایاتش در سنن ترمذی،^(۹۲۲) و سنن ابن ماجه^(۹۲۳) آمده است.

۲۹- هارون بن سعد عجلی

ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است.^(۹۲۴) عقیلی او را غالی در رفض و رافضی بودن می داند.^(۹۲۵) در عین حال مسلم در صحیح خود از او روایت نقل کرده است.^(۹۲۶)

۳۰- هاشم بن برید کوفی

ابن معین^(۹۲۷) و ابن حجر^(۹۲۸) و دیگران او را توثیق کرده اند. ذهبی نسبت رفض به او داده است.^(۹۲۹) ابن عدی می گوید: «گفته شده که او در تشیع غلو داشته است.^(۹۳۰) در عین حال احادیثش در سنن ابوداؤد،^(۹۳۱) و سنن نسائی^(۹۳۲) وارد شده است.

۳۱- وکیع بن جراح

ذهبی او را از دریا‌های علم معرفی کرده است.^(۹۳۳) احمد بن حنبل گفته است که من کسی را با ظرفیت تر و حافظتر از وکیع ندیدم.^(۹۳۴) ابن سعد او را ثقه، مامون، عالم، رفیع، کثیر الحدیث و حجّت معرفی کرده است.^(۹۳۵) یحیی بن معین می گوید: «من نزد مروان بن معاویه لوحی دیدم که در آن نام های شیوخی بود به این نحو که: فلان شخص رافضی است و... و وکیع رافضی است.»^(۹۳۶) در عین حال احادیث او در صحیح بخاری،^(۹۳۷) و صحیح مسلم،^(۹۳۸) و سنن ابوداؤد،^(۹۳۹) و سنن ترمذی،^(۹۴۰) و سنن ابن ماجه^(۹۴۱) وارد شده است.

۳۲- یونس بن حباب اسیدی

ابن شاهین او را ثقه و صدوق،^(۹۴۲) و ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است.^(۹۴۳)

عقیلی او را غالی در رفض دانسته،^(۹۴۴) و ابن حجر می گوید: او به رفض نسبت داده شده است.^(۹۴۵) و ذهبی او را به طور صریح رافضی می داند.^(۹۴۶) در عین حال روایاتش در سنن نسائی،^(۹۴۷) و سنن ابن ماجه،^(۹۴۸) و سنن ترمذی^(۹۴۹) آمده است.

۳۳- ابوحمزه ثمالی (۱۵۰ ه. ق)

ابن حجر و سلیمانی او را از رافضه دانسته اند،^(۹۵۰) ولی در عین حال روایاتش در صحیح ترمذی آمده است.^(۹۵۱)

۳۴- ابو عبدالله جدلی

یحیی بن معین او را توثیق کرده است.^(۹۵۲) ذهبی او را شیعی و دارای بغض به خلفا معرفی کرده است.^(۹۵۳) ولی احمد او را توثیق نموده است ابن قتیبه او را

در بین اسامی غالیان از رافضه ذکر کرده است.^(۹۵۴) در عین حال روایاتش در سنن ابوداود،^(۹۵۵) و سنن ترمذی وارد شده است.

نقد برخی روایات در مذمت رافضه

دکتر ناصر بن عبدالله بن علی القفاری در «اصول مذهب الشیعه» می نویسد: ابن ابی عاصم چهار روایت در مورد رافضه نقل کرده است، ولی ناصرالدین البانی در بررسی سند آن ها تصریح به ضعف آن احادیث کرده است.^(۹۵۶) آنگاه از طبرانی نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمود: «یا علی سیکون فی امتی قوم ینتحلون حبّ اهل البیت، لهم نبز، یسمّون الرافضة، قاتلوهم فانّهم مشرکون».

سپس می گوید: در اسناد حدیث، حجاج بن تمیم می باشد که تضعیف شده است.^(۹۵۷)

و نیز از ابن ابی عاصم در «السنه»^(۹۵۸) نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمود: «ابشر یا علی انت واصحابک فی الجنّة، الا آن ممّن یزعم أنّه یحبّک قوم یرفضون الاسلام یقال لهم: الرافضة، فاذا لقیتم فجاهدهم فانّهم مشرکون. قلت: یا رسول اللّٰه! ما العلامة فیهم؟ قال: لا یشهدون جمعة ولا جماعة، ویطعنون علی السلف»!

سپس می گوید: شوکانی این حدیث را در احادیث موضوعه آورده است.^(۹۵۹) آنگاه دکتر قفاری می نویسد:^(۹۶۰) «ابن تیمیه به کذب این احادیث مرفوعه که در انها لفظ رافضه آمده بی برده است؛ زیرا اسم رافضه تا قرن دوم هجری شناخته شده نبوده است.^(۹۶۱)

بیهقی نیز در «الدلائل» بعد از نقل حدیث مرفوعه ابن عباس در مذمت رافضه می گوید: «به این معنا از راه های دیگر نیز روایاتی رسیده که تمام آن ها ضعیف السند است، و خدا داناتر است.» (۹۶۳)

به همین جهت نیز عقیلی این احادیث را در «الضعفاء» و ابن الجوزی در «العلل المتناهیة» و «الموضوعات» آورده اند.

بررسی روایت شعبی

ابن تیمیه در کتاب های خود علی الخصوص «منهاج السنّة» شدیداً بر شیعه حمله کرده و آنان را به صفات ناشایستی متهم ساخته است، و نیز اتهاماتی بر آنان وارد ساخته و در آن ها استناد به روایاتی جعلی نموده است؛ از آن جمله با استناد به روایت شعبی، شیعه را با یهود مقایسه کرده است. او می گوید:

«ابو حفص بن شاهین در کتاب «اللطف فی السنّة»، از محمد بن ابی القاسم بن هارون از احمد بن ولید واسطی، از جعفر بن نصیر طوسی واسطی، از عبدالرحمن بن مالک بن مغول، از پدرش از شعبی نقل کرده که او می گوید: من شما را از این هواهای گمراه کننده برحذر می دارم که شر آن ها رافضه است، آنان با رغبت و میل داخل اسلام نشدند، بلکه به جهت نابودی و تعرض بران، اسلام را پذیرفتند....»

آنگاه در صدد تشابه بین رافضه و یهود برآمده، وجوهی از شباهت ها را به خیال خود که دروغ و تهمتی بیش نیست - بین این دو دسته نقل می کند، از آن جمله این که: یهود در صدد وارد کردن نقص و عیب بر جبرئیل برآمده و او را از بین ملائکه دشمن خود می دانند، همان گونه که رافضه می گویند: جبرئیل به اشتباه وحی را بر محمد نازل کرده است... (۹۶۳)

پاسخ

اولا: این حدیث با تعدد سندهای آن از شعبی، به جهت وقوع عبدالرحمن بن مالک بن مغول ضعیف است، همان گونه که ابن تیمیه در آخر کلامش به آن اشاره کرده است. و نیز عده ی دیگری از علمای اهل سنت و رجالین آن ها او را تضعیف کرده اند؛ از آن جمله:

۱ - ابوبکر خلال در «کتاب السنّه»، می گوید: اتفاق علما بر تضعیف عبدالرحمن بن مالک بن مغول است. (۹۶۴)

۲ - ابوعلی صالح بن محمد می گوید: عبدالرحمن بن مالک بن مغول از دروغ گوترین مردم است. (۹۶۵)

۳ - یحیی بن معین می گوید: من او را دیده ام، او شخص ثقه نیست. (۹۶۶) و نیز در رابطه با او می گوید: او کذاب است. (۹۶۷)

۴ - احمد بن حنبل می گوید: ما احادیث او را پاره نمودیم. (۹۶۸)

۵ - محمد بن عمار موصلی می گوید: عبدالرحمن بن مالک بن مغول شخصی بسیار دروغگو و تهمت زننده است، و هیچ کس در این مطلب شک ندارد. (۹۶۹)

۶ - ابوداود سلیمان بن اشعث می گوید: او کسی است که احادیث جعل می کند.

و نیز ابو زکریا، ابوزرعه، جوزجانی، دارقطنی، بخاری، ابن حبان، سعدی، نسائی و جماعتی دیگر از رجالین اهل سنت او را تضعیف کرده اند. (۹۷۰)

ثانیا: ابن تیمیه در آخر حدیث؛ گرچه متوجه ضعف حدیث به جهت وجود عبدالرحمن بن مالک بن مغول شده ولی در صدد برآمده که ضعف آن را این

گونه جبران کند، او می گوید: «این خبر از عبدالرحمن بن مالک بن مغول از راه های متعددی نقل شده که برخی از آن ها برخی دیگر را تصدیق می کند.» ولی این حرف فاسد است و نمی تواند مشکل ضعف عبدالرحمن بن مالک بن مغول را حل کند؛ زیرا کثرت طرق در نهایت اثبات می کند که این کلام از عبدالرحمن صادر شده است، ولی صحّت روایت او از پدرش و او از شعبی احتیاج به اثبات دارد که با آن توجیه قابل اثبات نیست.

ثالثا: بر فرض این که خبر صحیح باشد ولی از آن جهت که از پیامبر ﷺ نقل نشده و هیچ یک از صحابه نیز آن را روایت نکرده اند، از درجه اعتبار ساقط است. راوی و ناقل این اتهام تنها شعبی است، که کلامش هرگز برای شناخت حقّ حجّت نبوده و دلیلی بر آن نیست؛ خصوصا که در آن خبر پر از اتهامات و جزافه گویی هایی است که قطعاً شیعه امامیه از آن مبرا است.

رابعا: در آن خبر، شعبی از رؤسای شیعه معرفی شده و راوی حدیث از شعبی به او می گوید: «چیست رد تو بر رافضه در حالی که تو رئیس آنان می باشی؟» در حالی که قطعاً می دانیم که شعبی از شیعه نبوده تا چه رسد به این که از رؤسای آن ها باشد. و این مطلبی است که هر کسی که او را شناخته یا بر ترجمه و احوال او اطلاع یافته، می داند. احدی از کسانی که احوال او را نقل کرده اند، او را به عنوان شیعی معرفی نکرده اند، بلکه او را پیام رسان عبدالملک بن مروان به پادشاه روم معرفی کرده اند.^(۹۷۱) کسی که از طرف بنی امیه قاضی بوده است.

اشکالات دلالی

بعد از بررسی سند این حدیث و خدشه نمودن بر آن، به بررسی دلالت آن می پردازیم و وجوه تشابهی را که بین شیعه و یهود قرار داده، نقد خواهیم کرد.

نقد تشبیه اول

او ادعا می کند که رافضه با میل و رغبت در دین اسلام وارد نشده است، بلکه به جهت اضرار بر اهل اسلام وارد شده و بر اهل اسلام آن را پذیرفتند، و علی رضی الله عنه آنان را آتش زده و به شهرها و کشورهای دیگر تبعید نمود. از جمله آن ها عبدالله بن سبا یهودی از صنعای یمن است که حضرت او را به سابط تبعید کرد....

پاسخ

اولاً: اگر مقصود او از رافضه پیروان عبدالله بن سبا است که آنان نه شیعه بوده اند و نه رافضی، و شیعیان از آنان متبری هستند. و اگر مراد به آنان شیعیان دوازده امامی هستند، که حضرت آن ها را آتش زده و تبعید نموده است، بلکه این فرقه از پیروان و انصار حقیقی امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ به حساب می آیند. ثانیاً: این که ادعا شده که شیعه رافضیه دوازده امامی به جهت ضربه زدن به اهل اسلام داخل در این دین شده، این ادعایی است باطل؛ زیرا هرگز چنین هدفی را شیعه نداشته است، و اگر اثبات یک مطلب به صرف ادعا است، ما نیز همین ادعا را در حق آنان می کنیم.

نقد تشبیه دوم

او می گوید: یهود می گویند: ملک و سلطنت تنها صلاحیت بر آل داوود دارد، رافضه نیز می گویند: امامت تنها صلاحیت در اولاد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد.

پاسخ

بی تردید امامت و خلافت موروثی نیست تا از خلیفه قبل به فرزندش به ارث برسد، ولی متأسفانه به جهت اشتباه در فهم عقاید شیعه امامیه، گروهی از اهل سنت از روی جهل یا کینه توزی، شیعه را متهم نموده اند که امامت را

موروثی می داند، از این رو امامت و جانشینی پیامبر ﷺ را در ذریه پیامبر خلاصه می کند. لذا مناسب است درباره این موضوع بحث کنیم و به اثبات برسائیم که چرا شیعه در عین این که خلافت و امامت را موروثی نمی داند، آن را در ذریه پیامبر ﷺ خلاصه می کند؟

نقل عبارت ها

- ۱ - ابن حزم می گوید: «مسلمانان متفق اند که خلافت به توارث نیست.» (۹۷۲)
- ۲ - عبدالقاهر بغدادی می گوید: «برخی از فرقه های راوندیه قائل به ثبوت امامت موروثی اند.» (۹۷۳)
- ۳ - علامه حلی در «شرح تجرید» می گوید: «عباسیه معتقدند برای تعیین امام، دو راه وجود دارد: یکی نصّ و دیگری میراث.» (۹۷۴)
- ۴ - عبد القاهر بغدادی نیز می گوید: «اکثر امامیه بر این باورند که امامت موروثی است.» (۹۷۵)
- ۵ - ابوالحسن ندوی می گوید: «بدیهی است که دیدگاه داعی اول و فرستاده او که حامل رسالت اوست در مورد حکومت، با دیدگاه سایر حکومت ها و فاتحان و جنگ جویان و رهبران سیاسی، و حکمرانان مادی گرا، در طبیعت، ذوق، روش، عمل، مقصد و نتیجه، فرق فاحش داشته باشند.... محور تلاش های حاکمان و فاتحان شهرها و رهبران عالم، که طمع سیطره بر جهان را دارند و نیز عالی ترین هدف آنان برپایی کشوری خاص است، تاسیس حکومتی موروثی است. این حقیقتی اشکار در طول تاریخ است...».

در آخر از کلام خود نتیجه می گیرد که: «عقیده شیعه امامیه در مساله امامت و خلافت با اهداف خدا و رسول او سازگاری ندارد؛ که همان حکومت موروثی است».^(۹۷۶)

نقد اتهام

پاسخ ما به ایرادهایی که در این خصوص گرفته اند این است که:

۱ - شیعه امامیه بر این مطلب اجماع دارد که تنها راه تعیین امام، نصّ از جانب خداوند متعال و معرفی از جانب رسول خدا ﷺ و امامان معصوم است، و لذا به آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ تمسّک می کنند که پیامبر اکرم ﷺ مامور ابلاغ ولایت امام علی عليه السلام از جانب خداوند به مردم بوده است. پس در حقیقت اراده و مشیت الهی بر نصب شخصی لایق برای امامت است که با وحی به پیامبر ﷺ، او را مامور ابلاغ می کند، از همین رو، آن بزرگوار بر امامت یکایک اهل بیت تصریح کرده است. هریک از امامان نیز امام بعد از خود را، که از جانب خداوند معین شده، معرفی کرده اند. این سخن هیچ ربطی به وراثت ندارد.

۲ - با مروری بر ادله امامت و ولایت علی بن ابی طالب و سایر ائمه عليهم السلام از قبیل حدیث غدیر، تقلین و دیگر ادله بی می بریم که خداوند متعال و رسولش اصرار اکید بر نصب امام علی عليه السلام و سایر اهل بیت عليهم السلام بر امامت و ولایت داشته اند. آیا می توان گفت که این همه تاکید جنبه خویشاوندی داشته و پیامبر ﷺ می خواسته داماد و نوه هایش را به حکومت برساند تا به نوایی برسند، و با این روایات در صدد بر پایی حکومت موروثی بوده است؟

مشکل اساسی این است که ما بین «واقع» و «حق» فرق نمی گذاریم و آنچه را که واقع شده می خواهیم حق بدانیم در حالی که این چنین نیست. اهل سنت

چون واقع خارجی را با انتخاب ابوبکر می بینند، حق را هم از این دید می بینند و می گویند او بر حق بوده است. یا اگر شیعه به دنبال اهل بیت و در راس آنان علی بن ابی طالب علیه السلام است، در صدد موروثی کردن حکومت و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. ولی مشکل اساسی چیز دیگری است و آن این که ما باید تابع حق باشیم؛ و حق همان چیزی است که در کتاب و سنت آمده و عقل نیز مؤید آن است و کتاب، سنت و عقل بر غیر اهل بیت معصوم علیهم السلام تطبیق نمی کند.

۳ - اگر امامت نزد شیعه موروثی است چرا با وجود محمد بن حنفیه که برادر امام حسین علیه السلام است، امامت به امام علی بن الحسین علیه السلام، فرزند آن حضرت علیه السلام، منتقل شد؟ این نیست مگر این که شیعه امامیه برای مقام امامت، لیاقت ذاتی قائل است و آن را در محمد بن حنفیه نمی بیند ولی در امام زین العابدین علیه السلام می یابد.

۴ - از ابوالحسن نووی و امثال او سؤال می کنیم که مراد از وراثت در امامت چیست؟ اگر مقصود آن است که امامت باید در یک قبیله خاص باشد که این را خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بنابر نصوص متواتر، در مصادر فریقین به آن اشاره کرده است.

جابر بن سمره می گوید: «با پدرم محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدیم، شنیدیم که فرمود: این امر - دنیا - تمام نمی شود تا آن که دوازده خلیفه بر آنان حکومت کنند. آنگاه سخنی فرمود که بر من مخفی شد، به پدرم عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه فرمود؟ پدرم در جواب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همه آنان از قریشند.» (۹۷۷)

ابو الحسن نووی و امثال او، چگونه می توانند به این سؤال پاسخ دهند که: امامت و خلافت تنها در قریش چه معنایی دارد؟ هر توجیهی که ایشان در این

روایت و امثال آن دارند، ما قبول می کنیم. طبعاً هیچ توجیهی ندارند جز این که بگویند امامت و خلافت به قابلیت هاست و این قابلیت ها را خداوند در قریش قرار داده است. همین توجیه را ما درباره اهل بیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیان می کنیم. اگر مراد از وراثت آن است که بگوییم به صرف این که این ها اولاد پیامبرند و امام علی عَلِيٌّ داماد او است، باید امام باشد ولو قابلیت این مقام را نداشته باشد، قطعاً شیعه امامیه به این معنا معتقد نیست.

۵ - با مراجعه به کتاب های کلامی شیعه امامیه، در مبحث امامت، پی می بریم که آنان برای امام چندین شرط؛ از جمله: عصمت، افضل بودن، علم لدنی و... قائلند. حال اگر امامت نزد آنان موروثی است دیگر بیان این شرطها چه معنایی دارد؟ این شرطها چیزی جز بیان لیاقت ها نیست، که به استناد روایات و تاریخ، در غیر اهل بیت عَلِيٌّ وجود ندارد.

۶ - اگر آن گونه که ابوالحسن نووی می گوید؛ حکومت موروثی شعار حکومت های مادی است و انبیا باید از آن منزّه باشند، چه فرق است بین پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و دیگر پیامبران و بین حکومت دائمی و موقت؟ با آن که حکومت وراثتی را، با در نظر گرفتن قابلیت ها در انبیای گذشته مشاهده می کنیم:

خداوند متعال می فرماید: ﴿أَمْ يُحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾^(۹۷۸) «یا حسد می ورزند با مردم چون آن ها را خدا به فضل خود بهره مند نمود که البته ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن ها فرمانروایی بزرگ عطا کردیم.»

از سوی دیگر می بینیم که برخی از انبیا، امامت یا نبوت را برای ذریه خود می خواستند که این، در حقیقت با دادن شایستگی به آنان از جانب خداوند متعال است.

درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می خواهیم: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ ^(۹۷۹) «[بیاد ار] هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را به جای آورد، خدا بدو گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود: [اگر شایسته آن باشند] عهد من هرگز به ستمکاران نمی رسد. «

در این آیه خداوند حکومت موروثی و نسبی را به طور مطلق نفی نکرده، بلکه از خصوص ستمگران از ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام نفی نموده است. از این رو معلوم می شود که ذریه و نسل حضرت ابراهیم علیه السلام و هر پیامبر دیگری، در صورتی که ظالم نباشند؛ چه ظلم به خدا، چه ظلم به خلق و چه ظلم به نفس، می توانند مقام امامت و رهبری جامعه را به عهده گیرند.

و نیز حضرت موسی علیه السلام از خداوند می خواهد که از اهلش کسی را به عنوان وزیر خود قرار دهد. خداوند متعال از قول حضرت موسی می فرماید: ﴿وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي﴾؛ ^(۹۸۰) «و [نیز] از خانواده من یابوری برای من قرار ده. برادرم هارون را وزیر من گردان. «

۷ - شاید علت این که امامت، خلافت و یا نبوت در نسل پیامبر قرار می گیرد با ضمیمه لیاقت های لازم این باشد که پیامبر علیه السلام با ثبوت نبوت و کمالاتش، در قلب ها جا گرفته و در میان مردم محبوبیت خاصی پیدا می کند. مردم نیز در صورتی که کسی را دوست بدانند، وابستگان صالح او را نیز دوست می دارند و هرکسی که مورد محبت قرار گرفت در صدد اطاعت از فرامین او بر می آیند. از همین رو بهترین افراد برای امامت و جانشینی و یا نبوت، ذریه و نسل آن پیامبرانند، هر چند آن را مطلق نمی دانیم، بلکه قیدها و شرطهایی را که از جمله عصمت و افضل بودن و... است نیز در امام معتبر می دانیم.

۸ - بین ملک و سلطنت و امامت فرق است. امامت عبارت است از ولایت و جانشینی رسول خدا ﷺ که از مقام قرب تام الهی سرچشمه گرفته است، برخلاف سلطنت و پادشاهی، که تنها به جنبه سلطه آن اشاره دارد.

۹ - شیعه هرچه می گوید از آیات قرآن و روایات صحیح السند که از پیامبر ﷺ نقل شده استفاده می کند، گرچه در برخی از امور با بعضی از عقاید یهود تشابه داشته باشد.

۱۰ - اگر ما امامت را در ذریه پیامبر ﷺ و اولاد حضرت علی عَلِيٍّ محصور کنیم، بهتر از آن است که طعمه یک عده منافق و غاصب نماییم تا با هواهای نفسانی خود با اسلام و شریعت بازی کرده و مسلمانان را به انحراف عقیدتی و عملی بکشانند.

نقد تشبیه سوم

او می گوید: نصارا گفته اند: در راه خدا جهاد نیست تا خداوند مسیح دجال را مبعوث گرداند و آقایی از آسمان فرود آید، همچنین رافضه گفته اند: جهاد در راه خدا نیست تا رضای ال محمد خروج نماید و منادی از آسمان ندا دهد که او را متابعت کنید».

پاسخ

اولا: اجماع شیعه امامیه بر این است که جهاد دفاعی به جهت حفظ اسلام احتیاج به امر امام معصوم ندارد، بلکه بر عموم مسلمانان است؛ گرچه امام غایب باشد، باید در مقابل هجوم دشمنان به اسلام و مسلمین ایستاده و مقاومت نمایند. اری، در جهاد ابتدایی به جهت فتح و فتوحات و توسعه دایره مملکت اسلامی، احتیاج به امر معصوم یا نایب خاص است.

ثانیا: متعصبان اهل سنت از این که شیعیان اهل بیت علیهم السلام شرکت در جنگ ها و فتوحات سلاطین و خلفای جور را تحریم کرده اند، لذا به خشم درآمده، این عملکرد را به نام ترک جهاد اسلامی و تشبّه به نصارا تمام کرده اند.

ثالثا: آیا اهل سنت با یهود و نصارا جهاد می کنند یا این که حکومت آن ها تحت سلطه و سیطره یهود و نصارا است؟ آیا آنان نیستند که حتی غذای نجس کفار یهود و نصارا را بر خود حلال می دانند و از آن استفاده می کنند. ولی نوبت به شیعیان که منادیان اسلام ناب حقیقی هستند، می رسد ذبیحه آنان را حرام کرده و حکم به قتلشان صادر می کنند؟

نقد تشبیه چهارم

او می گوید: «یهود برای زنان خود عده قائل نیستند، همچنین است رافضه».

پاسخ

این ادعا از تهمت های واضح و آشکار است که بر شیعه وارد شده است. چگونه شیعه عده برای زن قائل نیست در حالی که قرآن بر وجوب آن تصریح کرده است، آنجا که می فرماید: ﴿وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾؛ ^(۹۸۱)

«زن هایی که طلاق داده شدند [از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنان بگذرد.»

و نیز در آیه ۱ و ۲ و ۴ از سوره طلاق به این مساله به طور صریح اشاره شده است. بلکه مساله عده طلاق زنان از مسائل اتفاقی بین مسلمین است.

این قدامه در «المغنی» می گوید: «امت اسلامی فی الجمله اجماع بر وجوب

عده دارند گرچه در انواع آن اختلاف کرده اند...». ^(۹۸۲)

نقد تشبیه پنجم

او می گوید: «یهود می گویند: خداوند بر ما شبانه روز پنجاه نماز واجب کرده است، همچنین است رافضه.»

پاسخ

اولاً: هرگز شیعه به این عقیده معتقد نبوده و چنین ادعایی نکرده است، بلکه آنان تنها پنج نماز معروف را قائل هستند. و این مطلبی است که در کتب فقهی ما آمده است. اری، مجموع رکعات فرایض و نوافل در شبانه روز نزد شیعه به ۵۱ رکعت می رسد.

ثانیاً: نقلی که از یهود کرده که آن ها قائل به پنجاه نماز در شبانه روز هستند نیز صحیح نیست؛ زیرا با مراجعه به کتب یهود پی می بریم که آنان تنها به دو نماز قائلند. و این مطلبی است که در مصادر حدیثی اهل سنت به آن اشاره شده است.

مالک بن انس از رسول خدا ﷺ نقل کرده که در حدیثی طولانی درباره معراج فرمود: «من نزد موسی رفتم، او مرا امر به رجوع کرد. من بازگشتم خداوند از من ده نماز کم نمود، تا آن که به پنج نماز رسید. موسی گفت: نزد پروردگارت بازگرد و از او بخواه تا تخفیف دهد؛ زیرا بر بنی اسرائیل دو نماز فرض کرد که قیام بر آن دو نیز نمودند...» (۹۸۳)

و بنا بر نقل صحیح بخاری، حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: به خدا سوگند! من برای بنی اسرائیل کمتر از پنج نماز آوردم ولی آنان ترک نمودند، به نزد پروردگارت برو تا باز از آن تخفیف دهد...» (۹۸۴)

نقد تشبیه ششم

او می گوید: «یهود نماز مغرب را نمی خوانند تا همه ستارگان ظاهر شوند. کنایه از این که هوا تاریک شود و حال آن که از پیامبر ﷺ رسیده که فرمود: اتم بر اسلام باقی هستند تا مادامی که مغرب را تا هنگام ظهور ستاره ها به جهت تشبیه به یهود تاخیر نیندازد».

پاسخ

اولا: برخی از علما و فقهای شیعه قائل به دخول وقت مغرب به مجرد سقوط قرص خورشید می باشند، همان قولی که اجماع اهل سنت بر آن است. ثانيا: شیعه قائل به وجوب تاخیر نماز مغرب تا هنگام ظهور ستاره ها و تاریکی شب نیستند، بلکه تعجیل در به جای آوردن نماز مغرب در اول وقت آن را مستحب می دانند.

ثالثا: علمای اهل سنت نیز اختلاف کرده اند، مشهور قائل به جواز تاخیر نماز مغرب تا رفتن شفق و قرمزی آسمان هستند.

رابعا: تعبیری که در ذیل حدیث آمده؛ یعنی به جهت مشابهت با یهود، در بیشتر روایات وارد نشده است. (۹۸۵)

نقد تشبیه هفتم

او می گوید: «یهود هنگام نماز، مقدار کمی از قبله منحرف می شوند. همچنین اند رافضه».

پاسخ

نزد عموم علمای شیعه توجه به قبله واجب است و انحراف از آن را به اندازه یک بند انگشت هم جایز نمی دانند. و این مطلبی است که علمای این مذهب در مصنّفات خود به آن تصریح کرده اند و آن را از ضروریات می دانند. اری، آنچه

که در احادیث امامان اهل بیت علیهم السلام وارد شده، استحباب تیاسر و میل به دست چپ بودن در عراق است، و این روی گرداندن از قبله نیست بلکه در حقیقت تمایل به طرف قبله است.

نقد تشبیه هشتم

او می گوید: «یهود به طور خالص سلام نمی دهند، بلکه می گویند: «سام علیکم» که به معنای مرگ است، همچنین است رافضه».

پاسخ

این حرف از تهمت های اشکار به شیعه است؛ زیرا با معاشرت شیعه و همچنین مطالعه کتاب های آنان پی می بریم که تحیت و سلام آنان همان کیفیت و سلام معروف و صحیح، یعنی «سلام علیکم» است.

سید مرتضی رحمته الله علیه در کتاب «الانتصار» می گوید: «واجب است نمازگزار در جواب سلام مثل سلامی که سلام دهنده داده بگوید؛ یعنی اگر او «سلام علیکم» گفته، او نیز به همین ترتیب سلام دهد، به این معنا که «علیکم السلام» نگوید...» (۹۸۶)

محمدبن مسلم می گوید: من بر امام باقر علیه السلام در حالی که در حال نماز بود وارد شدم و سلام نمودم، حضرت فرمود: «السلام علیک». به حضرت عرض کردم: حالتان چطور است؟ در اینجا حضرت سکوت کرد. و چون از نماز فارغ شد، به او عرض کردم: آیا نمازگزار باید سلام را در نماز پاسخ دهد؟ حضرت فرمود: اری، همانند آنچه که به او گفته شده است. (۹۸۷)

نقد تشبیه نهم

او می گوید: «یهود تورات را تحریف کردند، همچنین است رافضه که قرآن را تحریف نمودند».

پاسخ

شیعه هرگز قرآن را تحریف نکرده است. ولی ظاهر این کلام این است که شیعه قائل به تحریف قرآن می باشد، این اتهام نیز با نصّ صریح غالب قریب به اتفاق علمای شیعه امامیه سازگاری ندارد.

شیخ صدوق رحمته الله علیه می فرماید: «اعتقاد ما این است: قرآنی را که خداوند برای پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده، همین کتابی است که بین دو جلد در دسترس مردم است نه بیشتر از آن، و سوره های آن ۱۱۴ تا است؛ زیرا نزد ما سوره «ضحی» و «الم نشرح» هر کدام یک سوره و نیز سوره «ایلاف» و سوره «الم ترکیف» نیز هر کدام یک سوره به حساب می آید. و کسی که به ما نسبت دهد که ما معتقدیم که قرآن بیش از این مقدار است، دروغگو است.»^(۹۸۸)

شیخ طوسی رحمته الله علیه در مقدمه تفسیر خود می فرماید: «و اما سخن درباره زیادتی یا نقصان قرآن، ظاهر از مذهب مسلمانان خلاف آن است، و این قول لایق تر به مذهب ما در صحت است. و این قولی است که سید مرتضی آن را تقویت کرده و ظاهر روایات است. جز آن که روایات بسیاری از ناحیه خاصه و عامه درباره نقصان بسیاری از آیات قرآن و نقل و جابه جایی مقداری از آیات رسیده که طریق آن ها خبر واحد است و موجب علم و عمل نیست، و سزاوارتر، اعراض از آن ها و مشغول نکردن خود به آن ها است؛ زیرا می توان آن ها را تاویل نمود.»^(۹۸۹)

امین الاسلام طبرسی در «مجمع البیان» می گوید: «اما زیادتی در قرآن، اجماع بر بطلان آن است. و اما نقصان آن از جماعتی از اصحاب ما و قومی از حشویه عامه رسیده که در قرآن تغییر و نقصان وجود دارد، ولی قول صحیح در

مذهب ما خلاف آن است، و این نظریه ای است که سید مرتضی - قدس الله روحه - آن را تقویت نموده است...» (۹۹۰)

نقد تشبیه دهم

او می گوید: «یهود با جبرئیل دشمنی دارد و می گویند: او دشمن ما است همچنین اند رافضه؛ زیرا می گویند: جبرئیل در ابلاغ وحی خطا کرده است.»

پاسخ

از زمان های گذشته شیعه را متهم نموده اند که معتقد است جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ در حق خداوند خیانت کرده و به جای آن که رسالت را به علی بن ابی طالب ابلاغ کند آن را بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل کرده است. از این رو بعد از سلام نمازشان سه بار، عبارت «خان الامین» را تکرار می کنند!

ریشه اتهام

از آیات شریف قرآن و احادیثی که پیرامون آن ها رسیده است، روشن می شود که یهودیان معتقدند جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده است؛ زیرا خداوند به وی دستور داده بود، نبوت را در دودمان اسرائیل قرار دهد، لکن او بر خلاف فرمان خدا، آن را در سلسله اسماعیل قرار داد. بنابراین گروه یهود جبرئیل را دشمن دانسته و جمله «خان الامین» (جبرئیل خیانت نمود) را شعار خود قرار دادند و به همین خاطر قرآن در مقام انتقاد از آنان و اثبات بی پایگی سخنانشان، جبرئیل را در آیه ذیل به عنوان فرشته «امین» و درست کار معرفی کرد: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾؛ (۹۹۱) «روح امین، «جبرئیل»، قرآن را بر قلب تو نازل کرد تا از بیم دهندگان باشی.»

و در آیه دیگر می فرماید: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ ^(۹۹۲) «بگو: هر کس با جبرئیل دشمنی ورزد، آن فرشته گرامی به اذن خدا، قرآن را بر قلب تو نازل نمود».

از آیات یاد شده و تفسیر آن ها به روشنی استفاده می شود که گروه یهود جبرئیل را به علت هایی دشمن داشته، او را فرشته عذاب می نامیدند و به خیانت در ابلاغ رسالت متهم می نمودند.

بنابراین ریشه شعار «خان الامین» از خرافات قوم یهود سرچشمه گرفته است و برخی از نویسندگان جاهل که با شیعه خصومت دیرینه دارند، به طرح این سخن بر ضد شیعه پرداخته و ناجوانمردانه این اتهام را به شیعه نسبت می دهند.

جواب اجمالی

این تصور اشتباه، دلیل بر بی اطلاعی اتهام زندگان، از اعتقادات مذهب شیعه است و کسی که به کتاب های آن مذهب مراجعه کند، به دروغ و اتهام بودن آن، پی خواهد برد.

جواب تفصیلی

۱ - مرجع تحقیق یک اعتقاد، کتاب های آن مذهب است که در ابعاد مختلف نوشته شده و می توان آن عقیده را از لابلای آن کتاب ها استخراج نمود در صورتی که با مراجعه به این کتاب ها به ویژه در باب نماز، از این مدعا خبری نمی بینیم. اینک به برخی از کتاب های شیعه مراجعه می کنیم تا از صحت یا بطلان این اعتقاد، اطلاع یابیم.

الف) شیخ مفید رحمته الله می فرماید: «فاذا سلّم بما وصفناه فليرفع يديه حيال وجهه مستقبلا بظاهرهما وجهه وبياطنهما القبلة بالتكبير ويقول: «اللّه اكبر»، ثمّ

یخفّض یدیه الی نحو فخذیه ویرفعهما ثانیة بالتکبیر، ثمّ یخفّضهما، ویرفعهما ثالثة بالتکبیر، ثمّ یخفّضهما. «^(۹۹۳) پس هرگاه سلام نماز را، آن گونه که توصیف کردیم داد، دو دست خود را به جهت تکبیر، جلوی صورت خود بگیرد در حالی که ظاهر آن دو به طرف صورت و باطن آن دو به طرف قبله است، آنگاه «اللّه اکبر» بگوید. سپس دو دست خود را به طرف زانو پایین آورد و دوباره آن را برای تکبیر دیگر بلند کرده و پایین آورد و بار سوم نیز آن را تکرار نماید».

در این کلام می بینیم شیخ مفید رحمته اللّٰه که از قدمای علمای امامیه است، هیچ سخنی از آن نیت و اعتقاد به میان نیاورده است و اگر لازم یا مستحبّ یا از اداب نماز نزد شیعه بود، باید تذکر می داد.

همین مضمون را شیخ طوسی ذکر کرده است. ^(۹۹۴)

ب) ابن ادریس حلّی رحمته اللّٰه می نویسد: «و یرفع کلّ واحد یدیه الی شحمتی الصلاة آن یکبّر و هو جالس ثلاث تکبیرات، یرفع بکلّ واحد یدیه الی شحمتی اذنیه، ثمّ یرسلهما الی فخذیه. «^(۹۹۵) مستحب است بعد از سلام و خارج شدن از نماز، در حالی که نشسته، سه تکبیر بگوید، به این نحو که با هر کدام از تکبیرها دو دست خود را تا اویره های گوش خود بالا برده، آنگاه به طرف دو ران خود رها نماید.

و همین مضمون از ابن براج نیز نقل شده است. ^(۹۹۶)

ج) شهید اول نیز درباره مستحبات تعقیب نماز می نویسد: «و یرفع کلّ واحد یدیه الی شحمتی الصلاة ثلاثا رافعا بکلّ واحد یدیه الی اذنیه، ثمّ التهلّیل، والدعاء بالمأثور، وتسییح الزهراء علیها السلام من افضله... «^(۹۹۷) تعقیب بعد از نماز، مستحبّ مؤکد است. و شروع آن به سه تکبیر است که با هر یک از آن ها، دستان خود را تا گوش هایش بلند می کند، آنگاه لا اله الا اللّه گفته، سپس

دعایی که بعد از نماز وارد است قرائت می کند و تسبیح حضرت زهرا
علیها السلام را می گوید که از افضل تعقیبات نماز است.»

همین مضمون را علامه حلی رحمته الله آورده است. (۹۹۸)

۲ - شیعه معتقد به نبوت حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم بوده و آن را رکنی
از ارکان دین اسلام می داند.

شیخ طوسی رحمته الله می گوید: «محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم نبی
هذه الامّة، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، بدلیل آنکه ادعی النبوة وظهر المعجز علی یده
کالقرآن، فیکون نبیا حقاً». (۹۹۹) «محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم،
پیامبر این امت و رسول خداوند است؛ به دلیل آن که ادعای نبوت نموده و
معجزاتی از قبیل قرآن به دستش ظاهر گشت، پس پیامبری بر حق است.»

و نیز می فرماید: «نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم الانبیاء و الرسل بدلیل قوله تعالی:
«ما کان مُحَمَّدٌ ابا احدٍ من رجالکم و لکن رسولَ الله و خاتمَ النَّبیینَ»؛ «نبی ما
محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیامبران و رسولان است به دلیل قول خداوند متعال: (محمد
پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه او فرستاده خدا و ختم کننده پیامبران
است.»

و می فرماید: «محمد صلی الله علیه و آله و سلم اشرف الانبیاء و الرسل بدلیل قوله صلی الله علیه و آله و سلم لفاطمة
علیها السلام: «ابوک خیر الانبیاء، و بعلک خیر الاوصیاء»؛ (۱۰۰۰) «محمد صلی الله علیه و آله و سلم اشرف
پیامبران و رسولان است به دلیل خطاب او به فاطمه علیها السلام: پدر تو بهترین
پیامبران و شوهر تو بهترین اوصیا است.»

۳ - شیعه تشهد به شهادتین را از واجبات نماز می داند که تعمّد در ترک آن
موجب بطلان نماز است.

شیخ طوسی رحمته الله می نویسد: «ویستحبّ أن یقول فی التّشهد الاخیر: «بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلّها لله. اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد أن محمّدا عبده و رسوله...»؛ ^(۱۰۰۱) «و به همین مضمون در کتاب های دیگر فقهی، باب تشهد وارد شده است و معلوم است که شیعه اعتقاد خود به رسالت و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را در تشهد نماز اقرار می کند.»

۴ - شیعه جمیع ملائکه؛ از جمله جبرئیل را معصوم می داند.

شیخ صدوق رحمته الله می فرماید: «اعتقادنا فی الانبیاء و الرسل و الائمة و الملائكة انهم معصومون مطهرون من کلّ دنس و انهم لا یذنبون ذنبا لا صغیرا و لا کبیرا»؛ ^(۱۰۰۲) «اعتقاد ما در حقّ پیامبران و امامان و ملائکه آن است که از هر پلیدی معصوم و پاک هستند و هیچ گناه کوچک یا بزرگ انجام نمی دهند.»

شیخ مفید رحمته الله نیز درباره ملائکه می فرماید: «و اقول انهم معصومون ممّا یوجب لهم العقاب بالنار، و علی هذا القول جمهور الامامیة»؛ ^(۱۰۰۳) «من می گویم که ملائکه از هرکاری که موجب عقاب در آتش باشد، معصوم اند و این، قول جمهور امامیه است.»

فیض کاشانی رحمته الله درباره ملائکه می گوید: «و لا مجال للمعصیة فی حقّهم، لا یعصون الله ما امرهم»؛ ^(۱۰۰۴) «جای هیچ معصیتی در حقّ ملائکه نیست و از فرمان الهی سرپیچی نمی کنند.»

شیخ حر عاملی رحمته الله نیز می فرماید: «انّ الملائكة معصومون من کلّ معصیة»؛ ^(۱۰۰۵) «ملائکه از هر گناهی در امانند.»

علامه طباطبایی رحمته الله نیز می فرماید: «انّ الملائكة نوع من خلق الله تعالی، لا تاخذهم غفلة عن مقام ربّهم، و لا یطرا علیهم ذهول و لا سهو و لا نسیان، و لا یشغلهم عنه شاغل، و هم لا یریدون الا ما یریده الله سبحانه»؛ ^(۱۰۰۶) «همانا

ملائکه نوعی از خلق خداوند متعالند که هیچ گونه از مقام ربّشان غافل نمی شوند و هم چنین هیچ گونه بی توجهی و سهو و فراموشی بر آنان عارض نمی شود. چیزی آنان را از خدا باز نمی دارد و غیر از آنچه خدا می خواهد اراده نمی کنند».

اگر به اعتقاد شیعه، جبرئیل در نزول وحی خیانت کرده است، هیچ گاه تصریح به عصمت او نمی کند.

۵ - صراحت کلمات شیعه در احترام و تعظیم به جبرئیل.

علامه طبرسی رحمته الله در تفسیر قول خداوند متعال: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾؛ ^(۱۰۰۷) می فرماید: «یعنی جبرئیل عليه السلام وهو امین وحی الله، لا یغیره ولا یدله. «^(۱۰۰۸)؛ «جبرئیل که امین وحی خداست، آن را تغییر نداده و تبدیل نمی کند».

علامه طباطبایی رحمته الله نیز در تفسیر آیه می فرماید: «المراد بالروح الامین هو جبریل ملک الوحی... وقد وصف الروح بالامین، للدلالة علی انه مأمون فی رسالته منه تعالی الی نبیه صلی الله علیه و آله و سلم لا یغیر شیئا من کلامه تعالی بتبدیل او تحریف، بعمد او سهو او نسیان، كما آن توصیفه فی ایه اخری بالقدس یشیر الی ذلک» ^(۱۰۰۹)؛ «مراد از روح الامین همان جبرئیل فرشته وحی است... و این که خداوند او را به «امین» توصیف کرده به آن جهت است که او امین وحی الهی در فرستادن آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و هیچ تغییری؛ [اعم از] تبدیل یا تحریف، به طور عمد یا سهو یا نسیان انجام نداده است. همان گونه که در آیه دیگر، جبرئیل را به تقدس توصیف نموده که آن هم به همین معنا اشاره دارد».

نقد تشبیه یازدهم

او می گوید: «یهود اموال مردم را بر خود حلال می کنند. و خداوند از آنان به ما خبر داده که می گویند: ﴿لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَنَ سَبِيلٌ﴾؛ ^(۱۰۱۰) «در باره غیر

اهل تورات، بر زیانِ ما [اهل تورات راهی نیست. « همچنین است رافضه که مال هر مسلمانی را بر خود حلال می دانند. یهود خون هر مسلمانی را حلال می دانند، همچنین است رافضه. و یهود معتقد به جواز غش و حيله کردن به مردم اند، همچنین است رافضه».

پاسخ

این ادعاها همگی دروغ محض و خلاف ضروریات مذهب شیعه به حساب می آید؛ زیرا عموم فقهای اسلامی فتوا به محترم بودن اموال مردم و حفظ جان و خون هر کسی داده که اقرار به شهادتین نموده است، به جز کسانی که همچون خوارج و نواصب و غلات محکوم به کفرند.

و نیز عموم علمای شیعه غش در معاملات را، حتی نسبت به غیر مسلمان حرام می دانند و این فتوایی است که در تمام کتب فقهی شیعه موجود است و امامان ما نیز اشاره به حرمت آن نموده اند.

هشام بن سالم در خبر صحیح یا حسن از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده که فرمود: «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لرجل يبيع التمر: يا فلان! اما علمت انه ليس من المسلمين من غشهم»؛ ^(۱۰۱۱) «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به کسی که خرما می فروخت، فرمود: ای فلان! آیا نمی دانی که از مسلمانان نیست کسی که غش آنان کند».

نقد تشبیه دوازدهم

او می گوید: «یهود طلاق را تنها هنگام هر حیض به حساب می آورد، همچنین است رافضه».

پاسخ

اگر مقصود او از «هنگام هر حیض» وقت حیض است، این افترا بی به شیعه است؛ زیرا شیعه هرگز چنین ادعایی ندارد. و اگر مراد او آن است که طلاق باید

بعد از پاک شدن زن از حیض باشد، این حرف صحیحی است و تنها اختصاص به شیعه ندارد، بلکه این گونه طلاق با این شرط و برخی از شروط دیگر مورد اتفاق روایات صحیحه از عامه و خاصه است.

صاحاب اهل سنت همگی با سندهای خود از عبدالله بن عمر نقل کرده اند که او هنگامی که همسر خود را در عهد رسول خدا ﷺ در حال حیض طلاق داد، عمر بن خطاب از رسول خدا ﷺ درباره حکم آن سؤال کرد؛ حضرت فرمود: او را امر کن تا به همسرش رجوع کند، آنگاه او را نگه داشته، تا از حیض پاک شود و سپس دوباره حیض شده و پاک شود، آنگاه اگر خواست او را نگه داشته و گرنه او را قبل از آن که با او تماس پیدا کند طلاق دهد...».

(۱۰۱۲)

نقد تشبیه سیزدهم

او می گوید: «یهود برای زنان خود مهریه قرار نمی دهند و تنها از آنان بهره می برند. همچنین اند رافضه که متعه را حلال می شمارند».

پاسخ

اولاً: شیعه قائل به وجوب مهریه در نکاح و ازدواج است، و این از ضروریات فقه آنان به حساب می آید.

ثانیاً: در مورد متعه زن اگر مراد او همان هدیه و بهره ای است که مرد بعد از طلاق همسرش به او می دهد، که این مساله از مسائلی است که در آیات قرآن به آن اشاره شده است، آنجا که می فرماید: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾؛ (۱۰۱۳) «اگر زنانی را که با آنان مباشرت نکرده آید و مهری بر ایشان مقرر نداشته آید، طلاق دادید، باکی برای شما

نیست، ولی آن‌ها را به طور شایسته به چیزی بهره‌مند سازید، دارا به قدر خود و نادار به قدر خویش، که [این کار] سزاوار [مقام] نیکوکاران است. «

ابن کثیر دمشقی در ذیل این آیه می‌گوید: علما اختلاف کرده‌اند که آیا هدیه و بهره‌ای که به زن مطلقه داده می‌شود، برای هر زن طلاق داده شده است، یا آن که تنها برای زن «غیر مدخول بها» است که مهری برای او فرض نشده است؟ در این مسأله اقوالی است... « (۱۰۱۴)

به هر حال، هدیه و متعه به این معنا مورد اتفاق عموم مسلمانان و مذاهب فقهی است.

و اگر مراد او این باشد که شیعه نکاح متعه را حلال می‌داند، در جواب می‌گوییم: متعه به این معنا مورد اتفاق مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ بوده است، و برخی از صحابه نیز به آن عمل می‌کردند، و این مطلبی است که روایات صحیح‌السند از طریق فریقین بر آن دلالت دارد، جز آن که نزاع در آن است که آیا در زمان پیامبر ﷺ نسخ شده یا خیر؟

ولی از روایات صحیح‌السند استفاده می‌شود که متعه در زمان رسول خدا ﷺ و نیز ابو بکر حلال بوده، تا این که عمر بن خطاب آن را حرام کرده است. مسلم در صحیح خود از جابر بن عبدالله نقل کرده که گفت: ما با قبضه‌ای از خرما و ارد در ایامی از عهد رسول خدا ﷺ و ابو بکر متعه می‌کردیم تا آن که عمر در شأن عمرو بن حریث آن را ممنوع کرد. (۱۰۱۵)

و نیز به سندش از ابی نضره نقل کرده که گفت: ما نزد جابر بن عبدالله بودیم که شخصی نزد او آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در حج تمتع و متعه زنان اختلاف کرده‌اند؟ جابر گفت: ما در عهد رسول خدا ﷺ عمل کردیم تا آن که عمر ما را از آن دو عمل نهی نمود و ما نیز دیگر این دو کار را انجام ندادیم. (۱۰۱۶)

نقد تشبیه چهاردهم

او می گوید: «یهود مسح بر خفین - یعنی دو جوراب چرمی - را قبول ندارد، همچنین است رافضه».

پاسخ

اولاً: بسیاری از بدعت ها نزد یهود معروف نبوده، بلکه برخی از فرق اسلامی آن را بدعت گذارده اند که از آن جمله مسح بر خفین و نماز تراویح و بدعت های دیگر است. لذا هرکس معتقد به این بدعت ها نیست شبیه یهود به حساب نمی آید؛ زیرا مشابهت در افعال است نه تروک. و تروک حد و حصری ندارد.

ثانیاً: کسی که قائل به جواز مسح بر خفین است احتیاج به آقامه دلیل بر آن دارد، خصوصاً آن که کلامش مخالف با نصّ قرآن کریم است که مسح را بر روی پا واجب کرده است؛ زیرا می فرماید: «... وَاْمَسَحُوا بِرِءُوسِكُمْ وَاَرْجُلِكُمْ اِلَى الْكَعْبَيْنِ»؛ ^(۱۰۱۷) «سرها و پاهای خود را تا کعبین مسح نمایید».

ثالثاً: مسح بر خفین را برخی از صحابه، همچون ابن عباس قبول نداشته است. و ما این موضوع را به طور مستقل در کتاب «امامت در فقه» بررسی کرده ایم.

نقد تشبیه پانزدهم

او می گوید: «یهود قبرهای خود را به صورت لحد نمی کنند، همچنین است رافضه، و حال آن که پیامبر ﷺ چنین می نمود».

پاسخ

لحد که شکاف دادن قبر از طرف قبله و قرار دادن میت در آن است، نزد فقهای شیعه نیز به تبع احادیث اهل بیت علیهم السلام مستحب شمرده شده است.

محقق حلی رحمته الله علیه می فرماید: «مستحب است تا برای میت لحد قرار دهند».
(۱۰۱۸)

این تعبیر از دیگر فقها هم رسیده است. و سید علی طباطبایی رحمته الله علیه در کتاب «ریاض المسائل» ادعای اجماع بر آن نموده است. (۱۰۱۹)

نقد تشبیه شانزدهم

«یهود در کفن مردگان خود چوب مرطوبی می گذارند، همچنین است رافضه».

پاسخ

قرار دادن چوب تر در کفن مردگان از مستحباتی است که درباره آن احادیث صحیح السند از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده است و علما بر استحباب آن تصریح نموده اند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین می کرده است.

بخاری و مسلم و دیگران از ابن عباس نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذرش از دو قبر افتاد که صاحبان آن عذاب می شدند. حضرت فرمود: این دو صاحب قبر در حال عذاب شدن هستند، ولی به جهت گناه کبیره عذاب نمی شوند. یکی از آن دو، کسی است که محافظت از بول نداشته است، و دیگری شخصی نمام بوده است. آنگاه حضرت چوب تازه ای را برداشت و دو نیم کرد هریک را در قبری فرو برد. صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! چرا چنین کردی؟ حضرت فرمود: امید است که خداوند تا قبل از آن که این دو چوب خشک شود، عذاب آن دو را تخفیف دهد. (۱۰۲۰)

نووی در شرح صحیح مسلم می گوید: «بخاری در صحیح خود ذکر کرده که بریده بن حصیب اسلمی صحابی - رض - وصیت کرد تا در قبرش دو چوب بگذارند».
(۱۰۲۱)

وحدت اصول تعالیم انبیا

عده ای به مجرد این که در برخی از موارد، بین دو ایین وجه مشترک وجود دارد حکم به تأثیر متاخر از متقدم می کنند و این حکم را در مورد تشیع و یهود نیز جاری می سازند، در حالی که می دانیم اصول دعوت انبیا یکی است. گرچه شریعت ها و راه های رسیدن به روح تسلیم، مختلف است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾؛ ^(۱۰۲۲) «همانا دین پسندیده نزد خدا ایین اسلام است.»

و نیز می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛ ^(۱۰۲۳) «روزه داشتن بر شما فرض گردید، چنان که بر امم گذشته فرض شد [و این دستور برای آن است که شاید پاک و پرهیزکار شوید!]

اسلام بدین جهت نیامده تا تمام تعالیم انبیای پیشین را ابطال کند و تاسیس دین جدید نماید، بلکه آمده تا از طرفی با تحریفاتی که در دین قدیم پیدا شده مقابله کرده و متممی برای آن ارائه دهد. لذا بر فرض که بین تعلیمات شیعی و تعلیمات یهود در برخی از موارد وجه تشابهی وجود دارد، ولی این را نمی توان دلیل بر آن قرار داد که ایین تشیع از یهود گرفته شده است. و اگر چنین باشد باید اهل تسنن را نیز متأثر از یهود دانست؛ زیرا در برخی از تعلیمات و موارد اهل سنت به یهود شباهت دارند.

ادعای برتری اهل کتاب بر رافضه

او می گوید: «یهود و نصارا با یک خصلت بر رافضه برتری دارند، و آن این که به یهود گفته شد: بهترین اهل امت شما کیست؟ گفتند: حواریون عیسی. و به رافضه گفته شد: بدترین اهل ملت شما کیست؟ گفتند: حواریون محمد ﷺ. و

مقصودشان از آن طلحه و زبیر است. آنان امر شدند تا برای حواریون حضرت استغفار کنند ولی به جای آن آنها را سب نمودند».

پاسخ

اولاً: کدامین شخص از شیعه گفته که تمام حواری و صحابه پیامبر ﷺ بدترین افراد این امت اند؟ شیعه به صحابه جلیل القدر احترام می گذارد و آنان را در تثبیت و گسترش اسلام سهیم می داند، گرچه معتقد است که همه آنان عادل نبوده اند و از برخی از آن ها لغزش هایی صادر شده است، و این مطلبی است که به طور مفصل در بحث «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» به آن اشاره کرده ایم.

ثانیاً: اگر شیعه درباره طلحه و زبیر انتقادی دارد به جهت آن است که آن دو عهدشکنی کرده و بیعت خود را با امام خود شکستند و بر ضد خلیفه برحق مسلمین یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام خروج نمودند. و این مطلبی است که از مسلمات تاریخی به حساب می آید.

ثالثاً: مطابق روایات فریقین، شقی ترین و شرورترین فرد این امت عبدالرحمن بن ملجم قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام است.

حاکم نیشابوری و دیگران به سند خود از امام علی علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صادق مصدق شنیدم که می فرمود: «آنک ستضرب ضربة ههنا وضربة ههنا - و اشار الی صدغیه - فیسیل دمهها حتی تختضب لحیتک، ویکون صاحبها اشقاها کما کان عاقر الناقة اشقی ثمود»؛ «هر اینه زود است که ضربتی به این جای تو خواهد خورد - حضرت اشاره به گیجگاه امام کردند - پس خونس جاری شود به حدی که محاسنت را رنگین خواهد

نمود. و صاحب آن کسی است که شقی ترین امت است، همان گونه که پی کننده ناقه شقی ترین قوم ثمود می باشد».

رابعا: در عین حال که اهل سنت کسانی را که سب یا لعن برخی از صحابه می کنند از اسلام خارج کرده و هیچ عذری را از آنان نمی پذیرند و حتی روایات آنان را قبول نکرده و برای آن ها ارزشی قائل نیستند، ولی نوبت به خودشان که می رسد مخالفان خود را با انواع شتم و سب و دشنام، مورد سرزنش قرار می دهند.

یحیی بن معین که از بزرگان رجال اهل سنت است می گوید: «هرکس که عثمان یا یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ را دشنام دهد، دجال، فاسق، و ملعون است. حدیث او نوشته نمی شود و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد» (۱۰۲۵).

ذهبی در «میزان الاعتدال» از یحیی بن معین درباره تلید بن سلیمان ابوادریس محاربی کوفی نقل کرده که او کذابی است که عثمان را دشنام می دهد. روزی بر بالای دیواری نشسته بود، متعرض عثمان شد. برخی از اولاد و دوستان عثمان به طرف او حمله ور شدند و او را از بالای بام به زمین افکنده به حدی که دو پای او شکست...» (۱۰۲۶).

و این در حالی است که افرادی ناصبی، همچون حریز بن عثمان رحبی را که هر صبح و شام لعن امیرالمؤمنین علیه السلام می نمود، توثیق کرده و از او روایت نقل می کنند.

ابن حبان می گوید: «حریز هر صبح و عصر (حضرت) علی علیه السلام را هفتاد بار لعن می کرد» (۱۰۲۷).

عدم جواز تکفیر مسلمین

او در خاتمه می گوید: «شمشیر بر رافضه تا روز قیامت کشیده شده است...» پاسخ: این گونه سخن گفتن در مورد طایفه و فرقه ای از مسلمانان، خلاف آن چیزی است که بزرگان اهل سنت بران تصریح کرده اند؛ زیرا آنان تکفیر یکی از طوایف مسلمین که به طرف قبله نماز می گزارند را به مجرد گناه، جایز نمی دانند.

ابوالحسن اشعری می گوید: «عقیده ما این است که احدی از اهل قبله را به جهت گناهی که مرتکب شده؛ همچون زنا یا سرقت یا شرب خمر تکفیر نکنیم مادامی که حرام خدا را حلال نکرده باشند». (۱۰۲۸)

احمد بن حنبل در بیان عقیده اهل سنت می گوید: «باید از تعرض به اهل قبله دست نگه داشت، و احدی از آنان را به جهت گناه تکفیر نمود، و به جهتی او را از اسلام خارج نکرد». (۱۰۲۹)

ابن تیمیه می گوید: «اهل سنت و جماعت با آن که دین و ایمان را قول و عمل به حساب می آورند ولی - مع ذلک - اهل قبله را به جهت مطلق معاصی و کبائر تکفیر نمی کنند؛ آن گونه که خوارج انجام می دهند، بلکه اخوت ایمانی با معاصی نیز ثابت است...». (۱۰۳۰)

بخاری از انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «من صلی صلاتنا واستقبل قبلتنا واکل ذبیحتنا، فذلک المسلم الذی له ذمّة اللّٰه وذمّة رسوله...»؛ «هرکس که نماز را به جای آورده و به طرف قبله ما بایستد و از ذبیحه ما استفاده کند، او همان مسلمانی است که در او ذمه خدا و ذمه رسول او ﷺ است...».

صفات و خصایص شیعه

برخی ادعا می کنند که ما شیعه امام علی علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام هستیم ولی در عمل از آن حضرات چندان پیروی نمی کنند و تنها به حرف دل خوش کرده اند. مخالفان از ادیان و مذاهب دیگر هنگامی که به اعمال مدعیان تشیع نگاه می کنند به تشیع بدبین شده و از آن اعلان تنفر می نمایند، خیال می کنند که تشیع همین اعمالی است که در اشخاص مدعیان آن تبلور یافته است، در حالی که این چنین نیست، شیعه آن گونه که امامان شیعه فرموده اند، خصوصیات و صفاتی دارد که برخی از آنان در اصل مسلمان بودن او دخیل بوده و برخی نیز دلالت بر کمال او دارد. شیعه واقعی و کامل کسی است که در تمام صفات حسنه، بارز و نمونه باشد. در این بخش به ذکر صفات و خصوصیات که در کلمات اهل بیت علیهم السلام برای شیعیان نشان آمده می پردازیم.

صفات شیعه

۱ - عن الامام الصادق علیه السلام: «شیعتنا اهل الورع والاجتهاد، واهل الوفاء والامانة، و اهل الزهد والعبادة، اصحاب احدي وخمسين ركعة في اليوم والليله، القائمون بالليل، الصائمون بالنهار، يزكون اموالهم، ويحجون البيت، ويجتنبون كل محرم»؛ ^(۱۰۳۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «شیعیان ما اهل ورع و کوشش و اهل وفا و امانت داری و اهل زهد و عبادتند. شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز می خوانند، (یعنی غیر از نمازهای واجب، نوافل را نیز انجام می دهند). آن ها شب را به عبادت پرداخته و روزها را روزه دارند. زکات اموال خود را می پردازند و حج به جا آورده و از هر کار حرامی پرهیز می کنند».

۲ - وعنه عليه السلام: «شيعتنا من قدم ماستحسن وامسك ما استقبح، واطهر الجميل، و سارع بالامر الجليل، رغبة الى رحمة الجليل، فذلك منا والينا ومعنا حيثما كنا»؛ ^(۱۰۳۳) و نیز فرمود: «شیعیان ما کسانی هستند که پیشتاز در کارهای خوب بوده و از کارهای قبیح خودداری می نمایند، کارهای زیبا را اشکار کرده و نسبت به امر جلیل سرعت می نمایند، و این به جهت رغبت به رحمت جلیل است، این چنین شخصی از ما است و به سوی ما منسوب بوده و با ما است، هر کجا که ما هستیم».

۳ - وعن الامام الباقر عليه السلام: «ما شيعتنا الا من اتقى الله واطاعه، وماكانوا يعرفون الا بالتواضع والتخشع واداء الامانة وكثرة ذكر الله»؛ ^(۱۰۳۴) «امام باقر عليه السلام فرمود: «شیعیان ما فقط کسانی هستند که خدا ترس بوده و او را اطاعت کنند. آنان معروف به تواضع و خشوع و ادای امانت و کثرت یاد خدایند».

۴ - وعنه عليه السلام ايضا: «انما شيعة علي من عف بطنه وفرجه، واشتد جهاده، وعمل لخالقة، ورجاء ثوابه، وخاف عقابه، فاذا رايت اولئك فاولئك شيعة جعفر»؛ ^(۱۰۳۵) امام صادق عليه السلام فرمود: «همانا شیعه علی کسی است که شکم و فرج او عفیف بوده و در جهاد ثابت قدم باشد. تنها برای خالقش کار کند و امید ثواب او را داشته و از عقاب او خائف باشد. هر گاه چنین اشخاصی را دیدی آن ها شیعه جعفرند».

۵ - وعنه عليه السلام: «انما شيعتنا يعرفون بخصال شتى: بالسخاء والبذل للاخوان و بان يصلوا الخميسين ليلا ونهارا»؛ ^(۱۰۳۶) «و نیز فرمود: «همانا شیعیان ما به خصلت هایی چند شناخته می شوند؛ سخاوت و بخشش نسبت به برادران، و به این که پنجاه رکعت نماز در شبانه روز می خوانند».

۶ - وعن الامام الباقر عليه السلام: «لاتذهب بكم المذاهب، فوالله ما شيعتنا الا من اطاع الله عزوجل»؛ ^(۱۰۳۷) امام باقر عليه السلام فرمود: «مذاهب گوناگون شما را به بیراهه نبرند، به خدا سوگند! شیعیان ما تنها کسانی هستند که خداوند عزوجل را اطاعت می کنند».

۷ - وعن الامام علی عليه السلام: «شيعتنا المتبادلون في ولايتنا، المتحابون في مودتنا المتزاورون في احياء امرنا، الذين آن غضبوا لم يظلموا، وان رضوا لم يسرفوا، بركة على من جاوروا، سلم لمن خالطوا»؛ ^(۱۰۳۸) امام علی عليه السلام فرمود: «شیعیان ما کسانی هستند که در راه ولایت ما از خود بذل و بخشش نشان می دهند، و در راه مودت ما همدیگر را دوست دارند. به جهت زنده نگهداشتن امر ما به زیارت یکدیگر می روند. در حال غضب به کسی ظلم نمی کنند، و در صورت رضا اسراف نمی نمایند. برای همسایگان خود مایه برکتند، و با کسانی که معاشرت می کنند اوران صلح و صفا و صمیمیتند».

۸ - وعن الامام علی عليه السلام: «شيعتنا هم العارفون بالله، العاملون بامر الله، اهل الفضائل، الناطقون بالصواب، ماكولهم القوت، وملبسهم الاقتصاد، ومشيههم التواضع...»؛ ^(۱۰۳۹) و نیز فرمود: «شیعیان ما همان عارفان به خدا و عمل کنندگان به امر خدایند. آنان اهل فضایل و ناطقان به صوابند. به اندازه قوت خود می خورند، و در پوشش میانه رو بوده و هنگام راه رفتن متواضع اند...».

۹ - عن عبدالله بن زياد؛ قال: سلّمنا على ابي عبدالله عليه السلام بمنى، ثمّ قلت: يا بن رسول الله! انا قوم مجتازون لسنا نطبق هذا المجلس منك كلّما اردناه، فاوصنا؟ قال: عليكم بتقوى الله، وصدق الحديث، واداء الامانة وحسن الصحبة لمن صحبتكم، وافشاء السلام، و اطعام الطعام، صلّوا في مساجدهم، وعودوا مرضاهم، واتبعوا جنائزهم، فانّ ابي حدثني: ان شيعتنا اهل البيت كانوا خيار من

كانوا منهم، آن كان فقيه كان منهم، وان كان امام كان منهم، وكذلك (كونوا) احبونا الى الناس ولا تبغضونا اليهم»؛ (۱۰۴۰) عبدالله بن زياد می گوید: خدمت امام صادق عليه السلام در سرزمین منی رسیدم، بعد از سلام، به حضرت

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! ما جماعتی هستیم که همیشه توفیق شرفیابی خدمت شما را نداریم، ما را سفارش و وصیت نما. حضرت فرمود: «بر شما باد به تقوای الهی، و راستی در گفتار و ادای امانت، و با کسانی که هم صحبت می شوید معاشرت خوب داشته باشید. بلند به یکدیگر سلام کرده و اطعام دهید. در مساجد آن ها - اهل سنت - نماز به جای آورده و مریضان آنان را عیادت کرده و در تشییع جنازه آن ها شرکت نمایید؛ زیرا پدرم مرا حدیث فرمود که همانا شیعیان ما اهل بیت، بهترین مردم اند، اگر در میان آن ها فقیهی وجود دارد از آن هاست و اگر امامی وجود دارد از میان آن ها است، شما نیز این چنین باشید. کاری کنید که محبت مردم را به ما جلب نمایند نه آن که کاری کنید که مردم به ما بدبین شوند و بغض ما را در دل بگیرند».

۱۰ - وهی حدیث عن الامام الكاظم عليه السلام: «... انما شيعية علي من صدق قوله فعله»؛ (۱۰۴۱) امام کاظم عليه السلام فرمود: «... همانا شیعه علی کسی است که قول او فعلش را تصدیق نماید».

۱۱ - وعن الامام الصادق عليه السلام: «لو أن شيعتنا استقاموا لصافحتهم الملائكة، ولا ظلهم الغمام، ولا شرقوا نهارا، ولا كلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم، ولما سالوا الله شيئا الا اعطاهم»؛ (۱۰۴۲) امام صادق عليه السلام فرمود: «اگر شیعیان ما استقامت می کردند ملائکه با آن ها مصافحه می کردند و ابرها بر سرشان سایه می افکند، و در روز تحت اشراق انوار الهی بوده و از بالای سرشان و از زیر پاهایشان متنعم

به نعمت های خداوند بودند، و از خداوند هر چیزی را که سؤال و خواهش می کردند به آن ها عطا می نمود.»

۱۲ - زید شحّام می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «به هر کس از شما که مطیع من است و از من دستور می گیرد، سلام برسان. من شما را به تقوای خداوند عزوجل و ورع در دینتان و کوشش برای خدا و صدق گفتار و ادای امانت و سجده طولانی و معاشرت خوب با همسایگان، دعوت می نمایم. محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای این امور به سوی مردم فرستاده شد. کسانی که شما را امین خود دانسته و چیزی را نزد شما به امانت گذارده اند، حق امانت را رعایت کنید چه خوب باشد و چه بد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همیشه امر می نمود به ادای نخب و پارچه خیاطی شده. از عشیره خود صله رحم نمایید، و در تشییع جنازه آن ها حاضر شوید. مریض های آن ها را عیادت کنید و حقوق آنان را بپردازید. هر یک از شما که در دین خود ورع داشته و راستگو بوده و ادای امانت نماید و با مردم خوشرفتار باشد، گفته می شود این شیعه جعفری است، این امر مرا خشنود ساخته و گفته می شود این ادب جعفری است. به خدا سوگند! هر اینه حدیث گفت مرا پدرم: همانا شخصی از شیعیان علی در میان قبیله خود زینت آنان است، از همه بهتر امانت دار بوده و به جا آورنده حقوق و راستگوترین مردم در گفتار است. وصیت های مردم و امانت های آنان نزد اوست. در بین عشیره از او سؤال می شود و می گویند: چه کسی مثل فلانی است؟ او از همه بهتر امانت دار بوده و از همه راستگوتر در گفتار است.» (۱۰۴۳)

شیعه و همیاری با برادران دینی

۱ - وعن الامام الباقر علیه السلام - لبعض اصحابه لما ذكر عنده كثرة الشيعة: - «هل يعطف الغنى على الفقير؟ ويتجاوز المحسن عن المسيء؟ ويتواسون؟ قلت:

لا، قال: ليس هؤلاء الشيعة، الشيعة من يفعل هكذا»؛ ^(۱۰۴۴) شخصی خدمت امام باقر علیه السلام از کثرت و فراوانی شیعه سخن به میان آورد، حضرت به او فرمود: «آیا غنی آن ها بر فقیر عطوفت دارد؟ آیا نیکوکار از گنه کار می گذرد؟ و آیا نسبت به یکدیگر مواسات و برابری و برادری دارند؟ راوی می گوید: عرض کردم: خیر. حضرت فرمود: اینان شیعه به حساب نمی آیند، شیعه کسی است که چنین کند».

۲ - عن محمد بن عجلان قال: «كنت عند ابي عبدالله فدخل رجل فسلم، فساله كيف من خلفت من اخوانك؟ قال: فاحسن التناء وزكى واطرى. فقال له: كيف عيادة اغنيائهم على فقرائهم؟ فقال: قليلة، قال: فكيف صلة اغنيائهم لفقرائهم؟ قال: قليلة، قال: وكيف مشاهدة لفقرائهم في ذات ايدئهم؟ فقال: انك لتذكر اخلاقا قل ما هي فيمن عندنا، قال: فقال: فكيف تزعم هؤلاء انهم شيعة»؛ ^(۱۰۴۵) محمد بن عجلان می گوید: «خدمت امام صادق علیه السلام بودم که شخصی وارد شد و سلام کرد. حضرت از او پرسید: برادران تو چگونه اند؟ او شروع به ستایش و تعریف از آنان نمود. حضرت به او فرمود: چگونه است عیادت اغنیا از فقرا؟ او در جواب گفت: کم است. حضرت فرمود: چگونه است مشاهده اغنیا نسبت به فقرا؟ عرض کردم: کم است. حضرت فرمود: چگونه است بخشش اغنیا نسبت به فقرا؟ ایشان نسبت به آنچه که در دست دارند؟ او در جواب عرض کرد: شما از اخلاقی سؤال می نمایید که کمتر در میان مردم ما وجود دارد. حضرت فرمود: پس تو چگونه گمان می کنی که آن ها شیعه اند».

این ها شیعه واقعی نیستند؟!

۱ - عن الامام الصادق عليه السلام: «ليس من شيعتنا من قال بلسانه وخالفنا في اعمالنا و آثارنا»؛ ^(۱۰۴۶) امام صادق عليه السلام فرمود: «از شیعیان ما نیست کسی که به زبان خود چیزی بگوید ولی در اعمال و آثار با ما مخالفت کند».

۲ - وعنه عليه السلام ايضا: «يا شيعة ال محمد! انه ليس منا من لم يملك نفسه عند الغضب، ولم يحسن صحبة من صحبه، ومرافقة من راققه، ومصالحة من صالحه...»؛ ^(۱۰۴۷) «و نیز فرمود: «ای شیعیان ال محمد! از ما نیست کسی که هنگام غضب خود را حفظ نکند، و با کسی که همنشین می شود خوش زبان نبوده و با او مدارا ننماید و با کسی که تقاضای صلح کرده مصالحه نکند...».

۳ - وعنه عليه السلام ايضا: «ليس من شيعتنا من يكون في مصر يكون فيه الاف ويكون في المصر اورع منه» ^(۱۰۴۸)؛ «از شیعیان ما نیست کسی که اگر در شهری هزاران نفر است در بین آن ها باورع تر از او وجود داشته باشد».

۴ - وعنه عليه السلام ايضا: «قوم يزعمون اني امامهم، والله ما انا لهم بامام، لعنهم الله ما كلما سترت سترت هتكوه، اقول: كذا وكذا، يقولون: انما يعني كذا وكذا، انما انا الامام من اطاعني»؛ ^(۱۰۴۹) «و نیز فرمود: «گروهی گمان می کنند که من امام آنانم، به خدا سوگند که من امام آن ها نیستم، خدا آن ها را لعنت کند، هر پوشش را که مستور کردم دریدند، من می گویم: چنین و چنان، آنان می گویند: مقصود او چنین و چنان است، همانا من امام کسی هستم که مرا اطاعت کند».

(۱۰۵۰)

۵ - وعن الامام العسكري عليه السلام: قال رجل لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فلان ينظر الى حرم جاره و آن امکنه موقعة حرام لم يدع عنه، فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقال: ايتوني به، فقال رجل اخر يا رسول الله! انه من شيعتك ممن يعتقد موالاتك وموالاته على عليه السلام ويتبرا من اعدائكما! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا تقل؛

(۱۰۵۱) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: فلانی به داخل خانه همسایه اش نگاه می کند، و هر گاه موقعیت حرامی بر او پیدا شود از آن دست بر نمی دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غضبناک شد و فرمود: او را نزد من اورید. شخصی دیگر که در مجلس حاضر بود، عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! او از شیعیان شما است و از جمله کسانی است که معتقد به ولایت شما و موالات علی است و از دشمنان شما بیزاری می جوید! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نگو که او از شیعیان ماست، این دروغ است، همانا شیعیان ما کسانی هستند که ما را پیروی کرده و در اعمال از ما متابعت نمایند».

وظیفه شیعه در معاشرت با مردم

- ۱ - امام صادق علیه السلام فرمود: «ای جماعت شیعه! شما به ما منسوب هستید، زینت ما باشید، کاری نکنید که مردم با رفتار شما به ما بدبین شوند» (۱۰۵۲)
- ۲ - و نیز فرمود: «خدا رحمت کند بنده ای را که ما را نزد مردم محبوب گرداند و باعث دشمنی مردم با ما نشود. به خدا سوگند اگر مردم محاسن کلمات ما را ببینند از هرچه عزیزتر خواهند شد و هرگز کسی نمی تواند به آن ها دسترسی پیدا کند» (۱۰۵۳)
- ۳ - و نیز فرمود: «ای عبدالاعلی... سلام و رحمت خدا را بر شیعیان ما برسان و به آن ها از قول من بگو: خدا رحمت کند بنده ای را که محبت مردم را به سوی خود و ما بکشاند به این که معروف را بر آن ها ظاهر کرده و منکر را از آنان دور نماید» (۱۰۵۴)
- ۴ - و نیز فرمود: «ای جماعت شیعه! زینت ما باشید و مایه بی ابرویی ما نشوید، به مردم سخن نیک بگویید. زبان های خود را حفظ کرده و از سخن زیادی و گفتار قبیح نگاه دارید» (۱۰۵۵)

۵ - «وعن الامام الهادی عليه السلام - لشيئته: - اتقوا الله وكونوا زينا ولا تكونوا شينا، جروا الينا كل مودة، وادفعوا عنا كل قبيح»؛ ^(۱۰۵۶) «امام هادی عليه السلام خطاب به شیعیان خود فرمود: تقوا پیشه کنید و زینت ما باشید نه مایه بی ابرویی، هر دوستی و مودت را به سوی ما بکشید و از ما هر قبیحی را دفع نمایید».

تشیع مذهب آینده جهان

شکی نیست که اسلام آخرین دین بشر است که از سوی خداوند متعال به توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است. قرآن کریم از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان «خاتم النبیین» یاد کرده است. ^(۱۰۵۷) و نیز در روایات شیعه و اهل سنت می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«یا علی! انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لانی بعدی»؛ ^(۱۰۵۸) «ای علی! تو نزد من به مانند هارون نزد موسی می باشی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود.»

ولی از آنجا که بعد از ظهور هر دینی انشعابات در آن به عنوان مذهب پدید می آید سؤال این است که مذهب اسلامی حاکم در عصر ظهور حضرت مهدی عليه السلام کدامین مذهب است؟ در این بحث در صدد بررسی این سؤال مطابق آیات و روایات اسلامی می باشیم.

مفهوم تشیع

جوهری در «صحاح اللغة» می گوید: «تشیع عبارت است از: مشایعت؛ یعنی پیروی نمودن، یاری کردن، ولایت کسی را داشتن» ^(۱۰۵۹) به همین مضمون نیز در «تاج العروس»، ^(۱۰۶۰) و «لسان العرب» ^(۱۰۶۱) وارد شده است.

تشیع در اصطلاح از نگرشی برخاسته است که امامت را منصبی الهی دانسته و معتقد است که انتخاب امام به وسیله نص و از جانب خداوند صورت می گیرد. در این راستا پیامبر گرامی اسلام ﷺ به پیروی از این سنت الهی که در میان انبیای گذشته نیز وجود داشته، به امر خداوند، امامان و اوصیای بعد از خود را معرفی کرده است. این بزرگواران که اول آن ها علی بن ابی طالب عَلِيٍّ و آخر آن ها حضرت مهدی عَلِيٍّ است هم در زمینه مرجعیت دینی و هم در بحث ولایت و حاکمیت و رهبری جامعه، امام و مقتدای مردم بعد از رسول خدایند.

مرحوم شیخ محمدجواد مغنیه می گوید: «تشیع عبارت است از ایمان به وجود نصّ از جانب پیامبر ﷺ بر امامت حضرت علی عَلِيٍّ و خلافت او، بدون این که در حقّ او و فرزندان او غلو شده باشد». (۱۰۶۲)

بعد از بیان این نکته، به بررسی تعیین نوع مذهب در عصر ظهور می پردازیم. خداوند متعال می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ (۱۰۶۳) «او است [خدایی که رسول خود را با هدایت و دین حق، فرستاد، تا آن را بر همه ادیان تسلط و برتری دهد، هر چند مشرکان [و کافران ناراضی باشند. «

این مطلب در سوره صف آیه ۹ و با اختلاف اندکی در سوره فتح آیه ۲۸ تکرار شده است. این تکرار دلالت بر اراده حتمی خداوند در نصرت دین خود یعنی اسلام بر سایر ادیان دارد.

ظهور در لغت به معنای انکشاف و استیلاء است. (۱۰۶۴) و هنگامی که همراه با «علی» به کار رود در بردارنده معنای استعلاء و تفوق خواهد بود. این معنا در بسیاری از آیات قرآن به کار رفته است.

خداوند می فرماید: ﴿حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ﴾؛ (۱۰۶۵) «تا [آنگاه که] حق روی آورد و امر خدا آشکار گردید، در صورتی که آنها کمال کراهت را داشتند.»

و نیز می فرماید: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾؛ (۱۰۶۶) «به سبب آنچه دست های مردم فراهم آورد، فساد در خشکی و دریا پدیدار شده است، تا کیفر برخی از اعمالشان را به آنها بچشانند، باشد که بازگردند!»

از کلمه «ظهور» در آیه فوق (لیظهره) استفاده می شود که خداوند وعده داده تا اسلام را در آینده ای نه چندان دور بر تمام ادیان دیگر غالب گرداند. غلبه ای که - مطابق روایات فراوان از شیعه و سنی - به دست مبارک شخصی از ذریه پیامبر ﷺ یعنی حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام انجام خواهد گرفت.

از آیات فراوان دیگر نیز همین معنی، یعنی ظهور حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام در آخر الزمان استفاده می شود.

حال سؤال این است که کدامین مذهب از مذاهب اسلامی ادامه دهنده خطّ اصیل اسلامی است تا در عصر ظهور همان خطّ در سطح کره زمین به عنوان اسلام ناب محمدی ﷺ گسترش یافته و پیاده گردد؟

با مراجعه به قرآن پی خواهیم برد که مکتب در عصر ظهور همان اسلامی است که در مذهب تشیع تبلور و تجلّی نموده است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ (۱۰۶۷) «امروز دینتان را بر شما کامل نموده و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم بر شما که اسلام دین شما باشد.»

در آن روز چه اتفاقی افتاده است که خداوند به سبب آن دین خود را بر مردم کامل نموده است؟ در آن روز چه حکمی بر مردم ابلاغ شده است که

خداوند نعمت را به توسط آن بر مردم تمام کرده است؟ در آن روز چه چیز بر مردم ابلاغ شده که به بودن آن خداوند رضایت داده که اسلام دین مسلمانان باشد و بدون آن چنین رضایتی نخواهد بود؟

کلید فهم همه این سؤالات بررسی شأن نزول آیه و روشن شدن مصداق «الیوم» است، این روز چه روزی بوده است؟ و در آن چه اتفاقی افتاده و چه دستوری ابلاغ شده است؟

با مراجعه به روایات و بیان مفسران در ذیل آیه «اکمال» پی خواهیم برد که شأن نزول آیه در روز غدیر خم، بعد از نصب حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از جانب خداوند به عنوان خلافت و امامت است. پس دین مرضی خداوند که در عصر ظهور بر تمام ادیان غالب خواهد شد همان دینی است که در تشیع یعنی پیروی از امام علی علیه السلام و یازده امام معصوم از فرزندان او متبلور شده است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ ^(۱۰۶۸) «خداوند به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند وعده داده است که آن ها را قطعاً خلیفه در زمین خواهد کرد، همان گونه که پیشینیان را خلافت بر روی زمین بخشید، و دین پسندیده بر پا خواهد کرد، و خوف آن ها را به امنیت مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت، و کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقند.»

در این آیه خداوند می فرماید: وعده ما این است که دین پسندیده را برپا خواهیم کرد. این دین پسندیده کدام دین است؟ همان دینی است که در آیه

«اکمال» به آن اشاره کرده است. در آنجا فرمود: امروز برای شما راضی شدم به اسلام که دین شما باشد. یعنی روزی که حضرت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ به امامت و خلافت رسید. پس معنای آیه این است که دین با ولایت، مرضی و مورد پسند خداوند است نه دین بی ولایت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، و تشیع یعنی اعتقاد به امامت و ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ولایت یازده امام معصوم از ذریه او، و همین دین یعنی دین با ولایت، اسلام همراه با امامت اهل بیت، مورد وعده الهی است که در عصر ظهور پیاده خواهد شد؛ زیرا که مورد پسند و رضایت خداوند است.

خواجه نصیر طوسی و سقوط بغداد

برخی از اشخاص مغرض یا غیر مطلع بر خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله ایراد گرفته و مدعی شده اند که او خان مغول را به فتح بغداد ترغیب نموده و موجب براندازی خلافت عباسی را به دست مغولان فراهم ساخته و حتی در فجایع و قتل و غارت ها شریک بوده است. و نیز برخی از اهل سنت در کتاب های خود با این ادعا حملات شدیدتری را به خواجه نصیر نموده اند؛ از آن جمله ابوالفلاح حنبلی در «شذرات الذهب» است که خواجه را نصیر شرک، کفر و الحاد معرفی کرده و گفته است: «خواجه قصد نمود اشارات ابن سینا را جایگزین قرآن سازد ولی نتوانست و گفت: اشارات برای خواص و قرآن محمد کتاب عوام است...» «سُبکی، یافعی و ابن تیمیه نیز در کتاب های خود خواجه را مورد هجمه قرار داده و اماج اتهامات خود قرار داده اند.

او می گوید: «این مرد - خواجه نصیر - نزد خاص و عام مشهور شده که وزیر ملاحده باطن گرا یعنی اسماعیلیه در الموت می باشد. و هنگامی که تُرک مشرک به بلاد مسلمانان حمله ور شده و به دار الخلافه بغداد آمدند او منجم و مشاور پادشاه ترک مشرک هلاکو بود، که دستور داد تا خلیفه و اهل علم و دین را به قتل رسانند...» ^(۱۰۶۹)

اینک درصدد برآمده ایم تا این اتهام را مورد بررسی قرار داده و دامان خواجه را از آن میرا سازیم.

تبرئه خواجه نصیر

خواجه نصیر رحمته الله را می توان از جهات مختلف از این اتهام تبرئه نمود:

۱ - محقق طوسی رحمۃ اللہ علیہ گرچه طبق عقیده خود به ترویج مذهب حقه جعفری، اهتمام ورزید، ولی نسبت به دیگر فرق اسلام نیز با مهر و محبت رفتار می کرد و دانشمندان را از هر طبقه و مذهب که بودند تکریم می نمود و از تعصب های خشک مذهبی دوری می جست. و لذا مستشرقان مسیحی و برخی از علمای اهل سنت و تمام دانشمندان شیعی او را به عظمت و دیانت و وثاقت و حسن خلق توصیف کرده اند.

محمدبن شاکر از مورخان اهل سنت می گوید: «او بسیار نیکو صورت، خوشرو، کریم، سخی، بردبار، خوش معاشرت، زیرک و با فراست بود...» (۱۰۷۰) ابن فوطی درباره خواجه می گوید: «خواجه مردی فاضل، کریم الاخلاق، نیکو سیرت، و فروتن بود و هیچ گاه از درخواست کسی دلتنگ نمی شد و حاجتمندی را رد نمی کرد و برخورد او با همه با خوشرویی بود» (۱۰۷۱)

۲ - با مراجعه به کتب تاریخ شیعه و سنی که فتح بغداد را در آن زمان بررسی کرده اند بی می بریم که خواجه نصیر نقشی در آن نداشته است. ابن فوطی بغدادی حنبلی که در هنگام این واقعه چهارده سال داشته و اسیر شده است، واقعه فتح بغداد را به طور کامل شرح می دهد ولی ذکری از خواجه نصیر به میان نیآورده است. (۱۰۷۲)

ابن طقطقی حوادث بغداد را با یک واسطه نقل می کند. او نام خواجه را تنها یک بار به خاطر واسطه بودن ملاقات ابن علقمی به میان آورده، ولی ذکری از خواجه و ترغیب او در حمله مغول نکرده است. (۱۰۷۳)

ابوالفداء در کتاب خود به تفصیل نحوه حمله و فتح بغداد را توسط هلاکوخان بیان می کند ولی ذکری از خواجه نصیر به میان نیآورده است. ذهبی نیز پس از ذکر حوادث بغداد نامی از خواجه به میان نیآورده است.

(۱۰۷۴)

صلاح الدین صفدی که حدود چهل سال بعد از واقعه بغداد به دنیا آمده، بعد از ذکر آن واقعه، نامی از خواجه به میان نیاورده است. (۱۰۷۵)

جلال الدین سیوطی نیز در شرح وقایع سقوط بغداد نامی از خواجه ذکر نکرده است. (۱۰۷۶)

ابن خلدون نه تنها در تاریخ خود ذکری از خواجه به میان نیاورده بلکه درباره او می گوید: «برای مسلمانان نافع بود». (۱۰۷۷)

ابن کثیر می گوید: «این که مشهور است خواجه نصیر طوسی هلاکو را وادار به قتل خلیفه نمود از صحت آن خدا می داند ولی به نظر من شخص عاقل و فاضل چنین کاری را انجام نمی دهد». (۱۰۷۸)

محمد بن علی بن طباطبا که کتابش را در سال (۷۰۱ ق) یعنی چهل و پنج سال بعد از فتح بغداد نوشته است می گوید: «حق مطلب این است که از بین رفتن هر دولتی در هر زمان به واسطه علل داخلی و خارجی است. سقوط خلافت خاندان عباسی تابع همین اصل کلی است. اما علل خارجی که منجر به سقوط خلافت عباسی گردید آن بود که مغول ها از تاریخی که قوت گرفته و به کشور گشایی پرداختند در صدد فتح بغداد بودند... اما علت داخلی فتح بغداد، ضعف حکومت عباسی است. لذا این پیشامد نتیجه سستی عزم و ضعف اراده خلیفه و ظلم و جور پسرش و نفاق امیران و سران لشکر بود». (۱۰۷۹)

بنابراین، خواجه نصیر طوسی رحمته الله علیه در پیدایش این واقعه نقشی نداشته است و خود هلاکو بعد از فتح دژهای اسماعیلیان دستور فتح بغداد را داده است.

۳ - شخصیت های بزرگ و دانشمندان دیگر غیر از خواجه، ملازم سلطان مغول و طرف مشورت او بوده اند، چنان که خواجه رشیدالدین فضل الله که نوه رئیس الدوله همدانی است، می گوید: «هنگامی که هلاکو به سوی بغداد رفت،

سیف الدین بتیکچی که مدبر مملکت بود و خواجه نصیرالدین و صاحب سعید علاءالدین عظامک - مؤلف تاریخ جهان گشای جوینی - در خدمت مغول بودند». (۱۰۸۰)

از این تعداد فقط خواجه نصیر شیعه بود و بقیه از رجال اهل سنت بودند که خلیفه را امیرالمؤمنین می دانستند. بنابراین، اگر مشاوران هلاکو این اندازه در وی نفوذ داشته اند که قادر بودند او را از حمله به بغداد باز دارند، چرا در آن میان تنها گناه این امر متوجه خواجه نصیر شده است؟ در حالی که سیف الدین در فتح بغداد وزیر هلاکو بوده است.

۴ - مهم ترین دلیل عدم دخالت خواجه در فتح بغداد، ماجرای کشته شدن شرف الدین محمد برادر بزرگ سیدعلی بن طاووس و بسیاری از علمای سادات و شیعیان است. حتی در این واقعه، مغول مقابر قریش را ویران و حرم کاظمین علیه السلام را سوزاندند و هیچ قدرتی هم مانع آنان نبود، به طوری که در کتاب «جامع التواریخ» آمده است: «سیف الدین بتیکچی سنی، وزیر هلاکو، صد نفر از مغول را به نجف فرستاد تا کسی متعرض مرقد منور امیرمؤمنان علیه السلام نشود». (۱۰۸۱)

اگر خواجه نصیر در آن واقعه حضور یا دخالت داشته است چرا از کشته شدن شیعیان ممانعت نکرده است؟ و چرا مانع از آتش زدن حرم کاظمین نشده است؟

۵ - یکی از علل حمله مغول به بغداد نفوذ عیسویان در لشکر مغول بوده است و همان طور که می دانید، همزمان با حمله مغول به ایران، مسیحیان شکست سختی در جنگ های صلیبی از مسلمانان خوردند. بنابراین با قوم وحشی مغول طرح دوستی ریخته و سعی کردند با کمک آن ها شکست خود را جبران کنند. از این رو می توان گفت نفوذ زیاد زن هلاکو که عیسوی بود و

سفارش برادر هلاکو و نیز سردار سپاه مغول که مسیحی بود، نقش مهمی در فتح بغداد داشتند.

امامیه

سیدمرتضی در کتاب «العیون و المحاسن» می گوید: «امامیه گروهی هستند که قائل به وجوب امامت و عصمت و وجوب نص می باشند...» (۱۰۸۲)

سمعانی در کتاب «الانساب» می گوید: «امامیه جماعتی از غالیان شیعه اند و علت ملقب شدن آنان به این لقب آن است که امامت را تنها برای علی و اولاد او می دانند و معتقدند که مردم احتیاج به امام دارند. و منتظر امامی هستند که به زودی در آخر الزمان ظهور کرده و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد آن گونه که از ظلم پر شده باشد.» (۱۰۸۳)

در پاسخ سمعانی می گوئیم: شیعه دوازده امامی از هرگونه غلو در حق هریک از اهل بیت علیهم السلام که آنان را از درجه عبودیت و بندگی خارج کند مبرا است، همان گونه که از هرکسی که نصب و عداوت آن ذوات مقدسه را در دل داشته باشد بیزار است. سمعانی این اعتقاد را غلو می داند، این عین ادعا است. شیعه دوازده امامی در اعتقاد به امامت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصومش و ضرورت امامت و ظهور حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان به ادله ای قطعی از عقل، کتاب، و سنت تمسک می کند، چگونه این اعتقادات غلو و تجاوز از حد است؟ جز آن که با عقاید شما موافقت نداشته و از آن تجاوز نموده است؟

شیعه جعفری

در این عصر شیعه دوازده امامی به شیعه جعفری معروف شده است. و این بدان جهت است که مذهب شیعه در فروع همان مذهب امام جعفر صادق علیه السلام می باشد به اعتبار این که بیشتر تعلیمات تشیع از آن حضرت اخذ شده است، گرچه اعتبار روایات حضرت صادق علیه السلام در فروع فقه از دیگر امامان بیشتر است لذا مذهب شیعه را مذهب جعفری نامیده اند.

سر این مطلب آن است که عصر حضرت صادق علیه السلام در آخر حکومت دولت اموی بود. هنگامی که آن حکومت رو به ضعف گرویده و در اوائل عصر دولت عباسی قرار داشت. آنان در ابتدای حکومتشان تعصب شدید به خرج ندادند؛ زیرا دولتشان هاشمی بود، لذا اهل بیت در آن ایام از آزادی نسبی برخوردار بودند و بدین جهت توانستند در نشر دین و مذهب کوشش فراوانی داشته باشند. ولی در عصر منصور و هارون الرشید و امثال آن دو از پادشاهان ظالم، راویان از اهل بیت علیهم السلام تقلیل یافت و این به جهت فشارهای سیاسی و خوف شدیدی بود که بر اصحاب امامان وارد می شد.

افتراق در جامعه اسلامی

هنوز پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رحلت نکرده بود که بادهای فتنه ها و اختلافات در میان امت اسلامی وزیدن گرفت و ریشه های فکری و عقیدتی و اجتماعی و سیاسی را که آن حضرت با زحمات طاقت فرسا و فراوان محکم کرده بود به لرزه درآورد.

این درد جانکاه که بدن امت اسلامی را فرا گرفت در قرآن و سنت نبوی به طور صریح به آن اشاره شده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾؛ (۱۰۸۴) «محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقط فرستاده خداست، و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟».

این آیه گر چه بعد از معرکه احد بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد آن هنگامی که بین مسلمانان شایع شد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کشته شده است ولی به حقیقت تلخی اشاره می کند که جای انکار آن نیست و آن عقب گرد به مواضع قبلی و ایجاد اختلاف بین صفوف مسلمین است.

در روایات نبوی نیز به آینده این امت و تفرقه و افتراقی که در آن ایجاد می شود اشاره بلکه تصریح شده است.

پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیثی اشاره می کند که این امت از امت های پیشین مستثنی نیست و هرچه در امت های پیشین از تفرقه و اختلاف پدید آمده در این امت نیز به وقوع خواهد پیوست.

بخاری در صحیح به سندش از ابی سعید خدری از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که فرمود: «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شَبْرًا شَبْرًا وَذُرَاعًا بِذُرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جحرِ ضَبٍّ تَبَعْتُمُوهُمْ قَلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ:

فمن؟»؛ ^(۱۰۸۵) «به طور حتم شما از سنت های پیشینیان وجب به وجب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، حتی در صورتی که آنان داخل سوراخ سوسماری شوند شما نیز کار آنها را دنبال خواهید کرد. عرض کردیم: ای رسول خدا! مقصود شما یهود و نصارا است؟ حضرت فرمود: پس چه کسی غیر از آن است؟».

حال امت های پیشین بر کسی مخفی نیست که در اختلاف و تشتت و تفرقه گرفتار شدند و در نتیجه بدعت ها و انحرافات جامعه اسلامی را فراگرفت.

خداوند متعال می فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَا بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ...﴾؛ ^(۱۰۸۶) «برخی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، برخی از آنها خدا با او سخن می گفت، و بعضی را درجاتی برتر داد، و به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم و او را با روح القدس تایید نمودیم (ولی فضیلت و مقام آن پیامبران مانع اختلاف امت ها نشد) و اگر خدا می خواست کسانی که بعد از آنها بودند پس از آن همه نشانه های روشن که برای آنها آمد جنگ و ستیز نمی کردند (اما خدا مردم را مجبور نساخته و آنها را در پیمودن راه سعادت آزاد گذارده است)، ولی این امت ها بودند که با هم اختلاف کردند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند...».

روایات هم مضمون

با مراجعه به مصادر حدیثی پی به وجود روایاتی می بریم که هم مضمون با احادیث افتراق امت بوده و به مساله افتراق و اختلاف در امت اسلامی اشاره کرده است. اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- بخاری به سندش از ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «لتتعبن سنن من كان قبلکم شبرا شبرا وذراعا بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب تبعتموهم. قلنا: یا رسول الله! اليهود والنصارى؟ قال: فمن؟»؛ ^(۱۰۸۷) «به طور حتم شما از سنت های پیشینیان وجب به وجب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، حتی در صورتی که آنان داخل سوراخ سوسماری شوند شما نیز کار آنان را دنبال خواهید کرد. عرض کردیم: ای رسول خدا! مقصود شما از آنان یهود و نصارا است؟ حضرت فرمود: پس چه کسی غیر از آنان است؟».

۲- عقبه بن عامر می گوید: روزی رسول خدا ﷺ از مدینه به طرف احد حرکت کرد و بر اهل احد آن گونه که نماز بر میت می خواند نماز به جای آورد، انگاه بر روی منبر رفت و فرمود: «انّی فرط لکم وانا شهید علیکم، وانّی واللّه لانظر الی حوضی الان، وانّی اعطیت مفاتیح خزائن الارض (او مفاتیح الارض)، وانّی واللّه ما اخاف علیکم آن تشرکوا بعدی، ولكن اخاف علیکم آن تنافسوا فیها»؛ ^(۱۰۸۸) «من به جهت شما زودتر می ایتم و من گواه بر شمایم و به خدا سوگند که من الان به حوضم نظر میکنم. به من کلیدهای خزینه های زمین (یا فرمود کلیدهای زمین) داده شده است. به خدا سوگند! بر شما نمی ترسم که بعد از من به شرک روی آورید، ولی بر شما می هراسم که در روی زمین اختلاف نمایند».

۳- هیشمی در «مجمع الزوائد» از نافع بن خالد خزاعی از پدرش نقل کرده که گفت: «کان رسول الله ﷺ اذا صلّی والناس حوله صلّی صلاة خفیفة تامّة الركوع والسجود، فجلس یوما فاطال الجلوس حتی اوما بعضنا الی بعض آن استکتوا، فان رسول الله ﷺ یوحی الیه، فلما فرغ قال بعض القوم: یا رسول الله! اطلت الجلوس حتی اوما بعضنا الی بعض انه ینزل علیک. قال: لا، ولكنها

صلاة رغبة ورهبة. سالت الله فيها ثلاثا فاعطاني اثنتين ومنعني واحدة. سألته أن لا يعذبكم بعذاب عذب به من كان قبلكم. وسألته أن لا يسلط على عامتكم عدوا يستبيحها فاعطانيهما. وسألته أن لا يلبسكم شيئا ويذيق بعضكم باس بعض فمنعنيها...»؛ (١٠٨٩) «هرگاه رسول خدا ﷺ نماز به جای می آورد در حالی که مردم بر دور او بودند نماز را خفیف و مختصر به جای می آورد ولی رکوع و سجود را تمام می کرد. روزی که حضرت نشسته بودند چنان جلوس خود را طول دادند که برخی به دیگری می گفت: ساکت باشید چون به رسول خدا وحی می شود. چون حضرت فارغ شد، برخی از مردم به او عرض کردند: ای رسول خدا! انقدر جلوس را طولانی کردی که برخی اشاره کردند که بر شما وحی نازل می شود. حضرت فرمود: خیر ولی این نماز رغبت و ترس بود. از خدا سه چیز خواستم دوتای آن را به من عطا نمود و یکی را از من امتناع ورزید. از او درخواست کردم که شما را به عذابی که پیشینیان را عذاب کرده مبتلا نسازد. و نیز درخواست نمودم که بر عامه شما دشمنی را مسلط نکند که حرمت آنان را مباح گرداند، خداوند این دو خواسته مرا به من عطا فرمود. و نیز خواستم لباس تفرقه و تشمت را به شما نپوشاند و بین شما نزاع و خصومت ایجاد نماید که این را نپذیرفت...».

۴- مسلم به سندش از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «لا تزال طائفة من امتی قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم او خالفهم حتی یاتی امر الله وهم ظاهرون علی الناس»؛ (١٠٩٠) «همیشه طایفه ای از امت من قیام کننده به امر خداست و کسانی که درصدد خار کردن یا مخالفت با آنها هستند هرگز نمی توانند ضرری به آنها برسانند تا این که امر خدا فرا رسد و حال آن که آنها بر مردم غالبند».

احادیث افتراق امت

احادیث افتراق امت را می توان به چند دسته تقسیم نمود:

۱- تقسیم به دو فرقه

برخی از احادیث اشاره به تقسیم امت اسلامی به دو فرقه نموده است. از آن جمله روایتی است که احمد بن حنبل در مسند^(۱۰۹۱)، نسائی در السنن الکبری^(۱۰۹۲)، ابویعلی در مسند^(۱۰۹۳)، خطیب بغدادی در تاریخ بغداد^(۱۰۹۴) و ابن کثیر در البداية و النهایه^(۱۰۹۵) از ابی سعید خدری نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «تفترق امتی فرقتین یخرج بینهما مارقة یقتلها اولی المؤمنین حقا»؛ «امتم به دو فرقه تقسیم می شوند و از بین آن دو گروهی سر در خواهند آورد که طائفه بر حق با آنان قتال خواهند نمود».

غالب شارحان این حدیث از اهل سنت تصریح کرده اند که مقصود از طایفه به حق امام علی بن ابی طالب علیه السلام است که با معاویه و اصحاب جمل و خوارج نهروان به جنگ پرداخت.

نووی در شرح این حدیث می گوید: «هذه الرواية صريحة في أن عليا - رض - كان هو المصيب للحق، والطائفة الاخرى اصحاب معاوية كانوا بغاة متاولين»؛ «این روایت صریح است در این که علی - رض - بر حق بوده است و طایفه دیگر همان اصحاب معاویه است که ظالم و اهل تاویل بوده اند».

۲- تقسیم به سه فرقه

دسته ای دیگر از احادیث است که امت اسلامی را به سه فرقه تقسیم نموده است ولی از حیثیتی غیر از حیثیاتی که در روایات دیگر آمده است.

طبرانی به سند خود از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «إذا كان يوم القيمة صارت امتی ثلاث فرق: فرقة یعبدون لله خالصا، وفرقة یعبدون الله ریاءً،

و فرقة يعبدون الله يصيبون به دنيا...»؛ ^(۱۰۹۶) «چون روز قیامت فرا رسد امّتم بر سه فرقه می گردند: فرقه ای که خداوند را با اخلاص عبادت می کنند، و فرقه ای که خدا را ریا کارانه می پرستند، و فرقه ای که خدا را به جهت رسیدن به مال دنیا می پرستند...».

سید بن طاووس به سندش از ابوذر و مقداد بن اسود و سلمان فارسی نقل کرده که گفتند: ما تنها نزد رسول خدا ﷺ بودیم که سه دسته از مهاجرین بدری بر ما وارد شد. رسول خدا ﷺ فرمود: «تفترق امّتی بعدی ثلاث فرق: فرقة اهل حق لايشوبه بباطل، مثلهم كمثل الذهب كلما فتنته بالنار ازداد جودة وطيبا، وامامهم هذا احد الثلاثة، وهو الذي امر الله به في كتابه «اماما ورحمة»، و فرقة اهل باطل لايشوبونه بحق، مثلهم كمثل خبث الحديد كلما فتنته بالنار ازداد خبثا وامامهم هذا احد الثلاثة. و فرقة اهل ضلالة مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء وامامهم هذا احد الثلاثة. فسالتهم عن اهل الحق وامامهم فقال: هذا على بن ابي طالب، امام المتقين. وامسك عن الاثنين، فجهدت آن يسميها فلم يفعل»؛ ^(۱۰۹۷) «امّتم بعد از من به سه فرقه تقسیم می شوند: فرقه ای اهل حقند که آنان با باطل مخلوط نمی باشند. مثل آنان همانند طلا است که هر چه در آتش گداخته شود خالصی و اصالت آن بیشتر خواهد شد، و امام آنان یکی از این سه نفر است. و آن کسی است که خداوند در کتابش به آن امر کرده: «اماما و رحمة». و فرقه ای اهل باطل اند که از هر حقی به دورند. مثل آنان همانند آهن فاسد شده ای است که هر چه در آتش گداخته شود خباثت آن بیشتر خواهد شد، و امام آنان یکی از این سه نفر است. و فرقه ای است اهل ضلالت که بین این دو می باشد نه به سوی آن طرف و نه این طرف، و امام آنان یکی از این سه نفر است. از حضرت راجع به اهل حق و امام آنان سؤال کردم؟ فرمود: آن علی

بن ابی طالب، امام پرهیزگاران است، ولی از ذکر نام دو رهبر دیگر خودداری کرد. اصرار کردم که نام آن دو را ببرد که امتناع نمود.»

۳- تقسیم به هفتاد و چند فرقه

طایفه ای از روایات اشاره به افتراق امت اسلامی بعد از رسول خدا ﷺ به هفتاد و چند فرقه دارد که این روایات بسیار زیاد بوده و معروف به احادیث فرقه ناجیه است. این احادیث در کتب شیعه و اهل سنت موجود می باشد که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف - روایات اهل سنت

اهل سنت اینگونه احادیث را با تعبیرات مختلف و طرق بسیار در کتب حدیثی خود نقل کرده اند:

۱- ابوهیره از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «افترت الیهود علی احدی - او اثنتین - و سبعین فرقة، و تفرقت النصارى علی احدی - او اثنتین - و سبعین فرقة، و تفرقت امّتی علی ثلاث و سبعین فرقة»^(۱۰۹۸)؛ «یهود بر هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و نصارا بر هفتاد و یک یا دو فرقه. و امت من بر هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد».

۲- ابو عامر عبدالله بن لُحی می گوید: ما با معاویة بن ابی سفیان حج به جای آوردیم، چون به مکه رسیدیم هنگام نماز ظهر معاویه ایستاد و گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «انّ اهل الکتابین افرقوا فی دینهم ثنتین و سبعین ملة، و آن هذه الامّة ستفرق علی ثلاث و سبعین ملة - یعنی الالهواء - کلّها فی النار الا واحدة، و هی الجماعة...»^(۱۰۹۹) «همانا اهل کتاب تورات و انجیل (یعنی یهود و نصارا) در دینشان به هفتاد و دو ملت تقسیم شدند، و زود است که این امت به

هفتاد و سه ملت یعنی هواهای مختلف تقسیم شود، به جز یک فرقه تمام آنان در دوزخند، و آن جماعت است...».

۳- عوف بن مالک می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «افترقت اليهود على احدى و سبعين فرقة، فواحدة في الجنة و سبعون في النار. و افترقت النصارى على ثنتين و سبعين فرقة، فاحدى و سبعون في النار و واحدة في الجنة، و الذى نفس محمد بيده لتفترقن امتى على ثلاث و سبعين فرقة، واحدة في الجنة و ثنتان و سبعون في النار. قيل: يا رسول الله! من هم؟ قال: الجماعة»؛ ^(۱۱۰۰) «يهود بر هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، یکی در بهشت و هفتاد فرقه دیگر در آتش دوزخ است. و نصارا بر هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، هفتاد و یک فرقه در آتش دوزخ و یکی در بهشت است. قسم به کسی که جان محمد به دست اوست به طور حتم امّتم بر هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که یکی در بهشت و هفتاد و دو فرقه در آتش دوزخ است. عرض شد: ای رسول خدا! آنان کیانند؟ حضرت فرمود: همان جماعت».

۴- عوف بن مالک می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «ستفترق امتى على بضع و سبعين فرقة اعظمها فتنه على امتى قوم يقيسون الامور برايبهم، يحرمون الحلال و يحللون الحرام»؛ ^(۱۱۰۱) «زود است که امّتم بر هفتاد و چند فرقه تقسیم شوند که فتنه انگیزترین آنان بر امّتم قومی است که امور را به رای خود قیاس می کنند، حلال را حرام کرده و حرام را حلال می نمایند».

۵- عوف بن مالک می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «كيف انت - يا عوف - اذا افترقت هذه الامّة على ثلاث و سبعين فرقة: واحدة في الجنة و سائرهنّ في النار...»؛ ^(۱۱۰۲) «چگونه ای تو - ای عوف - هنگامی که این امت بر ۷۳ فرقه متفرق شوند: یکی در بهشت و بقیه در دوزخ خواهند بود».

۶- عبدالله بن عمرو بن عاص از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «لیاتین علی امتی ما اتی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل حتی آن کان منهم من اتی امتی علانیة لکان فی امتی من یصنع ذلک. وان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین و سبعین ملة و تفترق امتی علی ثلاث و سبعین ملة، کلهم فی النار الا ملة واحدة. قالوا: ومن هی یا رسول الله؟ قال: ما انا علیه و اصحابی»؛ ^(۱۱۰۳) «بر امت من آنچه بر قوم بنی اسرائیل وارد شده خواهد آمد بدون کم و زیاد، حتی اگر یکی از بنی اسرائیل با مادرش به طور اشکار خلافی انجام دهد در امتم نیز چنین خواهد شد. و همانا بنی اسرائیل بر ۷۲ ملت متفرق شدند و امت من بر ۷۳ ملت متفرق خواهد شد. تمام انها به جز یک ملت در دوزخند. گفتند: آنان چه کسانی هستند ای رسول خدا! حضرت فرمود: آنچه که من و اصحابم بر آن است».

۷- انس بن مالک از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «ان بنی اسرائیل افترت علی احدی و سبعین فرقة، و آن امتی ستفترق علی ثنتین و سبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة و هی الجماعة»؛ ^(۱۱۰۴) «همانا بنی اسرائیل بر ۷۱ فرقه تقسیم شدند، ولی امت من به ۷۲ فرقه متفرق می شوند، تمام آنان در دوزخند به جز یک فرقه که همان جماعت باشد».

۸- ابوامامه می گوید: «افترت بنو اسرائیل علی احدی و سبعین فرقة - او قال: اثنتین و سبعین فرقة - و تزید هذه الامة فرقة واحدة، کلها فی النار الا السواد الاعظم»؛ ^(۱۱۰۵) «قوم بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند، یا این که فرمود: به هفتاد و دو فرقه - ولی بر این امت یک فرقه اضافه می شود، همه آنان در دوزخند به جز سیاهی بزرگ».

۹- سعد بن ابی وقاص از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «افتراقت بنو اسرائیل علی احدی وسبعین ملة ولن تذهب اللیالی والایام حتی تفترق امتی علی مثلها»؛ ^(۱۱۰۶) «بنی اسرائیل بر ۷۱ ملت متفرق شدند، و شبانه روز نمی گذرد تا اینکه امت من بر همین مقدار متفرق گردد».

۱۰- ابو درداء و ابوامامه و واثلة بن اسقع و انس بن مالک از پیامبر ﷺ نقل کرده اند که فرمود: «ذروا المراء فان بنی اسرائیل افترقوا علی احدی وسبعین فرقة، والنصارى علی ثنتين و سبعین فرقة، کلهم فی الضلالة الا السواد الاعظم. قالوا: یا رسول الله! ومن السواد الاعظم؟ قال: من کان علی ما انا علیه و اصحابی، من لم یمار فی دین الله ولم یکفر احدا من اهل التوحید بذنب غفر له»؛ ^(۱۱۰۷) «جدال را رها کنید؛ زیرا بنی اسرائیل به ۷۱ فرقه و نصارا به ۷۲ فرقه متفرق شدند، تمام آنان به جز سواد اعظم در گمراهی هستند. گفتند: ای رسول خدا! سواد اعظم کیست؟ فرمود: هر کس که بر آن چیزی است که من و اصحاب من بر آن است. کسی که در دین خدا جدال نکند و کسی از اهل توحید را به گناهی که برای او بخشوده شود تکفیر نماید».

۱۱- جابر بن عبدالله از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «تفرقت اليهود علی واحدة وسبعین فرقة، کلها فی النار، وتفرقت النصارى علی ثنتين وسبعین فرقة، کلها فی النار، وان امتی ستفترق علی ثلاث وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة. فقال عمر بن الخطاب: یا رسول الله! اخبرنا من هم؟ قال: السواد الاعظم»؛ «یهود بر ۷۱ دسته متفرق شدند تمام آنان در آتش اند. و نصارا به ۷۲ فرقه متفرق شدند و تمام آنان در آتش اند. و همانا امت من زود است که بر ۷۳ فرقه متفرق شوند، تمام آنان به جز یک فرقه در آتش اند. عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا! خبر بده مرا که آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: سواد اعظم».

۱۲- کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف بن زید از پدرش، از جدش نقل کرده که گفت: ما نزد رسول خدا ﷺ در مسجدش نشسته بودیم که حضرت فرمود: «لتسلکن سنن من قبلکم حذو النعل بالنعل، ولتاخذنّ مثل اخذهم، آن شبرا فشير وان ذراعا فذراع وان باعا فباع، حتی لو دخلوا جحر ضبّ دخلتم فيه. الا آن بنی اسرائیل افترت علی موسی علی احدی وسبعین فرقة کلّها ضالة الا فرقة واحدة: الاسلام وجماعتهم. وانما افترت علی عیسی بن مریم علی احدی وسبعین فرقة کلّها ضالة الا فرقة واحدة: الاسلام وجماعتهم. ثمّ انهم یكونون علی اثنتین وسبعین فرقة، کلّها ضالة الا فرقة واحدة: الاسلام وجماعتهم»؛ (۱۱۰۸) «به طور حتم شما روش های پیشینیان را بدون کم و زیاد خواهید پیمود، و همانند آنان امور را خواهید گرفت. اگر یک وجب، شما هم یک وجب، اگر یک ذراع، شما هم یک ذراع، و اگر یک متر، شما هم یک متر، حتی اگر آنان داخل سوراخ سوسماری شدند شما نیز داخل خواهید شد. آگاه باشید! همانا بنی اسرائیل برخلاف دستور موسی به ۷۱ فرقه متفرق شدند که همه آنها بر ضلالت اند به جز یک فرقه و آن اسلام و جماعت مسلمین است. و همانا بنی اسرائیل برخلاف حضرت عیسی بن مریم بر ۷۱ فرقه متفرق شدند، تمام آنها بر ضلالت اند به جز یک فرقه و آن اسلام و جماعت مسلمین است. انگاه آنان بر ۷۲ فرقه متفرق خواهند شد که تمام آنها بر ضلالت اند به جز یک فرقه که همان اسلام و جماعت اسلام باشد».

شاید مقصود به بخش اخر حدیث پیروان پیامبر اسلام محمد ﷺ باشند گرچه ضمیر به طور مذكر آمده است.

بررسی سند احادیث

حدیث اول به جهت وجود محمد بن عمرو در آن حسن است، گرچه به جهت شواهد آن صحیح می باشد، و لذا ترمذی، حاکم نیشابوری، ابن حبان، شاطبی، و سیوطی و البانی آن را تصحیح نموده اند».^(۱۱۰۹)

حدیث دوم نیز به جهت وجود ازهر بن عبدالله در سند آن حسن است گرچه به جهت شواهدی که دارد صحیح می باشد. و لذا حاکم نیشابوری و ذهبی آن را تصحیح نموده اند.

حدیث سوم به جهت عباد بن یوسف در سند آن حسن است.

حدیث چهارم را حاکم نیشابوری تصحیح کرده است.

حدیث پنجم به جهت وجود عبد الحمید بن ابراهیم در سند آن نزد برخی ضعیف است گرچه ابن حبان و ابن حجر او را توثیق کرده اند.

حدیث ششم به جهت وجود عبد الرحمان بن زیاد بن انعم افریقی در سند آن ضعیف است؛ زیرا حافظه او ضعیف بوده و راوی احادیث منکر است.^(۱۱۱۰)

حدیث هفتم تمام طرق آن به انس بن مالک ضعیف است.

حدیث هشتم به جهت جهالت یکی از راویان آن به نام قطن بن عبدالله ضعیف است.

حدیث نهم به جهت وجود موسی بن عبیده در سند آن ضعیف است.

حدیث دهم به جهت وجود کثیر بن مروان شامی در سند آن باطل است؛ زیرا او جدا ضعیف می باشد.^{(۱۱۱۱)(۱۱۱۲)}

حدیث یازدهم به نظر حافظ ابن حجر ضعیف است؛ زیرا در سند آن شخصی وجود دارد که نام آن برده نشده است.^{(۱۱۱۳)(۱۱۱۴)}

حدیث دوازدهم نیز به جهت وجود کثیر بن عبدالله در سند آن ضعیف است.

ب - احادیث افتراق امت در مصادر شیعه

در مصادر حدیثی شیعه نیز به احادیث افتراق امت و فرقه ناجیه اشاره شده است. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- شیخ صدوق رحمته الله به سندش از امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود: «انّ امّة موسی افترت بعدة علی احدی و سبعین فرقة، فرقة منها ناجیة و سبعون فی النار، و افترت امّة عیسی بعدة علی اثنتین و سبعین فرقة، فرقة منها ناجیة و احدی و سبعون فی النار، و آن امّتی ستفترق بعدی علی ثلاث و سبعین فرقة، فرقة منها ناجیة و اثنتان و سبعون فی النار»؛ ^(۱۱۱۵) «همانا امت موسی بعد از او به ۷۱ فرقه متفرق شدند، فرقه ای از آنان بر حق و هفتاد فرقه دیگر در آتش دوزخند. و امت عیسی بعد از او بر ۷۲ فرقه تقسیم شدند، یک فرقه از آنها بر حق و ۷۱ فرقه در آتش دوزخند. و همانا امت من بعد از من بر ۷۳ فرقه متفرق شوند، یک فرقه اهل نجات و ۷۲ فرقه در آتش دوزخند».

۲- علی بن محمد خزاز به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ستفترق امّتی علی ثلاث و سبعین فرقة، منها فرقة ناجیة و الباقون هالکة، و الناجیة الذین یتمسکون بولایتکم و یقتبسون من عملکم و لایعملون برایهم فاولئک ما علیهم من سبیل»؛ ^(۱۱۱۶) «زود است که امتم بر هفتاد و سه فرقه متفرق شوند، از آنها یک فرقه اهل نجات است و بقیه هلاک خواهند شد. و فرقه ناجیه کسانی هستند که به ولایت شما - اهل بیت - تمسک کرده و از علم شما بهره گیرند و به رای خود قیاس نکنند. آنان کسانی هستند که مؤاخذه نخواهند شد».

۳- شیخ طوسی رحمته الله به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که به بزرگ یهود فرمود: «به چند دسته تقسیم شدید؟ او گفت: به فلان و فلان دسته. حضرت فرمود: دروغ گفתי ای برادر یهود. نگاه رو به مردم کرده و فرمود: «والله لو ثبتت لی الوسادة لفضیت بین اهل التوراة بتوراتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل القرآن بقرآنهم. آیها الناس! افتרכת الیهود علی احدی و سبعین فرقة، سبعون منها فی النار و واحدة ناجية فی الجنة و هی التي اتّبعت یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام. وافتרכת النصارى علی اثنتین و سبعین فرقة، احدی و سبعین فی النار و واحدة فی الجنة، و هی التي اتبعت شمعون وصی عیسی علیه السلام. و ستفترق هذه الامة علی ثلاث و سبعین فرقة، اثنتان و سبعون فرقة فی النار و فرقة فی الجنة، و هی التي اتبعت وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و ضرب بیده علی صدره. ثم قال: ثلاث عشر فرقة من الثلاث و السبعین کلها تنتحل مودتی، واحدة منها فی الجنة و هی النمط الاوسط، و اثنتا عشرة فی النار»؛ ^(۱۱۷) «به خدا سوگند! اگر برای من کرسی یهن کنند هر اینه بین اهل تورات به تورآتشان و بین اهل انجیل به انجیلشان و بین اهل زبور به زبورشان و بین اهل قرآن به قرآنشان حکم خواهم کرد. ای مردم! یهود به ۷۱ فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان در آتش دوزخ و یک فرقه اهل نجات و در بهشت است. و آن فرقه ای است که یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام را پیروی کرده است. و نصارا بر ۷۲ فرقه متفرق شدند، ۷۱ فرقه در آتش دوزخ و یک فرقه در بهشت است، و آن فرقه ای است که شمعون وصی عیسی علیه السلام را پیروی نموده است. و زود است که این امت بر ۷۳ فرقه متفرق شوند، ۷۲ فرقه از آنها در آتش دوزخ و یک فرقه در بهشت است. و آن فرقه ای است که وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیروی نموده است. در این هنگام حضرت دست خود را بر سینه اش

زد. سپس فرمود: سیزده فرقه از ۷۳ فرقه همگی ادعای محبت مرا دارند، ولی یک فرقه از آنان در بهشت است و آنان کسانی اند که در راه مستقیم قرار دارند، و دوازده فرقه دیگر در آتش دوزخ است.»

۴- شیخ مفید به سندش از ابی عقیل نقل کرده که گفت: ما نزد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بودیم که حضرت فرمود: «لتفترق هذه الامة على ثلاث و سبعين فرقة، و الذی نفسى بیده آن الفرق کلها ضالّة الا من اتبعنى و کان من شیعتی»؛ ^(۱۱۱۸) «به طور حتم این امت بر ۷۳ فرقه متفرق خواهند شد. قسم به کسی که جانم به دست قدرت اوست تمام فرقه ها بر ضلالت اند جز کسانی که مرا متابعت کرده و از پیروان من باشند.»

۵- اربلی به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «تفترق هذه الامة على ثلاث و سبعين فرقة: اثنتان و سبعون فى النار و واحدة فى الجنة و هم الذين قال الله عزوجل: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدُلُونَ»، و هم انا و شیعتی»؛ ^(۱۱۱۹) «این امت بر ۷۳ فرقه متفرق خواهند شد، ۷۲ فرقه از آنان در آتش دوزخ و یکی در بهشت است و آنان کسانی هستند که خداوند عزوجل در حقشان فرمود: (و از جمله کسانی که خلق کردیم امتی است که به حق هدایت یافته و به حق باز می گردند)، و آنها من و شیعیان من می باشند.»

۶- شیخ صدوق رحمته الله به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود: «ان بنی اسرائیل تفرقت علی عیسی احدی و سبعین فرقة، فهلک سبعون فرقة و تخلّص فرقة، و آن امتی ستفترق علی اثنتین و سبعین فرقة، یهلک احدی و سبعون و یتخلّص فرقة. قالوا: یا رسول الله! من تلك الفرقة؟ قال: الجماعة الجماعة الجماعة»؛ ^(۱۱۲۰) «همانا بنی اسرائیل بر ۷۱ فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنها هلاک شده و یک فرقه نجات یافتند. و همانا امت من بر هفتاد و دو فرقه

متفرق شود، ۷۱ فرقه از آنها هلاک شود و یکی نجات یابد. گفتند: ای رسول خدا! آن یک فرقه کیست؟ فرمود: جماعت، جماعت، جماعت».

شیخ صدوق رحمته الله در توضیح ذیل حدیث می فرماید: «مقصود به جماعت، اهل حق است گرچه کم باشند؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: «المؤمن من وحده حجة، والمؤمن وحده جماعة»؛ «مؤمن به تنهایی حجت است، و مؤمن به تنهایی جماعت است».

۷- عیاشی به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود: «تفرقت امة موسى على احدى و سبعين ملة (فرقة)، سبعين منها في النار و واحدة في الجنة، و تفرقت امة عيسى على اثنتين و سبعين فرقة، احدى و سبعين فرقة في النار و واحدة في الجنة و تعلقوا امتي على الفرقتين جميعا بملة، واحدة في الجنة و ثنتان و سبعون في النار. قالوا: من هم يا رسول الله! قال: الجماعات الجماعات»؛ ^(۱۱۲۱) «امت موسی بر ۷۱ ملت (فرقه) تقسیم شدند، هفتاد فرقه از آنها در آتش و یکی در بهشت است. و امت عیسی بر ۷۲ فرقه متفرق شدند، ۷۱ فرقه در آتش دوزخ و یکی در بهشت است. و امت من از آن دو فرقه به یک فرقه بالاترند، یکی در بهشت و ۷۲ فرقه دیگر در آتش دوزخ است گفتند: ای رسول خدا! آنها کیانند؟ فرمود: جماعات، جماعات».

۸- شیخ صدوق رحمته الله به سندش از عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود: «سیاتی علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل مثل بمثل، و انهم تفرقوا علی اثنتين و سبعين ملة، و ستفرق امتی علی ثلاث و سبعين ملة، تزيد عليهم واحدة، كلها في النار غير واحدة. قال: قيل يا رسول الله! وما تلك الواحدة؟ قال: هو ما نحن عليه اليوم انا واصحابي»؛ ^(۱۱۲۲) «زود است که بر سر امتم آنچه بر بنی اسرائیل درآمده فرود آید، مثل همان. بنی اسرائیل بر ۷۲ ملت

متفرق شدند. و زود است که امتم بر ۷۳ ملت تقسیم شوند با اضافه یک ملت بر آنها، تمام آنها در آتش دوزخند به جز یک ملت. به حضرت عرض شد: آن یک ملت کدام است؟ فرمود: آن ملتی که من و اصحابم امروز برانیم». مجلسی رحمته الله علیه این حدیث را از صدوق رحمته الله علیه نقل کرده ولی در آخر آن اینچنین آمده است: «هو ما نحن علیه الیوم انا و اهل بیتی»؛ ^(۱۱۲۳) «ان ملت دسته ای است که من و اهل بیتم امروز برانیم».

راویان حدیث از صحابه

تعداد بسیاری از صحابه احادیث افتراق امت را نقل کرده اند از قبیل:

- ۱- امام علی علیه السلام
- ۲- امام حسین علیه السلام
- ۳- ابوهریره
- ۴- عوف بن مالک
- ۵- عبدالله بن عمرو بن عاص
- ۶- انس بن مالک
- ۷- ابوامامه
- ۸- سعد بن ابی وقاص
- ۹- ابوالدرداء
- ۱۰- واثله بن اسقع
- ۱۱- جابر بن عبدالله انصاری
- ۱۲- عمرو بن عوف بن زید
- ۱۳- عبدالله بن عمر

راویان حدیث افتراق در مصادر فریقین

احادیث افتراق امت در مصادر حدیثی بسیاری از علمای فریقین آمده است

از قبیل:

۱- الجامع الصحیح، ترمذی ج ۵ ص ۲۵، ۴۱، کتاب الایمان

۲- سنن ابی داود، ج ۵ ص ۴، ۳۴

۳- سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۲۱، کتاب الفتن

۴- مسند احمد بن حنبل ج ۲ ص ۳۳۲

۵- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۱ ص ۶۱

۶- صحیح ابن حبان ج ۷ ص ۶۲، ح ۶۷۳۱

۷- صحیح ابن یعلی، مسند ابی هریره، ۵۴۱ - ۵۴۲

۸- السنة، ابن ابی عاصم ج ۱ ص ۳۳، رقم ۶۶

۹- السنة، مروزی، ص ۱۷

۱۰- السنن الکبری، بیهقی ج ۱۰ ص ۲۰۸، الاعتقاد ص ۳۰۷

۱۱- الابانة الکبری، ابن بطه ج ۱ ص ۲۲۸، رقم ۲۵۲

۱۲- الشریعة، اجری ص ۱۵

۱۳- الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بغدادی ص ۶

۱۴- تلبیس ابلیس ص ۱۸

۱۵- الاعتصام، شاطبی ج ۲ ص ۱۸۹

۱۶- الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲ ص ۲۰

۱۷- سنن دارمی، ج ۲ ص ۱۵۸، رقم ۲۵۲۱

۱۸- المعرفة و التاریخ، یعقوب بن ابی سفیان، ج ۲ ص ۳۱

۱۹- المعجم الکبیر، طبرانی ج ۱۹ ص ۳۷۶ - ۳۷۷

- ۲۰- شرح الاصول الاعتقاد، اللالكائى ج ۱ ص ۱۰۱، رقم ۱۵۰
- ۲۱- الكامل فى الضعفاء ابن عدى ج ۷ ص ۲۴۸۳، ترجمه نعيم بن حماد
خزاعى
- ۲۲- تاريخ مدينه دمشق، ابوزرعه دمشقى ج ۱ ص ۶۲۲، رقم ۱۷۸۳
- ۲۳- تاريخ بغداد، خطيب بغدادى، ج ۱۳ ص ۳۰۷ - ۳۰۸
- ۲۴- مجمع الزوائد، هيثمى، ج ۷ ص ۳۲۳
- ۲۵- الضعفاء الكبير، عقيلى، ج ۲ ص ۲۶۲
- ۲۶- الخصال، شيخ صدوق، ص ۵۸۵، كمال الدين ص ۶۶۲
- ۲۷- الرسائل العشر، شيخ طوسى، ص ۱۲۷، الامالى، ص ۵۲۳
- ۲۸- كفاية الاثر، خزاز قمى، ص ۱۵۵
- ۲۹- الاحتجاج، طبرسى ج ۱ ص ۳۹۲
- ۳۰- كافى، كلينى ج ۸ ص ۲۲۴
- ۳۱- كتاب سليم بن قيس ص ۳۳۲
- ۳۲- الامالى، شيخ مفيد ص ۲۱۳
- ۳۳- كشف الغمة، اربلى ج ۱ ص ۳۲۸
- ۳۴- تفسير عياشى ج ۲ ص ۴۳
- ۳۵- بحار الانوار، مجلسى ج ۲۸ ص ۴
- ...

تصريح به صحت حديث

عده ای از علمای اهل سنت تصريح به صحت حديث افتراق امت نموده اند
از قبيل:

۱- ترمذى، الجامع الصحيح. او مى گوید: «هذا حديث حسن صحيح».

۲- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین. او می گوید: «هذا حدیث کثر فی الاصول»؛ «این حدیثی است که در کتب اصول حدیثی بسیار یافت می شود».

۳- ذهبی، تلخیص المستدرک.

۴- ابن حبان، الصحیح.

۵- شاطبی، الاعتصام

۶- سیوطی، الجامع الصغیر

۷- البانی، سلسلة الاحادیث الصحیحة

۸- ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۱ ص ۱۱۸

۹- طبرانی، المعجم الکبیر

۱۰- علامه مناوی، فیض الغدیر، که تصریح به تواتر آن کرده است (۱۱۲۴)

۱۱- سفارینی، لوامع الانوار البهیة

تواتر حدیث افتراق امت نزد فریقین

برخی از علمای شیعه و اهل سنت حدیث افتراق امت را متواتر دانسته اند از قبیل:

۱- مقبلی، العلم الشامخ. (۱۱۲۵) او می گوید: «حدیث افتراق الامّة الی ثلاث و

سبعین فرقة روایاته کثیرة یشد بعضها بعضا بحیث لاتبقى ریبة فی حاصل معناه»؛

«حدیث افتراق امت به ۷۳ فرقه روایاتش بسیار است به حیثی که برخی از انها

بعضی دیگر را تقویت و محکم می کند و در نتیجه شکی در حاصل معنای آن

باقی نمی گذارد».

۲- محمد بن عقیل، تقویة الایمان. (۱۱۲۶) او می گوید: «حدیث افتراق الامّة

علی ثلاث و سبعین فرقة قدروی من طرق عدیدة و خرجه غیر واحد من ائمة

الحديث، فشد بعض الروایات بعضها و حصل من المجموع قوة تفيد اصل اصیل للحديث»؛ «حديث افتراق امت بر ۷۳ فرقه از طرق مختلفى روايت شده است. و بسیاری از ائمه حديث آن را تخریج نموده اند و برخی از روايات بعضی دیگر را تقویت و محکم می کند. و از مجموع روايات قوتی استفاده می شود که دلالت بر ثبوت اصل اصیلی برای حديث دارد».

۳- سیوطی، الجامع الصغیر. (۱۱۲۷)

۴- کتانی، نظم المتناثر من الحديث المتواتر. (۱۱۲۸)

۵- سید نعمت الله جزایری، الانوار النعمانية. (۱۱۲۹)

معنای حقیقی یا مجازی

در معنا و مفهوم این احادیث چند احتمال داده شده است:

۱ - این که رقم ۷۱، ۷۲ و ۷۳ عددی حقیقی است، و حقیقتاً امت پیامبر اسلام ﷺ به این تعداد فرقه تقسیم شده اند. لذا برخی از مؤلفان درصدد شمارش آن ها تا ۷۳ بر آمده و عقاید هر کدام و نام آن ها را ذکر کرده اند.

۲ - این که مقصود از این عدد حقیقی است ولی هنوز کامل نشده و تا عصر ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه وقت دارد تا به این عدد برسد.

۳ - این که مقصود از این عدد به معنای مجازی و برای مبالغه است؛ زیرا عدد هفتاد را عرب به جهت مبالغه در امری استفاده می کند. قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کرده و می فرماید: «ان تستغفر سبعین مرة فلن يغفر الله لهم»؛ «اگر بر منافقان هفتاد بار استغفار کنی خداوند آنان را نمی امرزد». مشخص است که این عدد به جهت مبالغه در استغفار است و خصوصیت ندارد. و عدد سه که به آن اضافه شده به جهت مبالغه در مبالغه نسبت به تفرقه است و

دلالت دارد بر این که تفرقه در امت اسلامی نسبت به دو امت گذشته بیشتر بوده است.

بررسی کلی احادیث افتراق امت

از مجموعه این احادیث نکاتی استفاده می شود:

۱- از این که این احادیث با الفاظ و تعبیرات مختلف از طرق متعددی نقل شده بی به شهرت و معروف بودن آن می بریم. و لذا مشاهده می کنیم که این احادیث در اغلب کتاب های حدیثی معتبر نزد اهل سنت آمده است، و حتی برخی از محدثین برای آن بابی خاص قرار داده اند.

۲- با مراجعه به طرق ضعیف و مجعول آن پی می بریم که این احادیث مورد تعرض برخی از فرصت طلبان و دروغ گویان قرار گرفته و لذا در ذیل آن مطابق میل خود اضافاتی نموده اند تا با مرام و اهداف خودشان سازگاری داشته باشد، و این به جهت شهرت و اهمیت این احادیث نزد عموم مردم است.

از جمله احادیثی که در ذیل آن جمله ای از طرف راوی اضافه شده حدیثی است که ابن ابی عاصم در کتاب «السنة» نقل کرده که در ذیل آن آمده است: «و آن من اضلّها و اخبثها من یتشیع او الشیعة».

و این در حالی است که ناصر الدین البانی، محقق کتاب «السنة» در تعلیقه خود بر این حدیث می گوید: «اسناد ضعیف و رجاله ثقات غیر لیث و هو ابن ابی سلیم، فانه ضعیف کان اختلط. و الحدیث صحیح دون ذکر الشیعة فیه»؛^(۱۱۳۰) «سند آن ضعیف است و رجال آن به جز لیث بن ابی سلیم ثقه می باشند؛ زیرا او ضعیف و اهل خلط بوده است. و حدیث بدون ذکر شیعه در آن صحیح است».

و نیز ابن بطّه در کتاب «الابانة» این حدیث را نقل کرده و در آخر آن چنین آمده است: «... و اضلّها فرقة و شرها الداعية الينا - اهل البيت - اية ذلك انهم

یثمونی ابابکر و عمر». (۱۱۳۱) در حالی که در طریق آن سواده بن سلمه قرار دارد که عین و اثری از او در کتب رجال نیست، و لذا سند آن شدیداً ضعیف است.

پاسخ به شبهات

در مورد احادیث افتراق امت شبهات مختلفی وارد شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ابن حزم در مورد این حدیث می‌گوید: «این حدیث از جهت اسناد هرگز صحیح به نظر نمی‌رسد». (۱۱۳۲)

پاسخ: از آنچه گذشت به دست می‌آید که سند برخی از روایات افتراق امت از اعتبار لازم و کافی برخوردار است، خصوصاً آن که برخی از علمای اهل سنت تصریح به صحت آن کرده و سندهای مختلف آن می‌تواند یکدیگر را تقویت نماید.

۲- این حدیث از حیث متن مضطرب بوده و الفاظ آن مختلف است و متون آن کم و زیاد دارد، و بدین جهت از اعتبار ساقط است.

پاسخ: گرچه متن این حدیث به جهت نقل به معنا در آن مختلف است ولی یک مطلب در تمام این روایات است که همگی بر آن اتفاق دارند و آن افتراق و تفرقه امت اسلامی به فرقه‌های مختلف و گوناگون است.

۳- شوکانی می‌گوید: «آنچه در ذیل این احادیث آمده که به جز یک فرقه تمام فرق اسلامی در دوزخند، را جماعتی از محدثان تضعیف کرده‌اند، بلکه ابن حزم گفته که این زیادتی جعلی است». (۱۱۳۳)

پاسخ: انصاف آن است که این عبارت در برخی از روایات صحیح‌السند آمده است و لذا نمی‌توان آن را جعلی دانست.

۴- برخی می گویند: این حدیث مستلزم آن است که از این امت افراد بسیاری هلاک شوند و اختلاف و تشّت بین مسلمانان تا روز قیامت برقرار باشد و این مستلزم آن است که حکم به جهنمی بودن اغلب افراد امت اسلامی گردد.

پاسخ: بعد از آن که حدیث از حیث سند تمام بود باید التزام به مفاد آن داد و در مفاد آن هیچ استبعادی وجود ندارد؛ زیرا نظیر آن در امت های پیشین وجود داشته است همانگونه که در قوم حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام مشاهده می کنیم.

۵- عبد الرحمن بدوی می گوید: «از این حدیث ذکری در مؤلفات قرن دوم و حتی قرن سوم مشاهده نمی نمایم و اگر این حدیث صحیح می بود باید در کتاب های قدما یافت می شد.» (۱۱۳۴)

پاسخ: این اشکال سهو قلم از ایشان است؛ زیرا این حدیث را ابی داود متوفای سنه (۲۷۵ ه ق) و ترمذی، متوفای (۲۷۹ ه ق) و ابن ماجه متوفای (۲۷۶ ه ق) و احمد بن حنبل، متوفای (۲۴۱ ه ق)، نقل کرده اند. و این ها همگی در قرن سوم می زیسته اند.

۶- این احادیث با احادیث «امت مرحومه» منافات دارد. احمد بن حنبل به سندش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که فرمود: «انَّ امَّتِي امَّةٌ مَرْحُومَةٌ لَيْسَ عَلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ، اِنَّمَا عَذَابُهَا فِي الدُّنْيَا الْقَتْلُ وَالْبَلَابُ»؛ (۱۱۳۵) «همانا امت من امّتی است که مورد رحمت واقع شده و بر او در آخرت عذاب نخواهد بود و تنها عذاب آنها در دنیا کشتار و نزاع است.»

پاسخ: اولاً: احادیث افتراق امت بنا بر تصریح برخی از علمای فریقین متواتر است ولی احادیث «امت مرحومه» خبر واحد می باشد و در صورت تعارض، خبر واحد نمی تواند با خبر متواتر مقابله نماید.

ثانیا: حدیث امت مرحومه دلالت بر نفی عذاب در برزخ از برخی افراد ندارد.
ثالثا: مگر عذاب در دنیا، کم عذابی است که انسان به آن مبتلا می شود؟
رابعا: شاید مقصود از نفی عذاب در آخرت این باشد که بالاخره افراد این امت همگی به بهشت خواهند رفت؛ گرچه عده ای بعد از تطهیر در جهنم از آن خارج شده و به بهشت می روند.

خامسا: احادیث امت مرحومه را اگر بخواهیم به عمومش عمل کنیم با عقل و نقل قطعی سازگاری ندارد؛ زیرا این حدیث مردم را به گناه تشویق می کند و نیز با آیات قرآنی سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند متعال نسبت به این امت عتاب ها و تهدیدها در صورت نافرمانی دارد. بالاتر از این ها در احادیث «حوض» به طور صریح آمده است که تعداد بسیاری از اصحاب پیامبر ﷺ را به جهنم می برند و حتی هنگامی که پیامبر ﷺ واسطه گری می کند فایده ای نمی بخشد. (۱۱۳۶)
سادسا: در حدیث «امت مرحومه» پیامبر ﷺ می فرماید: «امت من مرحومه است...»، ولی از احادیث افتراق امت که ۷۲ فرقه را اهل آتش دوزخ می داند و تنها یک فرقه را اهل نجات می شمارد دلالت دارد که تنها این فرقه حقیقتا از امت پیامبر ﷺ است؛ زیرا کسی حقیقتا از امت پیامبر ﷺ است که پیرو و مطیع او باشد نه این که تنها اسم مسلمانی را بر خود گذاشته باشد.

۷- از ظاهر برخی احادیث استفاده می شود که اختلاف بین امت منشا رحمت خواهد بود نه عذاب. از ابن عباس نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «... و اختلاف اصحابی لکم رحمة»؛ (۱۱۳۷) «... و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است».

پاسخ: اولاً: این روایت سند معتبری ندارد و حتی بنا بر نقل ابن حزم این کلام حدیث نیست. (۱۱۳۸) البانی می گوید: «حدیث (اختلاف امتی رحمة) اصلی ندارد.

و محدثان کوشش فراوانی کرده اند تا برای آن سندی بیابند ولی موفق نشدند... سبکی گفته: این حدیث نزد محدثان معروف نیست و من برای آن سند صحیح و یا ضعیف و یا موضوع نیافتم...» (۱۱۳۹)

ثانیا: بر فرض سند داشتن این حدیث و صحت آن می توان معنای برای آن نمود که با احادیث افتراق امت سازگاری داشته باشد.

محمد بن شربینی در «مغنی المحتاج» می گوید: در حدیث آمده که اختلاف امتم رحمت است. حلیمی آن را به اختلاف مقاصد و حرفه ها و شغل ها تفسیر کرده است» (۱۱۴۰)

و نیز ممکن است که مقصود از اختلاف امت آمد و شد امت پیامبر ﷺ به جهت ملاقات و کسب فیض از یکدیگر باشد. و این معنایی است که در برخی از روایات اهل بیت علیهم السلام به آن اشاره شده است.

شیخ صدوق رحمته الله به سندش از عبد المؤمن انصاری نقل کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قومی روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که حضرت فرمود: اختلاف امتم رحمت است. امام صادق علیه السلام فرمود: راست گفته اند. عرض کردم: اگر اختلافشان رحمت است پس اجتماعشان عذاب است؟ حضرت فرمود: «لیس حیث تذهب و ذهبوا، و انما اراد قول الله عزوجل: «فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون»، فامرهم ان ينفروا الى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و يتخلفوا اليه فيتعلموا، ثم يرجعوا الى قومهم فيعلموهم. انما اراد اختلافهم من البلدان لا اختلافاً في دين الله، انما الدين واحد»؛ (۱۱۴۱) «مطلب آن چیزی نیست که ذهن تو و دیگران به سوی آن رفته است، بلکه مطلب همان چیزی است که در قول خداوند عزوجل اشاره شده که فرمود: (چرا از هر فرقه طایفه ای کوچ نمی کند تا در دین تفقه

کرده و هنگام بازگشت به قوم خود آنان را انذار کند شاید آنها بر حذر شوند)، پس خداوند آنان را امر کرده که به سوی رسول خدا ﷺ کوچ کنند و نزد او رفت و آمد داشته باشند تا علم فرا گیرند و سپس به سوی قوم خود بازگشته و آنان را تعلیم دهند. مقصود، رفت و آمد از کشورها و شهرهاست نه اختلاف در دین خدا؛ زیرا به طور حتم دین خدا یکی است».

۸- در برخی از روایات آمده است که پیامبر ﷺ همه امت خود را اهل بهشت معرفی کرده است.

هیثمی از عبید الله بن عمرو و او از پیامبر ﷺ نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «ما من امة الا و بعضها فی النار و بعضها فی الجنة الا امتی کلها فی الجنة»؛ ^(۱۱۴۲) «هیچ امتی نیست جز آن که برخی از افراد آن در آتش دوزخ و برخی دیگر در بهشت است به جز امت من که تمام افراد آن در بهشت خواهند بود».

پاسخ: اولاً: این حدیث به جهت وجود احمد بن محمد بن حجاج بن رشدین در سند آن به اعتراف ابن حجر هیثمی ضعیف است. ^(۱۱۴۳) و ذهبی در «میزان الاعتدال» او را کذاب معروف می داند. ^(۱۱۴۴) ثانیاً: اشکالاتی که در مورد حدیث «امت مرحومه» وارد کردیم در این حدیث نیز وارد است.

فرقه ناجیه از دیدگاه اهل سنت

اهل سنت فرقه ناجیه در این احادیث را بر خود منطبق کرده و خود را اهل نجات می دانند، و بر مدعای خود به ذیل برخی از این روایات تمسک کرده اند؛ زیرا در برخی از آنها چنین آمده بود: «ما انا علیه و اصحابی»، «الجماعة»،

«السواد الاعظم»، «الاسلام و جماعتهم». اینک جواب هایی را به صورت کلی و نسبت به فرد فرد این گونه روایات خواهیم داد.

۱- این کلمات زیادی در غالب روایات افتراق امت نیآمده است، و از آنجا که جنبه توضیحی داشته و مهم به نظر می رسد اگر قصد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان آنها بود باید در همه موارد بیان می کرده است و از آنجا که در غالب این روایات نیآمده به دست می آید که این کلمات از زیادتی راویان حدیث بوده است.

۲- عموم روایاتی که در آنها کلمات زیادی آمده از حیث سند ضعیف به نظر می رسد، همانگونه که قبلا به آن اشاره کردیم.

۳- در آیات بسیاری اکثریت مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته شده و به این نکته اشاره شده که همیشه کمی از بندگان خداوند شکر گزارند. و لذا نمی توان سواد اعظم و سیاهی لشکر و جماعت را محور حقانیت دانست.

۴- در مورد حدیثی که در ذیل آن جمله «ما انا علیه و اصحابی» آمده البانی می گوید: «عقیلی آن را در ضعفا آورده و او این روایت را از یحیی به توسط عبدالله بن سفیان نقل کرده است. عقیلی گفته که حدیثش متابعت نمی شود».

(۱۱۴۵)

۵- از برخی آیات و روایات صحیح السند استفاده می شود که برخی از صحابه مشکل داشته و از عدالت برخوردار نبوده اند و لذا نمی توان همه آنان را داخل در فرقه ناجیه دانست.

۶- در مستدرک حاکم چنین آمده است: «ما انا علیه الیوم و اصحابی» آنچه که من و اصحابم امروز بر آن هستیم، یعنی قبل از وفاتم. و این به نوبه خود دلالت بر اختلاف بین امت اسلامی دارد. و می دانیم که صحابه بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگز بر یک طیف و دسته نبوده اند.

۷- در مورد روایتی که در ذیل آن لفظ «الجماعة» آمده می‌گوییم: مقصود از جماعت، اهل حق است گرچه در اقلیت باشند؛ همانگونه که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «... الجماعة اهل الحق و آن كانوا قليلا...»؛ ^(۱۱۴۶) «مقصود از جماعت اهل حق است گرچه کم باشند».

از عبدالله بن مسعود نیز نقل شده که گفت: «انما الجماعة ما وافق الحق و آن كنت وحدك»؛ ^(۱۱۴۷) «همانا جماعت کسی است که موافق با حق باشد گرچه تو به تنهایی باشی».

این معنا با آیات قرآن نیز سازگاری دارد؛ زیرا دلالت دارد بر این که تمسک کننده به حق کم است. خداوند سبحان می‌فرماید: «لقد جئناكم بالحق و لكن اكثركم للحق كارهون»؛ ^(۱۱۴۸) «ما حق را برای شما آوردیم ولی بیشتر شما از حق کراهت داشتید».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بدا الاسلام غريبا وسيعود كما بدا غريبا، فطوبى للغرباء»؛ ^(۱۱۴۹) «اسلام غریبانه ظهور کرد و زود است که همانند ظهور غریبانه دوباره غریبانه بازگردد. پس خوشا به حال غریبان».

۸- روایاتی که در آنها کلمه «السواد الاعظم» آمده همگی ضعیف السنداند همان گونه که قبلا به آن اشاره شد.

فرقه ناجیه از دیدگاه شیعه

همان گونه که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند، احادیث نیز می‌توانند مفسر هم باشند. با این بیان که مثلا روایتی ولو از حیث مصداق مجمل است، ولی روایات دیگر مصداق آن را روشن کند. اکنون به برخی از روایاتی که بیانگر مصداق حدیث سابق است اشاره می‌کنیم:

۱ - حدیث ثقلین: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای مردم! همانا در میان شما دو شیء گران بها قرار می‌دهم که اگر به آن تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم، که همان اهل بیت من می‌باشند.» (۱۱۵۰)

در این حدیث شریف که با سندهای صحیح در مصادر فریقین وارد شده، پیامبر اکرم ﷺ تنها فرقه نجات یافته از گمراهی را گروهی می‌داند که متمسک به قرآن و عترت پیامبر ﷺ شده اند تا از این راه به سعادت دائمی نایل آیند.

امام حافظ حسن بن محمد صنعانی (۶۵۰هـ) در کتاب «الشمس المنيرة» از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «افتרכת امة اخى موسى احدى و سبعين فرقة، و افتרכת امة اخى عيسى على اثنتين و سبعين فرقة، و ستفترق امتى على ثلاث و سبعين فرقة، كلها هالكة الا فرقة واحدة. فلما سمع ذلك منه ضاق المسلمون ذرعا، و ضجوا بالبكاء و اقبلوا عليه و قالوا: يا رسول الله! كيف لنا بعدك بطريق النجاة؟ و كيف لنا بمعرفة الفرقة الناجية حتى نعتد عليها؟ فقال ﷺ: ائى تارك فيكم ما آن تمسكنم به لن تضلوا من بعدى ابدًا، كتاب الله و عترتى اهل بيتى. آن اللطيف الخبير نبانى انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛ (۱۱۵۱) «قوم برادرم موسى به هفتاد و يك فرقه متفرق شدند و امت برادرم عيسى به هفتاد و دو فرقه تقسيم گشتند. و زود است كه امتم بر هفتاد و سه فرقه متفرق گردند، همه آنان به جز يك يك فرقه هلاك خواهند شد. هنگامى كه اين سخن از حضرت شنیده شد مسلمانان صدایشان بلند شد و بلند گریه کردند و رو به حضرت کرده و عرض کردند: ای رسول خدا! ما چگونه بعد از شما راه نجات را پیدا کنیم؟ و چگونه به فرقه ناجیه معرفت یابیم تا بر آن اعتماد نماییم؟ حضرت ﷺ فرمود: من در میان شما چیزی قرار دادم كه

اگر به آن بعد از من تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. همانا لطیف خبیر مرا خبر داده که آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض به من بازگردند».

۲ - حدیث سفینه: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «آگاه باشید! همانا مثل اهل بیتم در میان شما، همانند کشتی نوح است در قومش، هرکس که بر آن سوار شود نجات یابد و هرکس که از آن تخلف جست غرق شده و هلاک خواهد گشت».

(۱۱۵۲)

این حدیث که با سند صحیح به حد تواتر در کتاب های شیعه و سنی وارد شده، دلالت دارد بر این که تنها فرقه ای اهل نجاتند که به اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از او پناه برده، و آنان را امام و مقتدای خود قرار دهند.

۳ - حدیث امان: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ستارگان نگه دارنده اهل زمین از غرق شدن هستند. و اهل بیت من امان امت من از اختلافند، پس هرگاه گروهی از عرب با اهل بیت مخالفت کنند بین آن ها اختلاف افتاده و در نتیجه در زمره حزب ابلیس قرار می گیرند».

(۱۱۵۳)

در این حدیث شریف و صحیح السند، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم را به منظور پرهیز از اختلاف و تفرقه و ضلالت، به پیروی از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام دعوت کرده است، و پیروان اهل بیت را فرقه و گروه ناجی بر می شمارد.

۴ - احادیث دوازده خلیفه: جابر بن سمره می گوید: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: دوازده امیر در میان شما خواهند بود. سپس کلمه ای را گفت که من نفهمیدم، آنگاه از پدرم پرسیدم؛ پدرم گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: همه آن ها از قریش هستند».

(۱۱۵۴)

این حدیث دلالت دارد بر این که تنها فرقه و گروهی اهل نجاتند که تا روز قیامت دوازده امامی بوده و برای خود دوازده رهبر را برگزیده اند، و به طور حتم اینان غیر از شیعه دوازده امامی نیستند.

۵ - احادیث بشارت بر شیعیان امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: از اهل سنت ابن حجر هیتمی و دیگران نقل می کنند که بعد از نزول آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کرده و فرمود: «مقصود از آیه، تو و شیعیان تو هستند.» (۱۱۵۵)

در این حدیث و احادیث دیگر که به این مضمون از حضرت وارد شده، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرقه شیعه را تنها فرقه ای معرفی کرده که مصداق «خیر البریه» هستند.

۶ - علامه میر محمد صالح کشفی ترمذی در «مناقب مرتضوی» از کتاب «بحر المناقب» و مناقب ابن مردویه از زاذان رضی الله عنه نقل کرده که علی - کرم الله وجهه - فرمود: «این امت به ۷۳ فرقه متفرق خواهند شد: ۷۲ گروه از آنان در آتش و یک فرقه در بهشت است، و آنان کسانی اند که خداوند در شانسان فرمود: «و از خلقی که افریدیم فرقه ای به حق هدایت می یابند و] از باطل همیشه به حق برمی گردند» (۱۱۵۶) آنگاه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «اینان من و شیعیان من هستند.»

منابع وماخذ

- آثار البلاد و اخبار العباد، قرمانى
انگاہ ہدایت شدم، تیجانى
ائمة و سحره، ابراهيم محمود
ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام، سماوى
اثبات الوصية، مسعودى
احتجاج، طبرسى
احسن التقاسيم
اخبار الطوال، بلاذرى
اختيار معرفة الرجال، طوسى
ادب الطف، شبر
ارشاد السارى فى شرح صحيح بخارى، قسطلانى
اسباب النزول، واحدى
استبصار، شيخ طوسى
اسدالغاية، ابن اثير
اسلام و ايران، شهيد مطهرى
اصول الدين
اصول مذهب الشيعه، دكتور قفارى
اعتقادات صدوق
اعرف الحق، محمد تیجانى سماوى
ايعان الشيعه، آقا بزرگ طهرانى
اقناع اللائم، سيد محسن امين عاملى

الابانه، ابوالحسن اشعري
الاحاديث الموضوعه
الاحسان به ترتيب صحيح ابن حبان
الاختلاف فى اللفظ و الرد على الجهمية و المشبهة
الارشاد، شيخ مفيد
الازهر فى الف عام، خفاجى
الاستيعاب، ابن عبدالبر
الاسلام نظام انسانى، مصطفى رافعى
الاصابة، ابن حجر
الاصول الفكرية للثقافة الاسلامية
الاعتصام، شاطبى
الاعتقادات، شيخ صدوق
الاجانى، ابوالفرج اصفهانى
الالفين، سيد مهدي خرسان
الاماره
الامام الصادق عليه السلام، ابوزهره
الامامة و السياسة، ابن قتيبه
الانتصار، سيد مرتضى
الانساب، سمعانى
الايمان، اصفهانى
البداية و النهاية، ابن كثير
البرصان و العرجان و العميان و الحولان الجاحظ

التاريخ الكبير، بخارى
التبيان فى تفسير القرآن، شيخ طوسى
التعريفات، ميرسيد شريف
التفكير الفلسفى فى الاسلام
التنبيه و الرد على اهل الاهواء و البدع
الثاقب فى المناقب، ابن حمزه
الجامع الصغير، سيوطى
الجواهر و اليواقيت، شعرانى
الحدائق الناضرة، بحرانى
الحضارة الاسلامية
الحقيقية الضائعة، معتصم سيداحمد
الخصائص، ابن بطريق
الخصائص الكبرى، سيوطى
الخلافة و نشأة الاحزاب الاسلامية
الخوارج و الشيعة
الدر المنتور، سيوطى
الدرجات الرفيعه، مدنى
الدروس الشرعية، شهيد اول
الدلائل، حضرمى
الدولة الاسلامية والمعارضة
الدولة العربية
الرسائل العشر، شيخ طوسى

الرياض النضرة، طبرى، محب الدين
السلافة فى امر الخلافة، شيخ مراغى
السلفية، محمد كثرى
السنن الكبرى، بيهقى
السنه، ابن ابى عاصم
السنه و الشيعة
السيرة الحلبيية، حلبى
السيرة النبوية الصحيحة، اكرم عمرى
الشيعة فى الميزان، محمد جواد مغنيه
الشيعة و التشيع، مغنيه
الشيعة و الحاكمون، مغنيه
الشيعة و الخوارج
الشيعة و السنه
الشيعة هم اهل السنه، دكتر تيجانى
الصلة بين التصوف و التشيع
الصواعق المحرقة، ابن حجر
الصواعق المرسله، ابن قيم جوريه
الضعفاء، عقيلى
الطبقات الكبرى، ابن سعد
العبر فى خبر من غير، ذهبى
العقد الفريد، ابن عبد ربّه
العقيدة و الشريعة فى الاسلام

الغدير، امينى
الغيبه، طوسى
الفتنة الكبرى، طه حسين
الفتوحات المكيه، محيى الدين
الفخرى فى الاداب السلطانية، ابن طقطقى
الفردوس بماثور الخطاب
الفرق بين الفرق، بغدادى
الفصل فى الملل و الاهواء و النحل، ابن حزم
الفصول المهمّة، شرف الدين
القاموس الاسلامى
القطوف الدانية، عبد المحسن سراوى
الكاشف، ذهبى
الكامل فى ضعفاء الرجال، ابن عدى
الكشاف، زمخشرى
الكواكب الدرية
المتحولون، ال لقيط
المجروحين، ابن حبان
المحبر
المحلّى، ابن حزم
المذاهب الاسلامية، ابن زهره
المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى
المستوفى فى اسماء المصطفى، مخطوط

المعارف، ابن قتيبه
المعتبر، محقق حلّي
المعجم الكبير، طبراني
المعجم الوسيط، مجموعه ای از مؤلفين
المعيار والموازنة، اسكافي
المغازي، واقدی
المقالات و الفرق، اشعری
المقنعه، مفید
الملل و النحل، شهرستاني
المناقب، ابن شهر اشوب
المنتظم، ابن جوزی
المواقفات، شاطبي
المواهب اللدنية، قسطلانی
الموفقيات، بكار
المهذب، شيرازى
الميزان فى تفسير القرآن، طباطبايى
النزاع و التخاصم، مقريزى
النظم الاسلامى نشاتها و تطورها
النظم الاسلامية
النهايه، ابن اثير
النهاية فى غريب الحديث، ابن اثير
الوافدات من النساء على معاويه

الوافى بالوفيات، صلاح الدين صفدى
الهجرة الى الثقلين، محمد كوزل حسن آمدى
اليمين و اليسار فى الاسلام، قرضاوى
امالى شيخ طوسى
امالى صدوق
انساب الاشراف، بلاذرى
اوائل المقالات، مفيد
ايعان الشيعة، آقا بزرگ طهرانى
بحار الانوار، مجلسى
بداية المجتهد، ابن رشد
اصول الدين، بغدادى
بغية الوعاة، سيوطى
بلاغات النساء، كحّاله
بنور فاطمة اهتديت، عبدالمنعم حسن
پيشواى شهيدان، صدر
تاج العروس، زبيدى
تاريخ ابن اثير
تاريخ ابن خلدون
تاريخ ابن كثير
تاريخ ابى الفداء
تاريخ الاسلام السياسى، صائب عبدالحميد
تاريخ الاسلام، ذهبى

تاریخ الامامیة، عبدالله فیاض
تاریخ التشريع الاسلامی، فضلی
تاریخ الجمعیات السّریة
تاریخ الخلفاء، سیوطی
تاریخ الخمیس، دیار بکری
تاریخ الشیعة، مظفر
تاریخ الطبری
تاریخ المذاهب الاسلامیة، ابی زهره
تاریخ بغداد، خطیب بغدادی
تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان
تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان
تاریخ طبری
تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر
تاریخ مسعودی
تاریخ یعقوبی
تحذیر العبقری من محاضرات الخضری
تحریر الاحکام، علامه حلّی
تحف العقول، ابن شعبه
تذکرة الحفاظ، ذهبی
تذکرة الخواص، سبط بن جوزی
تراجم النساء
ترجمه امام علی علیه السلام، ابن عساکر

تفسير الوسى
تفسير القرآن العظيم، ابن كثير
تفسير المنار، رشيد رضا
تفسير حبرى
تفسير صافى، فيض كاشانى
تفسير طبرى
تفسير قمى، على بن ابراهيم
تقريب التهذيب، ابن حجر
تلخيص المستدرک، ذهبى
تنبيه الخواطر، ورام بن ابى فراس
توحيد، صدوق
تهذيب الاحكام، شيخ طوسى
تهذيب التهذيب، ابن حجر
تهذيب الكمال، مزى
ثمّ اهتديت، تيجانى
جامع البيان، طبرى
جامع التواريخ، رشيد الدين فضل الله
جامع الصغير، سيوطى
جمع الجوامع، سيوطى
جمهرة انساب العرب، ابن حزم
جواهر العقدين، سمهودى
حاضر العالم اسلامى، ابى حاتم رازى

حقيقة الشيعة الاثني عشرية، اسعد وحيد قاسم
حلية الاولياء، ابن نعيم اصفهاني
حوادث الجامعة و التجارب النافعة في المائة السابعة، ابن فوطي
حياة الصحابة، كاندهلوي
حياة محمد ﷺ، هيكل
خصال صدوق
خطط الشام، مقريزي
خلاصة الاقوال، علامه
خمسون و مائة صحابي مختلق، علامه عسكري
دائرة المعارف، بستاني
دخلنا التشيع سجّدا، محمد علي متوكل
دراسات في الفرق و العقائد
دراسات وبحوث في التاريخ والاسلام
در المنتور، سيوطي
دلائل الامامه، طبري
دلائل الصدق، مظفر
دور المنبر الحسيني في التوعية الاسلامية، دكتور مقدسي
ديوان الامام الشافعي
ذخائر العقبي
ذخيرة الدارين فيما يتعلّق بالحسين و اصحابه
ربيع الابرار، زمخشري
رجال ابي داود

رجال الشيعة، طبسى.
رجال طوسى رحمته الله
رجال علامه حلى
رجال كشى
رجال نجاشى
رسائل جاحظ
روح الاسلام
روح التشيع
روح المعانى، الوسى
رياض المسائل، طباطبايى
سلسلة الاحاديث الصحيحة، البانى
سلسله مؤلفات شيخ مفيد، الفصول المختارة من العيون و المحاسن
سليم بن قيس هلالى
سنن ابن ماجه
سنن ابى داود
سنن الترمذى،
سنن الكبرى، بيهقى
سنن دارمى
سنن نسائى
سير اعلام النبلاء، ذهبى
سيره ابن هشام
شذرات الذهب، ابن عماد حنبلى

شرح العقيدة الواسطية
شرح تجريد الاعتقاد، علامه حلی
شرح نووی بر صحیح مسلم
شرح نهج البلاغه، از ابن ابی الحدید
شعب الایمان، بیهقی
شواهد التنزیل، حاکم حسکانی
شیعه در اسلام
شیعه در اسلام علامه طباطبائی
شیعه شناسی، مؤلف
صاح اللغة، جوهری
صحیح بخاری
صحیح ترمذی
صحیفه سجادیه، امام سجاد
صحیفه الرياض
صلاة المسافرين و قصرها
صواعق المحرقة، ابن حجر
صورتان متضادتان، ندوی
ضحی الاسلام، احمد امین
ضعیف سنن الترمذی، البانی
طبقات ابن سعد
عبد اللہ بن سبا، عسکری
عبقریة عثمان، عقّاد

عقائد صدوق
عقيدة السنة و الجماعة فى الصحابة الكرام
عمدة الطالب، ابن عنبه
عيون المعجزات، حسين بن عبدالوهاب
فاسالوا اهل الذكر، محمد تيجانى
فتح البارى، ابن حجر
فتح القدير، شوكانى
فجر الاسلام، احمد امين
فرائد السمطين، حموينى
فرق الشيعة، نوبختى
فلاسفة الشيعة، شيخ عبداللّه نعمة
فوات الوفيات، محمد بن شاكرا كتيبى
فهرست ابن نديم
فى سبيل الوحدة الاسلامية، حنفى داوود
فيض القدير، مناوى
فى علم الكلام، احمد محمود صبحى
قاموس الرجال، تسترى
قاموس المحيط، فيروز ابادى
كافى، كلينى
كامل ابن اثير
كتاب الاحكام
كتاب الايمان

كتاب الصلاة
كربلاء، الثورة و الماساة، احمد حسين يعقوب
كشاف، زمخشري
كشف الرمس، سيوطي
كشف الغمّة، اربلي
كفاية الطالب، گنجي شافعي
كل الحلول عند ال الرسول ، محمّد تيجاني كمال الدين، صدوق
كنز العمال، متقي هندي
كنوز الحقائق، مناوي
لاكون مع الصادقين، محمد تيجاني
لباب الانساب
لسان العرب، ابن منظور
لسان الميزان، ذهبي
لقد شيعني الحسين، ادريس الحسيني
لماذا اخترت مذهب الشيعة، محمد مرعي انطاكي
ما نزل من القرآن في علي عليه السلام، ابي نعيم
مجمع البيان، طبرسي
مجمع الزوائد، ابن حجر هيثمي
محاضرات عقائدية، ميلاني
صدرالاسلام والدولة الاموية، محمد بن عبدالحى شعبان
مختصر البلدان
مختصر تاريخ العرب و التمدن الاسلامي

مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور
مرآة الاسلام
مروج الذهب، مسعودى
مستدرک الوسائل، نوری
مستدرک حاکم، ذهبی
مسند احمد بن حنبل
مسند الامام الجواد، عطاردی
مسند الامام الهادی، عطاردی
مسند ابی یعلی
مشارق الانوار، برسی
مشکاة الانوار، طبرسی
مصباح المنیر، فیومی
مطالب السؤل، ابن طلحه شافعی
معالی السبطين، مازندرانی
معاویة فی المیزان
معجم الاوسط، طبرانی
معجم البلدان، حموی
معجم مقاییس اللغة، ابن فارس
مع رجال الفكر فی القاهرة، رضوی
معرفة علوم الحديث، حاکم نیشابوری
مغنی ابن قدامه
مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی

مقالات الاسلاميين، ابوالحسن اشعري
مقتل ابي مخنف
مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي
مقدمه ابن خلدون
مناقب ابن شهر اشوب
مناقب امير المؤمنين عليه السلام، ابن مغازلي شافعي
منتخب الاثر، صافي
منتخب كنز العمال، متقى هندي
من لا يحضره الفقيه، صدوق
منهاج السنة النبويه، ابن تيميه
منهج في الانتماء المذهبي، صائب عبدالحميد
مودة القربى، همداني
موسوعة التاريخ الاسلامي
موطأ مالك، مع تنوير الحوالك
ميزان الاعتدال، ذهبي
نحو انقاذ التاريخ الاسلامي، حسن بن فرحان مالكي
نشأة الفكر الفلسفي في الاسلام
نظرات في الكتب الخالدة، رضوي
نظرات في تاريخ الادب، احمد لواساني
نظرية الامامة لدى الشيعة الاثني عشرية
نفس المهموم، محدث قمي
نور الابصار، شبلينجي

نهاية ابن اثير
نهج البلاغه، سيد رضى
ودخلنا التشيع سجّدا، محمد على متوكل
وسائل الشيعة، حر عاملى
وعاظ السلاطين
وعاظ السلاطين، على الوردى
وقعة صفين، نصر بن مزاحم
هدى السارى، ابن حجر عسقلانى
هوية التشيع، وائلى
يا ليت قومى يعلمون، ياسين بدرانى
ينابيع المودة، قندوزى حنفى
يوم الاسلام، احمد امين

پی نوشت ها

- (۱) سوره سبا، آیه ۱۳.
- (۲) سوره مائده، آیه ۴۹.
- (۳) سوره مؤمنون، آیه ۷۰.
- (۴) صحاح اللغة، ج ۳، ص ۱۵۶.
- (۵) تاج العروس، ماده «شیع».
- (۶) لسان العرب، ماده «شیع».
- (۷) الشيعة في الميزان، محمد جواد مغنیه، ص ۳۳.
- (۸) تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴.
- (۹) تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۷۱.
- (۱۰) فجر الاسلام، ۲۶۶.
- (۱۱) تاریخ الجمعيات السريّة، ص ۲۶.
- (۱۲) العقيدة و الشريعة في الاسلام، ص ۱۷۴.
- (۱۳) الفصل، ج ۲، ص ۷۸.
- (۱۴) نشأة الفكر الفلسفي في الاسلام، ج ۲، ص ۷۸.
- (۱۵) الخوارج و الشيعة، ص ۱۴۶.
- (۱۶) الصلة بين التصوف و التشيع، ص ۲۳.
- (۱۷) تاریخ المذاهب الاسلامية، ج ۱، ص ۴۱.
- (۱۸) همان.
- (۱۹) فجر الاسلام، ص ۱۱۱.
- (۲۰) همان.
- (۲۱) القاموس الاسلامي، ج ۳، ص ۲۲۲.
- (۲۲) نشأة الفكر الفلسفي في الاسلام، ص ۱۸.
- (۲۳) السنة و الشيعة، ص ۴-۶.
- (۲۴) المذاهب الاسلامية، ص ۶۴.
- (۲۵) التنبيه و الرد على اهل الاهواء و البدع، ص ۲۵.
- (۲۶) سوره مائده، آیه ۵۵.

- (۲۷) تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۴.
- (۲۸) معرفة علوم الحديث، ص ۱۰۲.
- (۲۹) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۶.
- (۳۰) سوره احزاب، آیه ۶.
- (۳۱) معجم الاوسط، ج ۷، ص ۱۰، ح ۶۲۲۸.
- (۳۲) احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۴۶.
- (۳۳) اسباب النزول، ص ۱۳۳.
- (۳۴) الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹.
- (۳۵) سوره مائده، آیه ۶۷.
- (۳۶) الخصائص، ابن بطریق، به نقل از کتاب ما نزل من القرآن فی علی، ابونعیم اصفهانی.
- (۳۷) ترجمه امام علی علیه السلام، ابن عساکر، ج ۲، ص ۸۶.
- (۳۸) سوره مائده، آیه ۳.
- (۳۹) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.
- (۴۰) ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، شماره ۵۷۵ و ۵۷۸ و ۵۸۵.
- (۴۱) سوره نساء، آیه ۵۹.
- (۴۲) ترجمه امام علی علیه السلام، ابن عساکر، ج ۱، ص ۳۶۴.
- (۴۳) سوره احزاب، آیه ۳۳.
- (۴۴) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷.
- (۴۵) سوره رعد، آیه ۷.
- (۴۶) جامع البیان، ذیل آیه.
- (۴۷) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۶.
- (۴۸) تفسیر حبری، ص ۲۸۱.
- (۴۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۹.
- (۵۰) سوره دهر، آیات ۸ و ۹.
- (۵۱) تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۲۶.
- (۵۲) تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹۱.
- (۵۳) سوره بقره، آیه ۲۰۷.
- (۵۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴.

- (٥٥) شرح ابن ابي الحديد، ج ١٣، ص ٢٤٢.
- (٥٦) السيرة الحلبية، ج ١، ص ٣٠٦.
- (٥٧) التفسير الكبير، ج ٥، ص ٢٢٣.
- (٥٨) اسد الغابة، ج ٤، ص ٢٥.
- (٥٩) تاريخ الخميس، ج ١، ص ٣٢٥.
- (٦٠) مسند احمد، ج ١، ص ٣٤٨.
- (٦١) تاريخ طبرى.
- (٦٢) طبقات ابن سعد، ج ١، ص ٢١٢.
- (٦٣) سيره ابن هشام، ج ٢، ص ٢٩١.
- (٦٤) كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٤٢.
- (٦٥) البداية و النهاية، ج ٧، ص ٣٣٨.
- (٦٦) سوره ال عمران، آيه ٦١.
- (٦٧) مسند احمد، ج ١، ص ١٨٥.
- (٦٨) صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٢٠.
- (٦٩) سوره شورى، آيه ٢٣.
- (٧٠) المستدرک عل الصحيحين ج ٣ ص ١٧٢.
- (٧١) درالمنثور، ج ٦، ص ٧.
- (٧٢) جامع البيان، ج ٢٥، ص ١٤ و ١٥ و مسند احمد، ج ١، ص ١٩٩.
- (٧٣) مسند احمد، ج ٦، ص ٤٠١، ح ١٨٥٠٦.
- (٧٤) صحيح بخارى، باب الاستخلاف.
- (٧٥) المعجم الكبير، ج ١٢، ص ٧٨.
- (٧٦) تاريخ دمشق، ج ٤٢، ص ٣٩٢.
- (٧٧) صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٦٤١، ح ٣٧٣٠.
- (٧٨) كامل ابن اثير حوادث سال سوم بعثت.
- (٧٩) صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٦٢١.
- (٨٠) مستدرک حاكم، ج ٣، ص ١٣٦.
- (٨١) نهاية ابن اثير، ماده زخ.
- (٨٢) مستدرک حاكم، ج ٣، ص ١٤٩.

- ۸۳) پیشین، ص ۱۳۵ و صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۲.
- ۸۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۴.
- ۸۵) تذکرة الخواص، ص ۴۶.
- ۸۶) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵.
- ۸۷) مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۱۱.
- ۸۸) مطالب السؤل، ص ۴۲.
- ۸۹) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۱۳۱، کتاب الایمان.
- ۹۰) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱، ح ۳۷۳۶.
- ۹۱) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۶۴۳.
- ۹۲) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲، ح ۱۱۴.
- ۹۳) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵، ح ۳۷۲۰.
- ۹۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶، ح ۴۲۸۹.
- ۹۵) مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۹.
- ۹۶) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۱.
- ۹۷) الخصائص الكبرى ج ۲ ص ۳۲۴.
- ۹۸) كشف الرمس، سیوطی، ص ۲۹.
- ۹۹) همان، ص ۳۴.
- ۱۰۰) همان.
- ۱۰۱) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۷۹.
- ۱۰۲) المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۳۵۸.
- ۱۰۳) در المثنور، ج ۳، ص ۲۱۰.
- ۱۰۴) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۵.
- ۱۰۵) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴.
- ۱۰۶) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶.
- ۱۰۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۵۰، ح ۶۰۴۴.
- ۱۰۸) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۳.
- ۱۰۹) مسند احمد، ج ۵، ص ۶۶۲، ح ۱۹۷۹۶.
- ۱۱۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۲.

- (۱۱۱) در المنتور، ج ۶، ص ۵۸۹.
- (۱۱۲) ترجمة الامام علي بن ابي طالب، ابن عساكر، ج ۲، ص ۳۴۵، رقم ۸۴۵.
- (۱۱۳) لسان العرب، ماده «شيع».
- (۱۱۴) سوره صافات، آيه ۸۳.
- (۱۱۵) الميزان، ج ۱۷، ص ۱۴۷.
- (۱۱۶) سوره قمر، آيه ۵۱.
- (۱۱۷) كشاف، ج ۴، ص ۴۴۱ و الميزان، ج ۱۹، ص ۸۸.
- (۱۱۸) قاموس المحيط، ماده «شيع».
- (۱۱۹) سوره قصص، آيه ۱۵.
- (۱۲۰) الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۰۷.
- (۱۲۱) مقدمه ابن خلدون، ص ۱۳۸.
- (۱۲۲) كتاب التعريفات، ص ۵۷.
- (۱۲۳) دائرة المعارف، ج ۵، ص ۲۴۲.
- (۱۲۴) قاموس المحيط، ماده «شيع».
- (۱۲۵) ابن اثير، النهاية في غريب الحديث، ج ۲، ص ۵۱۹ - ۵۲۰.
- (۱۲۶) لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۹.
- (۱۲۷) همان.
- (۱۲۸) المعجم الوسيط، ج ۱، ص ۶۰۵.
- (۱۲۹) مقالات الاسلاميين، ص ۶۵.
- (۱۳۰) دائرة المعارف، ج ۱۰، ص ۶۶۱.
- (۱۳۱) عقيدة السنة و الجماعة في الصحابة الكرام، ج ۳، ص ۸۹۰ و ۸۹۱.
- (۱۳۲) هوية التشيع، ص ۱۲، به نقل از شيخ مفيد رحمته الله.
- (۱۳۳) صواعق المحرقة، ص ۹۶؛ ما نزل من القرآن في علي عليه السلام، ابي نعيم، ص ۲۳۷.
- (۱۳۴) سوره بينه، آيه ۷.
- (۱۳۵) شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۴۹۵.
- (۱۳۶) همان، ص ۴۵۹.
- (۱۳۷) در المنتور، ج ۶، ص ۵۸۹.
- (۱۳۸) در المنتور، ج ۶، ص ۵۸۹.

- (١٣٩) همان.
- (١٤٠) جامع البيان، ج ٣٠، ص ٢٦٤.
- (١٤١) جامع البيان، ج ٣٠، ص ٢٦٤.
- (١٤٢) سورة اعراف، آيه ١٨١.
- (١٤٣) شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٠٤.
- (١٤٤) مناقب امير المؤمنين عليه السلام، ص ٢٩٣.
- (١٤٥) كفاية الطالب، ص ١٧٥.
- (١٤٦) المناقب، باب ٦١.
- (١٤٧) ترجمة امام علي عليه السلام از تاريخ دمشق، ج ٢، ص ٣٤٥، رقم ٨٤٥.
- (١٤٨) جواهر العقدين، عقد دوم، ذكر هشتم.
- (١٤٩) تاريخ بغداد، ج ١٢، ص ٢٨٩.
- (١٥٠) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٣١.
- (١٥١) كنوز الحقائق، ص ٩٨.
- (١٥٢) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٣٨، دار الكتب العلمية.
- (١٥٣) تاريخ مدينة دمشق، ج ٤، ص ٣١٨.
- (١٥٤) الصواعق المحرقة، ص ٩٦.
- (١٥٥) ما نزل من القرآن في علي عليه السلام، ص ٢٧٣.
- (١٥٦) النهايه، ج ٤، ص ١٠٦.
- (١٥٧) شواهد التنزيل، ج ٢، ص ٤٥٩.
- (١٥٨) الفردوس بماثور الخطاب، ج ٥، ص ٣٢٩.
- (١٥٩) المعجم الكبير، ج ١، ص ٣١٩، ح ٩٥٠.
- (١٦٠) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٣١.
- (١٦١) در المنتور، ج ٦، ص ٥٨٩.
- (١٦٢) ينابيع المودة، ص ١٠٩.
- (١٦٣) المناقب، ص ٢٩٣.
- (١٦٤) كفاية الطالب، ص ١٧٥.
- (١٦٥) فرائد السمطين، ج ١، باب ٣١.
- (١٦٦) المناقب، باب ٦١.

- ١٦٧) لسان الميزان، ج ٤، ص ٣٥٤، رقم ١٠٣٩.
- ١٦٨) انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٨٢، رقم ٢١٥.
- ١٦٩) جواهر العقدين، عقد دوم، ذكر هشتم.
- ١٧٠) جامع البيان، ج ٣٠، ص ٢٦٤.
- ١٧١) الفصول المهمة، ص ١٢١.
- ١٧٢) تاريخ بغداد، ج ١٢، ص ٢٨٩.
- ١٧٣) مروج الذهب، ج ٣، ص ٧.
- ١٧٤) مودة القري، ص ٩٠.
- ١٧٥) كنوز الحقائق، ص ٩٨.
- ١٧٦) ميزان الاعتدال در حاشيه نور الابصار، ص ١٣١.
- ١٧٧) الاغانى، ج ١٨، ص ٩٠.
- ١٧٨) نور الابصار، ص ١٥٩.
- ١٧٩) منتخب كنز العمال در حاشيه مسند احمد، ج ٥، ص ٥٢.
- ١٨٠) روح المعاني، تفسير سوره بينه.
- ١٨١) فتح القدير، تفسير سوره بينه.
- ١٨٢) روح المعاني، ذيل آيه «خير البرية».
- ١٨٣) صواعق المحرقة، ص ٩٢.
- ١٨٤) الملل و النحل، ج ١، ص ١٠٧.
- ١٨٥) التعريفات، حرف شين، كلمه شيعه.
- ١٨٦) الفصول المهمة، ص ٧٨.
- ١٨٧) اصول مذهب الشيعه، ج ١، ص ٣٦.
- ١٨٨) اصول مذهب الشيعة، ج ١، ص ٣٩.
- ١٨٩) الملل و النحل، ج ١، ص ١٠٧.
- ١٩٠) مقدمه ابن خلدون، ص ١٣٨.
- ١٩١) كتاب التعريفات، حرف شين، ص ٥٧.
- ١٩٢) دائرة المعارف، ج ٥، ص ٤٢٤.
- ١٩٣) حاضر العالم الاسلامي، ج ١، ص ١٨٨.
- ١٩٤) تاريخ ابن خلدون، ج ٣، ص ٣٦٤.

- ۱۹۵) خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱.
- ۱۹۶) النظم الاسلامیة، ص ۹۶.
- ۱۹۷) اصول مذهب الشيعة.
- ۱۹۸) مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴۵؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۹۸.
- ۱۹۹) اصول مذهب الشيعة، ج ۱، ص ۶۵-۶۷.
- ۲۰۰) پیشین.
- ۲۰۱) ر. ک: العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۵۹؛ شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۳۴؛ اسد الغابة، ج ۳، ص ۲۲۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۵.
- ۲۰۲) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۱۸.
- ۲۰۳) پیشین، ص ۱۸۳.
- ۲۰۴) سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۷.
- ۲۰۵) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۳؛ جمع الجوامع، سیوطی، ح ۴۶۲۱.
- ۲۰۶) کنز العمال، ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۱۱۹۲.
- ۲۰۷) حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۸۶.
- ۲۰۸) الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۳۴.
- ۲۰۹) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.
- ۲۱۰) همان، ص ۱۷۸.
- ۲۱۱) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۲۸۱.
- ۲۱۲) وقعه صفین، ص ۱۱۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۰۸.
- ۲۱۳) اصول مذهب الشيعة، ج ۱، ص ۵۳.
- ۲۱۴) اصول مذهب الشيعة، ج ۱، ص ۵۳-۵۶.
- ۲۱۵) ر. ک: مبحث غدیر خم و احتجاجات اهل بیت علیهم السلام به حدیث غدیر
- ۲۱۶) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶.
- ۲۱۷) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶.
- ۲۱۸) نهج البلاغه، نامه ۲۵.
- ۲۱۹) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۱.
- ۲۲۰) صحیفه سجادیه، دعای ۴۷، دعای حضرت در روز عرفه.
- ۲۲۱) کافی، ج ۱، ص ۳۹۹.

- (۲۲۲) همان.
- (۲۲۳) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۴۷.
- (۲۲۴) تاریخ دمشق.
- (۲۲۵) همان، ترجمه امام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۴۸۹.
- (۲۲۶) همان، ج ۴۲، ص ۳۳۰، ح ۸۸۹۲.
- (۲۲۷) ذخائر العقبی، ص ۶۴.
- (۲۲۸) سوره نحل، آیه ۶۴.
- (۲۲۹) ر. ک: بحث حدیث «تقلین» در همین کتاب.
- (۲۳۰) بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۸.
- (۲۳۱) اوائل المقالات، ص ۳۹.
- (۲۳۲) اصول مذهب الشیعه، ص ۴۳ و ۴۴.
- (۲۳۳) اوائل المقالات، ص ۳۸ و ۳۹.
- (۲۳۴) پیشین، ص ۳۹.
- (۲۳۵) همان، ص ۴۴.
- (۲۳۶) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴.
- (۲۳۷) ر. ک: شیعه شناسی و پاسخ به شبهات از مؤلف.
- (۲۳۸) ابی حاتم رازی، حاضر العالم اسلامی، ج ۱، ص ۱۸۸.
- (۲۳۹) تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴.
- (۲۴۰) خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱.
- (۲۴۱) پیشین.
- (۲۴۲) النظم الاسلامیة، ص ۹۶.
- (۲۴۳) روح التشیع، ص ۲۰.
- (۲۴۴) احتجاج، طبرسی، ص ۶۵ و ۶۶.
- (۲۴۵) الغدیر، ج ۲، ص ۳۴.
- (۲۴۶) السلافة فی امر الخلافة، شیخ مراغی
- (۲۴۷) همان.
- (۲۴۸) کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۶۵۸.
- (۲۴۹) طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۳۸.

- ٢٥٠) اثبات الوصية، مسعودي، ص ١٢١.
- ٢٥١) مسند احمد، ج ١، ص ٥٥؛ تاريخ طبري، ج ٢، ص ٤٦٦؛ تاريخ ابن اثير، ج ٢، ص ١٢٤ و....
- ٢٥٢) تاريخ ابي الفداء، ج ١، ص ١٥٦.
- ٢٥٣) اسدالغاية، ابن اثير، ج ١، ص ٥٣.
- ٢٥٤) تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ١٠٣.
- ٢٥٥) همان، ج ٢، ص ١١٤.
- ٢٥٦) سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٢٧.
- ٢٥٧) تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ١٧١.
- ٢٥٨) انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٨٣.
- ٢٥٩) انساب الاشراف، ج ١، ص ٥٩١.
- ٢٦٠) شرح ابن ابي الحديد، ج ٦، ص ٥.
- ٢٦١) الفصول المهمة، ص ١٨٠.
- ٢٦٢) حلية الاولياء، ج ١، ص ٢٥٢.
- ٢٦٣) پيشين، ج ١، ص ٢٥٤.
- ٢٦٤) الدرجات الرفيعة، ص ٣٢٥.
- ٢٦٥) همان، ص ٤٠٣.
- ٢٦٦) اسدالغاية، ج ١، ص ٦٥٦.
- ٢٦٧) اسدالغاية، ترجمه بلال.
- ٢٦٨) صحيح بخارى، ج ٤، ص ٥٠٤، كتاب الخمس و كتاب الفرائض، ج ١، ص ٥٥١، ح ٣٠٩٣.

- ٢٦٩) همان، ج ٥، ص ٢٥٢، ح ٧٠٤.
- ٢٧٠) صحيح بخارى، ج ٥، ص ١٧٧.
- ٢٧١) شرح ابن ابي الحديد، ج ١٦، ص ٢٨٠.
- ٢٧٢) همان، ج ٦، ص ٥٠.
- ٢٧٣) صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٣٨٠، ح ١٧٥٩.
- ٢٧٤) السيرة الحلبية، ج ٣، ص ٣٦١.
- ٢٧٥) اهل البيت عليهم السلام، توفيق ابو علم، ص ١٨٤.

(٢٧٦) السقيفة و فدك، ص ١٤٥.
(٢٧٧) تاويل مختلف الحديث، ص ٣٠٠.
(٢٧٨) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٣٣؛ كامل ابن اثير، ج ٢، ص ١٣٥.
(٢٧٩) شرح ابن ابى الحديد، ج ١٢، ص ٥٣.
(٢٨٠) الاخبار الطوال، ص ١٧٥؛ تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٦٤؛ مروج الذهب، ج ١، ص ٤٣٥....

(٢٨١) شرح ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٣١٦.
(٢٨٢) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٧٣.
(٢٨٣) انساب الاشراف، ج ٢، ص ١١٨.
(٢٨٤) همان، ج ٢، ص ١٧٠.
(٢٨٥) انساب الاشراف، ج ٥، ص ٤٩؛ شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ٢٣٩.
(٢٨٦) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٧٨.
(٢٨٧) المعيار والموازنة، ص ٥١.
(٢٨٨) وقعه صفين، ص ٧.
(٢٨٩) شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ١٤٣.
(٢٩٠) همان، ج ١، ص ١٤٤.
(٢٩١) شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ١٤٥.
(٢٩٢) پيشين، ج ١، ص ١٤٧.
(٢٩٣) شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ٢٨١.
(٢٩٤) بلاغات النساء، ص ٦٧.
(٢٩٥) شرح ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ١٤٩.
(٢٩٦) پيشين.

(٢٩٧) تاريخ طبرى، ج ٥، ص ٦٣. انساب الاشراف، ج ٢، ص ٣٤٨.
(٢٩٨) تاريخ ابن اثير، ج ٣، ص ١٠٨. وقعه صفين، ص ١١٨.
(٢٩٩) الوافدات من النساء على معاويه، ص ٤١.
(٣٠٠) الطبقات الكبرى، ج ٤، ص ٩٣.
(٣٠١) شرح نهج البلاغه، از ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ١، و ج ٢، ص ٣٩.
(٣٠٢) الطبقات الكبرى، ج ٤، ص ٢٢٢.

- ٣٠٣) همان، ص ٢٣٥، والمغازی، ج ٣، ص ٧٦٢.
- ٣٠٤) همان کتاب، ج ٢، ص ١٦٣.
- ٣٠٥) طبقات الكبرى، ج ٣، ص ٢٤٨.
- از ٣٠٦ تا ٤٦٠
- ٣٠٦) المغازی، ج ٣، ص ٧٩٥.
- ٣٠٧) الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٢٥٣.
- (٣٠٨)
- ٣٠٩) همان کتاب، ج ٤، ص ٣٧٨.
- ٣١٠) تاریخ یعقوبی، ج ٢، ص ١٧٩.
- (٣١١)
- ٣١٢) الطبقات الكبرى، ج ٤، ص ٣٦٨.
- (٣١٣)
- ٣١٤) همان کتاب، ج ٣، ص ٤٤٧.
- (٣١٥)
- ٣١٦) تاریخ یعقوبی، ج ٢، ص ١٧٨.
- ٣١٧) الاستیعاب، ج ٢، ص ٤٢.
- ٣١٨) تاریخ یعقوبی، ج ٢، ص ١٣٣.
- ٣١٩) تاریخ یعقوبی، ج ٢، ص ١٧٨.
- ٣٢٠) الاصابة، از ابن حجر، ج ٢، ص ٤٥.
- ٣٢١) المغازی، ج ٢، ص ٢٩٥.
- ٣٢٢) الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٤٧١؛ و الاستیعاب، ج ٢، ص ٦٦٢.
- ٣٢٣) المغازی، ج ٢، ص ٥٤٢.
- ٣٢٤) همان کتاب، ج ٣، ص ٧٥.
- ٣٢٥) الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٤٧٣.
- ٣٢٦) الاستیعاب، ترجمه ابوالطفیل.
- ٣٢٧) ر.ک. الاغانی، ج ١٥، ص ٤٤. تاریخ ابن عساکر، ج ١٠، ص ١٥٢. الاستیعاب، ج ٦٥/١. تاریخ طبری، ج ٥، ص ١٣٤؛ الكامل، ج ٢، ص ٤٢٥.

- ٣٢٨) تاريخ طبري، ج ٥، ص ١٣٩. كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٤٢٥. تاريخ دمشق، ج ١٠، ص ١٥٢. البداية والنهاية، ج ٧، ص ٣٥٦.
- ٣٢٩) العقد الفريد، ج ٥، ص ١١.
- ٣٣٠) مروج الذهب، ج ٣، ص ٢٢.
- ٣٣١) شرح ابن ابي الحديد، ج ١، ص ١١٦ - ١٢١.
- ٣٣٢) همان، ج ١١، ص ٤٤ - ٤٥.
- ٣٣٣) كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٢٣١.
- ٣٣٤) شرح ابن ابي الحديد، ج ١١، ص ٤٤.
- ٣٣٥) الفتوح، ج ٤، ص ٢٠٣.
- ٣٣٦) المحبر، ص ٤٧٩.
- ٣٣٧) مختصر تاريخ دمشق، ج ٩، ص ٨٨.
- ٣٣٨) همان.
- ٣٣٩) مروج الذهب، ج ٣، ص ٣، سير اعلام النبلاء، ج ٣، ص ٦٤٢.
- ٣٤٠) سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٤.
- ٣٤١) شذرات الذهب، ج ١، ص ٩١.
- ٣٤٢) شرح ابن ابي الحديد، ج ٢، ص ٢٩٤.
- ٣٤٣) همان، ج ١١، ص ٤٤.
- ٣٤٤) همان.
- ٣٤٥) تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ٢١٦ و تاريخ ابي الفداء، ج ١، ص ١٩٠ و مروج الذهب، ج ٣، ص ٦٤.
- ٣٤٦) تاريخ ابي الفداء، ج ١، ص ١٩٢.
- ٣٤٧) همان.
- ٣٤٨) مقتل ابي مخنف، ص ١٥.
- ٣٤٩) تاريخ طبري، ج ٣، ص ٢٧٠، كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٥٣٠.
- ٣٥٠) اعيان الشيعة، ج ١، ص ٥٨٤ و ٥٨٥.
- ٣٥١) رجال نجاشي، ص ٩.
- ٣٥٢) الكواكب الدرية، ص ٣٠.
- ٣٥٣) لله و للحقيقة، ص ٩٧.

- ٣٥٤) اعيان الشيعة، ج ١، ص ٥٨٥.
- ٣٥٥) تاريخ مدينة دمشق، ج ٥٨، ص ١٩٨.
- ٣٥٦) شرح ابن ابي الحديد، ج ١١، ص ٤٤.
- ٣٥٧) ابصارالعين، ص ٦٦
- ٣٥٨) ر.ك: قاموس الرجال، تسترى؛ ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام؛ ذخيرة الدارين فيما يتعلّق بالحسين و اصحابه؛ معالى السبطين؛ پيشواى شهيدان؛ نفس المهموم؛ تاريخ طبرى؛ و...
٣٥٩) ر.ك: پيشين.
- ٣٦٠) ر.ك: پيشين.
- ٣٦١) مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمى، ج ٢، ص ٣٨؛ اللهوف، ص ٤٥.
- ٣٦٢) ينابيع المودة، ص ٣٤٦.
- ٣٦٣) كامل ابن اثير، ج ٤، ص ٦٧.
- ٣٦٤) همان، ص ٦٦؛ البداية و النهاية، ج ٨، ص ١٨٣.
- ٣٦٥) البداية و النهاية، ج ٨، ص ١٨٥.
- ٣٦٦) العقد الفريد، ج ٢، ص ٢٣٠، جهاد الشيعة، ص ٢٧
- ٣٦٧) تاريخ ابى الفداء، ج ١، ص ١٩٤
- ٣٦٨) شرح ابن ابي الحديد؛ ج ٣، ص ١٥.
- ٣٦٩) شرح ابن ابي الحديد.
- ٣٧٠) طبقات ابن سعد، ج ٥، ص ٢١٩ و تهذيب الكمال، ج ٢٠، ص ٣٩٩.
- ٣٧١) الشيعة والحاكمون، ص ٩٥.
- ٣٧٢) شرح ابن ابي الحديد، ج ١٧، ص ١٤٩.
- ٣٧٣) سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٢١.
- ٣٧٤) دراسات وبحوث فى التاريخ والاسلام، ج ١، ص ٦١.
- ٣٧٥) الامام الصادق، ابوزهره، ص ١١١.
- ٣٧٦) شرح ابن ابي الحديد، ج ٤، ص ١٠٤.
- ٣٧٧) شرح ابن ابي الحديد، ج ٣، ص ٥٩٥.
- ٣٧٨) مختصر تاريخ دمشق، ج ٢٣، ص ٨٣.
- ٣٧٩) تاريخ الخلفاء، سيوطى، ص ٢٦١.
- ٣٨٠) الشيعة و الحاكمون، محمد جواد مغنية، ص ١٤٩.

- (۳۸۱) ر.ک: تاریخ مسعودی، ج ۳، ص ۳۱، تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۵.
- (۳۸۲) بحارالانوار، ج ۴۷.
- (۳۸۳) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۹.
- (۳۸۴) کافی، ج ۱، ص ۳۵۱.
- (۳۸۵) فرق الشیعه، ص ۷۹.
- (۳۸۶) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶.
- (۳۸۷) تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۶۹.
- (۳۸۸) مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۸.
- (۳۸۹) استبصار، ج ۲، ص ۵۸.
- (۳۹۰) کافی، ج ۵، ص ۱۱۱.
- (۳۹۱) رجوع شود به کتاب احتجاج طبرسی.
- (۳۹۲) تاریخ الشیعه، ص ۵۷.
- (۳۹۳) دلائل الامامه، ص ۲۰۴.
- (۳۹۴) عیون المعجزات، ص ۱۱۹.
- (۳۹۵) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۹ و مسند الامام الجواد، ص ۲۹.
- (۳۹۶) فرق الشیعه، ص ۸۸.
- (۳۹۷) الکافی، ج ۱، ص ۳۸۳.
- (۳۹۸) الغیبه، طوسی، ص ۲۱۲.
- (۳۹۹) الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴.
- (۴۰۰) الثاقب فی المناقب، ص ۲۰۸.
- (۴۰۱) همان کتاب.
- (۴۰۲) تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۶۵.
- (۴۰۳) مسند الامام الجواد، ص ۲۶۵.
- (۴۰۴) تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۰.
- (۴۰۵) تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، بحث قم، پایگاه تشیع در ایران.
- (۴۰۶) کافی، ج ۱، ص ۱۰۲ و توحید، صدوق، ص ۱۰۱.
- (۴۰۷) مشارق الانوار، ص ۱۰ و مسند الامام الهادی، ص ۴۵.
- (۴۰۸) رجال کشی، ص ۶۱۰.

- ۴۰۹) ر. ک: تاریخ الخلفاء، ص ۴۳۷.
- ۴۱۰) تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ص ۵۸۷.
- ۴۱۱) تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۹، و نیز ر. ک: تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۱۴ - ۸۲۰.
- ۴۱۲) کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۲۷.
- ۴۱۳) کمال الدین، ص ۴۷۳.
- ۴۱۴) الغیبه، طوسی، ص ۱۳۲.
- ۴۱۵) الارشاد، ص ۳۵ و ینابیع الموده، ۴۶۱.
- ۴۱۶) الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴.
- ۴۱۷) منتخب الاثر، ص ۳۵۵ و ینابیع الموده، ص ۴۶۰ و الغیبه، طوسی، ص ۲۱۷.
- ۴۱۸) ر. ک: تاریخ الشیعة، ص ۲۰۶ - ۲۱۳؛ الشیعة و التشیع، ص ۱۴۸ - ۱۵۹؛ شیعه در اسلام علامه طباطبائی، ص ۲۹ - ۳۰؛ فلاسفة الشیعة، شیخ عبداللّه نعمه، ص ۱۵۶ - ۱۱۹.
- ۴۱۹) فاطمیون را «عبیدیون» می نامند که منسوب به عبیداللّه بن مهدی نخستین خلیفه فاطمی است. وی در سال ^(۲۹۶) هجری به حکومت رسید.
- ۴۲۰) تاریخ الخلفاء، ص ۴۰۱ - ۴۰۲.
- ۴۲۱) تاریخ الشیعه، ص ۱۳۹ - ۱۴۱.
- ۴۲۲) الشیعة و التشیع، ص ۱۷۷ - ۱۸۸.
- ۴۲۳) تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۲۲ - ۸۲۵.
- ۴۲۴) الازهر فی الف عام، خفاجی، ج ۱، ص ۵۸.
- ۴۲۵) تاریخ الشیعة، ص ۱۹۲ - ۱۹۴؛ الشیعة و الحاکمون، ص ۱۹۰ - ۱۹۳ به نقل از خطط مقریزی، ج ۲ و ۳، الازهر فی الف عام، ج ۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۹؛ اعیان الشیعه، ج ۱.
- ۴۲۶) ر. ک: تاریخ الشیعة، ص ۲۱۴ - ۲۱۹، مقدمه کتاب الالفین، سیدمهدی خراسان.
- ۴۲۷) تاریخ الشیعة، ص ۲۲۰ - ۲۲۴؛ شیعه در اسلام، ص ۳۱، الشیعه و التشیع، ص ۱۹۰ - ۱۹۸.
- ۴۲۸) الشیعة و الحاکمون، ص ۱۹۴ - ۱۹۷.
- ۴۲۹) احمد محمود صبحی، فی علم الکلام، ج ۳، ص ۱۹.
- ۴۳۰) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۳.
- ۴۳۱) عبداللّه فیاض، تاریخ الامامیة، ص ۳۶.
- ۴۳۲) الامامة و السياسة، ص ۱۲.

- ٤٣٣) الخوارج و الشيعة، ص ١٤٦.
- ٤٣٤) فهرست ابن نديم، ص ٢٤٩.
- ٤٣٥) تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٤٦.
- ٤٣٦) تاريخ المذاهب الاسلامية، ابى زهره، ج ١، ص ٤١.
- ٤٣٧) همان.
- ٤٣٨) فجر الاسلام، ص ١١١.
- ٤٣٩) همان.
- ٤٤٠) القاموس الاسلامى، ج ٣، ص ٢٢٢.
- ٤٤١) معجم البلدان، ج ٤، ص ٣٩٧.
- ٤٤٢) رجوع شود به كتاب «اسلام و ايران» از شهيد مطهرى.
- ٤٤٣) همان.
- ٤٤٤) همان.
- ٤٤٥) الشيعة و الخوارج، ص ٢٤١.
- ٤٤٦) العقيدة و الشريعة فى الاسلام، ص ٢٠٤.
- ٤٤٧) الحضارة الاسلامية، ج ١، ص ١٠٢.
- ٤٤٨) دراسات فى الفرق و العقائد، ص ٢٦.
- ٤٤٩) الامام جعفر الصادق عليه السلام، ج ١، ص ٣٣.
- ٤٥٠) الدولة العربية، ص ١٢٧.
- ٤٥١) فجر الاسلام، ص ٩١.
- ٤٥٢) سيدمحسن امين عاملى، اقناع اللائم، ص ٣٥٦.
- ٤٥٣) ر. ك: تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٣٧٨؛ كامل ابن اثير، حوادث سنه ٣٠، ص ٣٦ و....
- ٤٥٤) التنبيه والرد على اهل الاهواء و البدع، ص ٢٥.
- ٤٥٥) نشأة الفكر الفلسفى فى الاسلام، ص ١٨.
- ٤٥٦) المذاهب الاسلامية، ص ٤٦.
- ٤٥٧) الشيعة و السنه، ص ٢٤.
- ٤٥٨) اصول مذهب الشيعة، ج ١، ص ٧٨.
- ٤٥٩) الفرق بين الفرق، ص ٢٣٤، الفصل، ج ٥، ص ٣٦.
- ٤٦٠) صحيفة الرياض.

- (٤٤١) تاريخ الاسلام السياسى، ج ١، ص ٣٥٨.
- (٤٤٢) موسوعة التاريخ الاسلامى، ج ١، ص ٦٢٧.
- (٤٤٣) عبقرية عثمان.
- (٤٤٤) الفتنة الكبرى، ص ١٣٢.
- (٤٤٥) همان، ص ١٣٤.
- (٤٤٦) پيشين.
- (٤٤٧) الفتنة الكبرى، ص ١٣٣.
- (٤٤٨) همان، ص ١٣٣، به نقل از تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٨٤.
- (٤٤٩) الفتنة الكبرى، ج ٢، ص ٩٨، چاپ دار المعارف مصر.
- (٤٧٠) الخلافة و نشأة الاحزاب الاسلامية، ص ١٥٣.
- (٤٧١) پيشين، ص ١٥٥.
- (٤٧٢) صحيفة الرياض، ٩ ربيع الاول ١٤١٨ هجرى، رياض.
- (٤٧٣) صحيفة «المسلمون»، ٤ جمادى الاول ١٤١٨ هجرى، رياض.
- (٤٧٤) پيشين.
- (٤٧٥) محمد بن عبدالحى شعبان، صدر الاسلام و الدولة الاموية.
- (٤٧٦) هاشم جعيط، جدلية الدين و السياسة فى الاسلام المبكر، ص ٧٥.
- (٤٧٧) احمد لواسانى، نظرات فى تاريخ الادب، ص ٣١٨.
- (٤٧٨) سيدمرتضى عسكرى، عبدالله بن سبا و اساطير اخرى.
- (٤٧٩) ابراهيم محمود، ائمة و سحره، ص ١٩٢.
- (٤٨٠) الميزان فى تفسير القرآن، ج ٩، ص ٢٤٠.
- (٤٨١) هلابى، عبدالله بن سبا، دراسة للروايات التاريخية عن دوره فى الفتنة، ص ٧١.
- (٤٨٢) وعَاظ السلاطين، ص ٢٧٤ - ٢٧٨، به نقل از كتاب «الصلة بين التصوف و التشيع»، ج ١، ص ٣٦.
- (٤٨٣) الصلة بين التصوف و التشيع، ج ١، ص ٨٩.
- (٤٨٤) اليمين و اليسار فى الاسلام، ص ٩٥.
- (٤٨٥) رجال كشى، ج ١، ص ٣٢٣.
- (٤٨٦) همان.
- (٤٨٧) همان.

- ۴۸۸) رجال طوسی رحمۃ اللہ علیہ، باب اصحاب علی رضی اللہ عنہ، رقم ۷۶.
- ۴۸۹) خلاصة الاقوال، ص ۲۳۶.
- ۴۹۰) رجال ابی داود، ص ۲۵۴.
- ۴۹۱) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۸.
- ۴۹۲) تاریخ مدینة دمشق، حوادث سال ۳۰ تا ۳۶ هجری.
- ۴۹۳) ذہبی، تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۲۲ - ۱۲۸.
- ۴۹۴) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵.
- ۴۹۵) مجله الازهر، ج ۲۴، ص ۲۱۰، سال ۱۳۷۲.
- ۴۹۶) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۳.
- ۴۹۷) تہذیب التہذیب، ج ۳، ص ۴۵۹، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۷۰.
- ۴۹۸) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۷۰، لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۲.
- ۴۹۹) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۷۵، لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۷۶، رقم ۴۱۰۰.
- ۵۰۰) الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص ۴، رقم ص ۸۸۵.
- ۵۰۱) لباب الانساب، ج ۱، ص ۴۹.
- ۵۰۲) جمهرة الانساب، ص ۱۹۹.
- ۵۰۳) حسن بن فرحان مالکی، نحو اتقاد التاريخ الاسلامی.
- ۵۰۴) الاصابة، ج ۳، ص ۲۳۰.
- ۵۰۵) الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۵۲.
- ۵۰۶) الکاشف، ج ۱، ص ۳۷۱.
- ۵۰۷) تحذیر العبقری من محاضرات الخضری، ج ۱، ص ۲۷۵.
- ۵۰۸) همان، ج ۱، ص ۲۷۲.
- ۵۰۹) ضعیف سنن الترمذی، ص ۵۱۹.
- ۵۱۰) اکرم عمری، السیرة النبویة الصحیحة، ج ۱، ص ۳۹.
- ۵۱۱) میزان الاعتدال، الكامل فی الضعفاء، ترجمہ شعیب.
- ۵۱۲) نحو اتقاد التاريخ الاسلامی، ص ۷۷.
- ۵۱۳) رجوع شود به کتاب: عبدالله بن سبا، خمسون و مائة صحابی مختلف، از علامہ عسکری.
- ۵۱۴) رجوع شود به تاریخ طبری، تاریخ ابن عساکر، و... در قصہ بعث لشکر اسامہ.
- ۵۱۵) تاریخ طبری، حوادث سال ۱۲.

- (۵۱۶) همان، حوادث سال ۱۵.
- (۵۱۷) همان.
- (۵۱۸) همان، حوادث سال ۱۱، تاریخ ذهبی، ج ۱، ص ۳۴۱، تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۹.
- (۵۱۹) رجوع شود به کتاب عبدالله بن سبا، علامه عسکری، ج ۲، تحت عنوان: (انتشار الاسلام بالسيف في احاديث سيف).
- (۵۲۰) ابن قتيبه، المعارف، ص ۶۲۳.
- (۵۲۱) هلابی، عبدالله بن سبا، ص ۱۳.
- (۵۲۲) الغدير، ج ۸، ص ۳۲۷.
- (۵۲۳) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۷، ص ۶۶.
- (۵۲۴) سوره اعراف، آیه ۲۰.
- (۵۲۵) سوره قصص، آیه ۳۸.
- (۵۲۶) رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق، باب ۱۲۵.
- (۵۲۷) رجوع شود به شیعه شناسی، بحث عدالت صحابه.
- (۵۲۸) الدولة الاسلامیة والمعارضة، ص ۴۵.
- (۵۲۹) ادريس الحسينی، لقد شیعنی الحسين عليه السلام، ص ۷۹ - ۸۰.
- (۵۳۰) ابن عبدالبر، الاستيعاب، ترجمه ابوذر.
- (۵۳۱) شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۳۱۶.
- (۵۳۲) حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۵۶.
- (۵۳۳) اسدالغایة، ج ۵، ص ۱۸۷.
- (۵۳۴) صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۱۳، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۶، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.
- (۵۳۵) انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۹، شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۲۳۹.
- (۵۳۶) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۵.
- (۵۳۷) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۴، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۴۱.
- (۵۳۸) الاصابة، ج ۲، ص ۵۱۲.
- (۵۳۹) الاصابة، ج ۲، ص ۵۱۲.
- (۵۴۰) تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۷۰.
- (۵۴۱) ابن قیم جوریه، الصواعق المرسله، ص ۱۰.

- (٥٤٢) شرح ابن ابي الحديد، ج ١، ص ٢٣٧.
- (٥٤٣) انساب الاشراف، ج ٥، ص ٣٦.
- (٥٤٤) الاستيعاب، ج ١، ص ٣٧٣.
- (٥٤٥) انساب الاشراف، ج ٥، ص ٣٦.
- (٥٤٦) السيرة الحلبية، ج ٢، ص ٨٧.
- (٥٤٧) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ٣١٨ و....
- (٥٤٨) طبقات ابن سعد، ج ٣، ص ١٠٨، حلية الاولياء، ج ١، ص ١٢٦.
- (٥٤٩) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ٣١٥.
- (٥٥٠) انساب الاشراف، ج ٥، ص ٣٩ - ٤٣.
- (٥٥١) سورة مائده، آيه ٣٣.
- (٥٥٢) الغدير، ج ٩، ص ٣٠٢ - ٣٠٣.
- (٥٥٣) التفكير الفلسفي في الاسلام، ص ١٧٦.
- (٥٥٤) همان.
- (٥٥٥) مقدمه كتاب عبداللہ بن سبا، ص ١٨.
- (٥٥٦) تاريخ التشريع الاسلامي.
- (٥٥٧) تاريخ المذاهب الاسلامية، ص ٣٩.
- (٥٥٨) مجله رسالة التقلين، شماره ٢، سال اول ١٤١٣ هجري، ص ٢٥٢.
- (٥٥٩) في سبيل الوحدة الاسلامية.
- (٥٦٠) نظرات في الكتب الخالدة، ص ٣٣.
- (٥٦١) عسكري، عبد اللہ بن سبا، ج ١، ص ١٣.
- (٥٦٢) مع رجال الفكر في القاهرة، ص ٤٠.
- (٥٦٣) المقالات و الفرق، ص ٢٠.
- (٥٦٤) مجله «تراثنا» شماره ١، سال اول ١٤٠٥، ص ٢٩ - ٥١.
- (٥٦٥) رجال نجاشي، ص ١٧٧.
- (٥٦٦) المقالات و الفرق، ص ٢٠.
- (٥٦٧) هلابي، عبداللہ بن سبا، ص ٤٠.
- (٥٦٨) تاريخ طبري، ج ٣، ص ٤٠٧.
- (٥٦٩) تاريخ طبري، ج ٢، ص ٦٤٧.

٥٧٠) وعَاظ السلاطين ص ٢٧٤ - ٢٧٨ به نقل از كتاب (الصلة بين التصوف والتشيع) ج ١ ص

٣٦.

٥٧١) نشأة الفكر الفلسفي في الاسلام، ج ٢ ص ٢٧.

٥٧٢) تاريخ طبري، ج ٣ ص ٣٧٩.

٥٧٣) المقالات و الفرق، ص ٢٠.

٥٧٤) انساب الاشراف، ج ٢، ص ٣٨٣.

٥٧٥) تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٤٨٧.

٥٧٦) الاصابة، ج ٥، ص ٧٨.

٥٧٧) الاصابة، ج ٥، ص ٧٨.

٥٧٨) البدايه و النهايه، ج ٧، ص ٣٠٠.

٥٧٩) لسان الميزان، ج ٣، ص ٢٨٤.

٥٨٠) انساب الاشراف، ج ٢، ص ٣٨٣، به نقل از عبدالله بن سبا، عسكري، ج ٢، ص ٣٢١.

٥٨١) صدوق، الاعتقادات، ص ٣٩.

٥٨٢) الفصل في الملل و الاهواء و النحل، ج ٢، ص ٩٠، ٢٧٤، و ج ٥، ص ٣٦، ٤٦.

٥٨٣) انساب الاشراف، ص ٣٧٢، المقالات و الفرق، ص ٢٠.

٥٨٤) عبدالله بن سبا، سليمان عوده، ص ٣٩.

٥٨٥) بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٤١١، و ج ٧٥، ص ١٤٦.

٥٨٦) نعماني، كتاب «الغيبه»، ص ٢١٢.

٥٨٧) بحار الانوار، ج ٣٢، ص ٣٥٣.

٥٨٨) امالي شيخ طوسي، ص ٢١٢.

٥٨٩) تفسير قمي، ج ٢، ص ٣٢٢.

٥٩٠) تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ١٦٠.

٥٩١) شعب الايمان، ج ٤، ص ٢٨٨.

٥٩٢) دارقطني، جزء ٢٣، از حديث ابي طاهر، ص ٥٢.

٥٩٣) تاريخ طبري، ج ٣، ص ٢٢٨.

٥٩٤) سوره ذاريات، آيه ٢.

٥٩٥) تهذيب الاحكام، ج ٢، ص ٣٢٢، من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٣٢٩.

٥٩٦) اختيار معرفة الرجال، ص ١٠٦.

- (٥٩٧) اختيار معرفة الرجال، ص ١٠٨، ٣٠٥.
- (٥٩٨) همان.
- (٥٩٩) همان.
- (٦٠٠) پيشين.
- (٦٠١) بحار الانوار، ج ٤١، ص ٢١٣.
- (٦٠٢) ابن حجر، فتح الباري، ج ١٢، ص ٢٢٧.
- (٦٠٣) رجال علامه حلي، ص ٢٣٧.
- (٦٠٤) اختيار معرفة الرجال، ترجمه ابن سبا.
- (٦٠٥) الحدائق الناضرة، ج ٨، ص ٥١١.
- (٦٠٦) ابن حزم، الفصل في الملل و الاهواء و النحل، ج ٥، ص ٤٦.
- (٦٠٧) ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ١٠٥.
- (٦٠٨) بداية المجتهد، ج ٢، ص ٢٩٥.
- (٦٠٩) كافي، ج ٧، ح ١٧؛ تهذيب الاحكام، ج ١٠، ص ١٣٨، ح ٧.
- (٦١٠) كافي، ج ٧، ص ٢٥٦، ح ٣، تهذيب الاحكام، ج ١٠، ص ١٣٧، ح ٤.
- (٦١١) كافي، ج ٧، ص ٢٥٦، تهذيب الاحكام، ج ١٠، ص ١٣٩، ح ١٠.
- (٦١٢) عبدالله فياض، تاريخ الامامية، ص ٣٨ - ٤٧.
- (٦١٣) ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ١٦.
- (٦١٤) همان كتاب، ج ٣، ص ٦٢.
- (٦١٥) همان كتاب، ج ٣، ص ١٠١.
- (٦١٦) ديوان الامام الشافعي، ص ٣٨.
- (٦١٧) همان كتاب، ص ٧٤.
- (٦١٨) الغدير، ج ١، ص ١٤٥ و شرح ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٣٧٧، و تذكرة الخواص، ص ٦٢ و...

(٦١٩) رجوع كنيد به «الغارات» ص ٦٦ - ٦٧.

(٦٢٠) انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٥٦.

(٦٢١) نهج البلاغه، نامه ٢٥.

(٦٢٢) تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٣١.

(٦٢٣) الفتوح، ج ٥، ص ٢٦٨.

- ٦٢٤) صحيفه سجاديّه، دعاى ٤٧، فقره ٥٦.
- ٦٢٥) الكافى، ج ١، ص ٣٩٩.
- ٦٢٦) همان، ج ١، ص ٣٩٩.
- ٦٢٧) وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٩.
- ٦٢٨) رجوع شود به تاريخ ابن خلدون، ج ٤، ص ١٨.
- ٦٢٩) عمده الطالب، ص ١٠١.
- ٦٣٠) مقاتل الطالبين، ص ١٥٩.
- ٦٣١) آثار العباد و اخبار العباد، ص ٤٥٣.
- ٦٣٢) احسن التقاسيم، ج ٢، ص ٥٤٧.
- ٦٣٣) البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٥٤.
- ٦٣٤) الموافقات، ص ١٣٤، و آثار الجاحظ، ص ٢٠٥.
- ٦٣٥) اخبار الطوال، ص ٢٣٥.
- ٦٣٦) الصله بين التشيع و التصوف، ص ٤٣.
- ٦٣٧) مختصر البلدان، ص ١٧١.
- ٦٣٨) الصلة بين التشيع و التصوف، ص ٤٣.
- ٦٣٩) همان، ص ٢٢٥.
- ٦٤٠) حلية الاولياء، ج ١، ص ١٤٣.
- ٦٤١) رجال كشى، ص ١٦٥.
- ٦٤٢) الصلة بين التشيع و التصوف، ص ٢٥٥.
- ٦٤٣) وعاظ السلاطين، ص ٢٩٧.
- ٦٤٤) تاريخ الطبرى، ج ٦، ص ١٤٦.
- ٦٤٥) انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٥٤، و اخبار الطوال، ص ٢٢٤ و الامامة و السياسة، ج ١، ص ١٨٠.
- ٦٤٦) همان، ج ٢، ص ٢٠٢.
- ٦٤٧) الصلة بين التشيع و التصوف، ص ٩٦.
- ٦٤٨) شرح نهج البلاغه، از ابن ابى الحديد، ج ١، ص ٤٤، الامام الصادق عليه السلام، از ابوزهره، ص ١١١.
- ٦٤٩) ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٩٧.

- ۶۵۰) مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۲.
- ۶۵۱) نهج البلاغه، عبده، ج ۲، ص ۱۹.
- ۶۵۲) همان، ص ۱۹.
- ۶۵۳) همان، ج ۱، ص ۲۷۸.
- ۶۵۴) همان، ج ۲، ص ۵۵.
- ۶۵۵) پیشین، ج ۵، ص ۳۶۲.
- ۶۵۶) نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۴۷.
- ۶۵۷) محمدعلی متوکل، دخلنا التشيع سجّدا، ص ۴۰.
- ۶۵۸) عبد المنعم حسن، بنور فاطمة اهتديت، ص ۲۱۰.
- ۶۵۹) محمّد تيجانی سماوی، کل الحلول عند ال الرسول ﷺ، ص ۱۳۶.
- ۶۶۰) عبد المنعم حسن، بنور فاطمة اهتديت، ص ۲۰۹.
- ۶۶۱) یاسین معيوف بدرانی، یا لیت قومی یعلمون، ص ۳۴.
- ۶۶۲) مجله المنبر، شماره ۱۱.
- ۶۶۳) پیشین، ج ۳، ص ۱۲۷.
- ۶۶۴) بنور فاطمة اهتديت، ص ۶۰.
- ۶۶۵) همان، ص ۶۱.
- ۶۶۶) المتحولون، ج ۱، ص ۱۲۳.
- ۶۶۷) سيدمحسن امين، اقناع اللائم، ص ۳۵۶.
- ۶۶۸) ادب الطف، ج ۱، ص ۱۹.
- ۶۶۹) دور المنبر الحسيني في التوعية الاسلامية، دکتر مقدسی، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.
- ۶۷۰) منهج في الانتماء المذهبي، صائب عبدالحميد، ص ۳۱ و ۳۲.
- ۶۷۱) لقد شيعني الحسين عليّ، ادريس مغربي، ص ۶۳-۶۵.
- ۶۷۲) همان، ص ۲۹۷.
- ۶۷۳) پیشین، ص ۳۰۳.
- ۶۷۴) لقد شيعني الحسين عليّ، ص ۳۱۳-۳۱۵.
- ۶۷۵) انگاه هدايت شدم، ص ۹۶-۹۸.
- ۶۷۶) كربلاء، الثورة و الماساة، احمد حسين يعقوب، ص ۷-۸.
- ۶۷۷) به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۶۷۷۱.

- (٦٧٨) صالح الورداني، اهل السنة شعب الله المختار، ص ٥ - ٦.
- (٦٧٩) صالح الورداني، الكلمة و السيف، ص ١٥.
- (٦٨٠) مجلّه المنبر، شماره ٢٢.
- (٦٨١) صالح الورداني، الخدعة.
- (٦٨٢) المتحولون، ج ٣، ص ٩٠.
- (٦٨٣) محاضرات عقائدية، ص ١٧ - ١٨.
- (٦٨٤) محمد مرعي انطاكي، لماذا اخترت مذهب الشيعة، ص ٥١.
- (٦٨٥) محمد تيجاني، لآكون مع الصادقين، ص ٤٤.
- (٦٨٦) همان، ص ٢٤.
- (٦٨٧) محمد كثيرى، السلفية، ص ٦٦٨.
- (٦٨٨) همان، ص ٦١٥ - ٦١٦.
- (٦٨٩) المتحولون، ج ٣، ص ٨٦ و ٨٧، به نقل از صالح الورداني.
- (٦٩٠) همان، ج ٣، ص ١١٣.
- (٦٩١) پيشين، ج ٣، ص ١١٧.
- (٦٩٢) همان.
- (٦٩٣) المتحولون، ج ١، ص ٧٠٩.
- (٦٩٤) ثمّ اهتديت، ص ٢٠٤.
- (٦٩٥) ياسين بدراني، يا ليت قومي يعلمون، ص ٦٤.
- (٦٩٦) محمد تيجاني سماوي، اعرف الحقّ، ص ١٤.
- (٦٩٧) ادريس الحسيني، لقد شيعني الحسين عليه السلام، ص ٢٦.
- (٦٩٨) صالح الورداني، الخدعة، ص ٦٩.
- (٦٩٩) مجله المنبر.
- (٧٠٠) نظرات في الكتب الخالدة، ص ٣٣.
- (٧٠١) عبدالله بن سبا، ج ١، ص ١٣.
- (٧٠٢) مع رجال الفكر في القاهرة، ص ٤٠.
- (٧٠٣) طبقات ابن سعد، ج ٢، ص ٢٩.
- (٧٠٤) صحيح بخارى، باب مرض النبي صلى الله عليه وآله وسلم، ج ٥، ص ١٣٩.
- (٧٠٥) البداية و النهاية، ج ٧، ص ٣١٤.

- ٧٠٦) صحيح بخارى، كتاب الحدود، باب لايرجم المجنون و المجنونة.
- ٧٠٧) ارشاد السارى فى شرح صحيح بخارى، ج ١٤، ص ٢٥٨ و ٢٥٩.
- ٧٠٨) سورة شعراء، آيه ٢١٤.
- ٧٠٩) تاريخ طبرى، ج ٢، ص ٦٢ و ٦٣؛ كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٤٠ و ٤١؛ مسند احمد، ج ١، ص ١١١.
- ٧١٠) تفسير طبرى، ج ١٩، ص ٧٥.
- ٧١١) تفسير ابن كثير، ج ٥، ص ٢٣١؛ تاريخ ابن كثير، ج ٢، ص ٣٨.
- ٧١٢) حياة محمد ﷺ، ص ١٤٢، چاپ سيزدهم.
- ٧١٣) الجواهر و اليواقيت، ج ٢، ص ١٤٣، طبع سال ١٣٧٨ هجرى.
- ٧١٤) الفتوحات المكيه، ج ٣، ص ٣٢٧.
- ٧١٥) سورة مائده، آيه ٣.
- ٧١٦) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٣٥، چاپ المكتبة الحيدرية، سال ١٣٨٣ هجرى.
- ٧١٧) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٤٣، چاپ دارالصادر.
- ٧١٨) كنز العمال، ج ١٤، ص ٢٤٤، رقم ٣٨٦٦٢.
- ٧١٩) الصواعق المحرقة، ص ١٦٣.
- ٧٢٠) الصواعق المحرقة، ص ٧٤.
- ٧٢١) دلائل الصدق، ج ٢، ص ٣٦٧.
- ٧٢٢) صحيح بخارى، ج ٥، ص ٢٠٦ و ٢٠٧.
- ٧٢٣) مسند احمد، ج ٥، ص ٣٥٦.
- ٧٢٤) المستوفى فى اسماء المصطفى، مخطوط.
- ٧٢٥) سير اعلام النبلاء، ج ٢٢، ص ٣٨٩.
- ٧٢٦) بغية الوعاة، ج ٢، ص ٢١٨.
- ٧٢٧) محمد كثيرى، السلفية، ص ٧١٢.
- ٧٢٨) پيشين، ص ٦٧٨.
- ٧٢٩) همان، ص ٦٨١.
- ٧٣٠) محمد تيجانى، فاسالوا اهل الذكر، ص ٣١٧.
- ٧٣١) تيجانى، الشيعة هم اهل السنة، ص ٦٣ - ٦٤.
- ٧٣٢) روزنامه المبلغ الرسالى، ٢٧ صفر ١٤١٩ هجرى.

- (٧٣٣) اسعد وحيد قاسم، حقيقة الشيعة الاثني عشرية، ص ١٥.
- (٧٣٤) محمد گوزل حسن آمدی، الهجرة الى الثقلين، ص ٢٠٤.
- (٧٣٥) سوره عنكبوت، آیه ٦٩.
- (٧٣٦) دکتر تیجانی، الشيعة هم اهل السنة، ص ١٢.
- (٧٣٧) ياسين بدراني، يا ليت قومي يعلمون، ص ٤٢.
- (٧٣٨) محمد علي متوكل، و دخلنا التشيع سجّدا، ص ٦٠.
- (٧٣٩) ياسين بدراني، يا ليت قومي يعلمون، ص ١٦٨.
- (٧٤٠) عبد المحسن سراوي، القطف الدانية، ص ١٦.
- (٧٤١) معتصم سيد احمد، الحقيقة الضائعة، ص ١٩٩.
- (٧٤٢) همان، ص ٢٠٠ - ٢٠١.
- (٧٤٣) تیجانی سماوی، ثمّ اهتديت، ص ١٦٩.
- (٧٤٤) سوره احزاب، آیه ٦٧.
- (٧٤٥) معتصم سيد احمد، الحقيقة الضائعة، ص ٣٢.
- (٧٤٦) ياسين معيوف بدراني، ياليت قومي يعلمون، ص ٤٨.
- (٧٤٧) طارق زين العابدين، دعوة الى سبيل المؤمنين، ص ١٧ - ١٨.
- (٧٤٨) هاشم ال قطيبي، من الحوار الكشفت الحقيقية، ص ٣٢٢.
- (٧٤٩) صالح الورداني، الخدعة، ص ٤٤.
- (٧٥٠) همان.
- (٧٥١) صالح الورداني، السيف و السياسة، ص ٢٠٣.
- (٧٥٢) صالح الورداني، الخدعة، ص ٤ - ٥.
- (٧٥٣) ادريس حسيني، لقد شيعني الحسين، ص ١٩ - ٢٠.
- (٧٥٤) و دخلنا التشيع سجّدا، محمد علي متوكل، ص ٩.
- (٧٥٥) الحقيقة الضائعة، معتصم سيد احمد، ص ٣٠.
- (٧٥٦) لقد شيعني الحسين، ادريس الحسيني، ص ٣٤٩.
- (٧٥٧) محمّد مرعي انطاكي، لماذا اخترت مذهب الشيعة، ص ٤٩٠.
- (٧٥٨) ثمّ اهتديت، محمد تیجانی، ص ١٢٢.
- (٧٥٩) همان، ص ٩٧.
- (٧٦٠) الشيعة هم اهل السنة، تیجانی، ص ١٩.

- (٧٦١) الحقيقة الضائعة، معتصم سيد احمد، ص ١٠٩.
- (٧٦٢) و دخلنا التشيع سجدا، محمدعلي متوكل، ص ٥٦.
- (٧٦٣) ثم اهتديت، تيجاني، ص ١٢٤.
- (٧٦٤) سورة بقره، آيه ١١١.
- (٧٦٥) سورة مائده، آيه ١٠٥.
- (٧٦٦) سورة زخرف، آيه ٧٨.
- (٧٦٧) سورة اعراف، آيه ١٧.
- (٧٦٨) سورة سبا، آيه ١٣.
- (٧٦٩) سورة بقره، آيه ١٧٠، بنور فاطمة اهتديت، عبدالمنعم حسن، ص ٥٥ - ٥٦.
- (٧٧٠) مقالات الاسلاميين، ابوالحسن اشعري، ص ٨٩، پاورقى.
- (٧٧١) الفرق بين الفرق بغدادى، ص ٢١.
- (٧٧٢) مصباح المنير، فيومى، ماده «رفض».
- (٧٧٣) اعيان الشيعة، ج ١، ص ٢١.
- (٧٧٤) مقالات الاسلاميين، ابوالحسن اشعري، ص ٨٩.
- (٧٧٥) هدى السارى، ابن حجر عسقلانى، ص ٣٣٣.
- (٧٧٦) ديوان الامام الشافعى، ص ٥٥.
- (٧٧٧) همان، ص ١٣٧.
- (٧٧٨) اعيان الشيعة، ج ١، ص ٢١.
- (٧٧٩) نصر بن مزاحم المنقرى، وقعة صفين، ص ٢٩.
- (٧٨٠) بحار الانوار، ج ٤٧، ص ٣٩٠؛ اختصاص شيخ مفيد ١٠٤ - ١٠٥.
- (٧٨١) تقريب التهذيب، ج ١، ص ٧٥، رقم ٥٦١.
- (٧٨٢) سير اعلام النبلاء، ج ١١، ص ١٧٦، رقم ٧٧.
- (٧٨٣) الكامل، ج ١، ص ٣١٩.
- (٧٨٤) سنن ابوداود، ج ٤، ص ١٦٥، ح ٤٤٨٦.
- (٧٨٥) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٣، ح ٣١.
- (٧٨٦) تهذيب الكمال ج ٤ ص ٢٤٦ رقم ٧٦٦.
- (٧٨٧) تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٠٨.
- (٧٨٨) صحيح مسلم، ج ١، ص ٥٢٩، كتاب صلاة المسافرين و قصرها.

- ٧٨٩) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٧٠، كتاب الطهارة باب وضوء النوم.
- ٧٩٠) تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٣٢٢.
- ٧٩١) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٦١٦، كتاب المناقب، ح ٣٦٨٠.
- ٧٩٢) تاريخ الثقات، ص ٨٨، رقم ١٧٦.
- ٧٩٣) همان، ص ٩١، رقم ١٩١.
- ٧٩٤) تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٤٣٠.
- ٧٩٥) سنن ترمذى، ج ٣، ص ٣٠٠، كتاب الجنائز، ح ٩٦٩.
- ٧٩٦) ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٣٨٢.
- ٧٩٧) الكاشف، ج ١، رقم ٧٤٨.
- ٧٩٨) تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٤٦٨، رقم ٨٧٩.
- ٧٩٩) سنن ابوداود، ج ١، ص ٢٧٢، ح ١٠٣٦.
- ٨٠٠) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٣٨١، ح ١٢٠٨.
- ٨٠١) سنن ترمذى، ج ٢، ص ٢٠٠.
- ٨٠٢) الجرح و التعديل، ج ٢، ص ٥٣٢، رقم ٢٢٠٨.
- ٨٠٣) المجروحين، ج ١، ص ٢١٨.
- ٨٠٤) سنن ابوداود، ج ١، ص ٦٣، ح ٥٧٣.
- ٨٠٥) سنن ابن ماجه.
- ٨٠٦) سنن نسائى، ج ١، ص ١٨٩، كتاب الحيض.
- ٨٠٧) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٦٣٦، ح ٣٧٢٠.
- ٨٠٨) سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ١٥٢، رقم ٥٤.
- ٨٠٩) ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٣٦، رقم ١٦٢٧.
- ٨١٠) تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٤١، رقم ٤٠.
- ٨١١) سنن ابوداود، ج ١، ص ٢٣٩، ح ٩٠٨.
- ٨١٢) سنن ترمذى، ج ٥، ص ١٧٢، رقم ٢٩٠٦.
- ٨١٣) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٣٩، ح ٣٩٦.
- ٨١٤) سنن نسائى، ج ٨، ص ١٤٧.
- ٨١٥) كتاب الثقات، ج ٤، ص ١٧٩.
- ٨١٦) تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٩٨، رقم ٥٦٠.

- (٨١٧) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٩، ح ١٥٣٦.
- (٨١٨) الثقات، ج ٦، ص ٣٢٦.
- (٨١٩) الكامل، ج ٣، ص ١٠٤٨.
- (٨٢٠) تقريب التهذيب، ج ١، ص ٢٧٠.
- (٨٢١)
- (٨٢٢) سنن ترمذى، ج ٤، ص ٦٣٣، ح ٢٤٤٩.
- (٨٢٣) الضعفاء الكبير، ج ٢، ص ١٢٠، رقم ٥٩٨.
- (٨٢٤) ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ١٢٣، رقم ٣١١٨.
- (٨٢٥) الكامل، ج ٣، ص ١١٨٦.
- (٨٢٦) تقريب التهذيب، ج ١، ص ٢٨٧، رقم ٨٨.
- (٨٢٧) سنن ترمذى، ج ٣، ص ١٦٤، ح ٨٠١.
- (٨٢٨) سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١١٥٢، ح ٣٤٨٢.
- (٨٢٩) تهذيب الكمال ج ١٢ ص ٥٢.
- (٨٣٠) كتاب المجروحين، ص ٣٣٢.
- (٨٣١) صحيح بخارى، ج ٧، ص ١١٢، باب علامة حبّ الله عزوجلّ.
- (٨٣٢) صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢٠٣٤، ح ١٦٥.
- (٨٣٣) سنن ابوداود، ج ٢، ص ١٢٧، ح ١٦٧١.
- (٨٣٤) سنن ترمذى، ج ١، ص ١٠، ح ٤.
- (٨٣٥) الجرح و التعديل، ج ٦، ص ٨٨، رقم ٤٤٧؛ ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٣٨٠؛ تقريب التهذيب، ج ١، ص ٣٩٤، رقم ٨. ١١.
- (٨٣٦) تقريب التهذيب، رقم ١١٨؛ ميزان الاعتدال، رقم ٤١٤٩.
- (٨٣٧) صحيح بخارى، ج ٨، ص ٢١٢، كتاب التوحيد.
- (٨٣٨) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٥٩٣، ح ٣٦٢٦.
- (٨٣٩) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٧١، ح ١٤٦٨.
- (٨٤٠) تقريب التهذيب، ج ١، ص ٤٣٠، رقم ٤٤٣.
- (٨٤١) تهذيب الكمال، ج ١٥، ص ٢٤٤؛ تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٤٥٧، رقم ٤٤٣١.
- (٨٤٢) ميزان الاعتدال، ترجمه ابن عبدالقدوس.
- (٨٤٣) صحيح بخارى، ج ٢، ص ١٠٨، باب ما ينهى من سبّ الاموات.

- ٨٤٤) سنن ترمذى، ج ٤، ص ٤٩٥، ح ٢٢١٢.
- ٨٤٥) تهذيب الكمال، ج ١٨، ص ٧٧.
- ٨٤٦) ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٦١٦، رقم ٥٠٥١.
- ٨٤٧) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٢٥.
- ٨٤٨) الجرح و التعديل، ج ٥، ص ٣٤٣، رقم ١٦١٩.
- ٨٤٩) كتاب الثقات، ج ٧، ص ٩٤.
- ٨٥٠) الضعفاء الكبير، ج ٣، ص ٣٤، رقم ٩٨٩.
- ٨٥١) صحيح بخارى، ج ٨، ص ١٨٥، كتاب التوحيد.
- ٨٥٢) صحيح مسلم، ج ١، ص ١٢٣، ح ٢٢٢.
- ٨٥٣) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٢٣٢، ح ٣٠١٢.
- ٨٥٤) سنن نسائى، ج ٣، ص ٧٠، باب التهليل بعد التسليم.
- ٨٥٥) الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ٤٠٠.
- ٨٥٦) الكامل فى التاريخ، ج ٦، ص ٤١١.
- ٨٥٧) سير اعلام النبلاء، ج ٩، ص ٥٥٧، رقم ٢١٥.
- ٨٥٨) صحيح بخارى، ج ١، ص ٨١، كتاب الايمان.
- ٨٥٩) صحيح مسلم، ج ١، ص ٤٤، ح ١٧.
- ٨٦٠) سنن ابوداود، ج ١، ص ١٢٣، ح ٤٥٢.
- ٨٦١) سنن ابن ماجه، ص ٢٧، ح ٧٠.
- ٨٦٢) سنن ترمذى، ج ٣، ص ١١٨، ح ٧٤٢.
- ٨٦٣) الكامل، ج ٥، ص ١٨١٤ و ١٨١٦.
- ٨٦٤) سنن ابوداود، ج ١، ص ٨٠، ح ٢٩٧.
- ٨٦٥) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٦٦٩، ح ٣٨٠١.
- ٨٦٦) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٥، ح ١٥٦.
- ٨٦٧) تهذيب الكمال، ج ٢٠، ص ٤٣٨.
- ٨٦٨) الكامل، ج ٥، ص ١٨٤٠.
- ٨٦٩) همان، ص ١٨٤٥.
- ٨٧٠) صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٤١٥، ح ١٧٨٩.
- ٨٧١) سنن ابوداود، ج ٢، ص ٢٤٥، ح ٢١٤٥.

- ٨٧٢) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٤٦، كتاب العلم، باب ١٦.
- ٨٧٣) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٣، ح ١١٦.
- ٨٧٤) ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ١٦٤، رقم ٥٩٨٦.
- ٨٧٥) كتاب الثقات، ج ٧، ص ٢٨٦.
- ٨٧٦) ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ١٦٤.
- ٨٧٧) صحيح مسلم، ج ٣، ص ١١٧٨، ح ٩٨، كتاب البيوع.
- ٨٧٨) سنن ابوداود، ج ٤، ص ٣١٢، ح ٥٠٥٢.
- ٨٧٩) سنن نسائى، ج ١، ص ٨٦، كتاب الطهارة.
- ٨٨٠) سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٠٢٠، ح ٣٠٦٨.
- ٨٨١) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٦٦.
- ٨٨٢) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٧٤٠، كتاب العلل.
- ٨٨٣) سنن ابوداود، ج ١، ص ٧٧.
- ٨٨٤) تهذيب الكمال، ج ٢١، ص ٥٩٣ و ٥٩٤.
- ٨٨٥) همان.
- ٨٨٦) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٦٨، رقم ٥٦٥.
- ٨٨٧) همان.
- ٨٨٨) صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٨١٤، ح ٢٣٢٩.
- ٨٨٩) سنن ابوداود.
- ٨٩٠) تهذيب الكمال، ج ٢٢، ص ١١٠؛ تاريخ الثقات، ص ٣٦٦، رقم ١٢٧٢؛ سير اعلام النبلاء، ج ٥، ص ٣٩٩؛ الجرح و التعديل، ج ٦، ص ٢٤٣.
- ٨٩١) المعارف، ص ٦٢٤؛ الملل و النحل، ج ١، ص ١٧٠.
- ٨٩٢) صحيح بخارى، ج ١، ص ١٠٤، كتاب الصلاة، باب التوجه نحو القبلة حيث كان.
- ٨٩٣) صحيح مسلم، ج ١، ص ٢٠٠، ح ٣٧٦.
- ٨٩٤) سنن ابوداود، ج ٣، ص ٢٥، ح ٢٥٥٩.
- ٨٩٥) سنن نسائى، ج ٨، ص ٢٧٩، كتاب الاستعاذة، باب الاستعاذة من حر النار.
- ٨٩٦) سنن ترمذى، ج ٤، ص ٦٩٩، ح ٢٥٧٢.
- ٨٩٧) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٤، ح ١١٩.
- ٨٩٨) الكاشف، ج ٢، ص ٣٦٠، رقم ٤٤٦٩.

- ٨٩٩) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ١٠٤، رقم ٧: الضعفاء الكبير، ج ٣، ص ٤٣٣، رقم ١٤٧٦.
- ٩٠٠) سنن نسائي، ج ٧، ص ٢٨٣.
- ٩٠١) تهذيب الكمال، ج ٢٥، ص ١٩٠.
- ٩٠٢) الجرح و التعديل، ج ٧، ص ٢٥٣، رقم ١٣٨٥.
- ٩٠٣) التاريخ الكبير، ج ١، ص ٨١، رقم ٢١٢.
- ٩٠٤) ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ٥٤٣، رقم ٧٥٠٨.
- ٩٠٥) سنن ابوداود، ج ٢٥، ص ١٨٧ و ١٨٨، رقم ٥٢٠٨.
- ٩٠٦) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٣١٠، ح ٩٦٦.
- ٩٠٧) سنن نسائي، ج ٨، ص ٤٢.
- ٩٠٨) سنن ترمذى، ج ٤، ص ١١، ح ١٣٨٧.
- ٩٠٩) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٢٨٧، رقم ١٤٩٨.
- ٩١٠) همان.
- ٩١١) همان.
- ٩١٢) سنن ابوداود، ج ١، ص ٢٦٢، ح ٩٩٧.
- ٩١٣) كتاب النقات، ج ٥، ص ٤٥٥.
- ٩١٤) تقريب التهذيب، ج ١، ص ٢٩٣، رقم ١٥٦٤.
- ٩١٥) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٧٢٨، ح ٣٩٣٩.
- ٩١٦) تهذيب الكمال، ج ٢٩، ص ٢٦٣.
- ٩١٧) ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٢٤٠، رقم ٨٩٨٨.
- ٩١٨) الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٣١١، رقم ١٩١٢.
- ٩١٩) سنن ترمذى، ج ٤، ص ٣٣٧، ح ١٩٥١.
- ٩٢٠) الكامل، ج ٧، ص ٢٥٢٤.
- ٩٢١) الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٣٠٦، رقم ١٩٠٨.
- ٩٢٢) صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٢٩، ح ٢٦٤٨.
- ٩٢٣) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٧٦، ح ١٤٨٥.
- ٩٢٤) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣١١.
- ٩٢٥) الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٣٦٢، رقم ١٩٧٤.
- ٩٢٦) صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢١٨٩، ح ٢٨٥١.

- (٩٢٧) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣١٤، رقم ٣٥.
- (٩٢٨) تهذيب التهذيب، ج ١١، ص ١٧، رقم ٩١٨٠.
- (٩٢٩) ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٢٨٨.
- (٩٣٠) الكامل، ج ٧، ص ٢٥٧٥.
- (٩٣١) سنن ابوداود، ج ٤، ص ١٤٧، ح ٢٩٨٤.
- (٩٣٢) سنن نسائي، ج ٢، ص ١٦٣، كتاب الافتتاح، باب القراءة في الظهر.
- (٩٣٣) سير اعلام النبلاء، ج ٩، ص ١٤٢.
- (٩٣٤) العلل و معرفة الرجال، ج ١، ص ١٥٢، رقم ٥٨.
- (٩٣٥) الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ٣٩٤.
- (٩٣٦) مختصر تاريخ دمشق، ج ٢٦، ص ٢٩٩.
- (٩٣٧) صحيح بخارى، ج ١، ص ٣٦، باب كتابة العلم.
- (٩٣٨) صحيح مسلم، ج ١، ص ٦٩، كتاب الايمان، ح ٧٨.
- (٩٣٩) سنن ترمذى، ج ١، ص ٢٠٢، ابواب الطهارة، ح ١١٩.
- (٩٤٠) سنن نسائي، ج ١، ص ٢٨، كتاب الطهارة، باب التنزه عن البول.
- (٩٤١) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٥، ح ٤١.
- (٩٤٢) تاريخ اسماء الثقات، ص ٣٥٧، رقم ١٥٥٠.
- (٩٤٣) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣٨٤.
- (٩٤٤) الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٤٥٨، رقم ٢٠٨٩.
- (٩٤٥) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣٨٤.
- (٩٤٦) ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٤٧٩، رقم ٩٩٠٣.
- (٩٤٧) سنن نسائي، به نقل از تهذيب الكمال، ج ٣٢، ص ٥٠٧.
- (٩٤٨) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٢٠، كتاب الطهارة و سننها، ح ٣٣٣.
- (٩٤٩) سنن ترمذى، ج ٤، ص ٥٦٢، ح ٢٣٢٥.
- (٩٥٠) تقريب التهذيب، ج ١، ص ١١٦، رقم ٩؛ ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٣٦٣، رقم ١٣٥٨.
- (٩٥١) سنن ترمذى، ج ٣، ص ٤٨، ح ٦٥٩.
- (٩٥٢) تهذيب الكمال، ج ٣٤، ص ٢٥.
- (٩٥٣) ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٥٤٤، رقم ١٠٣٥٧.
- (٩٥٤) المعارف، ص ٦٢٤؛ الملل و النحل، شهرستاني، ج ١، ص ١٧٠.

- ٩٥٥) سنن ابوداود، ج ١، ص ٤٠، ح ١٥٧.
- ٩٥٦) ابن ابى عاصم، السنه، ج ٢، ص ٤٧٥.
- ٩٥٧) تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٥٢.
- ٩٥٨) ابن ابى عاصم، السنه، ج ٢، ص ٤٧٥.
- ٩٥٩) الاحاديث الموضوعه، ص ٣٨٠ - ٣٨١.
- ٩٦٠) دكتور قفارى، اصول مذهب الشيعه، بخش تاريخ شيعه.
- ٩٦١) منهاج السنه، ج ١، ص ٨.
- ٩٦٢) الدلائل ج ٦ ص ٥٤٨.
- ٩٦٣) منهاج السنه النبويه، ج ١، ص ٦ - ٨.
- ٩٦٤) كتاب السنه، ج ٣، ص ٤٩٨.
- ٩٦٥) تاريخ بغداد، ج ٩، ص ٣٤٠.
- ٩٦٦) تاريخ بغداد، ج ١٠، ص ٢٣٧، الضعفاء از عيلى، ج ٢، ص ٣٤٥.
- ٩٦٧) تاريخ بغداد، ج ١، ص ٢٣٧.
- ٩٦٨) تاريخ بغداد، ج ١٠، ص ٢٣٧.
- ٩٦٩) همان.
- ٩٧٠) التاريخ الكبير، ج ٥، ص ٣٤٩، كتاب المجروحين، ج ٢، ص ٦١، الكامل فى ضعفاء الرجال، ج ٥، ص ٤٧٠ و....
- ٩٧١) تاريخ بغداد، ج ١٢، ص ٢٣١.
- ٩٧٢) الفصل، ج ٤، ص ١٦٧.
- ٩٧٣) بغدادى اصول الدين، ص ٢٨٤.
- ٩٧٤) شرح تجريد الاعتقاد، ص ٣٤٣.
- ٩٧٥) اصول الدين، ص ٢٨٥.
- ٩٧٦) صورتان متضادتان ص ١٢ - ١٣.
- ٩٧٧) صحيح مسلم، ج ٢، ص ٣، كتاب الاماره، باب: «الناس تبع لقريش والخلافة لقريش».
- ٩٧٨) سوره نساء، آيه ٥٤.
- ٩٧٩) سوره بقره، آيه ١٢٤.
- ٩٨٠) سوره طه، آيه ٢٩ و ٣٠.
- ٩٨١) سوره بقره، آيه ٢٢٨.

- ٩٨٢) مغنى ابن قدامه، ج ٩، ص ٧٧.
- ٩٨٣) سنن نسائي، ج ١، ص ٢٤٢.
- ٩٨٤) صحيح بخارى، ج ٤، ص ٢٣٤٦.
- ٩٨٥) سنن ابى داود، ج ١، ص ١١٣، مسند احمد، ج ٣، ص ٤٤٩ و....
- ٩٨٦) الانتصار، ص ٤٧.
- ٩٨٧) وسائل الشيعه، ج ٤، ص ٢٦٥.
- ٩٨٨) عقائد صدوق، ص ٣٠.
- ٩٨٩) التبيان فى تفسير القرآن، ج ١، ص ٣.
- ٩٩٠) مجمع البيان، ج ١، ص ٣٠.
- ٩٩١) سوره شعراء، آيه ١٩٤.
- ٩٩٢) سوره بقره، آيه ٩٧.
- ٩٩٣) المقنعه، ص ١١٤.
- ٩٩٤) النهايه، ص ٨٤.
- ٩٩٥) السرائر، ج ١، ص ٢٣٢.
- ٩٩٦) المهذب، ج ١، ص ٩٥.
- ٩٩٧) الدروس الشرعيه، ج ١، ص ١٨٤.
- ٩٩٨) تحرير الاحكام، ج ١، ص ٢٦٣.
- ٩٩٩) مسائل كلاميه در ضمن كتاب الرسائل العشر، ص ٩٦.
- ١٠٠٠) الرسائل العشر، ص ٩٧.
- ١٠٠١) النهايه، ج ١، ص ٣١١.
- ١٠٠٢) اعتقادات صدوق، ص ٧٠.
- ١٠٠٣) اوائل المقالات، ص ٧١.
- ١٠٠٤) تفسير صافى، ج ١، ص ١١٤.
- ١٠٠٥) الفصول المهمه، ج ١، ص ٤٤٣.
- ١٠٠٦) الميزان، ج ١٢، ص ٢٦٨.
- ١٠٠٧) سوره شعراء، آيه ١٩٣.
- ١٠٠٨) مجمع البيان، ج ٧، ص ٣٥٣.
- ١٠٠٩) الميزان، ج ١٥، ص ٣١٦.

- ١٠١٠) سورة ال عمران، آيه ٧٥.
- ١٠١١) وسائل الشيعة، ج ١٢، ص ٢٠٨، ح ٢.
- ١٠١٢) صحيح بخارى، ج ٣، ص ١٦٩٠، صحيح مسلم، ج ٢، ص ١٠٩٣ و....
- ١٠١٣) سورة بقره، آيه ٢٣٦.
- ١٠١٤) تفسير القرآن العظيم، ج ١، ص ٢٨٧ - ٢٨٨.
- ١٠١٥) صحيح مسلم، ج ٢، ص ١٠٢٣.
- ١٠١٦) همان، ص ١٠٢٥.
- ١٠١٧) سورة مائده، آيه ٦.
- ١٠١٨) المعتبر، ج ١، ص ٢٩٦.
- ١٠١٩) رياض المسائل، ج ١، ص ٣٥٩.
- ١٠٢٠) صحيح بخارى، ج ١، ص ٩١، ٤٠٤؛ صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢٣٠٧.
- ١٠٢١) صحيح بخارى، ج ١، ص ٤٠٤، شرح نووى بر صحيح مسلم، ج ٣، ص ٢٠٢.
- ١٠٢٢) سورة ال عمران، آيه ١٩.
- ١٠٢٣) سورة بقره، آيه ١٨٣.
- ١٠٢٤) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١١٣، سنن الكبرى، بيهقى، ج ٨، ص ٥٨.
- ١٠٢٥) الكامل فى ضعفاء الرجال، ج ٢، ص ٢٨٤، تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٣٢٢، تهذيب التهذيب، ج ١، ص ٤٤٧.
- ١٠٢٦) ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٧٧.
- ١٠٢٧) تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ٢٠٧، تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ١٧٦ و....
- ١٠٢٨) ابوالحسن اشعري، الابانه، ص ٢٠.
- ١٠٢٩) العقيدة، ج ٢، ص ٧٦.
- ١٠٣٠) شرح العقيدة الواسطية، ص ١٦٢.
- ١٠٣١) صحيح بخارى، ج ١، ص ١٤٣.
- ١٠٣٢) بحار الانوار، ج ٦٥، ص ١٦٧، ح ٢٣.
- ١٠٣٣) بحار الانوار، ج ٦٥، ص ١٦٩، ح ٢٩.
- ١٠٣٤) تحف العقول، ص ٢٩٥.
- ١٠٣٥) كافي، ج ٢، ص ٢٣٣.
- ١٠٣٦) تحف العقول، ص ٣٠٣.

- ١٠٣٧) كافي، ج ٢، ص ٧٣، ح ١.
- ١٠٣٨) كافي، ج ٢، ص ٢٣٦، ح ٢٤.
- ١٠٣٩) بحار الانوار، ج ٧٨، ص ٢٩، ح ٩٦.
- ١٠٤٠) مستدرک الوسائل، ج ٨، ص ٣١٣، ح ٩٥٣٠.
- ١٠٤١) كافي، ج ٨، ص ٢٢٨، ح ٢٩٠.
- ١٠٤٢) تحف العقول، ص ٣٠٢.
- ١٠٤٣) كافي، ج ٢، ص ٦٣٦، ح ٥.
- ١٠٤٤) بحار الانوار، ج ٧٤، ص ٣١٣، ح ٦٩.
- ١٠٤٥) كافي، ج ٢، ص ١٧٣، ح ١٠.
- ١٠٤٦) بحار الانوار، ج ٦٨، ص ١٦٤، ح ١٣.
- ١٠٤٧) تحف العقول، ص ٣٨٠.
- ١٠٤٨) بحار الانوار، ج ٦٨، ص ١٦٤، ح ١٣.
- ١٠٤٩) پيشين.
- ١٠٥٠) همان.
- ١٠٥١) تنبيه الخواطر، ج ٢، ص ١٠٥.
- ١٠٥٢) مشكاة الانوار، ص ٦٧.
- ١٠٥٣) پيشين، ص ١٨٠.
- ١٠٥٤) بحار الانوار، ج ٢، ص ٧٧، ح ٦٢.
- ١٠٥٥) امالي صدوق، ص ٣٢٧، ح ١٧.
- ١٠٥٦) تحف العقول، ص ٤٨٨.
- ١٠٥٧) سورة احزاب، آيه ٤٠.
- ١٠٥٨) صحيح ترمذی، ج ٥، ص ٦٤١، ح ٣٧٣٠.
- ١٠٥٩) صحاح اللغة، ج ٣، ص ١٥٦.
- ١٠٦٠) تاج العروس، ماده «شيع».
- ١٠٦١) لسان العرب، ماده «شيع».
- ١٠٦٢) الشيعة في الميزان، ص ٣٣.
- ١٠٦٣) سورة توبه، آيه ٣٣.
- ١٠٦٤) معجم مقاييس اللغة.

- ١٠٦٥) سورة توبه، آيه ٤٨.
- ١٠٦٦) سورة روم، آيه ٤١.
- ١٠٦٧) سورة مائده، آيه ٣.
- ١٠٦٨) سورة نور، آيه ٥٥.
- ١٠٦٩) منهاج السنة، ج ٣، ص ٤٤٥ - ٤٥١.
- ١٠٧٠) فوات الوفيات، محمد بن شاکر کتبی ج ٣، ص ٢٤٧.
- ١٠٧١) حوادث الجامعة و التجارب النافعة في المائة السابعة، ابن فوطی، ص ١٥٨.
- ١٠٧٢) همان، ص ١٥٧.
- ١٠٧٣) الفخری في الاداب السلطانية، ابن طقطقی، ص ٢٣٥.
- ١٠٧٤) العبر في خبر من غبر، ذهبی، ج ٣، ص ٢٧٧، حوادث سال ٦٥٦.
- ١٠٧٥) الوافی بالوفیات، صلاح الدين صفدی، ج ١، ص ١٧٩.
- ١٠٧٦) تاريخ الخلفاء، سيوطی، ص ٤٦٥.
- ١٠٧٧) تاريخ ابن خلدون، ج ٣، ص ٦٦٢.
- ١٠٧٨) البدايه و النهاية، ابن كثير، ج ١٢، ص ٢٣٤، حوادث سال ٦٥٦.
- ١٠٧٩) الفخری، محمد بن علی بن طباطبا، معروف به ابی الطقطقی، ص ٢٣٦.
- ١٠٨٠) جامع التواريخ، رشيدالدين فضل الله، ج ٢، ص ٧٠٧.
- ١٠٨١) همان، ص ٧١٣.
- ١٠٨٢) سلسله مؤلفات شيخ مفيد، الفصول المختارة من العيون و المحاسن، ج ٢، ص ٢٩٦.
- ١٠٨٣) الانساب، سمعانی، ج ١، ص ٣١١.
- ١٠٨٤) سورة ال عمران، آيه ١٤٤.
- ١٠٨٥) صحيح بخارى ج ٨ ص ١٥١، كتاب الاعتصام بالكتاب و السنة.
- ١٠٨٦) سورة بقره، آيه ٢٥٣.
- ١٠٨٧) صحيح بخارى، ج ٨، ص ١٥١، كتاب الاعتصام بالكتاب و السنة.
- ١٠٨٨) التاج الجامع للاصول ج ٥ ص ٣٧٩.
- ١٠٨٩) مجمع الزوائد ج ٧ ص ٢٢٢، كتاب الفتن.
- ١٠٩٠) صحيح مسلم ج ٦ ص ٥٣، كتاب الامارة.
- ١٠٩١) مسند احمد ج ٣ ص ٢٥، ٤٥، ٧٩.
- ١٠٩٢) السنن الكبرى، ج ٥ ص ١٥٨.

- ١٠٩٣) مسند ابى يعلى ج ٢ ص ٣٠٩.
- ١٠٩٤) تاريخ بغداد ج ١ ص ٢٧١ - ٢٧٢.
- ١٠٩٥) البداية و النهاية ج ٧ ص ٣٠٩.
- ١٠٩٦) المعجم الاوسط ج ٥ ص ٢٠٩، شعب الايمان، بيهقى ج ٥ ص ٣٢٧.
- ١٠٩٧) الطرائف ص ٢٤١، اليقين، سيد بن طاووس ٤٧٣، بحار الانوار ج ٢٨ ص ١٠، ح ١٦.
- ١٠٩٨) سنن ابى داود ج ٥ ص ٤، ح ٤٥٩٦، سنن ترمذى ج ٥ ص ٢٥، ح ٢٦٤٠، سنن ابنماجه ج ٢ ص ١٣٢١، ح ٣٩٩١، مسند احمد ج ٢ ص ٣٣٢، مستدرک حاکم ج ١ ص ٦١، صحيح ابن حبان ج ٧ ص ٦٢ و....
- ١٠٩٩) سنن ابى داود ج ٥ ص ٥، ح ٤٥٩٧، سنن دارمى ج ٢ ص ١٥٨، ح ٢٥٢١، مسند احمد ج ٤ ص ١٠٢، مستدرک حاکم ج ١ ص ١٢٨ و....
- ١١٠٠) سنن ابن ماجه ج ٢ ص ١٣٢٢، ح ٣٩٩٢، السنة، ابن ابى عاصم ج ١ ص ٣٢ ح ٦٣، مستدرک حاکم ج ١ ص ٦ و....
- ١١٠١) مجمع الزوائد ج ١ ص ١٧٩، مستدرک حاکم ج ٤ ص ٤٣٠ و....
- ١١٠٢) مجمع الزوائد، هيثمى ج ٧ ص ٣٢٣.
- ١١٠٣) سنن ترمذى ج ٥ ص ٢٦، ٤١، كتاب الايمان.
- ١١٠٤) سنن ابن ماجه ج ٢ ص ١٣٢٢، السنة، ابن ابى عاصم ج ١ ص ٣٢.
- ١١٠٥) السنة، ابن ابى عاصم ج ١ ص ٣٤، المعجم الكبير، طبرانى ج ٨ ص ٣٢١.
- ١١٠٦) الشريعة، اجرى ص ١٧.
- ١١٠٧) المعجم الكبير، طبرانى ج ٨ ص ١٧٨، رقم ٧٦٥٩.
- ١١٠٨) مستدرک حاکم ج ١ ص ١٢٩.
- ١١٠٩) سلسلة الاحاديث الصحيحة، البانى، ج ١ ص ٤٠٣، حديث ٢٠٣.
- ١١١٠) تهذيب التهذيب ج ٦ ص ١٧٣.
- ١١١١) المغنى فى الضعفاء، ذهبى ج ١ ص ٣٦٣.
- ١١١٢)
- ١١١٣) الكافى الشافى، ص ٦٣، حديث ١٧.
- ١١١٤)
- ١١١٥) خصال، صدوق ص ٥٨٥.
- ١١١٦) كفاية الاثر، خزاز قمى ص ١٥٥.

- (١١١٧) امالي، طوسي ص ٥٢٣، كافي، كليني ج ٨ ص ٢٢٤ و....
- (١١١٨) امالي، شيخ مفيد ص ٢١٣.
- (١١١٩) كشف الغمة، اربلي ج ١ ص ٣٢٨.
- (١١٢٠) خصال، صدوق ص ٥٨٤.
- (١١٢١) تفسير عياشي ج ١ ص ٣٣١.
- (١١٢٢) معاني الاخبار، صدوق ص ٣٢٣.
- (١١٢٣) بحار الانوار ج ٢٨ ص ٤.
- (١١٢٤) فيض القدير ج ٢ ص ٢١.
- (١١٢٥) العلم الشامخ، مقبلي ص ٤١٤.
- (١١٢٦) تقوية الايمان، محمد بن عقيل ص ١٢٥.
- (١١٢٧) فيض القدير ج ٢ ص ٢٧.
- (١١٢٨) نظم المتناثر ص ٤٥.
- (١١٢٩) الانوار النعمانية ج ٢ ص ٢١٣.
- (١١٣٠) السنة، عمرو بن ابي عاصم، ص ٤٦٧، حديث ٩٩٥، با تحقيق الباني.
- (١١٣١) الابانة ج ١ ص ٢٢٩.
- (١١٣٢) الفصل، ابن حزم ج ١ ص ١٣٨.
- (١١٣٣) فتح القدير، شوكاني ج ٢ ص ٥٩.
- (١١٣٤) مذاهب الاسلاميين، عبد الرحمن بدوي، ج ١، ص ٣٤.
- (١١٣٥) مسند احمد، ج ٤، ص ٤١٠.
- (١١٣٦) صحيح بخاري، كتاب الفتن ج ٨ ص ١٤٨ و....
- (١١٣٧) كشف الخفاء، عجولي، ج ١ ص ٦٤ - ٦٥.
- (١١٣٨) الاحكام من اصول الاحكام ج ٥ ص ٦٤.
- (١١٣٩) سلسلة الاحاديث الضعيفة، الباني، ج ١ ص ١٤١.
- (١١٤٠) مغني المحتاج، محمد شرييني ج ٤ ص ٢١٣.
- (١١٤١) علل الشرايع، صدوق ج ١ ص ٨٥.
- (١١٤٢) مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٦٩.
- (١١٤٣) پيشين.
- (١١٤٤) ميزان الاعتدال، ذهبي، ترجمه شماره ٥٣٨.

- ١١٤٥) سلسلة الاحاديث الصحيحه ج ١ ص ٤٠٧، قسم اول.
- ١١٤٦) معانى الاخبار، صدوق ص ١٥٥.
- ١١٤٧) الحوادث و البدع، ابوشامة، ص ٢٢.
- ١١٤٨) سوره زخرف، آيه ٧٨.
- ١١٤٩) صحيح مسلم ج ١ ص ٩٠، كتاب الايمان، باب بيان آن الاسلام بدا غريبا....
- ١١٥٠) صحيح ترمذى ج ٥ ص ٦٢١.
- ١١٥١) الشمس المنيرة، صنعاني، نسخه خططي، استان قدس رضوى عليه السلام شماره ١٧٠٦.
- ١١٥٢) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٥١.
- ١١٥٣) همان، ص ١٤٩.
- ١١٥٤) صحيح بخارى، ج ٤، ص ٣٤٧، كتاب الاحكام، ج ٧٢٢٣ و....
- ١١٥٥) الصواعق المحرقة، ص ٩٦؛ الدر المنثور، ج ٦، ص ٥٨٩ و جامع البيان، ج ٣٠، ص ٢٦٤.
- ١١٥٦) سوره اعراف، آيه ١٨١.